

گفتگوهای عقلانی (۵)

**گفتگوهای عقلانی با شیعیان
اثنی عشری
منابع شیعه در میزان نقد علمی**

نویسنده:

پروفسور احمد الغامدی

اسناد دانشگاه ام القرى – دانشکده عقیده

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam۴۱۱.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

مقدمه	۷
حقایق دینی دو نوع هستند:	۱۱
مبحث اول: ادعای وجود امامی معصوم که در ابلاغ و حفظ دین نائب رسول خدا است	۲۱
مطلب اول: بیان موضوع: ادعای وجود امامی معصوم که در ابلاغ و حفظ دین نائب رسول خدا ﷺ است	۲۲
مطلب دوم: نگاهی به این ادعا که امام معصومی وجود دارد که در ابلاغ و حفظ دین نائب پیامبر ﷺ است	۲۵
مبحث دوم: ادعای اینکه شیعه دین خود را از نائبان معصوم پیامبر ﷺ گرفته است	۳۶
مطلب اول: بیان موضوع ادعای اینکه شیعه دین خود را از نائبان معصوم پیامبر ﷺ گرفته است	۳۷
مطلب دوم: نگاهی به ادعای شیعه مبنی بر اینکه دین خود را از نائبان معصوم پیامبر ﷺ گرفته اند	۳۹
مبحث سوم: تقیه از دیدگاه شیعیان دوازده امامی و اثر آن در دین	۵۰
مطلب اول: بیان موضوع تقیه از دیدگاه شیعیان دوازده امامی و اثر آن در دین	۵۱
مطلب دوم: نگاهی به تقیه در نزد شیعیان دوازده امامی و تأثیر آن بر دین	۶۶
مبحث چهارم: تناقض در فتاوی ائمه	۸۶
مطلب اول: بیان موضوع: تناقض در فتاوی ائمه	۸۷
مطلب دوم: نگاهی به موضوع تناقض فتاوی ائمه	۹۰
مبحث پنجم: تناقض در روایات منسوب به ائمه	۹۹

- مطلب اول: بیان موضوع: تناقض در روایات منسوب به ائمه ۱۰۰
- مطلب دوم: نگاهی به موضوع تناقض در روایات منسوب به ائمه ۱۱۴
- مبحث ششم: تناقض جرح و تعدیل در مورد راویان شیعه ۱۲۰**
- مطلب اول: بیان موضوع: تناقض جرح و تعدیل در مورد راویان شیعه ۱۲۱
- مطلب دوم: نگاهی به موضوع تناقض جرح و تعدیل در مورد راویان شیعه ۱۳۴
- مبحث هفتم: تناقض علمای دوازده امامی ۱۴۰**
- مطلب اول: بیان موضوع تناقض علمای دوازده امامی ۱۴۱
- مطلب دوم: نگاهی به موضوع تناقض علمای دوازده امامی ۱۴۹
- مبحث هشتم: شکایت اهل بیت از شیعیان خود ۱۵۳**
- مطلب اول: بیان موضوع شکایت اهل بیت از شیعیان خود ۱۵۴
- مطلب دوم: نگاهی به موضوع شکایت اهل بیت از اصحاب شیعی خود ۱۷۹
- مبحث نهم: اهل بیت مشهورترین یاران و اصحاب خود را تکذیب و لعن و نفرین می‌فرستند ۱۸۹**
- مطلب اول: بیان موضوع: اهل بیت مشهورترین یاران خود را تکذیب و لعن و نفرین می‌فرستند ۱۹۰
- مطلب دوم: نگاهی به موضوع تکذیب شدن و مورد لعن و نفرین قرار گرفتن اصحاب مشهور اهل بیت توسط خود اهل بیت ۱۹۵
- مبحث دهم: اهل بیت اصحاب خود را متهم به تحریف در روایات و کتب می‌کنند ۲۰۰**
- مطلب اول: بیان موضوع: اهل بیت، اصحاب خود را متهم به تحریف در روایات و کتب می‌کنند ۲۰۱
- مطلب دوم: نگاهی به موضوع، اهل بیت اصحاب خود را متهم به تحریف در روایات و کتب می‌کنند ۲۰۵

مبحث یازدهم: اعتقاد شیعیان اولیه در مورد استمرار امامت آشکار.....	۲۱۱
مطلب اول: بیان موضوع اعتقاد شیعیان اولیه در مورد استمرار امامت آشکار.....	۲۱۲
مطلب دوم: نگاهی به موضوع اعتقاد شیعیان دوازده امامی در مورد استمرار امامت آشکار.....	۲۱۶
مبحث دوازدهم: قصور کتب تراجم - شرح حال - در معرفی راویان.....	۲۲۰
مطلب اول: بیان موضوع: قصور کتب تراجم - شرح حال - در معرفی راویان.....	۲۲۱
مطلب دوم: نگاهی به موضوع قصور کتب تراجم در معرفی راویان.....	۲۲۸
مبحث سیزدهم: مجهول بودن راویان دین شیعه.....	۲۴۱
مطلب اول: بیان موضوع: مجهول بودن راویان دین شیعه.....	۲۴۲
مطلب دوم: نگاهی به موضوع مجهول بودن راویان دین شیعه.....	۲۵۱
مبحث چهاردهم: عمل شیعه به روایات فاقد سند.....	۲۵۵
مطلب اول: بیان موضوع عمل شیعه به روایات فاقد سند.....	۲۵۶
مطلب دوم: نگاهی به موضوع عمل شیعه به روایات فاقد سند.....	۲۶۱
مبحث پانزدهم: ظهور روایات جدید بعد از گذشت صدها سال.....	۲۶۷
مطلب اول: بیان موضوع: ظهور روایات جدید بعد از گذشت صدها سال.....	۲۶۸
مطلب دوم: نگاهی به موضوع ظهور روایات جدید بعد از صدها سال.....	۲۷۳
مبحث شانزدهم: منابع اثنی عشریه در معرض تحریف قرار می‌گیرد.....	۲۷۷
مطلب اول: بیان موضوع تحریف در منابع اثنی عشریه.....	۲۷۸
مطلب دوم: نگاهی به موضوع تحریف منابع اثنی عشریه.....	۲۹۶
مبحث هفدهم: تأخر ظهور مصطلح الحدیث نزد شیعه.....	۲۹۸
مطلب اول: بیان موضوع: تأخر ظهور مصطلح الحدیث نزد شیعه.....	۲۹۹
مطلب دوم: نگاهی به موضوع تأخر ظهور مصطلح الحدیث نزد شیعه اثنی عشری.....	۳۱۱

مبحث هجدهم: تأثیر تطبیق منهج انتقادی بر مذهب اثنی عشریه.....	۳۱۹
مطلب اول: بیان موضوع تأثیر تطبیق منهج انتقادی بر مذهب اثنی عشری.....	۳۲۰
مطلب دوم: نگاهی به موضوع تأثیر تطبیق روش انتقادی بر مذهب اثنی عشری.....	۳۲۴
مبحث نوزدهم: فساد عقائد مصنفان اثنی عشری و راویان دین آنها.....	۳۲۶
مطلب اول: بیان موضوع فساد عقائد مصنفان اثنی عشری و راویان دین آنها.....	۳۲۷
مطلب دوم: نگاهی به موضوع فساد عقائد مصنفان اثنی عشری و راویان دین آنها.....	۳۲۹
مبحث بیستم: موثق نبودن منابع روائی شیعه.....	۳۳۱
مطلب اول: بیان موضوع: موثق نبودن منابع راویان شیعه.....	۳۳۲
مطلب دوم: نگاهی به موضوع موثق نبودن منابع روائی شیعه.....	۳۴۶
مبحث بیست و یکم: عدم احاطه کامل روایات شیعه به علوم دین.....	۳۵۲
مطلب اول: بیان موضوع: عدم احاطه کامل روایات شیعه به علوم دین.....	۳۵۳
مطلب دوم: نگاهی به موضوع عدم احاطه روایات شیعه به علوم دین.....	۳۶۱
سخن پایانی.....	۳۶۷
فهرست منابع.....	۳۷۲

مقدمه

ستایش خداوندی را که پروردگار جهانیان است و سلام و صلوات بر پیامبر امین صلی الله علیه و آله و سلم و بر خاندان و اصحاب او باد، اما بعد:

خداوند متعال انسان را از گِل آفرید و سپس او را با دمیدن روح خود در کالبد او شرافت و کرامت داد و به فرشتگانش فرمان داد تا برای او سجده نمایند و علومی را به او آموخت که به وسیله آنها فضل و برتری او آشکار شد.

خداوند متعال در مورد هدف خود از خلقت انسان می فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾﴾

[البقرة: ۳۰]

«زمانی (را یادآوری کن) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم (تا به آبادانی زمین بپردازد و آن زیانکاری و نوآوری را که برای زمین معین داشته‌ام به اتمام رساند و آن انسان است. فرشتگان دریافتند که انسان بنا به انگیزه‌های سرشتی زمینی‌اش فساد و تباهی برپا می‌دارد. پس برای دانستن نه اعتراض کردن از خدا پرسیدند که حکمت برتری دادن انسان بر ایشان برای امر جانشینی چیست و) گفتند: آیا در زمین کسی را به وجود می‌آوری که فساد می‌کند و تباهی راه می‌اندازد و خونها خواهد ریخت و حال آن که ما (پیوسته) به حمد و ستایش و طاعت و عبادت تو مشغولیم؟ گفت: من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید».

خداوند در مورد این خلافت و جانشینی می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾ [الذاریات: ۵۶]

«من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

بنابراین، این شرف بزرگ که خداوند جل جلاله به انسان داده است، فضل و متی از جانب خداوند است. سپس خداوند جل جلاله جهت هدایت انسان و مراقبت از او، در طول تاریخ پیامبرانی را مبعوث کرد و کتاب هائی را نازل نمود.

خداوند متعال در این انسان، نیروها و امکاناتی را به ودیعه نهاده است که امکان شناخت حقیقت و ادراک آن را از خلال تعلیمات و احکامی که پیامبران آورده‌اند به انسان می‌دهد. این نیروها و امکانات در «عقل» متجلی و نمایانگر می‌شود، چیزی که تمام انسان‌هایی که پا به عرصه زندگی نهاده‌اند به آن مجهز شده‌اند.

عقل ویژگی بسیار بزرگی است که انسان به وسیله آن از دیگر مخلوقات روی زمین متمایز گشته است و همه رسالت‌های آسمانی عقل را مخاطب خود ساخته‌اند.

اگر این عقل به صورت صحیح انجام وظیفه کند می‌تواند حقیقت آنچه را که انبیا آورده‌اند درک نماید و اگر فساد عارض عقل شود فرد را از فایده بردن از بعثت انبیا علیهم‌السلام محروم می‌گرداند.

فسادی که عارض عقل می‌شود حسب تنوع اسباب آن به چند گونه است:

برخی به سبب فساد تربیت است.

برخی دیگر به سبب مرضی از قبیل غرور، عناد و هوا و هوس است که عارض عقل می‌شود؛

برخی دیگر به سبب شبهه‌ای است که به خاطر یک دلالت فاسد عارض عقل می‌گردد.

بدین سان، اسباب متفاوت هستند، اما نتیجه یکی است.

فساد تربیت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این مورد می‌فرماید:

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ أَوْ يُنَصِّرَانِهِ أَوْ يُمَجَّسَّانِهِ، كَمَثَلِ الْبَهِيمَةِ تُنْتَجُ الْبَهِيمَةُ، هَلْ تَرَى فِيهَا جُدْعَاءَ»^۱.

«هر کودکی که به دنیا می‌آید با فطرتی پاک (اسلام) به دنیا می‌آید و این پدر و مادر اویند که او را یهودی یا مسیحی و یا مجوسی می‌کنند، آنچنان که یک حیوان بچه‌ای کامل به دنیا می‌آورد. آیا عیبی را در اعضایش می‌بینید؟ (مانند گوش بریدگی و بینی بریدگی)».

بنابراین، رسول خدا ﷺ خبر داده‌اند که یکی از اسباب و عوامل عارض شدن فساد بر اعتقاد، تربیت خانوادگی است، زیرا این والدین یهودی یا مسیحی و یا زرتشتی هستند که فرزندان‌شان را حسب عقائد خود تربیت می‌کنند.

فساد عقل: این نوع از فساد با شبهه‌ای ایجاد می‌گردد که عارض عقل می‌شود، مانند فساد و گمراهی که برای مسیحیان در مورد حضرت عیسی ﷺ روی داده است. حضرت عیسی ﷺ به اذن خداوند مردگان را زنده می‌کرد و به همین دلیل این فکر به ذهن آنان خطور کرد که این کار از صفات خالق و آفریننده است و به همین دلیل گفتند: عیسی یا آفریدگار یا فرزند او و یا چیزی شبیه این است.

فساد عقل: به سبب دلالت فاسدی که در قالب دلیل صحیح به دست انسان می‌رسد و بر عقائد فاسدی دلالت دارد که موجب فریب عقل می‌شوند، حال آنکه دلیل اصلاً صحیح نمی‌باشد.

این نوع در بسیاری از مسلمانان روی داده است، زیرا احادیثی جعل شده و در داخل کتب قرار گرفته‌اند و اسناد صحیحی برای آنها سرهم شده است، و برخی از مسلمانان فریفته آنها شده و عقائد خود را بر آنها بنا کرده‌اند و به خاطر آنها با دیگران دشمنی و دوستی کرده‌اند و خود گمان می‌برند که بر طریق حق و هدایت قرار دارند، غافل از اینکه بر باطل و گمراهی هستند.

خداوند متعال در مورد گمراهی کفار و مستحق عذاب بودن آنان می‌فرماید:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ۝ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ۝ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِمْ فُحِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَزْنًا ۝﴾

[الکھف: ۱۰۳ - ۱۰۵]

«ای پیغمبر! به کافران - بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه سازم؟ آنان کسانی‌اند که تلاش و تکاپویشان (به سبب تباهی عقیده و باورشان) در زندگی دنیا هدر می‌رود (و بیسود می‌شود) و خود گمان می‌برند که به بهترین وجه کار نیک می‌کنند (و طاعت و عبادت شرک‌آلودشان موجب رستگاریشان می‌شود). آنان کسانی‌اند که به آیات

(قرآنی و دلائل قدرت) پروردگارشان و ملاقات او (در جهان دیگر، برای حساب و کتاب) بی‌باور و کافرند، و در نتیجه اعمالشان باطل و هدر می‌رود و در روز رستاخیز ارزشی برای ایشان قائل نمی‌شویم - و قدر و منزلتی در پیشگاه ما نخواهند داشت -».

به همین دلیل، خداوند متعال عز و جل کتاب های آسمانی را نازل و انبیا را مبعوث کرده است تا عقل مردم را صحیح کرده و عقائد آنان را استواری بخشند. پس هر کس از آنان تبعیت نماید به هدایت می‌رسد و هر کس از هدایتی که آنان آورده‌اند اعراض کند و روی برتابد، گمراه و منحرف می‌شود.

خداوند متعال عز و جل خطاب به آدم و حواء می‌فرماید:

﴿ قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى ﴿١٣٣﴾ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمًى ﴿١٣٤﴾ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمًى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿١٣٥﴾ قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى ﴿١٣٦﴾ ٭ طه: ۱۲۳ - ۱۲۶

«خدا دستور داد: هر دو گروه شما با هم (ای آدم و حواء و اهریمن!) از بهشت فرو آئید (و در زمین ساکن شوید، و در آنجا) برخی (از فرزندانان) دشمن برخی دیگر خواهند شد و هرگاه هدایت و رهنمود من برای شما آمد، هرکه از هدایت و رهنمودم پیروی کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد؛ و هرکه از یاد من روی بگرداند (و از احکام کتابهای آسمانی دوری گزیند) زندگی تنگ (و سخت و گرفته‌ای) خواهد داشت (چون نه به قسمت و نصیب خدادادی قانع خواهد شد و نه تسلیم قضا و قدر الهی خواهد گشت) و روز رستاخیز او را نابینا (به عرصه قیامت گسیل و با دیگران در آنجا) گرد می‌آوریم. خواهد گفت: پروردگارا! چرا مرا نابینا (برانگیخته‌ای و به عرصه قیامت گسیل داشته و در آنجا) جمع آورده‌ای؟ من که قبلاً (در دنیا) بینا بوده‌ام. (خدا) می‌گوید: همین است (که هست و بچش نتیجه نافرمانی را). آیات (کتابهای آسمانی و دلائل هدایت جهانی) من به تو رسید و تو آنها را نادیده گرفتی؛ همان گونه هم تو امروز نادیده گرفته می‌شوی - و بی‌نام و نشان در آتش رها می‌گرددی -».

نیز می فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾ [النساء: ۱۶۵]

«ما پیغمبران را فرستادیم تا (مؤمنان را به ثواب) مژده‌رسان و (کافران را به عقاب) بیم‌دهنده باشند و بعد از آمدن پیغمبران حجت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند (و نگویند که اگر پیغمبری به سوی ما می‌فرستادی، ایمان می‌آوردیم و راه طاعت و عبادت در پیش می‌گرفتیم) و خدا چیره حکیم است».

حقایق دینی دو نوع هستند:

- ۱- حقایقی که اصول و ارکان به حساب می‌آیند.
 - ۲- حقایقی که تفصیل و شرح این اصول و ارکان و یا تابع آنها هستند.
- قرآن کریم با نصوصی قاطع و آشکار و بدون خفا و غموض، واجب بودن نوع اول را بیان کرده است، زیرا این امور بنیان‌هایی هستند که این دین مبتنی بر آنها است و وجه تمایز این دین با دیگر ادیان است. این ارکان یا بنیان‌ها عبارتند از:

ارکان عمل اعتقادی:

این نوع شش مورد است که عبارتند از: ایمان به خدا، ایمان به ملائکه خدا، ایمان به کتاب‌های خداوند، ایمان به فرستادگان خداوند، ایمان به روز قیامت و رستاخیز، ایمان به قدر.

در زیر برخی از ادله قرآنی دال بر این امر بیان می‌شود:
خداوند متعال ﷻ می فرماید:

﴿لَيْسَ إِلَهَ إِلَّا أَن تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِيلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْإِلَهَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ﴾ [البقرة: ۱۷۷]

«این که (به هنگام نماز) چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید، نیکی (تنها همین) نیست (و یا ذاتاً روکردن به خاور و باختر، نیکی بشمار نمی‌آید) بلکه نیکی

(کردار) کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیغمبران ایمان آورده باشد».

نیز می فرماید: ﴿إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹] «ما هر چیزی را به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده ایم».

ارکان عملی:

این نوع شامل پنج مورد است که عبارتند از: شهادت بر اینکه جز الله خدائی وجود ندارد و محمد ﷺ فرستاده خداوند است، برپائی نماز، ادای زکات، گرفتن روزه ماه رمضان، حج بیت الله الحرام.

حال در زیر ادله قرآنی این ارکان بیان می شود:

رکن اول: شهادت بر اینکه جز الله ﷻ خدائی وجود ندارد و محمد ﷺ فرستاده او است:

الف- شهادت خداوند ﷻ بر الوهیت خود. خدای متعال می فرماید: ﴿وَاللَّهُ كُذِّبَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۱۶۳] «خداوند شما، خداوند یکتا و یگانه است و هیچ خدائی جز او که رحمان و رحیم است وجود ندارد». نیز می فرماید:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [البقرة: ۲۵۵]

«خدائی بجز الله وجود ندارد و او زنده پایدار (و جهان هستی را) نگهدار است».

ب- شهادت خداوند ﷻ بر نبوت رسول خدا ﷺ:

خدای متعال می فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ [الفتح: ۲۹]

«محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می بینی. آنان همواره فضل خدای را می جویند و رضای او را می طلبند».

در آیات دیگری می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾ (۱۴۴)

[آل عمران: ۱۴۴]

«محمد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته‌اند».

﴿قُلْ يَتَّخِذُهَا النَّاسُ فِي رَسُولِ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ آلَئِنْ لَمْ يَأْتِ الْآخِرَ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (۱۵۸) [الأعراف: ۱۵۸]

«ای پیغمبر! به مردم) بگو: من فرستاده خدا به سوی جملگی شما (اعم از عرب و عجم و سیاه و سفید و زرد و سرخ) هستم. خدائی که آسمانها و زمین از آن او است. جز او معبودی نیست. او است که می‌میراند و زنده می‌گرداند. پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده‌اش، آن پیغمبر درس نخوانده‌ای که ایمان به خدا و به سخنهایش دارد. از او پیروی کنید تا هدایت یابید».

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (۱۲۸) [التوبة: ۱۲۸]

«یقیناً پیامبری از جنس خودتان به سويتان آمد که به رنج و مشقت افتادنتان بر او دشوار است، اشتیاق شدیدی به [هدایت] شما دارد، و نسبت به مؤمنان دارای محبت و لطف فراوان و بسیار مهربان است».

رکن دوم: نماز

نصوص زیادی در مورد واجب بودن نماز وارد شده و امر به برپائی نماز کرده و انجام نماز را شرط ایمان قرار داده‌اند، از جمله:

﴿إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا﴾ (۱۰۳) [النساء: ۱۰۳]

«بیگمان نماز بر مؤمنان فرض و دارای اوقات معلوم و معین است».

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا

تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (۱۱۰) [البقرة: ۱۱۰]

«- پس بر شعائر دینیتان ماندگار باشید- و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و (بدانید) هر کار نیکی که پیشتر برای خود بفرستید، آن را در نزد خدا خواهید یافت (و پاداش آن را خواهید دید) و خدا به هر چه می‌کنید آگاه و بینا است».

﴿وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾ [الأنعام: ۷۲]

«و (از سوی خدا به ما دستور داده شده است) این که نماز را به گونه شایسته بخوانید و از خدا بترسید و (اوامر او را اجرا کنید ؛ چه) او است که در پیشگاهش گردآورده می‌شوید».

﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [التوبة: ۱۱] «اگر آنان (از کفر) توبه کردند و (احکام اسلام را مراعات داشتند، و از جمله) نماز را خواندند و زکات دادند (دست از آنان بدارید، چرا که) در این صورت برادران دینی شما هستند (و سزاوار همان چیزهایی بوده که شما سزاوارید و همان چیزهایی که بر شما واجب است، بر آنان هم واجب است). ما آیات خود را برای اهل دانش و معرفت بیان می‌کنیم و شرح می‌دهیم».

رکن سوم: زکات

تقریباً در هر جایی که نماز ذکر شده است، زکات نیز همراه با آن آمده است.

ولی در مورد وجوب زکات خداوند متعال در آیات زیر می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ فُلُؤُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۶۰]

«زکات مخصوص مستمندان، بیچارگان، گردآورندگان آن، کسانی که جلب محبتشان (برای پذیرش اسلام و سودگرفتن از خدمت و یاریشان به اسلام چشم داشته) می‌شود، (آزادی) بندگان، (پرداخت بدهی) بدهکاران، (صرف) در راه (تقویت آئین) خدا و واماندگان در راه (و مسافران درمانده و دورافتاده از مال و منال و خانه و کاشانه)

می‌باشد. این یک فریضه مهم الهی است (که جهت مصلحت بندگان خدا مقرر شده است) و خدا دانا (به مصالح آفریدگان) و حکیم (در تشریع احکام) است.

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ [البقرة: ۴۳]

«و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و با نمازگزاران (به صورت جماعت) نماز بخوانید».

﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَتُكُمْ فِي الدِّينِ وَفُصِّلَ الْآيَاتُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [التوبة: ۱۱] «(اگر آنان (از کفر) توبه کردند و (احکام اسلام را مراعات داشتند، و از جمله) نماز را خواندند و زکات دادند (دست از آنان بردارید، چرا که) در این صورت برادران دینی شما هستند (و سزاوار همان چیزهایی بوده که شما سزاوارید و همان چیزهایی که بر شما واجب است، بر آنان هم واجب است). ما آیات خود را برای اهل دانش و معرفت بیان می‌کنیم و شرح می‌دهیم».

رکن چهارم: روزه

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۳]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر شما روزه واجب شده است، همان گونه که بر کسانی که پیش از شما بوده‌اند واجب بوده است، تا باشد که پرهیزگار شوید».

نیز می‌فرماید:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْتُكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ [البقرة: ۱۸۵]

«- آن چند روز معین و اندک- ماه رمضان است که قرآن در آن فرو فرستاده شده است (و آغاز به نزول نموده است و در مدت ۲۳ سال تدریجاً به دست مردم رسیده

است) تا مردم را راهنمایی کند و نشانه‌ها و آیات روشنی از ارشاد (به حق و حقیقت) باشد و (میان حق و باطل در همه ادوار) جدائی افکند. پس هر که از شما (فرا رسیدن) این ماه را دریابد (چه خودش هلال را رؤیت کند و چه با دیدن دیگران فرا رسیدن رمضان ثابت شود) باید که آن را روزه بدارد. و اگر کسی بیمار یا مسافر باشد (می‌تواند از رخصت استفاده کند و روزه ندارد و) چندی از روزه‌های دیگر را (به اندازه آن روزه‌ها روزه بدارد). خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست و (خداوند ماه رمضان و رخصت آن را برای شما روشن داشته است) تا تعداد (روزهای رمضان) را کامل گردانید و خدا را بر این که شما را (به احکام دین که سعادتتان در آن است) هدایت کرده است، بزرگ دارید و تا این که (از همه نعمتهای او) سپاسگزاری کنید».

رکن پنجم: حج

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ (۹۷)

[آل عمران: ۹۷]

«حجّ این خانه واجب الهی است بر کسانی که توانائی (مالی و بدنی) برای رفتن بدانجا را دارند. و هرکس (حجّ خانه خدا را به جای نیاورد، یا اصلاً حجّ را نپذیرد، و بدین وسیله) کفر ورزد (به خود زیان رسانده نه به خدا) چه خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است».

نیز می‌فرماید: ﴿وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۹۶]

«حجّ و عمره را به تمام و کمال خالصانه برای خدا انجام دهید».

چنان که ملاحظه شد همه این ارکان با ادله قاطع قرآنی ثابت شده‌اند و علمای امت بر آنها اجماع و اتفاق نظر دارند، اما چیزهای دیگر غیر از این موارد، اصول به حساب نمی‌آیند تا بر سر آنها موالات و دشمنی شود.

تفصیل این ارکان در سنت نبوی آمده است. البته گاهی در قرآن تفصیل برخی از جزئیات آنها وارد شده است، لکن علما آنها را اصول و ارکان دین قرار نداده‌اند. اما همه

علمای امت اسلام در مورد این ارکان اتفاق نظر دارند. اگر کسی ادعای این را داشته باشد که غیر از این اصول مذکور، اصل دیگر وجود دارد، نمی‌تواند دلیلی صریح از قرآن بیاورد که بر ادعای وی دلالت داشته باشد.

برخی از ادله قرآن دلالت مستقیم و بنفسه دارند. این نوع از ادله را محکم می‌نامند. چنان که ذکر شد همه ارکان مذکور با ادله محکم ذکر شده‌اند.

و برخی دیگر از ادله قرآن متشابه می‌باشند. منظور از متشابه آن دسته از ادله است که احتمال بیشتر از یک معنا را دارند و سپس دلیلی دیگر از قرآن یا سنت می‌آید و یکی از آن معانی را ترجیح می‌دهد.

چیزی از ارکان و اصول دین با ادله متشابه وارد نشده‌اند. در سنت دلیلی وارد نشده که چیزی از امور دینی را به عنوان یکی از ارکان دین قرار داده باشد، بلکه در سنت به واجب بودن یا حرام بودن برخی از افعال اشاره شده است. هرچه را که سنت واجب کرده باشد، واجب است و اگر کسی انجام آن را ترک نماید گناهکار است، اما اگر به واجب بودن آن علم داشته و منکر وجوب آن نشود، از دایره دین خارج نمی‌شود. هر چه که در سنت از آن نهی شده باشد، حرام است و اگر کسی مرتکب انجام آن شود گناهکار است، اما اگر به حرام بودن آن علم داشته و منکر حرام بودن آن نشود، از دین خارج نمی‌شود.

بنابراین، اگر شخصی مدعی شد که این مساله یکی از ارکان دین است و از او درخواست دلیل شد و او دلیلی را از قرآن ذکر کرد که معنای روشنی نداشت و خواست معنای آن را با سنت یا با ذکر سبب نزول آیه یا چیز دیگری بیان نماید، در جواب به وی گفته می‌شود: این دلیل به تنهایی بر رکن بودن آن دلالت ندارد و مادام که دلیلی از قرآن نباشد که به صورت مستقل و قطعی مبین آن باشد، آن چیز نمی‌تواند یکی از ارکان دین باشد که کفر و ایمان مبتنی بر قبول و رد آن باشد و خداوند متعال عَلَّامٌ قرآن را هدایت‌گر قرار داده و می‌فرماید: ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ

الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ﴿٩﴾ [الإسراء: ۹]

«این قرآن (مردمان را) به راهی رهنمود می‌کند که مستقیم‌ترین راهها (برای رسیدن به سعادت دنیا و آخرت) است و به مؤمنانی که (برابر دستورات آن) کارهای شایسته و پسندیده می‌کنند، مژده می‌دهد که برای آنان (در سرای دیگر) پاداش بزرگی (به نام بهشت) است».

تنها راه حل برای این امت با همه طوایف و فرقه‌هایش این است که به کتاب خدا رجوع نمایند و قرآن را داور روایات نقل شده به دست خود قرار دهند و هرچه را موافق آن بود قبول نمایند و آنچه را مخالف بود نپذیرند. سپس به سراغ سنت بروند و آن را مورد بررسی قرار دهند و با قواعد روایت، آن را مورد داوری قرار بدهند و آنچه را که بر اساس این قواعد صحیح بود بپذیرند و آنچه را مخالف بود ردّ نمایند. بدین طریق، می‌توانیم به حقیقت دست یابیم و در نتیجه آراء و دیدگاه‌ها به هم نزدیک شده و مفاهیم تصحیح می‌شوند، زیرا امت مبتلا به حيله و نیرنگ دشمنانی شده که خواهان تباه ساختن عقیده آن و متفرق ساختن آن- با جعل روایات کذب در کتاب‌ها و روایت‌های آن طوایف- هستند و بسیاری از پاکان و عاشقان دین از روی جهل و غفلت قربانی این دسیسه شده‌اند و این امید وجود دارد که چون بیدارشان کرد بیدار شوند.

شواهد این امر در کتب طوایف مخالف حق بسیار فراوان است. یکی از مهمترین این طوایف، طایفه شیعه دوازده امامی است. این حقیقت برای بسیاری از افراد این طایفه روشن شده و خود در مورد آن سخن گفته‌اند. برخی از این افراد که بیدار شده‌اند عقیده خود را تصحیح کرده‌اند و این امر را اعلان داشته‌اند- مثال‌هایی در این باره ذکر خواهد شد-، برخی دیگر این امر را مخفی داشته‌اند و این امر را برای علاقه‌مندان خود بیان کرده‌اند. برخی دیگر همچنان منتظر فرصت مناسب برای اعلان آن می‌باشند. برخی دیگر به عمد یا از روی خطا در تلاش برای تأویل حقایق هستند و هدف خود را بحث از حقیقت قرار نداده‌اند، بلکه هدفشان را این قرار داده‌اند که هر نقدی را که متوجه طایفه آنان می‌شود ردّ کنند و به همین دلیل از رؤیت حقیقت محروم شده‌اند.

به همین دلیل لازم است که آن شواهد جمع آوری شود و مورد بررسی قرار بگیرد تا دیگر افراد آن طایفه بیدار شوند و تا که شاید خداوند جل جلاله حقیقت را برایشان آشکار سازد و به راه مستقیم برگردند و امت متحد شود.

اما چون جمع آوری همه آن شواهد- از کتابهای این طایفه- نیاز به تلاش زیادی دارد، زیرا نمی‌توان همه را در یک کتاب گردآورد و به کتاب‌های زیادی نیاز دارد که خواندن و مطالعه آنها به دلیل حجم زیاد حتی برای تمام شیعیان دوازده امامی مشکل است، به همین دلیل من همه این شواهد را در این بحث به صورت مختصر جمع‌آوری کرده‌ام تا که شاید در بیان حقیقت کافی باشد.

من در این کتاب به بررسی شش جنبه از این شواهد اکتفا کرده‌ام که عبارتند از:

۱- احوال اشخاصی که شیعیان دوازده امامی اظهار می‌دارند که یاران و اصحاب ائمه و راویان مذهبشان هستند.

۲- راویان عقائد شیعه دوازده امامی که از آن اصحاب روایت کرده‌اند.

۳- احوال روایاتی که به ائمه معصوم از نگاه این طائفه منسوب شده است.

۴- تاثیر اختلاف روایات منسوب به ائمه این گروه، بر فتاوی علمایشان.

۵- جایگاه علمای متقدم طائفه در نزد علمای متأخر آنان.

۶- وضعیت منابع شیعی و میزان صلاحیت آنها برای اثبات عقیده و شریعت.

روش بحث به صورت خلاصه چنین است:

بیان امور سابق از خلال منابع شیعه دوازده امامی و تحلیل آنها و بیان نتایج مترتب بر آنها به یک روش گفتگویی.

این کتاب مشتمل بر بیست و یک مبحث است. در ذیل هر مبحث دو مطلب ذکر شده

است: نخست: بیان یکی از قضایای بحث. دوم: تحلیل آن قضیه و بیان نتایج مترتب بر آنچه

که تحت عنوان «وقفات» وارد شده است.

اعتقاد بنده بر این است که هر کدام از این بیست و یک مبحث به تنهایی برای بیدار

کردن عقلای این مذهب- مشروط بر اینکه تفکر و تأمل داشته باشند- کفایت می‌کند.

وقتی که انسان عاقل با یک حقیقتی مواجه می‌شود بر وی لازم است که آن حقیقت را قبول نماید و خداوند متعال عز و جل را به این خاطر که این حقیقت را به وی رسانده است شکر نماید و از موانعی که او را از فهم و قبول حقیقت - که زیاد هم می‌باشد - باز می‌دارند و از رد و اعراض از آنها برحذر باشد.

بر روی حقیقت نوری قرار دارد که قلب عاشقان حق را بدون اذن گرفتن فرامی‌گیرد. سپس مبارزه میان حق و میراث نسلهای گذشته در می‌گیرد و هرکس خداوند را تصدیق نماید خداوند قلبش را منور می‌گرداند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [العنکبوت: ۶۹]

«کسانی که برای (رضایت) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راههای منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش) می‌گردانیم و قطعاً خدا با نیکوکاران است».

همچنین امید این را داریم که این بحث عقل مخلصان این گروه را جهت تأمل و بازگشت برای رسیدن به حقیقت روشن سازد و تنها به تقلید بسنده نکنند، خصوصاً اینکه علمای این طایفه بر شیعیان واجب کرده‌اند که خود بحث نموده و تقلید نکنند.

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه وسلم.

نویسنده

مبحث اول:

ادعای وجود امامی معصوم که در ابلاغ و حفظ
دین نائب رسول خدا است

مطلب اول:

بیان موضوع ادعای وجود امامی معصوم که در ابلاغ و حفظ
دین نائب رسول خدا است

مطلب دوم:

نگاهی به ادعای شیعه دوازده امامی مبنی بر اینکه جانشین
پیامبر ﷺ در ابلاغ و حفظ دین، امامی است معصوم

مطلب اول:

بیان موضوع: ادعای وجود امامی معصوم که در ابلاغ و حفظ دین نائب رسول خدا ﷺ است

این مبحث به سان قاعده‌ای برای دیگر مباحث این کتاب است، زیرا منظور شیعه امامیه از امامت را بیان می‌کند و به تصویر می‌کشد. شیعیان دوازده امامی معتقدند که لازم است: *

- * امامی وجود داشته باشد که از گناهان و از خطا و اشتباه و فراموشی معصوم باشد.
- * در ابلاغ و حفظ دین نائب رسول خدا ﷺ باشد.
- * آنان - یعنی شیعیان دوازده امامی - دین خود را از این افراد معصوم گرفته‌اند.
- * لازم است این معصوم در هر عصری وجود داشته باشد.

این موارد چهار قضیه مورد ادعای شیعه دوازده امامی است. در این مبحث، ابتدا دو قضیه اولی بیان شده و سپس إن شاء الله هر کدام در یک فصل مستقل مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند.

حال در زیر سخن برخی از علمای شیعه که در آنها این قضایا بیان شده است، بیان می‌شود:

محمد رضا مظفر از علمای معاصر شیعه می‌گوید: «امامت به مانند نبوت لطفی از جانب خداوند متعال است. بنابراین لازم است که در هر عصر، امامی هدایتگر وجود داشته باشد که در وظایف پیامبر چون هدایت بشر و ارشاد آنان به سوی آنچه صلاح و سعادت دو دنیا را در پی دارد، جانشین ایشان شود.... بنابراین امامت استمرار نبوت است»^۱.

این سخن متضمن سه مسأله است:

- ۱- امامت به مانند نبوت است.
- ۲- لازم است که در هر عصر امامی وجود داشته باشد.

۳- مأموریت و وظیفه اصلی امام این است که در وظایف پیامبر ﷺ جانشین ایشان شود.

جعفر سبحانی، از علمای معاصر شیعه، وظایف رسول خدا ﷺ را ذکر کرده و می‌گوید: «مسئولیت‌ها و کارهای رسول خدا ﷺ محدود به دریافت وحی الهی و تبلیغ آن برای مردم نیست، بلکه ایشان به انجام کارهای زیر نیز اقدام می‌کردند:

۱- تفسیر قرآن و شرح مقاصد آن و کشف و پرده برداری از اسرار آن. خدای سبحان می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ [النحل: ۴۴]

«قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است».

۲- بیان احکام موضوعاتی که در زمان ایشان روی می‌داد.

۳- دفع شبهات و پاسخ گوئی به سوالات پیچیده و مبهم و شک برانگیزی که دشمنان اسلام از یهودیان و مسیحیان مطرح می‌کردند.

۴- محافظت دین از تحریف و دسیسه و مراقبت و نظارت بر اصول و فروعی که مسلمانان از ایشان اخذ می‌کنند تا گام آنان در این کار متزلزل نشود.

اینها کارهایی است که رسول خدا ﷺ در زندگی خویش انجام دادند.

وی در ادامه می‌گوید: «این اخبار و روایات نقل شده از ائمه اهل بیت بیانگر این نکته هستند که انگیزه‌ای که موجب بعثت پیامبر ﷺ می‌باشد، وجود امامی را که در همه مشخصات پیامبر - البته غیر از آنچه که قرآن دلالت دارد که مختص ایشان است، از قبیل نبی بودن و رسول بودن و صاحب شریعت بودن - جانشین پیامبر باشد، ایجاب می‌کند^۱.

بنابراین، سبحانی چهار وظیفه را برای پیامبر ﷺ بیان کرده که وظیفه امام نیز می‌باشند:

۱- تفسیر قرآن

۲- بیان احکام حوادث جدید

۳- دفع شبهات

۴- صیانت دین از تحریف و دسیسه و مراقبت بر مسلمانان در اصول و فروعی که از ایشان اخذ می‌کنند.

حسب کلام علمای مذهب شیعه دوازده امامی، این موارد وظائف پیامبر و سپس وظائف امامی است که جانشین پیامبر می‌شود.

شیعیان شرائط امام را بیان کرده‌اند و مهمترین آنها عصمت است.

محمد رضا مظفر می‌گوید: «ما معتقدیم که امام به مانند پیامبر واجب است که از سن کودکی تا به مرگ معصوم از همه رذائل و فواحش ظاهری و باطنی باشد و آنها را نه به صورت عمدی و نه به صورت سهوی انجام ندهد. همچنین واجب است که معصوم از سهو و خطا و نسیان باشد».^۱

مجلسی می‌گوید: «بدانید که امامیه بر عصمت ائمه از گناهان- چه صغیره و چه کبیره- اتفاق نظر دارند. بنابراین نه به صورت عمد و نه از روی نسیان گناهی از آنان روی نمی‌دهد و در تأویل دچار خطا نمی‌شوند و از سوی خداوند عز و جل هم دچار سهو نمی‌شوند».^۲

اینها دعاوی شیعیان امامی در مورد امامت است که نگاههای سریعی در مورد هر کدام از آنها خواهیم داشت.

۱- عقائد الإمامية ص: ۶۷.

۲- بحار الأنوار ۲۵/۲۰۹.

مطلب دوم:

نگاهی به این ادعا که امام معصومی وجود دارد که در ابلاغ و حفظ دین نائب پیامبر ﷺ است

بعد از بیان دعوی شیعه در مورد امامت و وجوب آن و اینکه امام نائب پیامبر ﷺ در وظائفش می‌باشد، در این موارد روشنگریهای زیر را خواهیم داشت.

۱- ادعای اینکه امامت مانند نبوت است. این ادعا به راستی که بسیار بزرگ است، زیرا نبوت با ادله‌ای قطعی از قرآن ثابت شده است و خداوند متعال ﷻ با نازل کردن قرآن بر نبوت اقامه دلیل کرده است تا دلیلی بر صدق نبوت پیامبر ما، محمد ﷺ باشد. خداوند متعال ﷻ پیامبرش را در ده‌ها آیه ذکر کرده است، در برخی از این آیات، نام ایشان را ذکر کرده است و در برخی دیگر ایشان را با صفت نبوت و رسالت ذکر کرده است. حال سوال اینجاست که اسم امام در کجای قرآن آمده است؟ زیرا ادعای اینکه امامت به مانند نبوت است مقتضی این است که ادله امامت نیز به مانند ادله نبوت- قوی- باشند، زیرا بر این امر در دنیا و آخرت احکامی مترتب می‌شود. بنابراین، در قرآن دلیلی بر این ادعا وجود ندارد.

۲- خداوند متعال تعهد نموده که پیامبر ﷺ را محافظت می‌کند تا او رسالت خود را ابلاغ نماید و پیامبر آن را به صورت کامل تبلیغ و بیان کرد و خداوند سبحان نیز او را محافظت کرد تا اینکه پیامبر ﷺ مأموریت خود را به انجام رساند.

ما می‌بینیم که ائمه شیعه نتوانستند احکام دین را تبلیغ نمایند با این ادعا که بر جان خود خوف دارند- این مورد بعداً بیان خواهد شد- و اگر امام به مانند پیامبر ﷺ می‌بود بر او واجب می‌بود که تبلیغ نماید و می‌بایست خداوند هم او را تا زمانی که تبلیغ خود را انجام می‌داد حفظ می‌کرد.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ

مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾ [المائدة: ٦٧]

«ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای). چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهده تو است، و کتمان جزء از جانب تو، کتمان کل بشمار است). و خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد (زیرا سنت خدا بر این جاری است که باطل بر حق پیروز نمی‌شود. و) خداوند گروه کافران (و مشرکانی را که درصدد اذیت و آزار تو برمی‌آیند و می‌خواهند برابر خواست آنان دین خدا را تبلیغ کنی، موفق نمی‌گرداند و به راه راست ایشان) را هدایت نمی‌نماید».

۳- خداوند متعال پیامبر خود را نصرت رساند و او را لشکریانی از بشر و فرشتگان مؤید ساخت. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِلَّا نَصْرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّا نَظُنُّ أَنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ [التوبة: ۴۰]

«اگر پیغمبر را یاری نکنید (خدا او را یاری می‌کند، همان گونه که قبلاً) خدا او را یاری کرد، بدان گاه که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که (دو نفر بیشتر نبودند و) او دومین نفر بود (و تنها یک نفر به همراه داشت که رفیق دلسوزش ابوبکر بود). هنگامی که آن دو در غار (ثور) جای گزیدند و در آن سه روز ماندگار شدند (ابوبکر نگران شد که از سوی قریشیان به جان پیغمبر گزند رسد)، در این هنگام پیغمبر خطاب به رفیقش گفت: غم مخور که خدا با ما است (و ما را حفظ می‌نماید و کمک می‌کند و از دست قریشیان می‌رهاند و به عزت و شوکت می‌رساند. در این وقت بود که) خداوند آرامش خود را بهره او ساخت (و ابوبکر از این پرتو الطاف، آرام گرفت) و پیغمبر را با سپاهیان (از فرشتگان در همان زمان و همچنین بعدها در جنگ بدر و حنین)

یاری داد که شما آنان را نمی‌دیدید و سرانجام سخن کافران را فروکشید (و شوکت و آئین آنان را از هم گسیخت) و سخن الهی پیوسته بالا بوده است (و نور توحید بر ظلمت کفر چیره شده است و مکتب آسمانی، مکتبهای زمینی را از میان برده است) و خدا توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است.

نیز می‌فرماید:

﴿وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبَصَرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾ وَالْفَتْحِ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٣﴾ يَتَأَيَّهَا النَّبِيُّ حَسْبَكَ اللَّهُ وَمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٤﴾﴾

[الأنفال: ۶۲ - ۶۴]

«اگر بخواهند تو را فریب دهند (و منظورشان از گرایش به صلح، مکر و کید باشد، باکی نداشته باش، چرا که) خدا برای تو کافی است. او همان کسی است که تو را با یاری خود و توسط مؤمنان (مهاجر و انصار) تقویت و پشتیبانی کرد (و خدا بود که عربها را با وجود دشمنانگی شدیدشان در پرتو اسلام دگرگون کرد و) در میان آنان الفت ایجاد نمود (و دلهای پر از حقد و کینه آنان را به هم نزدیک و مهربان کرد، به گونه‌ای که) اگر همه آنچه در زمین است صرف می‌کردی نمی‌توانستی میان دلهایشان انس و الفت برقرار سازی. ولی خداوند (با هدایت آنان به ایمان و دوستی و برادری) میانشان انس و الفت انداخت، چرا که او عزیز و حکیم است (و بر هر کاری توانا و کارش از روی فلسفه و حکمت انجام می‌پذیرد). ای پیغمبر! خدا برای تو و برای مؤمنانی که از تو پیروی کرده‌اند کافی و بسنده است.»

خدای سبحان بیان فرموده که پیامبرش را نصرت رساند تا اینکه او دین را به صورت کامل ابلاغ نمود. خداوند خود به این امر شهادت داده و می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا ﴿٣﴾﴾

[المائدة: ۳]

«امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزّت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم».

اما ائمه با سپاهییانی از بشر و ملائکه یاری نشدند و دین را برای مردم ابلاغ نکردند، بلکه - حسب روایات شیعه - آنان برای مردم به امور مخالف دین فتوا دادند. بنابراین وجودشان برای مردمی که حسب این روایاتی که ائمه برای آنان فتوا داده‌اند ضرر بوده است. ولی ما ائمه را از این اتهام مبرا می‌دانیم.

۴- خداوند متعال به نبوت پایان داده و کتاب خود قرآن را جایگزین آن کرده است، یعنی کتابی که خداوند نازل کرده که تا زمان برپائی قیامت خطابی برای بشریت باشد و سپس سنت او را حفظ کرده است. مقصود از رسالت انبیاء نیز همین است. پس وقتی که مقصود محفوظ است و تا به قیامت بر آن دلیل و حجت وجود دارد و مردم چه سنی و چه شیعه امروز بدون امام هستند و خدا را عبادت می‌کنند، دیگر چه نیازی به امام است؟! پس آیا این دینی که مکلف به آن هستند صحیح است یا صحیح نیست؟! پس اگر صحیح است دیگر نیازی به امام نیست، و اگر صحیح نیست این بدان معنی است که خداوند بشریت را بدون اتمام حجت بر آنان رها کرده است و آنان از هزار و چهار صد سال پیش خداوند را به باطل عبادت می‌کنند!!

چنین چیزی هرگز با حکمت خداوند عزّوجلّه جور در نمی‌آید که عالم بشریت را هزاران سال به خاطر حفظ جان یک نفر رها سازد و آنها را در گمراهی و سرگردانی قرار دهد و دین او را نشناسند تا در نتیجه حیات و زندگی یک نفر حفظ گردد!!!

۵- ادعای اینکه مأموریت و وظیفه اصلی امام، تفسیر قرآن است.

سوال ما این است: کدام یک از ائمه، قرآن را تفسیر کرده‌اند؟ فقط از برخی ائمه شیعه مطالبی در تفسیر برخی از آیات ذکر شده است و از همه آنها تفسیر نقل نشده است. در میان ائمه شیعه کسی که بیشترین تفسیر از او نقل شده است، جعفر صادق است. برغم این امر، مقدار تفسیری که حسب روش شیعیان به صورت صحیح از وی نقل شده است بیشتر از یازده مورد نمی‌باشد، زیرا در رساله‌ای علمی که یکی از طلاب شیعه عراق

از ناصریه در سال ۲۰۰۲م به دانشکده علوم اسلامی عراق ارائه داده است، تحت عنوان «الإمام جعفر الصادق وجهوده في التفسير» فقط ۳۶۰ روایت را از خلال کتب شیعیان دوازده امامی نقل کرده است و حسب منهج و روش آنان در تصحیح و تضعیف روایات فقط یازده مورد از آن صحیح می باشد.^۱

پس اگر امام جعفری که اکثریت مذهب شیعه منسوب به وی می باشد چنین وضعیتی دارد، دیگران چه وضعیتی دارند؟ این شاهد که بیان شد ادعای این امر را که ائمه مفسر قرآن می باشند را رد می کند.

۶- ادعای اینکه وظیفه امام بیان احکام مسائل جدید است.

جواب ما این است: کجاست آن احکام فراوانی که ائمه در مسائل جدید صادر کرده اند به نحوی که با منصوب شدن آنان به عنوان امام تناسب داشته باشد؟! به درستی منصب امامت که شما آن را تا مقام نبوت بالا برده اید و اظهار می دارید که امت جهت بیان دین بی نیاز از امام نیست، منصب بزرگی است. پس کجاست آن احکامی که ائمه ابلاغ کرده اند و اگر آن را ابلاغ نمی کردند امت گمراه می شد؟! کجاست آن روایاتی که ائمه آن را ابلاغ کرده اند و اگر آنان آن را ابلاغ نمی کردند عقیده امت باطل می شد؟!

۷- ادعای اینکه وظیفه امام دفع شبهات است.

آیا ممکن است که چند مورد را که ائمه شما در آنها به دفع شبهات پرداخته اند یا در آنها به سوالات مبهمی پاسخ گفته اند که اگر پاسخ آنان نمی بود کمر اسلام خرد می شد، بیان کنید؟!

روایاتی از جعفر صادق علیه السلام نقل شده که در آنها وی با غیر مسلمانان گفتگو کرده است، لکن چیزی از آنها صحیح نمی باشد. اما از دیگر ائمه شیعه تقریباً چنین موضع

۱- این مطلب را دکتر طه دلیمی در کتاب «أسطورة المذهب الجعفری» ص ۵۰ بیان کرده و ذکر نموده که وی در هنگام برگزاری جلسه دفاع از این رساله حضور داشته است.

گیریهائی وجود ندارد. اما با این وجود فرض کنید که آنها یک یا دو موضع گیری داشته‌اند. پس آیا این تعداد اندک با قرار دادن آن به عنوان امام برابری دارد؟!

۸- ادعای اینکه وظیفه امام صیانت دین از تحریف و جابجایی است.

جواب ما این است: ائمه خود اعتراف کرده‌اند که برخی از اصحابشان بر آنان دروغ بسته و روایات دروغ و کذب در احادیث آنان و کتب اصحابشان وارد شده است- این موضوع بیان خواهد شد- اما با این وجود ائمه‌ای که به وجود کذب و تحریف از جانب پیروان خود آگاهی یافته‌اند آن کذب و تحریف‌ها را که بدان واقف شده‌اند بیان نکرده‌اند، نه خود این را بیان کرده‌اند و نه ائمه‌ای که بعد از آنان آمده‌اند. پس در این صورت صیانت از دین کجا می‌باشد؟!

آیت‌الله محمد آصف محسنی از علمای شیعه در مورد عدم اقدام مهدی به تصحیح مذهب و حتی عدم قیام سه امام پیش از وی به این کار- که این مذهب تحریف شده از معصومین سابق به آنان رسیده است، و کسانی که اصلاً اقدام به تصحیح مذهب نکرده‌اند- سوالی را مطرح کرده و می‌گوید: در اینجا سوالی پیش می‌آید و آن اینکه: چرا خداوند عز و جل به برخی از خواص خود اذن نداد تا با امام مهدی دیدار نمایند و جهت تکمیل فقهی که پر از استنباطات نادرست شده است از او کسب فائده نمایند؟^۱

محسنی در جواب این سوال می‌گوید: این ایراد مختص امام غائب نیست، بلکه سه امام قبل از او- جواد، هادی و حسن عسکری- نیز گرچه در میان مردم بودند، اقدام به تکمیل فقه نکردند. بلکه سوال متوجه خداوند عز و جل است که چرا آنطور که قرآن را نازل کرد چرا کتابی را نازل نکرد که جامع همه اصول و معارف اسلامی و احکام و قواعد فرعی باشد؟ یا اینکه چرا به پیامبر خود یا اوصیای خود امر نکرد تا آن را تدوین نمایند؟!

جامع قضیه امور زیر است:

۱- به یقین در برگیرنده همه احکام نیست، گرچه در آن ارش یک خدشه و زخم نیز

۱- جواب این است: ای شیخ آصف! اصلاً مهدی وجود ندارد و الا اگر وجود می‌داشت ظهور می‌کرد و مردم از او کسب فائده می‌کردند. چیزی که به خلق انسان مرتبط شده است، هدایت انسان است- یعنی خلق انسان نیاز به هدایت انسان دارد- اما مخفی کردن امام برای این مدت طولانی با وجود نیاز شدید مردم به او با حکمت خداوند حکیم و کاردان همخوانی ندارد.

وارد شده است.

۲- نزد آنان باقی ماند و تا سال ۲۶۰هـ و چند ماه قبل از مرگ عسکری آن را به شیعیان ادا نکردند. از همه این موارد دانسته می شود که مشیت خداوند عجل الله تعالی فرجه بر وضع موجود جاری است و ما در ربوبیت و پروردگاری خداوند عجل الله تعالی فرجه و کار تکوین و تشریع شریک خدا نیستیم، بلکه بندگان مقهور و مطیع هستیم و فقط مقدار اندکی علم به ما داده شده است.^۱

کلام آصف محسنی دربرگیرنده چند سوال است که عبارتند از:

- ۱- چرا مهدی با کسی از پیروان خود دیدار نکرد تا خطاهایی را که به صورت موروثی در فقه وجود دارد تصحیح نماید؟!
 - ۲- چرا سه امام قبل از مهدی، یعنی جواد و هادی و عسکری به انجام این وظیفه اقدام نکردند؟!
 - ۳- چرا خداوند عجل الله تعالی فرجه کتابی را نازل نکرد که شامل همه اصول و فروع دین باشد.
 - ۴- چرا رسول خدا را به تدوین همه این موارد و اعطای آن به مردم فرمان نداد؟!
 - ۵- چرا به پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان نداد تا اوصیای خود را به تدوین آن فرمان دهد؟!
- این سوال مؤکد این امر است که آقای محسنی به این باور رسیده که ائمه نقش خود را در حفظ این دین انجام نداده اند.
- حقیقت این است که موضوع بزرگتر از قضیه عدم حفظ دین توسط ائمه است، زیرا بعداً ادله ای خواهد آمد که بیانگر این نکته می باشند که روایات منسوب به ائمه و به سبب خود ائمه، سبب تباهی دین و سرگردانی علما در شناخت احکام دین می باشند. بنابراین، وجود آنها حسب آن روایاتی که باور داریم که انتساب آنها به این امامان صحیح نیست سبب تباهی دین می باشند.
- ۹- ادعای اینکه وظیفه امام بررسی و بازبینی اصول و فروع دین است که مسلمانان اخذ می کنند.

این دعوا مؤکد این است که امام مشرف بر آن دسته از امور دینی خواهد بود که شیعه مکلف به آنها هستند و به همین دلیل آنان نیازمند به یک روش انتقادی که دین شیعه را حفظ نماید، نیستند، زیرا این امام است که مرجع همه این امور می‌باشد و اگر آنان در چیزی اختلاف پیدا کنند به امام رجوع می‌کنند. به همین دلیل همه امور دینی که در عصر امام موجود می‌باشد بر امام عرضه می‌شود و در نتیجه متصف به صفت صحت می‌شود. این دیدگاهی است که اخباریون شیعه بدان قائل هستند و با طبیعت مذهب شیعه که قائل به استمرار امامت می‌باشد- آنچنان که در مباحث قبلی دیدیم که محمد رضا مظفر از علمای معاصر شیعه گفت: لازم است که در هر عصر امام هدایتگری وجود داشته باشد که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله در ادای وظائفش باشد- توافق و همخوانی دارد. این مفهوم، در سه قرن در عصر ائمه اعتقاد شیعیان بود تا اینکه سلسله امامت منقطع شد و موجب اضطراب شدیدی برای شیعیان شد و در پی آن شیعیان به قریب پانزده فرقه تقسیم شدند. این موضوع مورد تأکید گروهی از علمای شیعه است- اقوال آنان در مبحث مستقلی ذکر خواهد شد- از جمله حسین مدرسی می‌گوید: «به سبب اعتقاد آنان به استمرار سلسله امامت تا پایان دنیا، انتظار این را داشتند که تعداد ائمه بسیار بیشتر از این مقدار باشد».

دیگر اقوال إن شاء الله در مبحث مستقلی بیان خواهد شد.

۱۰- ادعای اینکه امام از گناه و خطای سهوی و عمدی معصوم است.

ادعای عصمت کمتر از ادعای امامت نیست. با این وجود اقوال و اعمالی به ائمه منسوب شده است و نیز برخی از علمای شیعه اقوالی را بر زبان آورده‌اند که این ادعا را تکذیب می‌کند، از جمله علی بن ابی طالب علیه السلام اعمالی را انجام داد که امامت و عصمت را حسب مذهبشان باطل می‌کند، از جمله:

۱- با ابوبکر رضی الله عنه بیعت کرد و اگر امامت او از جانب خود منصوص می‌بود برای او جایز نبود که در حالی که صاحب این حق است با شخص دیگری بیعت نماید.

۲- وی پشت سر ابوبکر رضی الله عنه نماز خواند و اگر بیعت با ابوبکر رضی الله عنه صحیح نمی بود برای او جایز نبود که پشت سر وی نماز بخواند، زیرا ابوبکر رضی الله عنه - حسب روایات شیعه - خلافت را غصب کرده است.

۳- او با اسیرانی که ابوبکر رضی الله عنه گرفت ازدواج نمود و آنان معتقدند که هر عملی که ابوبکر رضی الله عنه انجام دهد باطل است، و در نتیجه جنگ وی با مرتدان باطل است و اسیری که در این جنگ گرفته شده است غیر شرعی است و گرفتن از آن جایز نمی باشد، اما با این وجود علی رضی الله عنه زنی از بنی حنیفه را برای خود گرفت و از او صاحب فرزندی به نام محمد بن حنیفه شد.

۴- چنان که در نهج البلاغه آمده است، علی رضی الله عنه به صحت بیعت سه خلیفه قبل از خود اعتراف کرده است.

۵- علی رضی الله عنه با عمر رضی الله عنه بیعت کرد، حال آنکه شیعیان عمر را نیز مانند ابوبکر می دانند.

۶- علی رضی الله عنه به عمر رضی الله عنه چنین مشورت داد که همراه با سپاه به سوی ایران نرود - چنان که در نهج البلاغه آمده است - زیرا بر جان عمر رضی الله عنه بیمناک بود.

۷- وی نام سه خلیفه سابق را بر سه نفر از فرزندان خود نهاد. این موضوع در کتب سنی و شیعه آمده است.

۸- علی رضی الله عنه - چنان که در کتب سنی و شیعه آمده است - دخترش ام کلثوم را به ازدواج عمر رضی الله عنه درآورد.

۹- علی رضی الله عنه عضویت در شورای خلافت را که عمر رضی الله عنه تعیین خلیفه از میان اعضای شورا را بر عهده آنان نهاده بود پذیرفت.

۱۰- وی با عثمان بن عفان رضی الله عنه بیعت کرد و پشت سر او نماز خواند.

اینها ده کاری است که علی رضی الله عنه انجام داد. پس اگر علی رضی الله عنه معصوم بوده است پس همه این کارها درست هستند و اگر درست باشند ناقض دعوای امامت است، زیرا معصوم کار خطا انجام نمی دهد و سخن خطا بر زبان نمی آورد و کفر را تأیید نکرده و آن را انجام نمی دهد. اما اگر این اعمال خطا بوده اند نتیجه این می شود که علی امام نیست، زیرا امام - حسب باور شما - معصوم از خطا است، زیرا انکار امامت یا اقرار به امامت برای غیر اهل

آن در نزد جمهور علمای شیعه کفر است. بنابراین، علی با انجام این کارها، در واقع کفر را تأیید کرده است، اما حاشا که علی این چنین بوده باشد.

همچنین **حسن بن علی بن ابی طالب** که شیعیان او را امام دوم می‌دانند از امامت کناره می‌گیرد و آن را به معاویه می‌سپارد، حال آنکه در آن هنگام حسن ده‌ها هزار از موالیان خود را تحت امر داشت.

نیز امام هشتم شیعیان، یعنی **علی بن موسی الرضا** ولایتعهدی مأمون را که شیعیان او را غاصب خلافت می‌دانند، پذیرفت. و قبول نیابت کسی که غاصب امامت است اعتراف به مشروعیت خلافت وی می‌باشد و اعتراف به مشروعیت کسی که غاصب امامت است نزد جمهور علمای شیعه کفر به حساب می‌آید.

علاوه بر این موارد، در منابع شیعی روایات و اقوالی وارد شده که ناقض عصمت است، از جمله روایت است که به رضا علیه السلام گفته شد: در کوفه عده‌ای اظهار می‌دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نماز خود دچار سهو نشده است. رضا علیه السلام گفت: «آنان دروغ می‌گویند- خداوند لعنتشان کند- به درستی کسی که سهو نمی‌کند، فقط خدای یگانه است».^۱

در میان اقوال علمای شیعه می‌توان به این قول اشاره کرد، از ابن بابویه قمی که در نزد شیعیان دوازده امامی به صدوق معروف است، و صاحب یکی از کتب اربعه آنان است که مذهب شیعه مبتنی بر این کتب می‌باشد. این کتاب وی «من لا یحضره الفقیه» نام دارد. وی در این کتاب می‌گوید: «غالیان و اهل تفویض- که خداوند آنان را لعنت نماید- منکر سهو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند و می‌گویند: اگر جایز باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در نماز سهو کند، جایز است که در تبلیغ نیز سهو کند، زیرا نماز به مانند تبلیغ، یک فریضه است... سهو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مانند سهو ما نیست، زیرا سهو وی از جانب خدا است و خداوند او را دچار سهو ساخته تا مردم بدانند که پیامبر انسانی مخلوق است و او را به جای خدا پروردگار و

۱- بحار الأنوار ۳۵۰/۲۵، و نگا به: عیون أخبار الرضا ص: ۳۲۶، جامع المدارک ۴۸۷/۳، العوالم ص: ۵۱۷، درر الأخبار ص: ۳۱۲،

مسند الإمام الرضا ۵۰۳/۲، التفسیر الصافی ۵۱۳/۱.

معبود خود قرار ندهند. نیز به این خاطر است که با سهو ایشان، حکم سهو را به مردم بیاموزد... شیخ ما محمد بن حسن بن أحمد بن ولید می‌گفت: اولین درجه غلو، نفی سهو از پیامبر ﷺ است... من در راه خدا کتابی جداگانه را در مورد اثبات سهو پیامبر ﷺ و پاسخ به منکران آن می‌نگارم.^۱

به همین دلیل مجلسی - ضمن روایت نصوص دال بر وقوع سهو - همتای خطا که آن را نفی کرده‌اند - از ائمه و مخالفت متأخران با آن به ادعای عصمت آنان از سهو و خطا - اعتراف نموده که میان روایات و فتاوی شیعیان تناقض وجود دارد و می‌گوید: «این مسأله بسیار جای اشکال است، زیرا بسیاری از آیات و اخبار بر صدور سهو از آنان دلالت دارد، اما با این وجود اصحاب ما جز عده‌ای اندک معتقدند که صدور سهو از آنان غیر ممکن و غیر جائز است».^۲

بنابراین، مجلسی پذیرفته است که آیات و اخبار زیادی بر این دلالت دارند که ائمه سهو می‌کنند و در ادامه تأکید می‌کند که علمای شیعه آن آیات و اخبار را بدون هیچ نوع توجیهی رد می‌کنند و سپس اظهار می‌دارد که مسأله بسیار محل اشکال است.

ای مجلسی، مسأله در نهایت اشکال قرار ندارد، بلکه اشکال در کسانی است آن نصوص وارد شده از ائمه را جهت محافظت از آن عقائد ایجاد شده‌ای که موجب افتراق امت شده است، رد می‌کنند.

ما نیاز زیادی به مراجعه و بازبینی صادقانه و نیت خالص برای دستیابی به حقیقت داریم. والله المستعان.

۱- من لا یحضره الفقیه ۳۵۹/۱ - ۳۶۰.

۲- بحار الأنوار ۱۱۸/۱۷، ۱۱۹.

مبحث دوم:

**ادعای اینکه شیعه دین خود را از نائبان
معصوم پیامبر ﷺ گرفته است**

مطلب اول:

بیان موضوع ادعای اینکه شیعه دین خود را از نائبان
معصوم پیامبر گرفته است

مطلب دوم:

نگاهی به ادعای شیعه مبنی بر اینکه شیعه دین خود را از
نائبان معصوم پیامبر ﷺ گرفته‌اند

مطلب اول:

بیان موضوع ادعای اینکه شیعه دین خود را از نائبان معصوم پیامبر ﷺ گرفته است

بعد از اینکه شیعه دوازده امامی این ادعا را بنیان نهاد که وجود ائمه‌ای معصوم که در ابلاغ دین و حراست از آن نائب و جانشین پیامبر ﷺ باشند، امری ضروری است، مدعی این شدند که این امر بدست عده‌ای از اهل بیت تحقق یافته است، و شیعه دین خود را به طور مستقیم از آنان گرفته‌اند. به همین دلیل آنان فقط چیزی را معتبر می‌دانند که به صورت مستقیم از آنان اخذ شده باشد.

این ادعا متضمن دو امر است:

- الف- شیعه دین خود را از معصومین گرفته اند.
- ب- آنان فقط احادیثی را معتبر می‌دانند که به صورت صحیح از طریق آنان روایت شده باشد.

اشخاصی که شیعیان به امامت آنان باور دارند، افراد زیر هستند:

- ۱- أبو الحسن علی بن أبی طالب: (۱۰ قبل از بعثت - ۴۰ هـ).
- ۲- أبو محمد حسن بن علی (۳-۵۰ هـ).
- ۳- أبو عبد الله حسین بن علی (۴-۶۱ هـ).
- ۴- أبو محمد علی بن حسین (۳۸-۹۵ هـ).
- ۵- أبو جعفر محمد بن علی (۵۷-۱۱۴ هـ).
- ۶- أبو عبد الله جعفر بن محمد (۸۳-۱۴۸ هـ).
- ۷- أبو إبراهیم موسی بن جعفر (۱۲۸-۱۸۳ هـ).
- ۸- أبو الحسن علی بن موسی (۱۴۸-۲۰۲ یا ۲۰۳ هـ).
- ۹- أبو جعفر محمد بن علی (۱۹۵-۲۲۰ هـ).
- ۱۰- أبو الحسن علی بن محمد (۲۱۲ یا ۲۱۴ - ۲۵۰ هـ).
- ۱۱- الحسن بن علی «العسکری» (۲۳۲-۲۶۰ هـ).

آنان ادعای این را دارند که این وظیفه به وسیله این معصومین به انجام رسیده است.

ابن مطهر حلی می گوید: «و به این خاطر که شیعیان احکام فرعی - فقهی - خود را از ائمه معصومین گرفته‌اند که آنان ناقل از جد خود، رسول خدا ﷺ می‌باشند و پیامبر ﷺ هم آنها را به وسیله وحی جبرئیل علیه السلام به ایشان از خداوند متعال اخذ کرده است. شیعیان این احکام را از پیشینیان خود که افرادی ثقه هستند نقل می‌کنند و این سلسله روایت تا زمانی که به یکی از معصومین می‌رسد ادامه می‌یابد. آنان به اقوال اجتهادی و شخصی التفات نکرده‌اند و عمل به قیاس و استحسان را حرام کرده‌اند.^۱

کاشف الغطا از علمای معاصر شیعه می‌گوید: شیعیان فقط آن دسته از احادیث نبوی را معتبر می‌دانند که به صورتی صحیح از اهل بیت نقل شده است، یعنی احادیثی که صادق از پدرش باقر از پدرش زین العابدین از حسین سبط از پدرش امیر المؤمنین از رسول خدا - که سلام خدا بر همه آنان باد - روایت کرده است.^۲

این است ادعای شیعه دوازده امامی که می‌گویند: دین خود را از ائمه معصومین گرفته‌اند. اما صدق این ادعا تا چه مقدار است، این اعتقاد بر مذهب شیعه دوازده امامی چه تأثیری دارد؟ پاسخ به این موضوع در مبحث آتی بیان خواهد شد.

۱- منهاج الکرامه، ص ۳۷.

۲- أصل الشيعة وأصولها، ص ۷۹.

مطلب دوم:

نگاهی به ادعای شیعه مبنی بر اینکه دین خود را از نأبان معصوم

پیامبر ﷺ گرفته‌اند

برای آگاهی از صحت و سقم این ادعا لازم است که بر کتب شیعه که مشتمل بر روایات منسوب به ائمه می‌باشد آگاهی حاصل شود تا ببینیم که آیا مصداق این دعوا در آنها وجود دارد؟ یعنی آیا همه این روایات به واسطه خود ائمه به هر نسل رسیده است، یا اینکه روایاتی وجود دارد که در عصر ائمه از طریق غیر ائمه به آنان رسیده است؟!

ابتدا از آخرین امام ظاهر آنان، یعنی حسن عسکری شروع می‌کنیم. پس آیا از حسن عسکری حدیثی روایت شده که وی آن را از پدرش از جدش و در ادامه از پیامبر ﷺ روایت کرده باشد و آیا این یازده امام - یعنی از حسن عسکری تا علی بن ابی طالب (ع) - در یکی از کتاب‌های شیعه در سند یک روایت مشاهده می‌شوند؟ یعنی مثلاً گفته شود: «حدثنا الإمام الحادی عشر أبو محمد الحسن بن علی «العسکری» عن الإمام العاشر أبي الحسن علی بن محمد «الهادی» عن الإمام التاسع أبي جعفر محمد بن علی «الجواد» عن الإمام الثامن أبي الحسن علی بن موسی «الرضا» عن الإمام السابع أبي إبراهيم موسی بن جعفر «الکاظم» عن الإمام السادس أبي عبدالله جعفر بن محمد «الصادق» عن الإمام الخامس أبي جعفر محمد بن علی «الباقر» عن الإمام الرابع أبي محمد علی بن الحسین «زین العابدین» عن الإمام الثالث أبي عبدالله الحسین بن علی «سید الشهداء» عن الإمام الثاني أبي محمد الحسن بن علی «الزکی» عن الإمام الأول أبي الحسن علی بن ابی طالب عن النبی ﷺ؟ حتی آیا می‌توان ده یا نه یا هشت یا شش یا پنج یا چهار و..... از آنان را می‌توان در یک سند یافت؟ آری، گاهی شش یا پنج نفر از آنان در احادیثی که به تعداد انگشتان دست نمی‌رسند مشاهده می‌شوند. اما نمی‌توان حدیثی را یافت که در یکی از کتاب‌های شیعه به وسیله این سلسله نقل شده باشد.

پس اینکه شیعیان ادعا می‌کنند که احکام دین خود را از ائمه گرفته‌اند مصداق آن کجاست؟! این ادعا در عالم واقع مصداق ندارد.

به همین دلیل اینکه شیعیان بنا به قول کاشف الغطا اظهار می‌دارند که «شیعیان فقط آن دسته از احادیث نبوی را معتبر می‌دانند که به صورتی صحیح از اهل بیت نقل شده است، یعنی احادیثی که صادق از پدرش باقر از پدرش زین العابدین از حسین سبط از پدرش امیر المؤمنین از رسول خدا ﷺ روایت کرده است» ادعائی است که در عالم واقع مصداق ندارد و الا اگر کاشف الغطا می‌تواند کتاب‌هایی را به ما نشان بدهد که این سلسله در آن آمده است؟!

بزرگترین کتاب در نزد شیعه، یعنی کتاب «الکافی» در دسترس ما قرار دارد، اما مصداق این ادعا را فقط در تعداد انگشت شماری از روایات می‌بینیم. پس کجاست آن روایاتی که جعفر صادق رحمته الله از پدران خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده است؟ در اینجا ما سه حدیث ابتدای کتاب کافی را ذکر می‌کنیم اما چنان که خواهیم دید سلسله ادعا شده از جانب کاشف الغطا در آنها وجود ندارد. دیگر مصادر شیعه نیز همین وضعیت را دارند. این احادیث عبارتند از:

أبو جعفر محمد بن یعقوب کلینی می‌گوید:

* أخبرنا أبو جعفر محمد بن يعقوب^۱ قال: حدثني عدة من أصحابنا منهم محمد بن يحيى العطار، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن محبوب، عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر، قال: «لما خلق الله العقل استنطقه....»
«وقتی که خداوند عقل را خلق کرد از آن استنطاق کرد...».

* علي بن محمد، عن سهل بن زياد، عن عمرو بن عثمان، عن مفضل بن صالح، عن سعد بن طريف، عن الأصبغ بن نباتة، عن علي قال: «هبط جبرئيل على آدم...».
«جبرئیل بر آدم نازل شد...».

* أحمد بن إدريس، عن محمد بن عبد الجبار، عن بعض أصحابنا رفعه إلى أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له: «ما العقل؟.....» «عقل چیست؟....».

اینها سه روایت بود از سه نفر از ائمه آنان.

۱- این مطلب عیناً در کتاب آمده است، این خود کلینی است و انگار کسی هم که کتاب را از کلینی روایت کرده است شخصی دیگر است که شناخته شده نیست.

در روایت اول، میان کلینی و ابوجعفر باقر، امام پنجم شیعیان پنج نفر قرار دارند که حدیث را روایت کرده‌اند. یعنی این روایت در عصر هر امام از شخصی غیر از ائمه روایت شده که وی نیز آن را از شخصی غیر از امام روایت می‌کند. بعد از باقر هفت امام آمده‌اند و مردم در عصر امامان روایت باقر را منتقل می‌سازند، اما کسی از ائمه این روایت را نمی‌شناسند!!

در روایت دوم، شش نفر مابین علی علیه السلام و کلینی آن را روایت کرده‌اند، اما این روایت به کسی از ائمه نرسیده است، حال آنکه این روایت در عصر آنها روایت می‌شود. در روایت سوم از جعفر صادق علیه السلام از پنج نفر از ائمه عبور کرده تا مستقیماً به کلینی برسد.

اینها نمونه‌هایی بود از روایات غیر معصومین در عصر معصومان که با سلسله‌ای از راویان غیر معصوم روایت شده‌اند حال آنکه افراد معصوم وجود داشته‌اند. این امر مؤید این نکته است که شیعیان دین خود را با وجود افراد معصوم - به زعم خودشان - از افراد غیر معصوم گرفته‌اند.

به همین دلیل ادعای اینکه دین فقط از معصوم اخذ می‌شود با امثال این روایات متعدد در نزد شیعه، نقض می‌شود. از دیگر دلایل این موارد است:

۱- روایات موجود در منابع شیعه که هزاران هزار می‌باشد - جز اندکی - همه از طریق افراد غیر معصوم روایت شده‌اند، گرچه در زمان آن راویان غیر معصوم، افراد معصومی که شیعه ادعا می‌کنند دین خود را فقط از آنان می‌گیرند، وجود داشته‌اند.

و این در حالی است که در هر عصری تا آمدن آخرین امام معصوم، بر ائمه واجب بوده است تا خودشان دین را برای مردم تبیین و تبلیغ نمایند تا اینکه از طریق روایت معصومین - به زعم شیعه - دین محفوظ بماند.

بدین صورت بطلان قول ابن مطهر که گفت: «و به این خاطر که شیعیان احکام فرعی - فقهی - خود را از ائمه معصومین گرفته‌اند که آنان ناقل از جد خود، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم آنها را به وسیله وحی جبرئیل علیه السلام به ایشان از خداوند متعال اخذ کرده است». و نیز بطلان قول کاشف الغطا که گفت: «شیعیان فقط آن

دسته از احادیث نبوی را معتبر می‌دانند که به صورتی صحیح از اهل بیت نقل شده است، یعنی احادیثی که صادق از پدرش باقر از پدرش زین العابدین از حسین سبط از پدرش امیر المؤمنین از رسول خدا- که سلام خدا بر همه آنان باد- روایت کرده است» روشن می‌شود، زیرا این سلسله در منابع آنان فقط در احادیثی انگشت شمار یافت می‌شود.

۲- این شکاف که موجب نقض مذهب شیعه می‌شود شیعیان را در پر کردن آن دچار حیرت کرد و به دو دسته تقسیم شدند:

گروه اول: اخباریون. این گروه ادعا می‌کنند هر روایتی که از ائمه نقل شده باشد صحیح است، گرچه اشخاصی غیر معصوم آنها را روایت کرده باشند، زیرا در زمان معصومین روایت شده است و ممکن نیست که روایت شود و شیعه آن را بپذیرد در حالی که از غیر معصومان باشد، بلکه حتماً معصوم به آن علم یافته و آن را تأیید کرده است.

به همین دلیل این گروه از شیعه می‌گویند: همه روایاتی که از شیعه وارد شده است همه صحیح هستند، خصوصاً آن روایاتی که در کتب اربعه مورد اعتماد شیعه- یعنی کتاب‌های: الکافی، تهذیب الأحکام، الاستبصار و من لا یحضره الفقیه- وارد شده است و معتقدند که همه آن روایاتی که در آنها آمده است صحیح می‌باشد، زیرا یا در عصر معصوم مدون شده و یا اینکه از کتاب‌هایی اخذ شده و در عصر معصوم مدون شده و بر او عرضه شده است. به همین دلیل محال است که صحیح نباشند، زیرا این امر ناقض مذهب است. این اعتقاد اخباریون است.

این دیدگاه اخباریون، همان دیدگاهی است که موافق و سازگار است با طبیعت دیدگاهی که به این اعتقاد دارد که امام برای ابلاغ دین ایجاد شده است و چیزی در آسمان و زمین بر او مخفی نمی‌ماند، زیرا چگونه ممکن است که وظیفه او ابلاغ دین و حمایت از آن باشد و همه چیز را می‌داند، لکن معلوم شود که احادیث کذب وجود دارد که وی از آنها اطلاع نیافته و آنها را صحیح نداند؟!

زیرا جایگاهی که شیعیان دوازده امامی برای امام قائل می‌باشند مقتضی این عقیده است که اخباریون بیان می‌دارند.

بنابراین، این وظیفه امام است که امام به خاطر آن قرار داده شده است و حسب روایاتشان چیزی بر امام مخفی نمی‌ماند. بنابراین مخفی ماندن روایات کذب از باب اولی بر او مخفی نمی‌ماند.

کلینی می‌گوید: باب: ائمه همه چیز در گذشته و آینده را می‌دانند و چیزی بر آنها- که درود خدا بر آنان باد- مخفی نمی‌ماند.

از سیف تمار روایت شده که گفت: در گروهی از شیعیان در حجر (اسماعیل) نزد ابوعبدالله بودیم. پس او گفت: کسی ما را می‌پاید. ما به راست و چپ نگاه کردیم، اما کسی را ندیدیم و گفتیم: کسی ما را نمی‌پاید. او گفت: به پروردگار کعبه سوگند- این را سه بار تکرار کرد- اگر من بین موسی و خضر می‌بودم به آن دو می‌گفتم که از آنان علم بیشتری دارم و آنان را به آنچه که در دستشان نیست خبر می‌دادم، زیرا موسی و خضر فقط علم گذشته به آنان عطا شده است و علم به همه چیز در آینده تا برپائی قیامت به آنان داده نشده است. ما این علم را نسل به نسل از رسول خدا ﷺ به ارث برده‌ایم.

همچنین از ابوعبدالله روایت شده که گفت: من آنچه را که در آسمان‌ها و زمین بهشت و جهنم است می‌دانم و به چیزهای گذشته و آینده آگاهم. راوی می‌گوید: وی اندکی درنگ کرد و دید که این سخن وی برای شنوندگان بسیار بزرگ به نظر رسید، پس گفت: من این را از قرآن فرا گرفته‌ام، خداوند متعال می‌فرماید: «فیه تبیان کل شیء»^(۱).

کلینی نیز از مفضل روایت کرده که به ابوعبدالله گفت: فدایتان شوم، خداوند اطاعت بنده‌ای را بر بندگان فرض می‌کند اما آن بنده را از خبر آسمان محجوب می‌گرداند؟ ابوعبدالله گفت: خیر، خداوند نسبت به بندگان بسیار کریم‌تر و مهربان‌تر و و دلسوزتر

۱- در قرآن کریم همچون آیه‌ای وجود ندارد، و این آیه بهمین معناست: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾.

(النحل: ۷۸). (مُصحح)

است از اینکه اطاعت از بنده‌ای را بر دیگر بندگان واجب گرداند، اما در عین حال او را در صبح و شامگاه- یا در شب و روز- از اخبار آسمان محجوب گرداند.^۱

جواب ما این است: پس چرا موسی را از علم بر غیب آینده محجوب گرداند، آنچنان که در قول سابق از ابوعبدالله آمد، حال آنکه خداوند اطاعت از قومش را بر او واجب گرداند، اما علم به آینده را به امام ابوعبدالله یاد داد؟!!

چرا امام از همنشینان خود سوال می کند: «آیا کسی ما را می پاید؟» حال آنکه او به گذشته و آینده تا قیامت علم دارد، اما در این موضوع نیاز به این دارد که اطرافیانش به او بگویند که کسی آنان را می پاید یا نمی پاید؟!!

نیز او مدعی این است که این علم را از رسول خدا ﷺ و آل او به ارث برده است و رسول خدا چندین قرن بعد از خضر و موسی آمده است. پس چگونه او به موسی و خضر خبر می دهد حال آنکه او - حسب روایات شیعه- علم غیب را از رسول خدا و سپس از ائمه بعد از او به ارث برده است؟

یعنی امام در ابتدا به چیزی علم ندارد تا اینکه امام قبل از او آن گنجی را که ادعا می کنند از رسول خدا ﷺ به آنان رسیده است به وی تسلیم نماید.

پس این بدین معناست که این علم از جانب رسول خدا ﷺ به وی رسیده است و قبل از این انتقال، به غیب علم نداشته است. این تناقضی واضح و آشکار است.

و ما اهل بیت را از این ادعاها مبرا می دانیم، لکن ما در اینجا چیزی را بیان می کنیم که در منابع شیعه آمده است.

حال به موضوع خود بر می گردیم و می گوئیم: اخباریون تأکید دارند که اگر روایات به وسیله ائمه حفظ نشود دینی که شیعه مکلف به آن است باطل می باشد. این همان منطقی است که با عقیده شیعه همخوانی دارد، یعنی آن عقیده‌ای که می گوید: چیزی بر امام مخفی نمی ماند و به همین دلیل می گویند که یا روایات صحیح است و یا اینکه دین شیعه باطل است.

عاملی - که بر این باور است که ائمه به روایات منسوب به خود علم دارند و در جواب اصولیانی که خواهان بکارگیری روش اهل سنت برای تصحیح روایات هستند، بعد از ادعای عرضه روایات بر ائمه - می گوید: ائمه و قدمای ما در مدتی بیشتر از سیصد سال با تلاش و پشتکار زیاد اقدام به ضبط احادیث و تدوین آنها در مجالس ائمه و دیگران کرده‌اند.

پنجم: احادیث بسیار زیادی که بر صحت آن کتاب‌ها و امر به عمل به آنها دلالت دارند و آنچه که متضمن آن هستند که بیانگر این می باشد که آنها بر ائمه عرضه شده‌اند و در مورد حال و وضع آنها به صورت عام و خاص سوال کرده‌اند.

یازده: طریقه قدما که موجب علم می باشد مأخوذ از اهل عصمت است، زیرا آنان به تبعیت از آن امر کرده‌اند و عمل به آن را تقریر کرده‌اند و منکر آن نشده‌اند و امامیه مدتی قریب به هفتصد سال به آنها عمل کرده‌اند.^۱

ان شاءالله در مباحث آتی این موضوع بیشتر شرح داده خواهد شد.

این ادعای اخباریون است، اما آنان نمی‌توانند آن را ثابت کنند، بلکه همه قرائن بر این دلالت دارد که ائمه را اصحابی کذاب احاطه کرده بودند و جز موارد انگشت شمار روایتی از این ائمه نیامده که خبری از اخبار افراد کذاب را که ائمه آنان را کذاب و متهم دانسته‌اند، تکذیب نماید.

آری، درست است آنچه که آنان ادعا دارند مقتضای مذهبشان است، اما در واقع حقیقت ندارد و این امر دلالت بر این نکته دارد که این روایات نقل شده مقبول نیستند و ائمه به چیزی از آنها علم نداشته‌اند و در مجالس ائمه مدون نشده‌اند و چنان که خواهد آمد روایات با هم در تناقض و تضارب هستند و معلوم نیست که کدام یک بر ائمه عرضه شده و کدامیک عرضه نشده‌اند و معلوم نیست که کدامیک را صحیح دانسته و کدامیک را رد کرده‌اند!!

این ادعائی است که واقعیت آن را تصدیق نمی کند و این امر همه روایات را در دایره شک و بلکه رد شدن قرار می دهد، زیرا در آن شرائطی که ادعا می کنند محقق نشده

است و در نتیجه فائده‌ای که برای امام ادعا کرده‌اند- یعنی ابلاغ دین و حمایت از آن- از بین رفته است.

این موارد ادعاهای اخباریون شیعه است.

گروه دوم: اصولیان. این گروه مخالف این ادعای اخباریان است و خواهان بکارگیری روش اهل سنت در قبول روایاتی است که وارد کرده‌اند، لکن می‌خواهند این روش را فقط در مورد روایاتی بکارگیرند که خواهان رد کردن آنها هستند.

الخوئی از اصولیان شیعه در رد ادعای سابق اخباریان می‌گوید: گروهی از محدثین بر این باور هستند که روایات وارده در کتب اربعه قطعی الصدور هستند، اما این قول از اصل باطل است، زیرا چگونه می‌توان ادعای قطعی الصدور بودن روایتی را کرد که یک نفر از یک نفر روایت کرده است، خصوصاً اینکه در کتب اربعه کسانی هستند که معروف به کذب و جعل هستند- این موضوع در آینده در جای خود بیان خواهد شد- و ادعای یقین به صدق آنان در خصوص روایات وارده در کتب اربعه- به خاطر قرائنی که بر این امر دلالت دارد- بی اساس است، زیرا این ادعایی بدون بینه و برهان است، زیرا چیزهایی که در این باره ذکر کرده‌اند و مدعی این هستند قرائنی وجود دارد که ما را بر صدور این روایات از معصوم دلالت می‌دهد هیچ یک نتیجه‌ای در پی ندارند.

بهترین چیزی که در این باره گفته شده است، این است: اهتمام اصحاب ائمه و ارباب اصول و کتب به امر حدیث تا زمان سه محمد، ما را بر این امر دلالت می‌دهد که روایاتی که آنان در کتب خود نگاشته‌اند از معصومین صادر شده است، زیرا اهتمام مزبور- عرفاً- علم به دو چیز را واجب می‌کند، نخست: صحت روایاتی که آنان در کتاب‌های خود نگاشته‌اند. دوم: صدور آن روایات از جانب معصومین.

وی در ادامه پاسخ خود می‌گوید: این ادعا از چند جهت تهی است:

۱- اصحاب ائمه گرچه حسب امر ائمه نهایت تلاش و اهتمام خود را در امر حدیث و حفظ آن از تباهی و نابودی بکار بردند، لکن آنان در تقیه زندگی می‌کردند و نتوانستند احادیث را به صورت علنی منتشر سازند. بنابراین این احادیث چگونه به حد تواتر یا چیزی نزدیک به آن رسیده‌اند! مثلاً ابن ابی عمیر در ایام خلافت رشید محبوس شد و

رشید از او خواست که محل‌های شیعیان و اصحاب موسی بن جعفر را برایشان بگوید و هنگامی که وی در زندان بود خواهرش کتاب هایش را دفن کرد و آن کتاب‌ها از بین رفت یا اینکه آنها را در اتاق برادرش رها کرد و باران آنها را خراب کرد و از بین برد. دیگر اصحاب ائمه نیز همین وضعیت را داشتند، زیرا شرایط سختی که در آن بسر می‌بردند و عدم امکان آنان برای نشر علنی احادیث، جای شک و شبهه‌ای ندارد. پس با این وجود چگونه می‌توان این ادعا را کرد که این احادیث قطعی الصدور هستند؟!

وی در ادامه می‌گوید: در کل، بطلان بودن ادعای قطعی الصدور بودن همه روایات کتب اربعه از جانب معصومین، واضح و آشکار است و مؤید این امر این است که صاحبان این کتاب‌ها خود به این امر اعتقاد نداشته‌اند.^۱

با وجود این رد شدید خوئی بر اخباریان، این گمان پیش می‌آید که وی این را در روایات محقق می‌کند، لکن خوئی بیان می‌کند که هرگاه در کتاب خود دو اصطلاح حدیثی «صحیح و ضعیف» را بکار برد، منظور وی معنای حقیقی این اصطلاحات نیست، زیرا وی در مقدمه کتاب می‌گوید: در این کتاب ویژگیها و مزایائی اساسی وجود دارد که ضرورت اقتضای استفاده از آنها در درون کتاب را می‌کرد. حال تفصیل آنها برای پژوهشگر بصیر بیان می‌شود. سپس خوئی مجموعه‌ای از ویژگیها را بیان می‌کند و در ویژگی نهم از جمله می‌گوید: صحت و ضعف - هرگاه در این کتاب اطلاق شد، منظور ما از آن دو، صحت و ضعیف به آن معنای مد نظر متأخرین نیست، بلکه مراد ما معتبر بودن و عدم اعتبار آنها است. پس اگر گفتیم: حدیث یا طریق صحیح است، این بدان معناست که معتبر و حجت است، گرچه برخی از راویان آن حسن یا موثق باشند و اگر گفتیم ضعیف است، این بدان معناست که حجت نیست، گرچه به خاطر مجهول بودن یا مهمل بودن برخی از راویان باشد (بنا به پاورقی یا: و به این خاطر نیست که برخی از راویان آن مهمل یا مجهول هستند).^۲

۱- معجم رجال الحديث للخوئی ۱/۲۲، ۲۳، ۲۵.

۲- معجم رجال الحديث للخوئی ۱/۱۲، ۱۴.

این بود طریقه اصولیان که خواستند با آن خلل روایات شیعه را درمان نمایند و به خاطر آن با اخباریان مخالفت کردند. افراد این طریقه ملتزم به نقد و قواعد و مصطلحات آن نشدند، بلکه از آن تفسیری ارائه دادند که موجب تغییر چیزی از حقیقت نمی شود و تقریباً تنها از نظر شکل و صورت با طریقه اخباریان تفاوت دارد.

حال دوباره به این مبحث بر می گردیم که شیعیان این ادعا را دارند که روایاتشان از معصومین روایت شده است، اما چیزی که از خلال مباحث سابق برای ما روشن شد این است که این مسأله در عالم واقع وجود ندارد و همین امر آن روایات را در دایره شک قرار می دهد.

آری، اگر ائمه معصوم و نائب رسول خدا ﷺ می بودند چیزی از دین مقبول نبود مگر اینکه از جانب آنان باشد و هیچ روایتی از امام سابق پذیرفته نمی شد مگر از طریق امامی که وجود داشت.

کتابهای روایت شیعه آکنده از روایاتی است که در عصر هر امامی از امام قبل از او روایت شده است و این امام موجود اصلاً از آن اطلاع و علم نداشته است و آن روایات هم بر او عرضه نشده است. این موضوع ناقض دعوی شیعه است و مؤید این امر است که آنان امامانی منصوب از جانب خدا نیستند که در حفظ و ابلاغ دین نائب رسول خدا ﷺ باشند.

نکته دیگر اینکه با وجودی که امام، همه دین را با الهام یا از طریق یک کتاب یا با فرو کردن در گوشها یا چیزهائی دیگر تعلیم می دهد- که این روایات بیان داشته اند- دیگر چه نیازی به این است که از امام قبل از آن روایت شود؟! زیرا امام می تواند خود دین را تبلیغ نماید و نیازی به روایت ندارد.

نکته دیگر اینکه میان آنان و اهل سنت چه فرقی وجود دارد، حال آنکه اهل سنت احادیث خود را در همه دورانهای ائمه از رسول خدا ﷺ روایت می کنند، اما شیعه احادیث خود را در دوران یک امام از امام قبل از او روایت می کنند و آن امام به آن روایات اطلاع پیدا نمی کند و مردم در عصر او به آنها عمل می کنند بدون اینکه وی به آن علم داشته یا اذن داده باشد، حال آنکه شیعیان اظهار می دارند که فقط آنان، و نه اهل

سنت، در هر عصر امام معصومی دارند که دین را برایشان تبلیغ می‌کند، اما در عین حال آنان را می‌بینیم که در زمان افراد معصوم به روایات افراد غیر معصوم عمل می‌کنند. مثل اهل سنت.

کسی که کتاب‌های روایات شیعه را مورد مطالعه قرار دهد می‌بیند که پر از احادیث ضعیف و جعلی هستند، حتی کتاب الکافی که احادیث آن بیشتر از شانزده هزار حدیث است علمای شیعه حسب قواعد خود که از نگاه ما ضعیف است - این موضوع بعداً بیان خواهد شد - فقط قریب پنج هزار از آن را صحیح دانسته‌اند. اما اگر این کتاب بر اساس قواعد اهل سنت مورد نقد قرار بگیرد این کتاب از صحنه روزگار محو می‌شود.

نکته پایانی اینکه، این ادعای شیعه است که می‌گویند: دین فقط از امام معصوم گرفته می‌شود و آنان دین خود را از ائمه معصومین گرفته‌اند، اما دیدیم که این ادعا صحیح و غیر واقعی است، زیرا با وجود حاضر بودن افراد معصوم، روایات از افراد غیر معصوم نقل شده است و معصومان از چیزی از آنها اطلاع نیافته‌اند و شیعیان به آنها عمل می‌کرده‌اند و با وجود معصومان به صحیح بودن یا ضعف آن اطلاعی نداشته‌اند. بنابراین وجود معصوم چه فائده‌ای دارد؟!

مبحث سوم:

تقیه از دیدگاه شیعیان دوازده امامی و اثر آن در دین

مطلب اول:

تقیه از دیدگاه شیعیان دوازده امامی و اثر آن در دین

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع تقیه از دیدگاه شیعیان دوازده امامی و اثر
آن در دین

مطلب اول:

بیان موضوع تقیه از دیدگاه شیعیان دوازده امامی و اثر آن در دین

تقیه از جهت روائی و نظری در مذهب شیعه امامی از جایگاه بزرگی برخوردار است. در اینجا قصد احاطه و بررسی همه جانبه این عقیده شیعیان دوازده امامی را نداریم، بلکه هدف بیان تأثیر آن بر مذهب شیعه و بلکه بر همه دین است، اگر منتسب کردن تقیه به دین با آن مفهوم مد نظر شیعیان که در خلال کتب روایات شیعه دوازده امامی آمده است، صحیح باشد.

در مطالب زیر به بررسی این موضوع از خلال منابع شیعه پرداخته شده و در ادامه مطالب مورد نظر این کتاب خواهد آمد.

اول: تعریف تقیه

الف - معنای لغوی

در اینجا لازم است معنای لغوی تقیه ذکر گردد. البته این معنا از کتب اهل سنت ذکر می‌شود، زیرا شیعیان کتاب لغت ندارند، بلکه کتاب‌های لغت با تلاش‌های اهل سنت تدوین یافته‌اند. بعد از آن تعریف تقیه از نگاه شیعه ذکر می‌شود.

ابن منظور می‌گوید: وقی: «اتَّقیت الشيء وتَّقِيتُهُ أَتَّقِيهِ وَأَتَّقِيهِ تُقِيٌّ وَتَقِيَّةٌ وَتُقَاءٌ»؛ به این معنی است: از آن پرهیز کردم.^۱

راغب اصفهانی می‌گوید: الوقایة؛ به معنای حفظ شیء در مقابل چیزهائی است که آن را آزار و ضرر می‌رساند. گفته می‌شود: «وقیت الشيء، أقیه وقایة ووقاء».^۲ بنابراین، ماده تقیه مأخوذ از حذر و پرهیز و حفظ شیء از چیزهائی است که آن را می‌آزارد.

ب - تعریف تقیه در نزد شیعه دوازده امامی

۱- نک: لسان العرب ۴۰۱/۱۵؛ القاموس ۱۷۳/۱.

۲- نک: غریب القرآن ۵۳۰/۱.

کاشف الغطا از علمای معاصر شیعه می‌گوید: شریعت مقدس اسلام به مسلمانان اجازه داده که تا آنگاه که دولت حق پیروز شده و بر باطل فائق آید در جاهائی که نسبت به جان یا ناموس خود احساس خطر می‌کنند حق را مخفی نموده و مخفیانه به آن عمل نمایند.^۱

ج- مقصود شیعیان از تقیه

محمد رضا مظفر از علمای معاصر شیعه می‌گوید: در روایت صحیح از صادق آل بیت (علیهم‌السلام) روایت شده است: «التقية ديني ودين آبائي» «تقیه دین من و دین پدرانم است» و «من لا تقية له لا دين له» «هر کس تقیه نکند دین ندارد». همچنین تقیه شعار آل بیت بود تا به وسیله آن ضرر را از خود و پیروانشان دفع نموده و جانیشان را حفظ نمایند و وضعیت مسلمانان اصلاح یافته و متحد و یکپارچه شوند و پراکندگیشان جمع شود.^۲

د- احکام تقیه در نزد شیعیان

محمد رضا مظفر می‌گوید: تقیه از حیث وجوب و عدم وجوب آن بر حسب اختلاف جایگاه‌های ضرر که در کتب علمای فقه آمده است، احکامی دارد. تقیه در هر حال واجب نیست، بلکه گاهی جایز است و در برخی حالات عمل به خلاف آن واجب است، مانند زمانی که اظهار حق موجب نصرت دین و خدمت به اسلام و جهاد در راه او باشد. در چنین حالتی اموال و جان‌ها برای حفظ دین حقیر و ناچیز شمرده شده و فدای دین می‌گردد.^۳

دوم: ادله شیعیان دوازده امامی در مورد تقیه

شیعیان در مورد تقیه به ادله‌ای از قرآن و سنت و اقوال ائمه‌شان استدلال کرده‌اند. در زیر این ادله به اختصار بیان می‌شوند:

الف- قرآن کریم

۱- أصل الشيعة وأصولها ص: ۳۱۵.

۲- عقائد الإمامية ص: ۸۴.

۳- همان ۸۵.

دو آیه مشهور وجود دارند که شیعیان در مورد عقیده تقیه به آنها استدلال می‌کنند و عبارتند از:

﴿لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاتُوا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ. وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ ﴿۲۸﴾ آل عمران: ۲۸

(مؤمنان نباید مؤمنان را رها کنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند، و هر که چنین کند (رابطه او با خدا گسسته است و بهره‌ای) وی را در چیزی از (رحمت) خدا نیست - مگر آن که (ناچار شوید و) خویشان را از (اذیت و آزار) ایشان مصون دارید و (به خاطر حفظ جان خود تقیه کنید) - و خداوند شما را از (نافرمانی) خود برحذر می‌دارد و بازگشت (همگان) به سوی او است).

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ ﴿۱۰۶﴾ النحل: ۱۰۶

«کسانی که پس از ایمان آوردنشان کافر می‌شوند - بجز آنان که (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دلهایشان ثابت بر ایمان است - آری! چنین کسانی که سینه خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده می‌دارند (و به دلخواه خود دوباره کفر را می‌پذیرند)، خشم تند و تیز خدا (در دنیا) گریبانگیرشان می‌شود، و (در آخرت، کفر و) عذاب بزرگی دارند».

ب- روایات منسوب به ائمه آنان

شیعیان دوازده امامی نصوصی را ذکر کرده‌اند که منسوب به ائمه آنان می‌باشند و ائمه در این روایات تقیه را برای پیروان خود تشریع می‌کنند و آن را بر پیروان خود واجب می‌کنند و تارکان آن را تکفیر می‌نمایند، بلکه آنان با پیروان خود و دیگران از روی تقیه رفتار می‌کنند. در زیر به بیان برخی از این روایات بسنده می‌شود:

- ۱- از علی بن ابیطالب روایت کرده‌اند که گفت: «التقية ديني ودين أهل بيتي»^۱ «تقیه دین من و دین اهل بیت من است».
 - ۲- از باقر روایت کرده‌اند که گفت: «التقية من ديني ودين آبائي، ولا إيمان -وفي لفظ: ولا دين- لمن لا تقية له»^۲ «تقیه دین من و دین پدران من است و هر کس تقیه نداشته باشد ایمان - و به روایتی دین - ندارد».
 - ۳- از صادق روایت شده که گفت: «لو قلت: إن تارك التقية كتارك الصلاة لكنت صادقاً»^۳ «اگر بگویم: تارک تقیه مانند تارک نماز است، سخنی صادقانه گفته‌ام».
 - ۴- از صادق روایت شده که گفت: «إن تسعة أعشار الدين في التقية، ولا دين لمن لا تقية له»^۴ «نه دهم دین در تقیه است و هر کس تقیه نداشته باشد دین ندارد».
 - ۵- همچنین از او روایت شده است: «إن التقية ترس المؤمن، والتقية حرز المؤمن، ولا إيمان لمن لا تقية له»^۵ «تقیه سپر مؤمن است و تقیه پناهگاه مؤمن است و هر کس تقیه نداشته باشد ایمان ندارد».
 - ۶- همچنین از او روایت است: «لا خير فيمن لا تقية له، ولا إيمان لمن لا تقية له»^۶ «کسی که تقیه نداشته باشد خیری در او نیست و هر کس تقیه نداشته باشد ایمان ندارد».
- اینها تعدادی از روایات منقول از ائمه است.

پاره‌ای از سخنان علمای شیعه در مورد تقیه:

- ۱- محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به صدوق، و مؤلف یکی از منابع اربعه شیعه، می‌گوید: «به اعتقاد ما تقیه واجب است و هر کس آن را ترک نماید مانند کسی است که نماز را ترک کرده باشد»^۱.

۱- مستدرک الوسائل ۲۵۲/۱۲، البحار ۴۹۵/۶۳، جامع أحاديث الشيعة ۵۰۴/۱۴.

۲- الکافی ۲۱۹/۲، من لا يحضره الفقيه ۱۲۸/۲، البحار ۱۵۸/۱۳، الوسائل ۲۰۴/۱۶، المستدرک ۲۵۵/۱۲، جامع الأخبار ۹۵.

۳- البحار ۴۱۴/۷۲، من لا يحضره الفقيه ۱۲۷/۲، الوسائل ۱۳۱/۱۰، المستدرک ۲۵۴/۲.

۴- الکافی ۲۱۷/۲، البحار ۴۸۶/۶۳، ۷۵، الخصال ص: ۲۲، الوسائل ۲۱۵/۱۶.

۵- الکافی ۲۲۱/۲، البحار ۳۹۴/۷۲، ۴۳۷، الوسائل ۲۰۵/۱۶.

۶- البحار ۳۹۷/۷۲، المحاسن ۲۵۷/۱، العلل ۵۱/۱، المستدرک ۲۵۴/۱۲.

۲- وی همچنین می‌گوید: «تقیه واجب است و تا وقتی که قائم قیام می‌کند برداشتن آن جایز نیست، و هر کس آن را ترک نماید از دین خدا و دین امامیه خارج شده است، و با خدا و رسول او و ائمه مخالفت ورزیده است. در مورد آیه ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ﴾^{۱۳} الحجرات: ۱۳ «بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است» از صادق سوال شد و او گفت: بدین معنی است: آن کس از شما که بیشتر به تقیه عمل می‌کند.^۲

۳- از جعفر صادق روایت است که گفت: تقیه واجب است و ترک آن تا زمانی که قائم قیام می‌کند جایز نیست و هر کس آن را ترک نماید مشمول نهی خدا و رسول او و ائمه - درود خدا بر آنان باد - می‌شود.^۳

۴- حر عاملی می‌گوید: اخبار متواتر به صورت صریح بیانگر این هستند که تقیه تا زمان قیام قائم باقی خواهد بود.^۴

۵- خمینی می‌گوید: ترک تقیه از موبقاتی - چیزهائی که سبب هلاک می‌شوند - است که فرد را در قعر جهنم می‌اندازند و برابر با انکار نبوت و کفر به خدای بزرگ است.^۵

سوم: تأکید علمای شیعه بر اینکه ائمه در زمان تقیه زیسته‌اند:

علمای شیعه دوازده امامی تأکید می‌کنند که ائمه در زمان تقیه زیسته‌اند.
* مازندرانی در شرحی بر یک روایت منسوب به جعفر که در آن جعفر از فاش کردن راز آنان نهی کرده و می‌گوید: «المذیع حدیثنا کالجاحد له»^۶ «کسی که راز ما را فاش گرداند مانند کسی است که آن را انکار نماید» اظهار می‌دارد: بدان که جعفر (علیه السلام) از جانب

۱- الاعتقادات فی دین الإمامیة ص: ۱۰۷.

۲- الاعتقادات، ص: ۱۰۸.

۳- انظر: البحار ۴۲۱/۷۲، مستدرک الوسائل ۲۵۴/۱۲، جامع أحادیث الشيعة ۵۱۴/۱۴.

۴- مرآة الأنوار، ص: ۳۳۷.

۵- المكاسب المحرمة ۱۶۲/۲.

۶- الکافی ۳۷۰/۲.

دشمنان دین بر جان مبارک خود و شیعیانش بیمناک بود و در مقابل این دشمنان با تقیه شدیدی رفتار می‌کرد. به همین دلیل از فاش کردن اخبار دال بر امامت خود و پدرانش نهی کرده است.^۱

* مازندرانی در شرح حدیثی منسوب به جعفر که در آن جعفر از فاش کردن رازشان نهی می‌کند، در تعلیل آن می‌گوید: چون تقیه در زمان آنان بسیار شدید بود به شیعیان خود امر کردند که رازشان و امامتشان و احادیث و آن دسته از احکامشان را که مختص مذهبشان است مخفی نمایند.^۲

* خوئی می‌گوید: اصحاب ائمه علیهم‌السلام گرچه حسب فرمان ائمه نهایت تلاش و اهتمام خود را در مورد حدیث و حفظ آن از تباهی و نابودی کردند، لکن آنان در دوران تقیه بسر می‌بردند و نتوانستند احادیث را به صورت علنی منتشر سازند. پس چگونه این احادیث به حد تواتر یا چیزی نزدیک به آن رسیده است؟!^۳

چهارم: نمونه‌هایی از تقیه عملی در روایات شیعه:

روایات شیعه تنها تقیه را به صورت نظری بیان نکرده‌اند، بلکه مواردی عملی از تقیه را ذکر کرده و به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه خود منتسب ساخته‌اند. حال در اینجا نمونه‌هایی از آنها بیان می‌شود:

۱- تقیه‌های منسوب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

* از ابو عبدالله جعفر صادق روایت کرده‌اند که گفت: وقتی که عبدالله بن ابی بن سلول وفات یافت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر جنازه او حاضر شد. عمر به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گفت: ای رسول خدا! مگر خداوند جل‌جله شما را از ایستادن بر قبر او نهی نکرده است؟ پس رسول

۱- شرح أصول الکافی ۳۳/۱۰.

۲- شرح أصول الکافی ۱۲۷/۹، این با ادعای شیعه مبنی بر اینکه جعفر صادق چهار هزار راوی داشته است، توافق ندارد، زیرا اگر این خبر صادق می‌بود، دیگر وی ظاهراً نیازی به تقیه نداشت. چگونه او چهار هزار راوی داشته است، حال آنکه مازندرانی

می‌گوید: او در تقیه شدیدی به سر می‌برده است؟!

۳- معجم رجال الحدیث ۲۲/۱.

خدا عز و جل سکوت اختیار کرد. سپس عمر گفت: ای رسول خدا! مگر خداوند عز و جل شما را از ایستادن بر قبر او نهی نکرده است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: وای بر تو، تو چه می‌دانی که من چه گفتم؟ من گفتم: خداوند درون او و قبر او را پر از آتش کن و به جهنم ملحق گردان. ابوعبدالله می‌گوید: پس از رسول خدا کاری صادر شد که از آن کراهت داشت.^۱

* محمد جمیل حمود از علمای معاصر شیعه در پاسخ به اشکالی که مخالفان شیعه بر شیعه گرفته‌اند، و می‌گویند: «چگونه مخالفان را کافر می‌دانید حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله از باقی مانده آب مخالفان اجتناب نمی‌کرد و از جاهائی آب نوشیده بود که عائشه که در دشمنی با امیر مؤمنان معروف است، از آن آب نوشیده بود؟! می‌گوید: این کار رسول خدا که از باقی مانده آب عائشه نوشیده بود و کارهائی دیگر از این دسته، از روی تقیه و مصلحت روی داده است.^۲

۲- بکار بردن تقیه توسط ائمه شیعه

* از ابوعبدالله روایت کرده‌اند که گفته است: مردی از منافقان درگذشت. حسین بن علی - صلوات الله علیهما - اقدام به تشییع جنازه او کرد. یکی از موالی حسین علیه السلام به او رسید و حسین به او گفت: ای فلانی، کجا می‌روی؟ مولای حسین به او گفت: دارم از اینکه بر جنازه این منافق نماز بخوانم فرار می‌کنم. حسین به او گفت: سمت چپ من بایست و هر چه را که در نماز از من شنیدی تو هم بگو. وقتی که ولی آن منافق برای ادای نماز بر جنازه آن مرد تکبیر گفت، حسین گفت: الله اکبر، پروردگارا، فلانی - یعنی شخص متوفا - بنده خود را هزار لعنت همسان بفرست، پروردگارا، این بنده‌ات را در میان بندگان و سرزمین‌های مجازات کن و او را به آتش جهنم بفرست و شدیدترین نوع عذاب را به او بچشان، زیرا او دشمنان تو را دوست داشت و با دوستان دشمن بود و نسبت به اهل بیت پیامبرت بغض و کینه داشت.^۳

۱- الکافی ۱۸۸/۳.

۲- الفوائد البهیه فی شرح عقائد الإمامیه ۲/ ۳۵.

۳- الکافی ۱۸۹/۳، منتهی المطلب ۴۵۴/۱، جواهر الکلام ۴۸/۱۲ - ۴۹، الوسائل ۷۱/۳ - ۷۲، البحار ۲۰۲/۴۴ - ۲۰۳، العوالم ص: ۷۱، جامع احادیث الشیعه ۳۲۶/۳، مصباح الفقیه ۵۰۲/۲.

* در ماجرائی بیان شده که در مجلس جعفر صادق علیه السلام، ابوحنیفه رحمته الله خواب شخصی را تعبیر کرد- این داستان به صورت کامل در بحث تناقض فتاوی خواهد آمد- و بعد از این تعبیر ابوحنیفه، جعفر صادق گفت: «أصبت والله يا أبا حنيفة!!» «ای ابوحنیفه، به خدا درست گفتی- یعنی در ظاهر بر درست بودن دلالت دارد اما در واقع او لفظ خطا را بعد از واژه (أصبت) مد نظر داشته است و در واقع گفته است: أصبت الخطأ-». بعد از اینکه ابوحنیفه رحمته الله از مجلس خارج شد، جعفر گفت: تعبیر خواب چنان که او گفت، نیست. یکی از کسانی که در مجلس بود از قول جعفر صادق که قسم هم خورده بود در تعجب شد و به جعفر گفت: شما گفتید: «ای ابوحنیفه، به خدا آن را درست تعبیر کردی» حال آنکه او بر خطا بوده است؟! جعفر گفت: آری، من قسم خوردم که او به راه خطا رفته است.^۱

* از سعید أعرج روایت است که گفت: نزد ابو عبدالله علیه السلام بودیم که دو مرد اجازه ورود گرفتند و ابو عبدالله به آنان اجازه داد. یکی از آنان گفت: آیا در میان شما امامی هست که اطاعت از او واجب باشد؟ ابو عبدالله علیه السلام گفت: من چنین کسی را در اینجا نمی‌شناسم. آن مرد گفت: در کوفه مردمی هستند که اظهار می‌دارند در میان شما امامی هست که اطاعت از او واجب می‌باشد و آن مردم دروغ نمی‌گویند، زیرا مردمانی متقی و پرهیزگار و مجتهد و صاحب نظر و تمیز هستند، از جمله: عبدالله بن یعفور و فلان و فلان. پس ابو عبدالله علیه السلام گفت: من آنان را به این کار- یعنی بیان این سخن- امر نکرده بودم و به آنان نگفته بودم که چنین چیزی را بگویند. سپس گفت: گناه من چیست؟! و چهره‌اش بسیار سرخ شد و بسیار خشمگین شد. راوی می‌گوید: وقتی که آن دو، خشم را در چهره او دیدند برخاستند و رفتند. ابو عبدالله گفت: آیا این دو مرد را می‌شناسید؟ گفتیم: آری، آن دو از زیدیه هستند.^۲

* از خلاد بن عماره از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده‌اند که گفت: در یوم شک یکی از ماه‌های رمضان نزد ابوالعباس می‌رفتم و من می‌دانستم که آن روز جزء ماه رمضان

۱- الکافی ۲۹۲/۸.

۲- اختیار معرفة الرجال ۷۲۷/۲، معجم رجال الحديث ۱۱۰/۹-۱۱۱.

است، و جعفر صادق داشت غذا می خورد. پس گفت: ای ابوعبدالله! امروز جزء روزهای روزه تو نیست. گفتم: چرا ای امیر مؤمنان؟ من فقط با روزه شما روزه می گیرم و فقط با افطار شما افطار می کنم - یعنی معیار من برای شروع و پایان رمضان، شما هستید - جعفر صادق گفت: نزدیک بیا. من هم نزدیک رفتم و غذا خوردم، حال آنکه به خدا قسم می دانستم که آن روز جزء ماه رمضان است^۱.

* حسن بن موسی نوبختی بیان داشته که امام ابوالحسن رضا می گفت: اگر می دانستم که مردم از من چه می خواهند نفس خود را با چیزهایی از قبیل کبوتر بازی و خروس بازی که سبب استحکام دین من نمی شوند، هلاک می کردم. نوبختی بعد از ذکر این روایت می گوید: اینها همه به خاطر شدت استتار خود از دشمنان و به خاطر وجوب فرض بکارگیری تقیه بود^۲.

اینها نمونه هایی از تقیه های منسوب به ائمه شیعه در کتب شیعه است، لکن قصد ما برشماری همه موارد روایت شده از آنان در این باب نیست.

ج- بکارگیری تقیه توسط علمای شیعه

بکارگیری تقیه از برخی از علمای آنان نقل شده است. در اینجا نمونه ای از آن را نقل می کنیم که بر دیگر موارد تقیه توسط آنان دلالت می کند، زیرا نیازی به بیان تعداد زیادی تقیه توسط علمای آنان نیست، زیرا آنان در این کار از روایات منسوب به ائمه خود تبعیت می نمایند و این روایات اصل به حساب می آیند نه عمل این علما.

* طوسی در کتاب الغیبه روایت کرده است: ابوعبدالله بن غالب حموی (منظور شاید داماد یا پدر زن باشد، یعنی حمو : حدثني أبو عبد الله بن غالب حمو أبي الحسن ابن أبي الطيب قال) ابوالحسن ابوطیب به من روایت کرد: من شخصی عاقل تر از شیخ ابوالقاسم حسین بن روح ندیده ام. روزی او در خانه ابن یسار بود. وی در نزد سید و

۱- الوسائل ۱۰/۱۳۲-۱۳۳، تهذیب الأحکام ۴/۳۱۷، جامع أحادیث الشيعة ۹/۱۵۴.

۲- فرق الشيعة : ص: ۱۰۸.

مقتدر جایگاه بزرگی داشت و عامه - یعنی اهل سنت - او را احترام می‌گذاشتند. ابوالقاسم از سر تقیه و خوف در آنجا حاضر می‌شد. روزی او با دو نفر مناظره کرد و یکی از آن دو اظهار داشت که ابوبکر برترین مردم بعد از رسول خدا ﷺ است و بعد از ابوبکر ﷺ عمر ﷺ و سپس علی ﷺ برترین هستند. آن مرد دوم گفت: علی از عمر برتر است، و بحث میان آنان به درازا کشید. سپس ابوالقاسم گفت: چیزی که صحابه بر آن اتفاق نظر داشتند مقدم داشتن صدیق و سپس فاروق و سپس ذی النورین و سپس علی وصی^۱ است و اصحاب حدیث نیز همین دیدگاه را دارند، و نزد ما هم همین دیدگاه صحیح می‌باشد. افرادی که در مجلس حاضر بودند از این سخن وی در عجب شدند و نزدیک بود که عامه او را بر بالای سر خود بلند نمایند و برای او دعای زیادی کردند و کسانی را که او را متهم به رافضی بودن می‌کردند مورد طعنه قرار دادند. به خاطر این موضوع خنده بر من فشار آورد، اما جلوی خنده خود را گرفتم و نخندیدم و آستینم را در دهان گرفتم و ترس این را داشتم که او رسوا شود. پس از مجلس بیرون رفتم. ابوالقاسم به من نگاه کرد و موضوع را دریافت. وقتی به منزل رسیدم ابوالقاسم به خانه من آمد و در زد. من فوراً بیرون رفتم و دیدم که ابوالقاسم بن روح ﷺ است که قبل از اینکه به منزل خود برود سوار بر استرش نزد من آمده است. او به من گفت: ای ابوعبدالله - خداوند تو را مؤید بدارد - چرا خندیدی و می‌خواستی با این کار به من بگوئی که آنچه من نزد تو گفته‌ام واقعیت ندارد؟ گفتم: ای سرور من، آری نزد من چنین چیزی واقعیت ندارد. پس او به من گفت: ای شیخ از خدا بترس، زیرا من تو را در حالتی قرار نمی‌دهم که این سخن مرا بزرگ بدانی؟ گفتم: ای سرور من، مردی که معتقد است صحابه امام و وکیل اوست و آن

۱- این توصیفی برای علی است که او وصی و جانشین پیامبرص است. این وصف که وی ذکر کرده است با ترتیبی که ابوالقاسم برای خلفا ذکر نموده است باطل می‌شود. این صفت برای علی، نزد اهل سنت معروف و شناخته شده بوده است یا نبوده است. در حالت اول چگونه آنان بعد از شنیدنش آن را قبول کرده اند و در مورد مؤخر بودن بعد از سه خلیفه موافقت کرده اند. در حالت دوم این خود دلیل بطلان وصیت است، زیرا عدم شناخت آنان از معنای لفظ، بر این دلالت دارد که قبل از آن ماجرا این اصطلاح به گوش آنان نخورده بود. به احتمال زیاد کسی که این ماجرا را سرهم کرده است خواسته به ساده بودن اهل سنت و قدرت شیعیان دوازده امامی بر فریب دادن آنان اشاره نماید، زیرا اهل سنت مردمانی پاک هستند و روی دادن چنین کاری از طرف یک عالم برای آنان متصور نیست و انگار که نمی‌دانند تقیه یکی از عقائد شیعیان دوازده امامی است.

سخن را بر زبان می‌آورد، جای تعجب و خنده ندارد؟ ابوالقاسم گفت: به جان تو قسم اگر این کار را تکرار کنی دیگر با تو صحبت نخواهم کرد. سپس با من وداع کرد و رفت.^۱

* طوسی خود نیز تقیه را بکار برده است، و محقق کتاب الفهرست در مقدمه کتاب، طوسی را به خاطر توانائی زیاد بر تقیه ستوده است، و می‌گوید: از جمله نشانه‌های قدرت او در مناظره و استدلال آن است که قاضی نورالله در کتاب مجالس المؤمنین و آقای طباطبائی در کتاب «فوائد الرجالية» روایت کرده که می‌گویند: نزد خلیفه وقت عباسی، یعنی احمد گفتند که شیخ طوسی و یاران او به صحابه ناسزا می‌گویند و کتاب «المصباح» او گواه این مطلب است، زیرا وی در این کتاب بیان کرده که یکی از دعاهاى روز عاشوراء این است: «اللهم خص أنت أول ظالم باللعن منى وابدأ به أولاً ثم الثانى والثالث والرابع، اللهم العن يزيد خامساً» (پروردگارا، اولین ظالم را از جانب من لعنت بفرست، و ابتدا از (خلیفه) اول و سپس دوم و بعد از آن سوم و سپس چهارم - معاویه - شروع کن و نفر پنجم، يزيد را لعنت کن). پس خلیفه شیخ و کتاب را خواست. وقتی که شیخ حضور یافت و از ماجرا مطلع گشت، خداوند به او الهام کرد که بگوید: منظور وی از این سخنان این افراد نیست که سخن‌چینان بیان داشته‌اند، بلکه منظور وی از نفر اول قابیل است که هابیل را کشت و او اولین کسی است که ظلم و قتل را بنیان نهاد و منظور وی از نفر دوم قیدار است، همان شخصی که شتر حضرت صالح را پی کرد و منظور وی از نفر سوم قاتل یحیی بن زکریا است که او را به خاطر یکی از زناکاران بنی اسرائیل کشت، و منظور از نفر چهارم، عبدالرحمان بن ملجم قاتل علی بن ابی طالب است. وقتی که خلیفه این تأویل و تفسیر شیخ را شنید پذیرفت، و منزلت او را رفعت داد و از سخن‌چینان انتقام گرفت.^۲

۱- الغيبة، طوسی ص: ۳۸۴-۳۸۶، وتاریخ الغيبة الصغرى، تحقیق سید محمد الصدر ص: ۳۸۵، وی این واقعه را از ابن روح و در

تأیید روش او و در تمجید از آن نقل کرده است. و نک: البحار ۳۵۶/۵۱-۳۵۷.

۲- مقدمة محقق الفهرست ص ۸.

پنجم: سبب تشریع تقیه در نزد شیعیان دوازده امامی

برای این امر دلایل زیادی وجود دارد، از جمله:

۱- مذهب آنان سر و راز است

از جعفر صادق روایت کرده اند که گفت: «إِن أَمَرْنَا سِرًّا فِي سِرٍّ، وَسِرًّا مُسْتَسِرًّا، وَسِرًّا لَا يَفِيدُ إِلَّا سِرًّا، وَسِرًّا عَلَى سِرٍّ، وَسِرًّا مُقْتَنَعًا بِسِرٍّ»^۱.

«مذهب ما سر است و سری مخفی است، و سری است که فقط افاده سر می کند و سر در سر و سری پوشیده با سر است».

از باقر روایت کرده اند که گفت:

«لَا تَبْتُؤُوا سِرْنَا وَلَا تَذِيعُوا أَمْرَنَا...!»^۲ «راز ما را برملا نسازید و امر امامت- یا مذهب- ما را فاش نسازید».

۲- مذهب آنان در توان بشر نیست

* از محمد بن عبدالخالق و ابوبصیر روایت کرده اند که گفته اند: ابوعبدالله گفت: ای ابومحمد، به خدا قسم یکی از اسرار خداوند عَلَيْهِ السَّلَام و یکی از علم های او نزد ماست. به خدا قسم هیچ فرشته مقربی و هیچ پیامبر مرسل و هیچ مؤمنی که خداوند قلب او را بر ایمان آزموده است، تحمل آن را ندارد. به خدا قسم خداوند کسی غیر از ما را به آن مکلف نکرده است، و غیر از ما کسی را با آن به بندگی نگرفته است، و یکی از اسرار خداوند و یکی از علم های او نزد ماست، و خداوند ما را به تبلیغ آن امر کرده است. پس ما آنچه را که خداوند ما را مأمور به تبلیغ آن کرده بود تبلیغ کردیم، اما محل و افراد و حاملانی را نیافتیم که بتوانند آن را تحمل کنند و بر دوش بکشند تا اینکه خداوند برای آن اقوامی را خلق نماید.....»^۳.

* از محمد بن علی باقر روایت است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: «سخن آل محمد دشوار و مشکل و سنگین و پوشیده و بی حفاظ و هوشمندانه است و جز فرشته

۱- بصائر الدرجات ص: ۴۹، مختصر بصائر الدرجات ص: ۱۲۶، البحار ۷۱/۲، مکیال المکارم ۲/۲۹۵، الأسرار الفاطمية ص: ۵۱.

۲- الکافی ۲/۲۲۲، الوسائل ۲۳۶/۱۶، البحار ۷۳/۷۲، جامع أحاديث الشيعة ۱/۲۵۸.

۳- الکافی ۴۰۲/۱، المختصر ص: ۲۷۰، البحار ۳۸۶/۲۵، مستدرک سفينة البحار ص: ۱۳.

مقرب یا پیامبر مرسل یا بنده‌ای که خداوند جل جلاله قلب او را بر ایمان آزموده است کسی توان تحمل آن را ندارد».^۱

۳- مذهب آنان برای نفوس بیزار کننده است

از علی روایت کرده اند که گفت: قلب‌ها از حدیث ما بیزاری می‌جویند. پس هرکس آنها را شناخت به او بیشتر بگوئید و هر کس انکار ورزید رهایشان سازید».^۲

۴- ترس امام بر جان مقدس خود

مازندرانی شارح کتاب «الکافی» در مورد حدیثی که به جعفر اسناد داده شده است و می‌گوید: «کسی که حدیث ما- یعنی امامت ما- را فاش سازد مانند این است که آن را انکار کرده باشد».^۳ اظهار می‌دارد: بدان که او از جانب دشمنان دین بر نفس مقدس خود و بر شیعیانش بیمناک بود و از آنان در تقیه شدیدی به سر می‌برد، و به همین دلیل از پخش کردن اخبار دال بر امامت خود یا امامت پدران و اولاد طاهر خود نهی کرده است.^۴

ششم: نتایج تقیه به زعم شیعیان

علمای شیعه دوازده امامی از نتایج خطرناک تقیه برای دین شکایت می‌کنند، حتی آنان اظهار می‌دارند که نمی‌توانند میان روایات وارده از ائمه تمییز بدهند که کدام یک را ائمه بر اساس تقیه فتوا داده‌اند و کدام یک را بر اساس حقیقت؛ زیرا این امر موجب جهل به حقیقت دین می‌شود.

* یوسف بحرانی از علمای شیعه اعتراف نموده که به خاطر وجود عامل تقیه، فقط مقدار اندکی از احکام دین شناخته شده است، و می‌گوید: به خاطر امتزاج اخبار دین با اخبار وارده از سر تقیه، فقط مقدار اندکی از احکام دین به صورت یقینی شناخته شده است. همچنین ثقة الإسلام و علم الأعلام، محمد بن یعقوب کلینی - خداوند مرقد او را

۱- بصائر الدرجات للصفار ص: ۴۱، الکافی ۴۰۱/۱، البحار ۱۸۹/۲، الانتصار ۱۶۳/۹.

۲- بحار الأنوار ۱۹۳/۲، بصائر الدرجات ص: ۴۳.

۳- الکافی ۳۷۰/۲، البحار ۸۵/۷۲، جامع أحادیث الشيعة ۵۴۶/۱۴.

۴- شرح أصول الکافی ۳۳/۱۰.

نورانی نماید- در کتاب «الکافی» به این امر اعتراف کرده است، و حتی وی عمل به ترجیحاتی را که در هنگام تعارض اخبار روایت می‌شود خطا دانسته و به مطلق رد آنها و تسلیم به ائمه پناه برده است.^۱

* عبدالحلیم غزی، از علمای معاصر شیعه، عدم نقل شهادت سوم در اذان را به سبب تقیه دانسته است، و می‌گوید: تعدادی از علمای شیعه اینکه شهادت سوم- یعنی اُشهد أن علیا ولی الله- جزئی واقعی از اجزای اذان و اقامه باشد مورد انکار قرار داده‌اند، لکن- این اشتباه است، زیرا این- تقیه و اوضاع مختلف و شرایط معصومان بوده که مانع تبلیغ و اظهار تشریع و بیان جزئیات آن در مجموعه اجزاء واقعی و فصول اصلی اذان و اقامه شده است.

* وی همچنین می‌گوید: سید مقرر در رساله خود از سید ابراهیم اصطهباتی نجفی نقل کرده که او معتقد است جزئی واقعی از اذان و اقامه است، لکن این شرایط و اوضاع و احوال بوده که پیامبر ﷺ را در اعلام آن به امت کمک نکرده است.^۲

* سید محمد صدر در مورد جمله «أشهد أن علیاً ولی الله» می‌گوید: همه آنچه که باید گفت: این است که در لابلای کتاب‌ها از بین رفته است، و شاید علمای سابق چون شیخ صدوق و طوسی و مفید از روی تقیه و احساس حرج با آن مخالفت ورزیده و آن را از کتب حدیث حذف کرده و به صحت آن طعن و اشکال وارد کرده باشند.

همچنین می‌گوید: ائمه و اصحابشان در تقیه شدیدی بسر می‌بردند، و در آن شرایط به مصلحت شیعه نبود که چیزهایی از این قبیل را اعلان نمایند.^۳

* شیخ جعفر شاخوری در کتاب «حرکیة العقل الاجتهادی» می‌گوید: ما می‌بینیم که علمای بزرگ شیعه در مورد تحدید و مشخص سازی روایات صادره بر اساس تقیه و روایات صادره برای بیان حکم واقعی با هم اختلاف نظر دارند.

۱- الحدائق الناضرة ۵/۱.

۲- الشهادة الثالثة المقدسة / الشيخ عبد الحلیم الغزی ص ۱۳۶-۱۳۷.

۳- السفير الخامس / عباس الزیدی ص: ۲۸۷ - ۲۹۰.

* سپس می‌گوید: حال در این باره مثالی بیان می‌شود، و آن مسأله نجاست خمر است. بسیاری از علما و از جمله شیخ طوسی قائل به نجاست آن هستند، زیرا آنان روایات وارده در مورد طهارت خمر را حمل بر تقیه نموده‌اند. برخی از فقها چون مقدس اردبیلی و دیگران قائل به طهارت خمر شده‌اند، زیرا آنان روایات وارده در مورد نجاست خمر را حمل بر تقیه نموده‌اند. این موضوع بر سردرگمی قدما در بکارگیری تقیه دلالت دارد.

* وی همچنین می‌گوید: اگر بخواهیم مثال دیگری را که ده‌ها مورد می‌باشند، بیان نمائیم، باید کتاب خاصی را تألیف نمائیم که بر وجود نابسامانی در تشخیص موارد تقیه دلالت دارد و شبیه نابسامانی در مورد ادعاهای اجماع در مباحث فقهی است، امری - یعنی نابسامانی در تشخیص موارد تقیه - که منجر به اختلاف زیادی در فتاوی علما شده است. این امر به تبع تحدید و تشخیص روایات صادره بر اساس تقیه و غیر تقیه است.^۱

این مقدار و برگزیده‌ای اندک بود که علمای شیعه در آنها به تباهی دین و اختفای حقیقت به سبب تقیه اعتراف نموده‌اند. در مباحث آتی إن شاء الله نگاههایی به این روایات و اقوال وارده در مورد تقیه خواهیم داشت تا نتایج خطرناک این پدیده را بر عقیده مورد بررسی قرار دهیم.

۱- حركية العقل الاجتهادی لدى فقهاء الشيعة الإمامية، ص: ۷۲ - ۷۵.

مطلب دوم:

نگاهی به تقیه در نزد شیعیان دوازده امامی و تأثیر آن بر دین

بعد از بیان تقیه و اصطلاحات و ادله و نمونه‌هایی از آن، حال نگاهی به این موضوع خواهیم داشت.

اول: تعریف تقیه

الف- معنای لغوی. در این مورد اختلاف نظری وجود ندارد.

ب- معنای اصطلاحی تقیه از نگاه شیعه

* کاشف الغطا در مورد تقیه می‌گوید: مخفی ساختن حق و عمل مخفیانه به آن تا آنگاه که دولت حق پیروز شده و بر باطل غلبه می‌یابد.

نگاهی به این تعریف

۱- کاشف الغطا اظهار می‌دارد که تقیه «مخفی ساختن حق و عمل مخفیانه به آن است».

جواب ما این است: اگر امام حق را مخفی می‌کند، پس چه کسی آن را به مردم معرفی می‌کند و می‌شناساند؟! همچنین اگر امام حق را مخفی نماید و سپس بمیرد و بعد از او امام دیگری بیاید و او نیز آن را مخفی بدارد و سپس بمیرد و سپس نفر دوم هم بمیرد و نفر سوم بیاید و به همین شکل جریان ادامه یابد و کسی از آنان این موضوع را اعلان نکنند و مردم بدون علم، خداوند را عبادت نمایند، در این صورت امامی که حق را به مردم تعلیم نمی‌دهد، چه فائده‌ای خواهد داشت؟! نیز این تفسیری که کاشف الغطا ذکر کرده است با اقوال و اعمال منسوب به ائمه آنان تناقض دارد، زیرا روایات بیانگر این هستند که ائمه تنها حق را مخفی نکرده‌اند، بلکه باطل را نیز بر زبان آورده‌اند، و به آن عمل کرده‌اند و فتوای ناصواب داده‌اند و سوگند دروغ بر زبان آورده‌اند و جهت راضی ساختن افراد بشر، حرمت روزه را زیر پا گذاشته‌اند. پس این چگونه است که با وجود این روایات که ناقض تعریف وی هستند، وی در تعریف تقیه گفته است: «به معنای

مخفی ساختن حق است؟ زیرا در روایات منسوب به ائمه موضوع تنها به پوشاندن حق منتهی نشده است، بلکه به اظهار باطل نیز سرایت یافته است. این امر ناقض تعریف وی از تقیه است، و لازم است که وی این جمله را به تعریف خود اضافه نماید و بگوید: «اظهار باطل است» و در این صورت تعریف تقیه چنین خواهد شد: «مخفی ساختن حقیقت و عمل مخفیانه به آن و اظهار باطل» تا در نتیجه تعریف با واقعیت منسوب به آنان - که به خدا آنان از این امر مبرا هستند - مطابقت داشته باشد.

۲- کاشف الغطا برای ما روشن نکرده که چه کسی اجازه مخفی ساختن حق را دارد. آیا این شخص امام است یا پیروان او و یا هر دو؟! اگر «امام» فاعل این کار باشد این مصیبت بزرگی است، زیرا در نگاه اینان، امام در ابلاغ دین نائب پیامبر ﷺ است، و اگر نائب پیامبر حق را مخفی بدارد، مردم چگونه حق را می‌شناسند؟! به زعم شما همه ائمه شما در عصر خود حق را مخفی داشته‌اند و حتی خلاف آن را نیز گفته‌اند و بعد از او ائمه دیگری آمده‌اند و آنچه را که قدما مخفی کرده‌اند بیان ننموده‌اند. بنابراین حق را باید چگونه شناخت؟!

۳- این اعترافی صریح است از یک عالم شیعه که می‌گوید تقیه «مخفی ساختن حق است تا آنگاه که دولت حق پیروز شود». بنابراین تعریف، حقی که ائمه شیعه آورده‌اند مخفی است، و آنچه که امروز در دست شیعیان قرار دارد، حق نیست، زیرا حق توسط ائمه مخفی شده است و تا زمانی که دولت حق بدست مهدی منتظر برپا شود مخفی خواهد ماند، زیرا به اعتقاد شیعه هر پرچمی که قبل از قیام قائم برپا شود، طاغوت است. بنابراین چگونه است که با وجودی که ائمه شیعه حق را مخفی کرده‌اند این روایات در کتب شیعه آمده است؟!

۴- در تعریف آمده است: «تا آنگاه که دولت حق پیروز شده و بر باطل غلبه می‌کند» چگونه دولت حق پیروز می‌شود حال آنکه ائمه حق را مخفی کرده‌اند؟! حق با مخفی ساختن آن پیروز نمی‌شود، بلکه با اظهار آن پیروز می‌شود و اگر انبیاء حق را مخفی کرده بودند ادیان پیروز نمی‌شدند.

۵- اگر- آنچنان که در تعریف آمده است- ائمه یکی پس از دیگری حق را مخفی داشته‌اند و باطل را اظهار کرده‌اند، بنابراین، نتیجه این می‌شود که حق تا اکنون ظاهر نشده است، و اگر آنان باطل و حق را اظهار داشته‌اند، بنابر این حق با باطل درهم آمیخته است و امروز شناخت حق از باطل برای شما دشوار می‌باشد، زیرا ائمه اقوال متعارضی را گفته و اعمال متناقضی انجام داده‌اند که سبب اختلاط حق و باطل شده است، و تشخیص حق از باطل نیاز به امام معصوم جدیدی دارد و امروز شما چنین امامی ندارید و در آخرالزمان این امام- به زعم شما- می‌آید. بنابراین برای شما جایز نیست که به روایات وارده از ائمه عمل نمائید یا دیگران را به آن فراخوانید، زیرا ممکن است باطل باشد. به همین دلیل انتظار و دست برداشتن از عمل تا زمانی که معصوم مخفی می‌آید تا حق را آشکار نماید، بر شما واجب است!!

ج- مقصود از تقیه

محمد رضا مظفر از علمای شیعه دوازده امامی، تعریف خود از تقیه را به روایاتی منسوب به جعفر صادق آغاز کرده است- قبلاً در بحث احکام تقیه از نگاه شیعیان ذکر شد- که عبارتند از: «التقية ديني ودين آبائي» «من لا تقية له لا دين له». این دو نص دلیلی قاطع بر این نکته هستند که تقیه، دین است و به هیچ وجه برای انسان جایز نیست که از دین جدا شود، پس چگونه است که مظفر بعد از آن اظهار می‌دارد که: «به هیچ وجه واجب نیست»؟ وی این معنا را با توجه به کدام لفظ، از روایت فهمیده است؟! به درستی که در لفظ روایت این معنا وجود ندارد و اگر مظفر به صحت روایت اعتقاد دارد و دلالت آن را محترم می‌شمارد، بنابر این بر وی لازم است از دلالت آن خارج نشود و هر کس این روایت را بخواند در این تعریف با مظفر موافقت نمی‌کند. آری، مظفر در مورد تقیه شرعی وارده در قرآن کریم سخن می‌گوید که برای ما رخصت است و نه دین؛ لکن این روایت منسوب به جعفر صادق معنایی غیر از معنای آیه دارد، زیرا در این روایت تقیه، دین معرفی شده است، در حالی که آیه فقط بر این دلالت دارد که تقیه رخصت است و مابین این دو فرق زیادی می‌باشد.

۲- روایت دوم می‌گوید هر کس تقیه نکند دین ندارد. این روایت در واقع تقیه را در همه شرایط واجب کرده و در مورد ترک آن هشدار می‌دهد و ترک آن را ترک دین توصیف کرده است. پس کجا در این روایت آمده ترک تقیه جایز است؟! ادعای اینکه تقیه در هر حال واجب نیست، خارج از دلالت آن دو روایتی است که مظفر به امام خود جعفر منسوب کرده است، و بر وی واجب است که به دلالت آن دو ملتزم باشد و یا اینکه اگر به آن دو باور ندارد آن دو را ردّ نموده و به آیه استدلال نماید.

۳- وی در ادامه می‌گوید: «بلکه گاهی عمل به خلاف آن جایز است... در این حالت اموال حقیر و بی ارزش نگریسته شده و جان افراد محترم شمرده نمی‌شوند».

جناب شیخ مظفر، این سخن زیباست، آری به خاطر نصرت دین، اموال و جان‌ها بی ارزش نگریسته می‌شوند، اما نکته اینجاست که منظور مال و جان چه کسانی است، ای شیخ مظفر؟! آیا ممکن است که موضع یکی از ائمه بعد از حسین بن علی علیه السلام را ذکر نمائید که در آن یکی از آنان مال و جان را برای فدا در راه پیروزی دین حقیر دیده باشد؟! شما قادر به این کار نیستید، زیرا این افراد که شما مدعی امام بودنشان هستید، از جانب خداوند جل جلاله به عنوان امام منصوب نشده بودند و خودشان نیز ادعای این امر را نداشتند، بلکه چیزی را که خود نگفته‌اند به آنان منسوب شده است، و این اقوال بدست شما رسیده و شما با این چیزها که سیمای این افراد برگزیده را مکدر ساخته است و بیانگر این هستند که آنان از حمل مسئولیت و بر دوش گرفتن آن ترسیده‌اند و دینی را که به زعم روایات اوصیای آن هستند، یاری نداده‌اند و جان و مال خود را در راه آن فدا نکرده‌اند، فریب خورده‌اید.

ما بر این باور هستیم که اگر آنان چنین بودند که به آنان منسوب شده است، آنان اولین کسانی می‌بودند که جان و مال خود را در راه نصرت دینی که مبلغ و حافظ آن هستند- حسب زعم شما- فدا می‌کردند. آیا امکان دارد که در زندگی همه ائمه بعد از حسین اتفاقی روی نداده باشد که در آن نیاز به نصرت دین بوده باشد؟! پس این سخن اعترافی ضمنی به این امر است که اوضاع و شرایط زندگی در زمان آنان درست و صحیح بوده و نیازی به این نبوده که جان و مال برای حفظ دین فدا شود.

۴- مظفر گفته است: مقصود از تقیه این است «تا به وسیله آن ضرر را از خود و پیروانشان دفع نمایند و وضعیت مسلمانان اصلاح یافته و متحد و یکپارچه شوند و پراکندگیشان جمع شود». منظور وی این است که شیعه در مقابل اهل سنت که اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند از تقیه استفاده کرده‌اند تا اختلاف آنان با اهل سنت آشکار نشده و امت دچار افتراق نگردد. اما این کلام مظفر سخن بسیار عجیبی است، زیرا آیا شیعیان دوازده امامی به این اعتقاد دارند که اهل سنت مسلمان هستند تا در نتیجه به اتحاد با آنان تمایل داشته باشند؟!

روایات شیعیان بیانگر این هستند که هر کس به ائمه ایمان نداشته باشد کافر است، و بسیاری از علمای شیعه بر این نکته تأکید گذاشته‌اند، از جمله: کلینی از امام رضا روایت کرده است که گفت: «شیعیان ما با نام خود و پدرانشان اسمشان نوشته شده است، و خداوند جل و علا از ما و آنان پیمان و عهد گرفته است و در ورود و خروج - یعنی در همه چیز - از ما تبعیت می‌کنند. غیر از ما و آنان کس دیگری بر امت اسلام نیست»^۱.

آیا این سخن که منسوب به یکی از ائمه شیعه است منسوخ شده است یا اینکه صحیح نیست؟! اهل سنت به امامت ایمان ندارند و امامت در نگاه شیعه یکی از ارکان دین است و هر کس به آن ایمان نداشته باشد کافر و یا حداقل فاسق است، لکن با او به عنوان منافق برخورد می‌شود!! پس چگونه نیک می‌شمرد کسی را - یا در صدد اصلاح حال کسی بر می‌آیند - که معتقد به کافر بودن اویند یا به مانند کافر - کسی که منافق است - با بدترین حالت با او برخورد می‌کنند؟!

حال در اینجا برخی از اقوال علمای دوازده امامی - از قدیم و جدید - که بر این مفهوم تأکید دارند، بیان می‌شود:

* طوسی می‌گوید: «عدم قبول امامت و انکار آن مانند عدم قبول نبوت و انکار آن است»^۱.

* ابن بابویه قمی می‌گوید: «کسی که امامت امیر مؤمنان و ائمه بعد از او را انکار نماید به اعتقاد ما به منزله کسی است که نبوت انبیاء را انکار می‌نماید، و کسی که به امامت امیر مؤمنان اقرار نماید و یکی از ائمه بعد از او را انکار نماید به اعتقاد ما به منزله کسی است که به نبوت همه انبیاء اقرار نموده و نبوت محمد ﷺ را انکار نماید»^۲.
اینان صاحبان مهمترین کتاب‌های قدیمی شیعه بودند.

* اما از متأخرین، محمد جواد عاملی می‌گوید: «به اعتقاد ما ایمان با اعتراف به امامت ائمه دوازده‌گانه محقق می‌شود، اما اگر کسی در زمان یکی از این ائمه وفات یافت، برای ایمان وی شرط فقط این است که امام زمان خود و امامان قبل از او را بشناسد»^۳.
* امیر محمد قزوینی می‌گوید: «هر کس به ولایت و امامت علی کفر بورزد ایمان از حساب او ساقط شده و به این وسیله اعمال او باطل می‌شود»^۴.

کسانی از معاصران شیعه که می‌گویند: اهل سنت مسلمان هستند، منظورشان از این سخن این است که در دنیا به مانند مسلمانان با آنان معامله می‌شود، آنچنان که با منافقانی که اظهار اسلام می‌کنند و کفر خویش را مخفی می‌دارند چنین رفتار می‌شود، اما در آخرت از اصحاب جهنم هستند.

مفید بیان داشته که شیعیان بر تکفیر امت اسلام اتفاق نظر دارند، و می‌گوید: «امامیه اتفاق نظر دارند که هر کس امامت یکی از ائمه را انکار نماید و منکر اطاعت از یکی از ائمه شود که خداوند جلّ و اَجَلّ واجب کرده است، او کافر و گمراه بوده و مستحق جاودان شدن در آتش جهنم است»^۵.

۱- الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد ص: ۳۵۸.

۲- الاعتقادات: ص: ۱۰۵، و نک: بحار الأنوار: ۳۱/۲۹.

۳- مفتاح الکرامه: ۸۰/۲.

۴- الشیعة فی عقائدهم وأحكامهم: ص: ۲۵.

۵- المسائل، لمفید، مجلسی آن را از او نقل کرده است، در بحار الأنوار ۳۶۶/۸.

بنابراین، آنان بدین شکل با اهل سنت تعامل می‌کنند که آنان به صورت نظری مسلمان هستند، یعنی منافق هستند و منافق طبعاً از لحاظ نظری جان او در دنیا در امان و محفوظ است، و در آخرت چیزی جز آتش نصیب آنان نمی‌شود.

اگر ائمه جهت بهبود وضعیت و حال مسلمانان از روی تقیه سخن گفته‌اند، بنابراین اگر شما صادق هستید، چرا امروز شما نیز در اقتدا به ائمه خود و بهبود وضعیت و حال امت و متحد شدن آن، به این امر عمل نمی‌کنید؟!

۵- اینکه وی در مورد تقیه گفته است: «تقیه شعار آل بیت است» کلامی نادرست است، زیرا برخی از آل بیت سلاح برگرفته و به جهاد پرداخته و شهید شده‌اند، مانند حسین بن علی علیه السلام و زید بن علی علیه السلام و عده‌ای دیگر از غیر ائمه دوازده‌گانه شیعه که از آل بیت هستند. بنابراین ادعای اینکه تقیه شعار آل بیت است اتهامی مردود است. ما اعتقاد داریم که همه آل بیت از لکه ننگ تقیه مبرا هستند، و آنان در زندگی خود اعتقاد خود را اعلان داشته‌اند و اعتقادات و احکامی که به آنان منسوب شده است و با ظاهر آنان مخالفت دارد، به صورت ناصحیح به آنان منسوب شده است.

د- روایات منسوب به ائمه بیانگر این هستند که تقیه دین است، اما تقیه شرعی رخصت است. این موضوع با مقایسه زیر روشن می‌شود:

۱- تقیه در شرع حالتی استثنائی در زندگی انسان است که بکارگیری آن در هنگام خوف بر جان خود جائز است، اما واجب نمی‌باشد. اما تقیه مورد نظر شیعه یک حالت واجب است که فرد در صورت ترک آن گناهکار می‌شود- آنچنان که در روایات آمده است- و وجوب آن تا زمان مرگ یا ظهور مهدی مورد نظر شیعه قطع نمی‌شود. به درستی که میان این دو تفاوت زیادی وجود دارد.

۲- تقیه در نگاه شرع رخصت و رحمتی از جانب خداوند جل جلاله برای بندگان است، گرچه در این تقیه شرعی در حق خداوند متعال تفریط و کوتاهی می‌شود، اما خداوند جل جلاله به انجام این تفریط رخصت داده تا فرد اذیت و آزار را از خود دفع نماید و فرد در صورت انجام این رخصت به مانند انجام دیگر رخصت‌ها اجر و ثواب نمی‌برد و اگر

شخص به آن عمل نکند و اذیت را تحمل نماید نزد خداوند مأجور است. اما رخصت مورد نظر شیعه دینی است که با آن شخص به خداوند تقرب می‌جوید و میان دو امر فرق زیادی وجود دارد.

۳- تقیه در شرع برای مستضعفان است نه برای پیامبر. اما تقیه مورد نظر شیعه برای ائمه‌ای است که اظهار می‌دارند در ابلاغ دین و حراست از آن، نائب پیامبر ﷺ هستند. پس میان این دو تفاوت وجود دارد. اما روایات شیعی و برخی از علمایشان تقیه را به پیامبر ﷺ منسوب کرده‌اند. بنابراین عجیب نیست که به ائمه هم منسوب شود.

دوم- ادله تقیه از نگاه شیعیان دوازده امامی

الف- استدلال به قرآن کریم. در آیات قرآن به انجام تقیه رخصت داده شده است و آیات تقیه را واجب نمی‌دانند، زیرا دو آیه سابق بر این دلالت دارند که اگر فرد مسلمانی در معرض اذیت قرار گرفت برای وی مباح است که با موافقت ظاهری- و نه باطنی- متحمل آن اذیت نشود. بنابراین تقیه حالتی استثنائی است، یعنی آنچنان که مفسر سنی محمد رشید رضا می‌گوید: یک رخصت است. وی بعد از خلاصه کلام مفسران در مورد آیه می‌گوید: «همه اینها از باب رخصت و به خاطر ضرورت‌هائی عارضی است و از اصول دین که دائماً مورد تبعیت باشند، نیستند»^۱.

اما عقیده تقیه در نزد شیعه، «عقیده‌ای اساسی و اصلی» در مذهب است و ترک آن یا کناره گرفتن از آن جائز نیست، و هر کس قبل از خروج مهدی آن را ترک کند و از زیر آن شانه خالی نماید، از دین خارج شده است.

ب- **ادله منسوب به ائمه آنان**، تقیه را واجب نموده و آن را دینی قرار می‌دهد و بر مخالفت با آن وعده عذاب می‌دهد. این از عجیب‌ترین تشریحات به شمار می‌آید، زیرا چگونه خداوند سبحان در حالات اضطراری برای انجام معصیت به فرد مسلمان رخصت می‌دهد و سپس ائمه می‌آیند و آن را دین قرار می‌دهند؟!

ج- اقوالی که از پنج نفر از علمای شیعه ذکر شد مؤید معنای روایات است و آن اینکه «تقیه» واجب بوده و ترک آن جائز نیست، و هر کس آن را ترک نماید از دین خارج می‌شود، و خمینی چنین حکم داده که ترک تقیه از چیزهایی است که باعث هلاک می‌شوند. پس چگونه مظفر ادعا می‌کند که تقیه یک حالت دائمی نیست و گاهی ترک شده و گاهی ترک آن واجب است؟! ^۱

سوم- علمای دوازده امامی تأکید کرده‌اند که ائمه آنان در زمان تقیه زیسته‌اند، و در تقیه شدیدی به سر می‌بردند به طوری که آنان پیروان خود را از افشای رازهای آنان بر حذر داشته بودند و نتوانستند احادیث خود را به صورت علنی انتشار دهند.

حال سؤال اینجاست که این روایات که به ائمه منسوب شده و به ده‌ها هزار مورد می‌رسد از کجا آمده‌اند حال آنکه ائمه بنا به اظهار روایات در هراس بوده‌اند و نمی‌توانستند احادیث را به صورت علنی بیان نمایند و حتی گاهی هنگام بیان حدیث، از خوف جاسوسان حکام امور خلاف حق را بیان می‌کردند؟! حتی - حسب روایات - گاهی داخل خانه‌های خود از شدت ترس و در عمل به تقیه، خلاف حق و صواب را می‌گفتند.

طوسی در مورد تثویب - یعنی جمله «الصلاة خیر من النوم» در اذان نماز صبح - دو خبر را ذکر کرده است که خبر دوم چنین است: از حسین بن سعید از فضاله از علاء از محمد بن مسلم از ابوجعفر علیه السلام روایت است که گفت: پدرم در خانه که اذان می‌گفت، جمله «الصلاة خیر من النوم» را بیان می‌کرد، و اگر این جمله تکرار شود اشکالی ندارد.

سپس طوسی بعد از ذکر این خبر و خبر دیگر برای ابطال سنی بودن ابوجعفر استدلال کرده و می‌گوید: این دو خبر شباهت زیادی به مضمون ذکر این الفاظ دارند، زیرا بیان این جمله حمل بر تقیه می‌شود، زیرا طائفه شیعه بر ترک عمل به این جمله اتفاق نظر دارند.^۱

۱- تهذیب الأحکام ۶۳/۲، الاستبصار : ۳۰۸/۱.

اما تقیه کجاست وقتی امام در خانه خود این جمله را می‌گوید و در خانه کسی نزد او نیست؟!

ائمه از دو حالت خارج نیستند:

یا اینکه آنان به این امامت که به آنان منسوب بوده است اعتقاد نداشته‌اند و در این صورت ظاهر آنان که اعلان می‌کردند همان چیزی بود که اعتقاد داشتند و با آن خدا را عبادت می‌کردند، یعنی همان عقیده اهل سنت و جماعت؛ که البته این مورد درست است، و ما اعتقاد داریم که آنان بر این عقیده بوده‌اند.

یا اینکه ائمه بوده‌اند و به تقیه عمل می‌کرده‌اند، زیرا آنان در تقیه شدید و ترسی زیاد به سر می‌برده‌اند و از هر فردی حتی در داخل خانه‌های خود حذر می‌کردند- ما این را قبول نداریم- و این همان چیزی است که شیعیان دوازده امامی در مورد امامان خود باور دارند.

بنابراین، ائمه روایاتی را که ده‌ها مجلد می‌شود کجا بیان کرده‌اند و کجا این را گفته‌اند حال آنکه در داخل خانه‌های خود می‌ترسیده‌اند؟! این موضوع نیاز به تأمل و مراجعه عقلای طائفه دارد.

چهارم: نگاهی به نمونه‌هایی که شیعیان در مورد تقیه ذکر کرده‌اند

الف- اقوالی که به رسول خدا ﷺ منسوب شده و در آنها ایشان تقیه را تشریع کرده‌اند، به خدا قسم کذب صریح است، و به صورت کذب و جعل به ایشان منسوب شده است.

رسول خدا ﷺ در طول زندگی خود در مکه - بعد از بعثت- در معرض اذیتهای زیادی قرار داشت و حق را آشکار می‌کرد و بطلان شرک را بیان می‌نمود و افکار مشرکان را سفیهانه می‌دانست و چیزی را از مشرکان مخفی نکرد و روایتی نقل نشده که ایشان با مشرکان آتش بس یا فروتنی یا چاپلوسی و تملق کرده باشد. دلیل این مدعا سیره معطر ایشان است. اما بعد از اینکه خداوند ﷻ ایشان را در مدینه با مؤمنان عزت می‌دهد و

بزرگان اوس و خزرج از ترس ایشان و اصحاب ایشان با ایشان رفتاری منافقانه در پی می گیرند، ایشان رو به تقیه می آورند؟! آیا فرد عاقلی این سخنان کذب را قبول می کند؟ به ایشان چنین نسبت داده اند که با عائشه رضی الله عنها از سر تقیه برخورد می کرد. سوال اینجاست که چرا ایشان از روی تقیه با عائشه رضی الله عنها رفتار می کردند؟ اصلاً اگر ایشان نمی خواستند با عائشه رضی الله عنها زندگی کنند چه چیزی ایشان را بر ادامه زندگی با او مجبور می کرد؟ به درستی که این ادعای کذب که گوینده آن و مفتی به آن، تقوای خدا را رعایت نکرده است، جای شگفتی دارد.

به درستی که مقام نبوت بزرگتر از آن است که تا درجه تقیه سقوط نماید. فقط افراد ضعیف و کسانی که توانائی اظهار حق را ندارند از تقیه استفاده می کنند. اما رسول خدا صلی الله علیه و آله از حیث شجاعت و توکل بر خدا به مانند دیگر انبیاء در رأس قرار داشت. خداوند متعال می فرماید:

﴿الَّذِينَ يُلِغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ (۳۹: [الأحزاب]) «آنان که رسالت خدا را ابلاغ می کنند، جز خدا از کسی نمی ترسند، خدا برای حسابگری (اعمالشان) کافی است».

دیگر انبیا حق را آشکار می کردند و جز خدا جل جلاله از کسی نمی ترسیدند. خداوند متعال در مورد نوح علیه السلام می فرماید:

﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَتَقَوْمِ إِن كَانَ كِبُرُ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بِعَايَةِ اللَّهِ فَعَلِ اللَّهُ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ﴾ (۷۱: [يونس])

«ای پیغمبر! برای دلداری مؤمنان و بیداری مشرکان، سرگذشت برخی از پیغمبران و پیشینیان، از جمله- سرگذشت نوح را (از قرآن) برای آنان بخوان. وقتی (از اوقات) نوح به قوم خود گفت: ای قوم من! اگر ماندنم (در میانتان) و پند دادنم (به شما) با آیات خدا (و دلائل الهی) برایتان سخت و غیرقابل تحمل است، من (بر این کار پایدار و ماندگارم) (و بر خدا تکیه دارم، پس همراه با معبودهایتان قاطعانه تصمیم خود را بگیرید) (و هرچه

از دستتان برمی آید درباره من انجام دهید و هیچ کوتاهی نکنید. این کار را از روی مشورت کامل و تصمیم قاطع انجام دهید تا) بعداً منظورتان از خودتان نهان نماند و مایه اندوهتان نشود. پس از آن نسبت به من هرچه می خواهید بکنید و مرا مهلت ندهید».

شعیب علیه السلام، توسط قوم خود تهدید می شود، اما شعیب علیه السلام اظهار می دارد که به دین آنان بر نمی گردد و از تقیه استفاده نمی کند. خداوند متعال در این باره می فرماید:

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِيبُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيِنَا أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مَلَّتِنَا قَالَ أُولَئِكَ كَافِرِينَ ﴿٨٨﴾ قَدْ أَفْرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ بَخَّسْنَا اللَّهَ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبُّنَا أَفْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاصِحِينَ ﴿٨٩﴾﴾ [الأعراف: ۸۸ - ۸۹]

«اشراف و سران متکبر قوم شعیب (که خویشان را بالاتر از آن می دانستند که دین خدا را بپذیرند، بدو) گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده اند از شهر و آبادی خود بیرون می کنیم مگر این که به آئین ما درآئید. شعیب گفت: آیا ما به آئین شما در می آییم در حالی که (آن را به سبب باطل و نادرست بودن) دوست نمی داریم و نمی پسندیم؟! (هرگز چنین کاری ممکن نیست). اگر ما به آئین شما درآئیم، بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده است، مسلماً به خدا دروغ بسته ایم (و به گزاف خویشان را پیروان آئین آسمانی نامیده ایم). ما را نسزد که بدان درآئیم، مگر این که خدا که پروردگار ما است بخواهد (که هرگز چنین چیزی را هم نخواهد خواست). علم پروردگار ما همه چیز را در بر گرفته است (و او با مرحمت و محبتی که نسبت به مؤمنان دارد، ایمان ما را محفوظ می فرماید. لذا) ما تنها بر خدا توکل داشته (و هم بدو پشت می بندیم). پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق داوری کن (حقّی که سنت تو در داوری میان محقّقین مصلحین و مبطلین مفسدین، بر آن جاری است) و تو بهترین داورانی».

خداوند متعال کتمان حق و مخفی ساختن آن را بعد از علم به آن حرام کرده و تهدید نموده که چنین افرادی را از رحمت خود طرد می کند. بنابراین، کسانی که به کتمان حق بسنده نمی کنند و باطل را هم می گویند چه وضعیتی خواهند داشت؟!

خداوند متعال در مورد مجازات کتمان حق می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِينُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۹]

«بی‌گمان کسانی که پنهان می‌دارند آنچه را که از دلایل روشن و هدایت فرو فرستاده‌ایم، بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب (تورات و انجیل) بیان و روشن نموده‌ایم، خدا و نفرین‌کنندگان (چه از میان فرشتگان و چه از میان مؤمنان انس و جان) ایشان را نفرین می‌کنند».

خداوند متعال در مورد کسانی که سخن باطل می‌گویند و آنچه را خداوند جلّ و علا حلال کرده حرام می‌کنند و آنچه را که خداوند جلّ و علا حرام کرده حلال می‌کنند، می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّنَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾ [النحل: ۱۱۶ - ۱۱۷]

«- خداوند حلال و حرام را برایتان مشخص کرده است- و به خاطر چیزی که تنها (از مغز شما تراوش کرده و) بر زبانتان می‌رود، به دروغ مگوئید: این حلال است و آن حرام و در نتیجه بر خدا دروغ بندید. کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، رستگار نمی‌گردند. (سودجویی و بهره‌مندی ایشان از جهان ناچیز است و تمام دنیا با توجه به آخرت) کالای کمی است و عذاب دردناکی (پس از پایان زندگی دنیوی) دارند».

خدای سبحان به پیامبر خویش امر فرمود که حق را آشکار نماید و فرمان خداوند جلّ و علا را تبلیغ نماید و به پیامبر ﷺ وعده داد که او را در مقابل مکر و نیرنگ و نقشه‌های آنان محفوظ و سلامت می‌دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ [۹۴] ﴿إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾ [الحجر: ۹۴ - ۹۵]

«پس آشکارا بیان کن آنچه را که بدان فرمان داده می‌شوی (که دعوت حق است) و به مشرکان اعتناء مکن (که چه می‌گویند و چه می‌کنند). ما تو را از (کید و مکر و اذیت و آزار) استهزاء کنندگان مصون و محفوظ می‌داریم».

همچنین می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ [المائدة: ۶۷]

«ای فرستاده (خدا، محمد مصطفی!) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن)، و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده‌ای (و ایشان را بدان فرا نخوانده‌ای). چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهده تو است، و کتمان جزء از جانب تو، کتمان کل بشمار است). و خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می‌دارد (زیرا سنت خدا بر این جاری است که باطل بر حق پیروز نمی‌شود). و خداوند گروه کافران (و مشرکانی را که درصدد اذیت و آزار تو برمی‌آیند و می‌خواهند برابر خواست آنان دین خدا را تبلیغ کنی، موفق نمی‌گرداند و به راه راست ایشان) را هدایت نمی‌نماید».

پس چگونه گفته می‌شود که پیامبر (ص) از کسی تقیه کرده یا چیزی از دین خدا را از روی تقیه کتمان کرده است؟!

ب- مواردی از تقیه که به ائمه منسوب شده است به اعتقاد ما صحیح نمی‌باشند، به دلایل زیر:

۱- اشخاصی که این اعتقاد به آنان منسوب شده است- که پوششی برای ادعای امامت می‌باشد- به مانند دیگر صالحان در جامعه‌ای مسلمان زیسته‌اند و دیده نشده که آنان ادعای امامت کرده باشند، و اهل سنت چیزی از این مواردی را که شیعه به ائمه نسبت داده‌اند، از آنها نقل نکرده است، گرچه زندگی و شرح حال و سیره آنان را نوشته‌اند. حتی این افراد همان چیزهایی را اظهار می‌داشتند که اهل سنت اعتقاد داشتند، مانند آنچه که بیان شد که آنان به مانند اهل سنت در خانه‌ی خود و زمانی که کسی نزد آنان نبود، وقتی که اذان می‌گفتند تثویب را هم می‌گفتند، اما وقتی که انتساب دروغ و عقائد مخالف به آنان زیاد شد و آنان این دروغها را انکار نمودند و از آنها حذر کردند، این عقیده تقیه درست شد تا به افراد غافل و بی‌خبر بگویند که این ائمه این سخنان را صادقانه

نمی‌گویند و بلکه از روی تقیه این سخنان را گفته‌اند و این کارها را کرده‌اند. این امر، ائمه را واداشت که از افراد اطراف خود اظهار شکایت نموده و برخی را لعنت و برخی را تکذیب نمایند- به مواردی از این امور اشاره خواهد شد- اما این افراد از کذب دست بردار نشدند و اظهار داشتند که ائمه از روی تقیه، آنها را تکذیب و لعنت کرده‌اند. آنان با این تقیه می‌توانند مردم را قانع سازند که رفتار ظاهری ائمه حقیقت ندارد. اما با وجود این تاریکی حقیقت کی آشکار می‌شود؟!

۲- این افراد اگر امام و نائب پیامبر علیه السلام می‌بودند بر اساس سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار می‌کردند و از لحاظ شجاعت در درجه ایشان می‌بودند، زیرا چیزی غیر از این در شأن و مقام آنان نیست، و تقیه فقط توسط افراد ضعیف مورد استفاده قرار می‌گیرد، و این افراد هم افرادی ضعیف نبوده‌اند.

۳- اهل بیت از افراد اطراف خود زبان به شکایت گشوده و آنان را تکذیب نموده و از آنچه که آنان بدیشان منتسب کرده‌اند تبری جسته‌اند. برخی از این موارد به خواست خدا خواهد آمد.

پنجم: سبب تشریع تقیه

عوامل و اسبابی که تشریع تقیه را توجیه نمود شرعاً و عقلاً مقبول نیستند. در زیر به بیان این مطلب پرداخته می‌شود.

۱- ادعای اینکه مذهب سری است:

این ادعا شرعاً قابل قبول نیست، زیرا خداوند جل جلاله ادیان را نازل نکرده تا مخفی بمانند، بلکه ادیان را نازل کرده تا به مردم آموخته شده و برای مردم تبلیغ شوند. از نظر عقلی هم ما نمی‌دانیم که چه چیزی مخفی است؟ آیا دین به صورت کامل مخفی است؟ یا اینکه فقط امامت مخفی است؟ اگر منظورشان دین به صورت کامل است، باید گفت که دین شناخته و آشکار شده و برای بشریت تبلیغ شده است و مردم در همه جا به آن ایمان آورده‌اند. اما اگر منظورشان امامت است باید در جواب گفت که به زعم شیعیان قرآن کریم این مطلب را در دهها آیه گفته و پیامبر صلی الله علیه و آله در دهها حدیث اعلام نموده است!! زیرا

شیعیان ادله‌ای را از قرآن و سنت می‌آورند و هم قرآن و هم سنت در همه دوره‌ها وجود داشته‌اند. بنابراین، این موضوع چیزی مخفی و پنهان نیست. پس آن راز، چه رازی است؟!

۲- ادعای اینکه مذهب آنان برای نفوس بیزار کننده است؛ از عجیب‌ترین دعاوی آنها است، زیرا چگونه ممکن است که نفوس از حق و حقیقت بیزاری بجویند، زیرا نفوس با هر خیر و فضیلتی انس می‌گیرند و دین موسس هر دو می‌باشد. کجای دین خدا با این چیزهایی شباهت دارد که شیعه می‌گویند نفوس از آنها بیزاری می‌جوید؟!

این مقدمه سازی برای قبول روایات مجعولی است که با دین تناسب ندارد و در شأن آن نیست و نفوس از آنها بیزاری می‌جویند و می‌خواهند استدلال کنند که ردّ این امور مشمئز کننده جایز نیست، تا مردم را بر قبول آنها تمرین دهند.

۳- ادعای اینکه حدیث ائمه برای هیچ فرشته مقربی و هیچ پیامبر فرستاده شده‌ای قابل تحمل نیست؛ ادعای عجیبی است، زیرا چگونه خداوند بشر را مکلف به چیزی می‌کند که فرشتگان و پیامبران از تحمل آن عاجز هستند؟! آیا این از روشن‌ترین دلائل بر این امر نمی‌باشد که در اینجا دستانی مخفی درکارند تا مردم را برای قبول سخنان مخالف قرآن و سنت قانع سازند با استدلال به اینکه اینها چیزهائی است که ویژگی و امتیاز ائمه به شمار می‌آیند؟!

۴- آیا تقیه برای محافظت از دین تشریع شده است یا برای حفظ حیات ائمه‌ای که مکلف به راهنمایی بشریت و محافظت بر دین و ابلاغ آن به مردم- چنان که شیعه اظهار می‌دارند- هستند؟ بنابراین، نتیجه این می‌شود که آنان برای بدست گرفتن مسئولیت، شجاعت کافی ندارند و برای حمایت نفوس مقدس خود- گرچه دین مقدس هم از بین برود- به تقیه پناه می‌برند.

اما چرا نفس آنان مقدس است؟ چرا شخص مقدس می‌شود؟ آیا میان او و خدا رابطه‌ای غیر از بندگی وجود دارد؟ آیا مگر این نیست که انسان حسب خدمتی که به دین ارائه می‌دهد نزد خدا دارای جایگاه می‌شود؟ یا اینکه میان ائمه و خدا رابطه‌ای غیر از

بندگی وجود دارد که به واسطه آن ائمه مستحق تقدیس می‌شوند گرچه دین را هم ضائع و تباه کرده باشند؟

آری، شیعیان بیان می‌کنند که میان خدا و ائمه شیعه رابطه دیگری وجود دارد که آن را «صداقت با خدا» توصیف می‌کنند.

گوش بسپارید به چیزی که تا حالا آن را در دین خدا نشنیده‌اید:

آیت الله العظمی محمد صدر می‌گوید: بسیاری از مؤمنان بیدار در این باره سخن می‌گویند که کعبه فضیلت بالاتری دارد یا حرم امیرالمؤمنین؟ من می‌گویم: حرم امیرالمؤمنین. با هرچه می‌خواهید جواب بدهید جواب دهید. مصلاهی امیرالمؤمنین نیز مصلاهی افضل است، و نیز مسکن امیرالمؤمنین. خداوند چه صداقتی می‌تواند با کعبه داشته باشد؟ اما خداوند با امیرالمؤمنین صداقت دارد و امیرالمؤمنین علی، ولی حقیقی خداوند است. فقط همین و نه بیشتر^۱.

مردم همه بدون استثنا بندگان خداوند، و حسب جهاد در راه او و تحمل مشقتها و اذیت به خاطر او در نزد خدا به رفعت دست می‌یابند، و میان خدا و مخلوق او رابطه نسبی و خویشاوندی وجود ندارد، و نزدیکی به خدا بر اساس عمل است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾﴾ [الحجرات: ۱۳]

«ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حواء) آفریده‌ایم و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید (و هر کسی با تفاوت و ویژگی خاص درونی و بیرونی از دیگری مشخص شود و در پیکره جامعه انسانی نقشی جداگانه داشته باشد). بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است. خداوند مسلماً آگاه و باخبر (از پندار و کردار و گفتار شما و از حال همه‌کس و همه چیز) است.»

پیامبر ما محمد ﷺ فقط با عبودیت و بندگی کامل برای خدا ﷻ و تحمل آزار و اذیت‌ها در راه او به جایگاه شایسته خود در نزد خدا دست یافت، و اگر این کار را انجام

نمی داد به آن مرتبه دست نمی یافت؛ و در بندگی قصور می ورزید، و در نتیجه خداوند عز و جل او را مجازات می کرد. خداوند متعال می فرماید:

﴿وَلَوْ نَقُولَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِرِينَ ﴿٤٧﴾ وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾﴾ [الحاقة: ۴۴ - ۴۸]

«اگر پیغمبر پاره‌ای سخنان را به دروغ بر ما می بست. ما دست راست او را می گرفتیم. سپس رگ دلش را پاره می کردیم و کسی از شما نمی توانست مانع (این کار ما در باره) او شود (و مرگ را از او باز دارد). مسلماً قرآن پند و اندرز پرهیزگاران است.»

همچنین خداوند متعال می فرماید: ﴿وَلَوْ لَا أَنْ تَبْنِيَنَّكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿٧٤﴾ إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿٧٥﴾﴾ [الاسراء: ۷۴ - ۷۵]

«و اگر ما تو را استوار و پابرجای (بر حق) نمی داشتیم، دور نبود که اندکی بدانان بگرائی (و اگر چنین می کردی) در این صورت عذاب دنیا و عذاب آخرت (تو) را چندین برابر (می ساختیم و) به تو می چشانیدیم (چرا که گناه بزرگان بزرگ است). سپس در برابر ما یار و یآوری نمی یافتی.»

نیز می فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٥﴾﴾ بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [الزمر: ۶۵ - ۶۶]

«به تو و به یکایک پیغمبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بی پاداش می گردد و) هیچ و نابود می شود و از زیانکاران خواهی بود. پس در این صورت تنها خدا را بپرست و از زمره سپاسگزاران باش.»

ششم: علمای شیعه دوازده امامی نتوانستند تناقض موجود در روایات وارده از ائمه خود را مخفی نمایند. توقع چنین بود که این تناقض عقل علما را بیدار سازد تا در مورد سبب ایجاد این تناقض بحث و بررسی نمایند، زیرا حق دچار تناقض نمی گردد و دین دچار تعارض نمی شود و حاملان شرع از انبیاء و نوابانسان - اگر چنان که نائب داشته

باشند آنچنان که شیعه می‌پندارند- ممکن نیست که دچار تناقض‌گویی شوند و چنان که خداوند عز و جل فرموده است تناقض دلیل فساد منبع آن است، زیرا خدای متعال می‌فرماید:

﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴾

[النساء: ۸۲]

«آیا (این منافقان) درباره قرآن نمی‌اندیشند (و معانی و مفاهیم آن را بررسی و واریسی نمی‌کنند تا به وجوب طاعت خدا و پیروی امر تو پی ببرند و بدانند که این کتاب به سبب ائتلاف معانی و احکامی که در بر دارد و این که بخشی از آن مؤید بخش دیگری است، از سوی خدا نازل شده است؟) و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند».

این تناقض مانع از این شده که شیعیان حق را بشناسند. این موضوع بیان شد و به خواست خدا تفصیل آن خواهد آمد.

هفتم: علمای شیعه اعتراف کرده‌اند که نمی‌توانند قول و فتوای صحیح را از میان اقوال و فتاوای ائمه تشخیص بدهند، چیزی که موجب اختلاف فتاوای علما و تناقض آنها شده است، بطوری که یک عالم به تنهایی در مورد یک مسأله معین چندین فتوا می‌دهد. این موضوع به خواست خدا عز و جل بیان خواهد شد.

شیعیان اظهار می‌دارند که منظور از امامت «برداشتن اختلاف از میان امتی است که سبب ایجاد آن اختلاف، عدم عصمت می‌باشد». اما شیعیان که چنین چیزی را اظهار می‌دارند اقوالشان مختلف و فتاوایشان متناقض است، حتی اختلاف میان آنان بیشتر از اختلاف اهل سنت است که ادعای عصمت ائمه خود را ندارند، لکن اهل سنت می‌گویند که امت بر ضلالت و گمراهی اتفاق نظر نمی‌یابد و اگر حق بر طائفه‌ای از اهل سنت مخفی شود برای گروه دیگر آشکار می‌گردد.

همچنین در مسائل اجتهادی، اگر مجتهدی دچار خطا شود گناه ندارد، بلکه چنین مجتهدی نزد خدا دارای اجر است. پس چیست آن چیزی که شیعه به وسیله آن از اهل سنت متمایز گشته‌اند گرچه ادعا دارند که از افرادی معصوم تبعیت می‌کنند و سوار بر کشتی اهل بیت هستند؟ کجاست کشتی اهل بیت؟

کسی که تاریخ شیعه را مورد مطالعه قرار دهد می‌بیند که آنان بعد از مرگ هر امام به چندین فرقه تقسیم می‌شوند و هر فرقه ادعای این را دارند که یک کشتی دارند که کشتی اهل بیت است.

امروزه ده‌ها کشتی وجود دارد و هر عالمی دارای یک کشتی است، بلکه گاهی هر عالم دو کشتی یا بیشتر دارد. پس کجاست کشتی ای صاحبان کشتی؟!

نکته پایانی

در مطالب سابق نمونه‌هایی اندک از تقیه را دیدیم که شیعیان اظهار می‌دارند ائمه آن را بکار گرفته‌اند، زیرا این ائمه در خوف و هراس زندگی می‌کردند، بطوری که اگر یکی از آنان می‌خواست سخن بگوید قبل از آن چپ و راست خود را نگاه می‌کرد و حتی از ترس در داخل خانه خود و زمانی که غیر از خانواده‌اش کسی نزد او نبود موافق با اهل سنت اذان می‌گفت و حتی گاهی تقریباً برخی از آنان از شدت ترس مدعی جنون می‌شدند. این بدان معنی است که آنان نمی‌توانند به مردم حدیث بگویند و دین را به آنان بیاموزند. این مطالب همه حسب روایات شیعی است.

بدین ترتیب، روشن می‌شود که این روایات که منسوب به اهل بیت شده‌اند و منابع شیعه را پر کرده‌اند و حتی برخی از آنان بار یک شتر می‌شوند، از حیث صدور آنها از جانب ائمه مشکوک هستند زیرا حسب روایات، ائمه در زمان تقیه شدیدی بسر برده‌اند و به این خاطر نمی‌توانسته‌اند به مردم حدیث بگویند.

پس آیا وقت آن نرسیده که عقلای شیعه در این بنای عقیدتی مبتنی بر این روایات مشتبّه تجدید نظر نمایند و این روایات را که امت را دچار تفرقه کرده است و به دو دسته معارض هم تقسیم نموده است مورد بررسی قرار دهند؟

مبحث چهارم: تناقض در فتاوی ائمه

مطلب اول:

بیان موضوع تناقض در فتاوی ائمه

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع تناقض در فتاوی ائمه

مطلب اول:

بیان موضوع: تناقض در فتاوی ائمه

اگر کسی در روایات شیعیان دوازده امامی تحقیق نماید درمی یابد که تناقض، علامت مشخصه این مذهب است. و این تناقض شامل تناقض در فتاوی، روایات، جرح و تعدیل، مدح و ذم و موارد دیگر است. بدین ترتیب جایی از دین آنان را نمی توان یافت که در آن تناقض نباشد.

این امر بر عاقل ایجاب می کند که در کنار این پدیده خطرناک دقت و توجه نماید تا اسباب این تناقض را بشناسد. در زیر نمونه هایی از این تناقضات بیان می شود:

تناقض در روایت واحد:

روایاتی وارد شده اند که بیانگر این نکته هستند که امام در مجلس واحد یا در مسأله واحد یا با شخص واحد دو قول متناقض را بیان می کند، مانند:

عذر خواهی به دلیل ندانستن حکم مسأله و سپس فتوا دادن در همان مسأله

از بشر بن ابراهیم روایت است که گفت: نزد ابوعبدالله نشسته بودم که مردی نزد وی آمد و در مورد چیزی از او سوال کرد و ابوعبدالله در جواب گفت: من جوابی در مورد آن ندارم. آن مرد گفت: إنا لله و إنا إلیه راجعون. من از این امام که اطاعت از او واجب می باشد سوالی کردم و او در جواب به من می گوید جوابی در این باره ندارم. پس ابوعبدالله گوش خود را به دیوار نزدیک کرد انگار که انسانی با او سخن می گوید. سپس گفت: کسی که از فلان مسأله سوال کرد کجاست؟ در آن هنگام مرد از آستانه در عبور کرده بود. آن مرد گفت: اینجا هستم. ابوعبدالله گفت: جواب شما این است. سپس به من نگاه کرد و گفت: اگر بر علم ما افزوده نشود آنچه نزد ما است پایان می یابد!!^۱

بیان یک فتوا و نقیض آن در مجلس واحد

۱- بصائر الدرجات: ص: ۴۱۶، مدینه المعاجز: ۴۱۹/۵، البحار: ۹۱/۲۶، درر الأخبار: ص: ۲۱۶، ینایع المعاجز: ص: ۶۸.

از زراره بن أعین روایت است که گفت: در مورد مسأله‌ای از ابوجعفر سوال کردم و او جواب من را داد. سپس مردی نزد وی آمد و در مورد همین مسأله از وی سوال کرد و ابوجعفر جوابی خلاف آنچه را که به من داده بود به او داد. سپس مرد دیگری نزد وی آمد و در مورد همین مسأله جوابی خلاف آنچه را که به وی داد که به من و آن مرد دیگر داده بود. وقتی که آن دو مرد خارج شدند گفتم: ای فرزند رسول خدا، دو نفر از مردم عراق از شیعیان شما آمدند و از شما سوالی کردند و شما به هر یک از آن دو جوابی متفاوت دادید، علت آن چیست؟ وی گفت: ای زراره، این برای ما بهتر بوده و موجب بقای بیشتر ما و شما می‌شود و اگر شما بر امر واحدی اتفاق نظر یابید مردم شما را علیه ما تصدیق می‌نمایند و این بقای ما و شما را کمتر می‌کند.^۱

بیان یک فتوا و سپس بیان نقیض آن بعد از گذشت یک زمان

مردی شیعه به نام عمر بن ریاح رفت تا از امام خود سوال کند. وقتی که امام برای او فتوایی داد بعد از مدتی دیگر دوباره نزد امام برگشت تا در مورد همان مسأله از او سوال نماید و امام جوابی خلاف جواب اول به وی داد. مرد این کار را مورد انکار قرار داد و گفت: این جواب بر خلاف جوابی است که سال قبل به من دادید. امام به وی گفت: جواب ما از روی تقیه بود. پس آن فرد در امامت و کار او شک کرد. سپس از نزد وی خارج شد و به یکی از شیعیان به نام محمد بن قیس رسید و ماجرا را برای وی بیان کرد و به او گفت: خدا می‌داند که زمانی که من این سوال را از او کردم عزم صحیحی بر باور به فتوای او و قبول آن و عمل به آن داشتم و دلیلی برای تقیه او در آن حالت وجود نداشت. محمد بن قیس به او گفت: شاید کسی همراه تو در آنجا بوده که از وی تقیه می‌کرده است. وی در جواب گفت: در هر دو سوال غیر از من کسی نزد وی نبود، لکن هر دو جواب او از روی شانس صادر شد و او نمی‌دانست که در سال قبل چه جوابی به

۱- الکافی ۶۵/۱، علل الشرائع ۳۹۵/۲، مستدرک سفینه البحار ص: ۱۵۷، درر الأخبار ص: ۴۸.

من داده است تا همان جواب را به من بدهد. پس از امامت وی رجوع کرد و گفت: کسی که به باطل فتوا دهد امام نیست.^۱

تصدیق و تکذیب تأویل یک خواب در مجلس واحد

کلینی از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: نزد ابوعبدالله علیه السلام رفتم و در آن هنگام ابوحنیفه نزد وی بود. به ابوعبدالله گفتم: فدایتان شوم! من خواب عجیبی دیده‌ام. به من گفت: ای فرزند مسلم، آن را بیان کن، زیرا عالم به این کار در اینجا نشسته است، و با دست خود به ابوحنیفه اشاره کرد. سپس راوی، خواب خود را برای ابوحنیفه بیان کرد و ابوحنیفه چنان که این روایت اظهار می‌دارد جواب آن را داد. ابوعبدالله گفت: «أصبت والله يا أبا حنيفة!!» «ای ابوحنیفه، به خدا تاویل خواب را درست جواب دادی - یعنی در ظاهر بر درست بودن دلالت دارد اما در واقع او لفظ خطا را بعد از واژه (أصبت) مد نظر داشته است و در واقع گفته است: أصبت الخطأ-». راوی می‌گوید: بعد از اینکه ابوحنیفه از مجلس خارج شد، گفتم: فدایتان شوم، من از تعبیر این ناصبی خوشم نیامد. جعفر گفت: ای فرزند مسلم، - خداوند به تو بدی نرساند- و تعبیر آنان موافق با تعبیر ما نبوده و تعبیر ما موافق با تعبیر آنان نیست. تعبیر خواب چنان که او گفت، نیست. راوی می‌گوید: گفتم: فدایتان شوم، شما فرمودید: ای ابوحنیفه تو درست تعبیر کردی و بر آن هم سوگند خوردی حال آنکه تعبیر او خطا بوده است؟! جعفر گفت: آری، من قسم خوردم که او به راه خطا رفته است.^۲

اینها نمونه‌هایی از تناقضات موجود در روایات منسوب به ائمه شیعه است.

در مبحث زیر، نگاهی به تناقض فتاوی ائمه انجام می‌گیرد.

۱- فرق الشيعة ص: ۵۹-۶۱، البحار ۳۳/۳۷ ۱۷۱/۶۹، اختيار معرفة الرجال ۵۰۶/۲، جامع الرواة ۲/۲۲۵، معجم رجال الحديث ۴۰/۱۴.

۲- الکافي ۲۹۲/۸.

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع تناقض فتاوی ائمه

۱- عذر خواهی امام از بیان فتوا در مورد یک مسأله و سپس ارائه فتوا در مورد آن:

یکی از پیروان امام نزد امام می‌آید تا در مورد دین خود از او سوال نماید و امام در اعتقاد آنان نائب پیامبر علیه السلام است، و آنچه را که پیامبر علیه السلام می‌داند او هم می‌داند و این امام علم دین را به صورت کامل و به صورت مکتوب به ارث برده است، یا اینکه به وی الهام می‌شود، اما وقتی که از وی سوال می‌شود جوابی برای آن ندارد و شخصی که سوال کرده بود اندوهگین شده و از امام واجب اطاعه‌ای که جواب سوال را نمی‌داند در شگفت می‌شود. آن مرد با اندوه و ناراحتی بر می‌گردد، اما ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه همینکه آن مرد می‌رود بلا فاصله هاتفی ملائکه‌ای - یعنی وحی الهی - جواب سوال را به جعفر بن محمد صادق تلقین می‌کند و جعفر به آن هاتف غیبی گوش می‌دهد، و این گوش دادن دلیل این است که آنجا صدایی وجود دارد که با امام صحبت می‌کند و سپس امام سوال کننده را فرا می‌خواند و جواب را به او می‌دهد!!

این داستانی تمثیلی است، و جاعل آن خواسته این مسأله را عنوان نماید و بر این امر تأکید بگذارد که ائمه علم خود را به وسیله وحی از خداوند جل جلاله دریافت می‌کنند و فراموش کرده که دعوی دیگری وجود دارد که بیانگر این نکته است که ائمه علم را به صورت مکتوب به ارث برده‌اند.

این روایت که ذکر شد بیانگر این ادعا است که امام در مورد آنچه از وی سوال می‌شود علم ندارد، اما چون امام تصمیم می‌گیرد که جواب دهد، ناچار اقدام به توجیه عذرخواهی اولیه خود می‌شود و بیان می‌کند که جواب سوال به صورت سریع و به وسیله یک فرشته به دست او رسیده است و به آن هاتف گوش داده و جواب را از او می‌گیرد و به سوال کننده می‌دهد.

اما چه شده که امام برای یافتن جواب آن سوال به کتاب موروثی خود که جواب همه مسائل و حتی ارش جنایات در آن آمده است، رجوع نمی‌کند؟! کلینی از ابوبصیر روایت کرده که گفت: نزد ابوعبدالله رفتم و به او گفتم: فدایتان شوم من در مورد مسأله‌ای سوال دارم، اما اینجا کسی حضور دارد که سخن مرا می‌شنود. راوی می‌گوید: ابوعبدالله میان خود و آن فرد پرده‌ای برافراشت و در آن نگاه کرد و سپس گفت: ای ابومحمد، سوالت را بگو. گفتم: فدایتان شوم، شیعیان شما می‌گویند: رسول خدا ﷺ دروازه‌ای را به علی علیه السلام نشان داده که از آن دروازه برای وی هزار در باز می‌شود. امام گفت: ای ابومحمد، خداوند هزار دروازه به علی علیه السلام آموخته است که از هر کدام از آنها هزار در باز می‌شود. گفتم: به خدا قسم منظور از آن درها علم است. راوی می‌گوید: سپس مدتی به زمین نگریست و سپس گفت: آری این علم و دانش است. ولی این در مقام ایشان هیچ نیست! راوی می‌گوید: سپس گفت: ای ابومحمد، جامعه نزد ما است. آنان چه می‌دانند که جامعه چیست؟ گفتم: فدایتان شوم، جامعه چیست؟ گفت: صفحه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع بر اساس ذراع رسول خدا ﷺ است و رسول خدا آنرا بر علی خواندند و املاء می‌کردند و علی با دست راستشان آنرا می‌نوشت و همه امور حلال و حرام و دیگر چیزهای مورد نیاز مردم و حتی ارزش جراحات‌ها در آن وجود دارد^۱.

بر اساس این روایت، یک میلیون در می‌شود، زیرا: ۱۰۰۰ ضرب در هزار می‌شود: یک میلیون در!! پشت هر در چه مقدار مسائل علمی می‌تواند وجود داشته باشد؟ این امام به این یک میلیون در اکتفا نکرده و مدعی جامعه نیز شده است که در آن همه چیزهای مورد نیاز نوشته شده است. حال سوال اینجاست که آیا این سوال که آن فرد پرسید در پشت یکی از این درها یا در جامعه وجود نداشت؟!

۱- الکافی: ۲۳۹/۱، ونک: بصائر الدرجات: ص: ۱۷۲، مستدرک الوسائل: ۳۸۸/۱۸، ینابیع المعاجز: ص: ۱۲۹، البحار: ۳۹/۲۶، بیت الأحران، قمی: ص: ۳۲، کشف الحقائق ص: ۱۰۱.

چه ادعاهای عجیب و غریبی که به ائمه منسوب شده‌اند و آنان از آنها بری هستند. اما عجیب‌تر از این مورد، این است که کسانی از پیروان این مذهب آن را تصدیق می‌کنند.

۲- در روایت دوم سه نفر نزد او می‌آیند و هر سه یک سوال دارند

آیا این سه نفر با هم دسیسه چیده بودند که یک سوال را مطرح نمایند؟ زیرا هر سه بدون اینکه از آمدن دو نفر دیگر و سوال آنان اطلاع داشته باشند می‌آیند و یک سوال را مطرح می‌کنند. سپس امام در مجلس واحد و در مورد مسأله واحد، سه جواب مختلف و متفاوت می‌دهد. بدون شک این جواب‌ها یا صحیح هستند که این محال می‌باشد و یا اینکه همه صحیح نیستند و یا اینکه برخی صحیح و برخی باطل هستند، زیرا سوال واحد، جواب واحد دارد. پس چه شده که امام در مورد آنها، جوابهای متناقضی می‌دهد؟!

چنان که قبلاً بیان شد، علمای شیعه اظهار می‌دارند که تقیه، «مخفی کردن حق است»، اما در اینجا این سخن قولی باطل است (پس نمی‌توان گفت این جواب را از روی تقیه داده است).

وقتی که آن فرد مسکین آمده تا در مورد یکی از امور دینی خود سوال کند و امام جواب ناصحیحی به او می‌دهد و فرد سوال کننده با این جواب باطل خدا را عبادت می‌کند و این فتوای باطل را به مردم منتقل می‌کند و همه آنان بر اساس این فتوای باطل، خدا را عبادت می‌کنند، در این صورت آنان چه گناهی دارند حال آنکه این امامشان بوده که برای آنان فتوای باطل داده است؟ آیا بر امام واجب نیست که اگر نتوانست جواب صحیح بدهد، سکوت نماید و به مخفی کردن حق اکتفا نماید؟!

آیت الله العظمی برقی، از علمای شیعه - در تعلیق خود بر حدیثی شبیه به این در کتاب کافی - می‌گوید: «در حدیث دوم ابن اُشیم گوید: امام جواب یک سوال را سه‌گونه داد که هر یک از آن جوابها بر خلاف دو گونه دیگر بود، گوید: من فهمیدم که امام تقیه کرده کرده. ما - برقی - می‌گوییم: برای هیچ کس چه امام باشد و چه مأموم جایز نیست که بر خلاف واقع و بر خلاف حکم خدا چیزی بگوید، اگر می‌خواهد تقیه کند باید

سکوت کند، و یا بگوید من نمی دانم نه آنکه سه حکم برخلاف گوید و مریدان بگویند تقیه کرده، پس در تقیه باید سکوت کرد و امام باید سکوت می کرد، تقیه برای حفظ دین است نه دین برای تقیه، باید انسان فدای دین شود، نه دین فدای او. نمی توان به بهانه تقیه احکام خدا را تغییر داد»^۱.

ایشان می خواهند این نکته را بیان کنند که اگر شخص در هراس بود و توان بیان حق را نداشت بر وی واجب است که سکوت کند یا اینکه بگوید: خداوند دانایتر است، اما اینکه بدون قرار داشتن در شرایط اکراه، فتوی باطل بدهد، این چیزی است که عقل نمی پسندد و حتی در شأن عوام هم نیست، چه برسد به اینکه شخص امام باشد! حتی روایات وارده از خود ائمه نیز اظهار سخن بدون علم به آن را حرام می دانند، زیرا کلینی از محمد بن مسلم از ابوعبدالله روایت کرده که گفت: «اگر از عالمی سوال شد و وی جواب آن را نمی دانست این شخص عالم می تواند بگوید: خداوند دانایتر است، اما برای فرد غیر عالم جایز نیست که این را بگوید».

از محمد بن مسلم، از ابوعبدالله روایت است که گفت: «اگر از کسی از شما سوالی شد که جواب آن را نمی دانست، بگوید: نمی دانم و نباید بگوید: خداوند دانایتر است، زیرا این در قلب سوال کننده ایجاد شک می کند، و اگر فردی که از وی سوال شده بود، گفت: نمی دانم، سوال کننده او را متهم نسازد».

از زراره بن أعین روایت شده که گفت: از ابوجعفر علیه السلام پرسیدم: حق خداوند بر بندگان چیست؟ گفت: «حق خداوند این است که بندگان چیزهایی را که می دانند بگویند و در مورد چیزهایی که علم ندارند سخن نگویند»^۲.

امام فرمان داده که اگر کسی جواب چیزی را نمی دانست بگوید: الله اعلم. پس چگونه است که خود امام با این فرمان مخالفت می کند و به صورت عمد قول مخالف حق را می گوید، حال آنکه امکان این را داشت که بگوید: خداوند دانایتر است (الله اعلم).

۱- عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، بت شکن، آیت الله برقی، ص: ۲۰۲، (ترجمه عربی آن بنام کسر الصنم، ص: ۲۰۴-۲۰۵).

۲- الکافی ۴۲/۱.

بنابراین، نه برای عالم جایز است که فتوای ناصواب بدهد و نه برای جاهل. اما اگر حق را می‌دانست بگوید و اگر نمی‌دانست بر وی واجب است که سکوت کند. اما چرا در این روایت امام فتوای ناحق و ناصواب می‌دهد؟!

شگفتا؛ آنان از ائمه روایت کرده‌اند که ائمه از مردم درخواست کرده‌اند که دو قول متناقض را تصدیق نمایند و بالاتر از این، از مردم خواسته‌اند که این دو قول متناقض را به خداوند عز و جل نسبت دهند، چون کلینی از ابوجعفر روایت کرده که گفت: «هرگاه حدیثی به شما گفتیم و آن ماجرا به شکلی که ما گفته بودیم روی داد، بگوئید: «صدق الله» خداوند راست گفت» و اگر سخنی به شما گفتیم و آن ماجرا خلاف آنچه روی داد که ما گفته بودیم، بگوئید: «صدق الله» و شما به این خاطر دو بار اجر می‌برید»^۱.

نویسنده الحاشیه در تعلیقی بر این روایت می‌گوید: «یک بار آن برای تصدیق است، و بار دیگر آن برای قائل شدن به بداء. قائل شدن به بداء به معنی اعتقاد به خُلف و اشتباه در تحقق خبر است، و این خلف و اشتباه از جانب امام نیست بلکه از جانب خداست». یعنی اگر روایتی از جانب امام به شما رسید و در آن آمده بود که سفید، سیاه است، بگوئید: «صدق الله» و اگر امام برگشت و به همان فرد یا شخص دیگری گفت: این سیاه، سفید است، بگوئید: صدق الله!!

بنابراین، نتیجه این می‌شود که تناقض از جانب امام نیست، بلکه از جانب خداست، و اگر کلام متناقضی را شنیدید، بگوئید: صدق الله!!

کدام عقل این سخن را قبول می‌کند؟! استغفرالله، به درستی که خداوند متعال بسیار بالاتر از آن است که جاهلان می‌پندارند.

البته بیان چنین چیزهایی از جانب جاعلان روایت، عجیب نیست، زیرا کسی که آنها را جعل می‌کند می‌داند که کلام او کذب است. اما کار علمایی عجیب است که دست به توجیه این کذب می‌زنند، آنچنان که نویسندگان حاشیه اصول کافی چنین کاری کرده بود.

۳- ارائه یک فتوا و نقیض آن برای یک شخص

مردی نزد امام می‌رود و در مورد مسأله‌ای از او سوال می‌نماید و همین شخص سال بعد می‌آید و در مورد همان مسأله سوال می‌کند و امام جواب دیگری به او می‌دهد! ما نمی‌دانیم که چرا آن شخص همان سوال را دوباره از وی کرده است؛ آیا به این خاطر بوده که به جواب اول اطمینان نداشته است، یا اینکه می‌خواسته امام خود را بیازماید، زیرا به وی اعتماد نداشته است؟! که در این صورت جواب وی متناقض است. شکی نیست که این امر اعتماد و اطمینان را در انسان متزلزل می‌کند، زیرا چگونه ممکن است که امامی یک فتوای متناقض بدهد حال اینکه ادعای علم لدنی از جانب خدا را دارد؟! را دارد؟! را دارد!؟

شخص سوال کننده اندوهگین و ناراحت می‌شود و نزد یکی از دوستان زبان به شکایت می‌گشاید و دوستش به وی اطمینان می‌دهد که احتمالاً امام از کسی که در مجلس همراه تو بوده است هراس داشته و از روی تقیه فتوا داده است!! سوال کننده در جواب می‌گوید: در آن مجلس کسی همراه من نبود. سپس سوال کننده تصریح می‌کند که امامش جاهل است، و تخمینی- و نه از روی علم- فتوا می‌دهد و او را متهم به این می‌کند که فتوای باطل داده است، و اعتقاد به امامت او را ترک می‌کند.

بنابراین، اصحاب امام که در عصر او حضور داشته‌اند نتوانسته‌اند فتوای درست را از میان فتاوی امام تشخیص بدهند. پس کسانی که بعد از آنان خواهند آمد به طریق اولی قادر به این کار نیستند. چنان که قبلاً ذکر شد علمای شیعه نیز به این مطلب تصریح دارند که إن شاء الله بعداً هم در مورد آن بحث خواهد شد.

۴- ماجرای تأویل خواب

ابوحنیفه داخل خانه جعفر، امام منصوب از جانب خدا و نائب پیامبر برای دین و حفظ آن- حسب باور شما- می‌شود و شخصی می‌آید و در مورد تعبیر خواب خود سوال می‌کند و جعفر این کار را به ابوحنیفه محول می‌کند و می‌گوید: خواب خود را بیان

کن، زیرا عالم تعبیر خواب در مجلس حاضر است، و با دست خود به ابوحنیفه اشاره می‌کند.

اینکه جعفر شهادت داده که ابوحنیفه عالم به تعبیر خواب می‌باشد، محتمل دو امر است: یا اینکه این سخن را از سر صدق گفته و یا از سر کذب. اگر این سخن را از روی صدق گفته باشد، چرا ابوحنیفه را بعد از اینکه از مجلس خارج می‌شود، در مورد تعبیرش تکذیب می‌کند؟! و اگر وی این سخن را به کذب گفته است، آن چه چیزی بوده که جعفر را به بیان کذب واداشته است حال آنکه ابوحنیفه نه سلطان بوده و نه جاسوس. حال فرض کنید که ابوحنیفه سلطان یا جاسوس بوده است، در این حالت جعفر می‌توانست عذر خود را از تأویل آن بخواهد، یا بگوید: خواب خود را بیان کن و سپس از ابوحنیفه سوال نماید که آیا وی تعبیر آن را می‌داند؟

اینکه جعفر شهادت بدهد که ابوحنیفه در این علم عالم است و سپس با سوگند به خدا تأویل او را تصدیق نماید و بگوید به خدا سوگند تأویل و تعبیر او صحیح است، و سپس ابوحنیفه را بعد از خروجش از مجلس تکذیب نماید، این تناقض است و حتی در شأن فاسقان و گناه‌پیشگان مسلمان نیست، چه برسد به امامی که به زعم شیعه از جانب خداوند عز و جلاله منصوب شده است؟!

اما این چه چیزی بوده که جعفر را واداشته که سوگند بخورد و بگوید: «أصبت والله یا أباحنیفة». این سوگندی بزرگ است و کسی او را بر این کار واداشته بود و حتی اگر کسی او را اکراه کرده بود، در شأن و مقام او نبود که چنین سوگندی را به دروغ بخورد، زیرا او حسب گمان شیعیان منصوب از جانب خداست.

پس آیا بعد از این باید به فتاوی منسوب به او اعتماد یابیم؟!

اگر او در ابتدا دروغ گفته و سپس با ادعای تقیه بر دروغ خود سوگند می‌خورد بدون اینکه کسی او را وادار به این کار کرده باشد، بنابراین چه اطمینانی است و چه تضمینی وجود دارد که همه اقوال منسوب به او از سر تقیه نبوده باشد؟

سپس جعفر در توجیه این سوگند دروغ می‌گوید: «من سوگند خوردم که تعبیر او

خطا است». این توجیهی است که حتی کودکان را نیز به خنده می‌اندازد!

او ابتدا گواهی می‌دهد که عالم به علم تعبیر در مجلس حضور دارد و سپس در مقابل حاضران سوگند می‌خورد که تعبیر ابوحنیفه درست است و بعد از خروج او اظهار می‌دارد که تعبیر ابوحنیفه خطا است!!

به نظر شما اگر پیروان این امام، این روش وی را در پی گیرند و بر صحت کلام یا ادعای مردم سوگند بخورند و سپس اظهار دارند که خلاف این سخن مد نظرشان بوده است، آیا زندگی استواری می‌یابد؟ و چگونه حق آشکار می‌شود؟

اینها نمونه‌هایی از فتاوی متناقض و سوگندهای دروغین بود. بنابراین چگونه ممکن است که بتوان حق را از میان هزاران سخن و قول منسوب به ائمه شناخت؟! این نمونه‌ها اعتماد به روایات منسوب به ائمه را بر می‌دارد و موجب توقف از قبول آنها می‌شود تا اینکه مهدی که از نظر آنان معصوم است ظهور کند و صحیح و خطا و صدق و کذب را از هم تمییز دهد.

این تناقض در حکم واحد یا در مجلس واحد یا با شخص واحد یا در تفسیر آیه واحد، نمایانگر اسلام نیست و بر عقلا واجب است که در این عقیده تجدید نظر نمایند و به درگاه خدا ناله و زاری نمایند تا حقیقت را برایشان متجلی گرداند.

ممکن نیست که ما با دو قول متناقض خدا را عبادت نمائیم. آیا ممکن است که شیء واحد در وقت واحد هم حلال و هم حرام باشد؟! مثلاً برای یک نفر در موضوعی فتوا داده شود که حلال است و سپس برای شخص دیگری در همان مجلس و یا در مجلس دیگری فتوا داده شود که حرام است؟!!

اگر چنین امری ممکن باشد آمدن دین، دیگر چه فائده‌ای دارد؟! زیرا شخصی اعتقاد دارد که فلان چیز حلال است، زیرا امام به آن فتوا داده است و شخصی دیگر اعتقاد دارد که همان چیز حرام است، زیرا امام این فتوا را داده است، و در این صورت هر دوی آنها دین می‌باشند!!

در این صورت چه نیازی به دین است، زیرا حکم اشیاء از این دو حالت خارج نیست. همچنین وقتی که هر دو امر ممکن است چه نیازی به پیامبران و کتب آسمانی وجود دارد؟!!

بدین سان حقیقت در پهنه این روایات متناقض تباه شده است، و همین عامل دستیابی به حقیقت را دشوار می‌کند.

ما بر این باور هستیم که نیکان اهل بیت به این افراد که دروغ را به آنان منتسب ساخته‌اند، مبتلا شده‌اند و چیزهایی را به آنان نسبت داده‌اند که آنان نگفته‌اند، تا بدین وسیله دین را از بین برده و مسلمانان را متفرق گردانند.

چه بسیار مواردی که اهل بیت مورد آزار و اذیت قرار گرفتند و متهم به ترس و بزدلی و فتوای باطل و افطار در رمضان و تظاهر به جنون و مواردی دیگر شدند!! سپس عقل شیعه این اتهامات را می‌پذیرد و آن را در ورای تقیه قرار می‌دهند. این شرایط که برای امام وجود دارد، ثقه و اطمینان به روایات او را از بین می‌برد، زیرا شخصی که نمی‌تواند حقیقت را بیان نماید، برای منصب افتا صلاحیت ندارد. پس اگر علاوه بر اخفای حقیقت، باطل را نیز بر زبان آورد چه وضعیتی خواهد داشت؟! ما اطمینان داریم که اگر علمای شیعه این روایات و امثال آنها را در پرتو علم مصطلح الحدیث اهل سنت مورد بررسی قرار دهند برایشان آشکار خواهد شد که به دروغ به اهل بیت منسوب شده‌اند.

مبحث پنجم:

تناقض در روایات منسوب به ائمه

مطلب اول:

بیان تناقض در روایات منسوب به ائمه

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع تناقض در روایات منسوب به ائمه

مطلب اول:

بیان موضوع: تناقض در روایات منسوب به ائمه

در مسأله قبلی تناقض در روایت واحد یا در مجلس واحد یا با شخص واحد را بیان کردیم. در اینجا نوع دیگری از تناقض بیان می‌شود و آن چنین است که روایتی وارد شده که بیانگر یک امر است، و روایت دیگری وارد شده که آن روایت را نقض می‌کند و روایت سومی وجود دارد که آن را حلال می‌کند و روایت چهارمی آمده که آن را حرام می‌کند و..... ؛ یعنی در مورد هر مسأله دو روایت، یا در مورد هر قضیه دو حکم وجود دارد که دیگری را نقض می‌کند.

این نوع روایات، غالب روایات شیعه دوازده امامی را تشکیل می‌دهد و حتی مسأله‌ای از مسائل دین را نزد شیعیان دوازده امامی نمی‌توان یافت که در آن دو روایت متناقض وجود نداشته باشد و علمای شیعه خود هم به این مطلب اقرار دارند، از جمله شیخ طائفه- چنان که شیعیان می‌گویند- شیخ طوسی یکی از کتابهای خود را که شیعیان آن را یکی از اصول اربعه خود می‌دانند و کتاب «تهذیب الأحکام» نام دارد و طوسی آن را تألیف کرده تا تعارض موجود در آن روایات متناقض را دفع کند و آن را در ردیف کتاب «الاستبصار» خود قرار داده است که دومین کتاب از چهار کتاب معتبر شیعیان دوازده امامی است، و برای همین هدف تألیف شده است. طوسی در مقدمه کتاب «تهذیب الأحکام» می‌گوید: «یکی از دوستان - که خداوند او را مؤید دارد- و خداوند حق او را بر ما واجب کرده است در مورد احادیث اصحاب ما- که خداوند مؤیدشان دارد و گذشتگان آنان را رحمت کند- با من مذاکره کرد و اختلاف و تباین و منافات و تضادی که در آنها وجود دارد به طوری که هر خبری را نگاه کنی، روایتی در تضاد با آن وجود دارد- یا خبری را نمی‌توان یافت که دارای تضاد نباشد- و در مقابل هر حدیث، روایتی وجود دارد که با آن در منافات است، و مخالفان ما به این خاطر بزرگترین طعنه‌ها را متوجه مذهب ما کرده‌اند، و از این امر برای ابطال اعتقاد ما استفاده کرده‌اند، و بیان داشته‌اند که شیوخ سلف و خلف شما پیوسته مخالفان خود را به خاطر اختلاف در آنچه که به آن ایمان هم دارند مورد طعن قرار می‌دهند و آنان را به خاطر اختلاف در فروع- و

حتی در اصول- مورد انتقاد قرار می‌دهند و اظهار می‌دارند که جایز نیست خداوند مردم را به آنها مکلف گرداند و جایز نیست که خدای علیم عمل به آن را مباح گرداند، حال آنکه شما به نسبت مخالفان، بیشترین اختلاف را دارید و تباین و تضاد زیادی میان قول و عملتان وجود دارد، و وجود این اختلاف در میان شما همراه با اعتقاد شما به اینکه این اختلاف باطل است، بر فساد اصل دلالت می‌کند و حتی عده‌ای از کسانی که در علم صاحب قدرت نیستند و به وجوه نظر و استدلال و معانی الفاظ آگاه نیستند دچار شبهه گشته و بسیاری از آنان از اعتقاد و باور حقیقی برگشته‌اند، به این دلیل که در این موضوع، وجه حقیقی برای آنان روشن نشده و از حل شبهه موجود در آن عاجز مانده‌اند. از شیخ‌مان ابو عبدالله- خداوند مؤیدش دارد- شنیدم که گفت: ابوالحسین هارونی علوی به حق و امامت ایمان و اعتقاد داشت و بعد از آن رجوع کرد، به این دلیل اختلاف احادیث برای او مشتبه شده و دچار التباس گشته بود و باور و اعتقاد دیگری را پذیرفت»^۱.

یکی از علمای هندی شیعه- دلداری لکنهوی- همین حقیقت را اظهار داشته و می‌گوید: «حقیقتاً احادیث مأثور از ائمه دارای اختلاف زیادی است، و تقریباً هر حدیثی را که نگاه کنی در مقابل آن، حدیث دیگری منافی با آن و متضاد با آن وجود دارد بطوری که این امر سبب رجوع بسیاری از ناقصان- در علم- از اعتقاد به حق شده است....»^۲.

شگفتا، هر کس عقلش بیدار شده و قلبش به این مسیر هدایت یافته باشد که حق دچار تناقض نمی‌گردد و تناقض دلیل بطلان است، دارای عقل و علمی ناقص است!!

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا

كَثِيرًا ۝ [النساء: ۸۲]

«آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند (و معانی و مفاهیم آن را بررسی و واریسی نمی‌کنند تا به وجوب طاعت خدا و پیروی امر تو پی ببرند و بدانند که این کتاب به سبب ائتلاف معانی

۱- تهذیب الأحکام ۳/۱.

۲- أساس الأصول ص: ۵۱.

و احکامی که در بر دارد و این که بخشی از آن مؤید بخش دیگری است، از سوی خدا نازل شده است؟) و اگر از سوی غیر خدا آمده بود در آن تناقضات و اختلافات فراوانی پیدا می‌کردند».

حال به قضیه وجود اختلاف در روایات شیعه بر می‌گردیم. باید گفت: این حقیقت نیاز به این ندارد که پیروان مذهب به آن اعتراف نمایند، زیرا با یک نگاه به یکی از منابع چهارگانه شیعه یا دیگر منابع آنان، انسان این حقیقت را به صورت آشکار و واضح می‌بیند. در مباحث زیر فقط نمونه‌هایی از مسائلی که روایات وارده در مورد آنها متناقض است بیان می‌شود، زیرا تعداد موارد بسیار زیاد هستند.

* نامگذاری مهدی

از ابو عبدالله روایت است که گفت: «صاحب هذا الأمر لا یسمیه باسمه إلا کافر»^۱ «جز کافر کسی صاحب این امر را با نام، اسم نمی‌برد». در جایی دیگر از ابومحمد حسن عسکری روایت است که به مادر مهدی گفت: «ستحملین ذکراً واسمه محمد، وهو القائم من بعدی»^۲ «تو به جنین مذکری باردار خواهی شد و نام او محمد است و او قائم بعد از من است».

آیا این تناقض نیست؟! یک بار می‌گویند: هرکس او را به اسمش صدا بزند کافر است و بار دیگر می‌گویند: حسن عسکری او را محمد نامیده است!!

* زیارت قبر حسین

در یک روایت، فضیلت این زیارت ثابت می‌شود و می‌گوید: «من زار قبر الحسین (ع) کتب له سبعین حجة من حجج رسول الله بأعمارها»^۳ «هر کس قبر حسین (علیه السلام) را زیارت نماید هفتاد حج از حج‌های رسول خدا با عمره‌های آن برای وی نوشته می‌شود».

۱- الکافی: ۳۳۳/۱، الإمامة والتبصرة: ص: ۱۱۷، البحار: ۳۴/۵۱، الوسائل: ۲۳۸/۱۶.

۲- إثبات الهداة: ۴۸۱/۳، وسائل الشیعة: ۴۹۰/۱۱، البحار: ۲/۵۱، کمال الدین: ص: ۴۰۸.

۳- وسائل الشیعة: ۳۵۲/۱۰.

در روایت دیگری آمده است:

«من زار قبر الحسين عليه السلام يوم عرفة كتب الله له ألف ألف حجة مع القائم، وألف ألف عمرة مع رسول الله»^۱.

«هر کس در روز عرفه قبر حسین عليه السلام را زیارت نماید خداوند یک میلیون حج با قائم و یک میلیون عمره با رسول خدا صلی الله علیه و آله برای وی می نویسد».

در تناقض با این دو، روایتی وجود دارد که از حنّان بن سدید روایت شده که گفت: به ابو عبدالله گفتم: نظر شما در مورد زیارت قبر حسین چیست، زیرا از یکی از شما به ما نقل کرده‌اند که گفته است: برابر با یک حج و یک عمره است؟ گفت: این سخن بسیار ضعیف است، زیارت قبر او با این دو برابری نمی‌کند، اما با این وجود آن را زیارت کنید و به او جفا نکنید، زیرا حسین سرور شهدای جوان و سرور جوانان بهشت است»^۲.

* نشستن پاها هنگام وضو

چنان که امامیه نیز می‌گویند، روایاتی وارد شده که بیانگر این هستند که در وضو باید پا را مسح کرد، اما روایات دیگری وارد شده‌اند که با این دیدگاه در تناقض هستند، از جمله:

از ایوب بن نوح روایت است که گفت: «نامه‌ای به ابوالحسن نوشتم و در آن در مورد مسح کشیدن پاها از او سوال کردم و او در جواب گفت: در وضو مسح لازم است و جز مسح چیز دیگری واجب نمی‌باشد و هر کس پا را شست اشکالی ندارد»^۳.

از علی روایت است که گفت: «جلست أتوضأ فأقبل رسول الله صلی الله علیه و آله حين ابتدأت في الوضوء، فقال لي: تمضمض واستنشق واستن، ثم غسلت ثلاثاً، فقال: قد يجزئك من ذلك المرتان، فغسلت ذراعي

۱- تهذيب الأحكام للطوسی ۴۹/۶، وسائل الشیعة للعاملی ۴۶۰/۱۴، کامل الزیارات ص: ۳۲۲، روضة الواعظین ص: ۱۹۵، المزار، مفید ص: ۴۶، البحار ۸۸/۱۸، جامع أحادیث الشیعة ۴۰۴/۱۲، موسوعة أحادیث أهل البيت ۴/۴۱۵، المزار، مشهدی ص: ۳۴۸.

۲- قرب الإسناد، عبد الله بن جعفر حمیری از علمای شیعه در قرن سوم، ص: ۹۹. ونک: البحار ۱۶۸/۱۴، العوالم ص: ۴۶۰، درر الأخبار ص: ۳۱۶.

۳- الاستبصار ۶۵/۱، منتهی الطلب للحلی ۶۳/۱، ۶۷/۲، ذکر الشیعة فی أحكام الشریعة ۱۴۰/۲، الحدائق الناضرة ۲/۲۹۰، تهذيب الأحكام ۶۴/۱، جامع أحادیث الشیعة ۳۱۲/۲.

ومسحت برأسي مرتين، فقال: قد يجزيك من ذلك المرة، وغسلت قدمي، فقال لي: يا علي! خلل بين الأصابع لا تخلل بالنار».

«نشسته بودم تا وضو بگیرم که رسول خدا ﷺ آمد و به من فرمود: مضمضه و استنشاق کن و سواک بزن. دوبار برای هر یک از این موارد کفایت می‌کند. سپس سه بار صورتم را شستم و پیامبر ﷺ فرمود: دو بار کفایت می‌کند. سپس دستم را شستم و سرم را دوبار مسح کردم. پیامبر ﷺ فرمود: یک بار مسح کفایت می‌کند. سپس پایم را شستم. پیامبر ﷺ فرمود: ای علی، بین انگشتان خود را نیز بشوی تا آتش میان آنها نرود»^۱.

طوسی می‌گوید: «این خبر موافق با عامه (اهل سنت) است، و از روی تقیه وارد شده است، زیرا امر معلوم و شک ناپذیر این است که ائمه ما، مسح کشیدن پاها را واجب می‌دانند و این موضوع مشهورتر از آن است که شک و تردید وارد آن شود. همچنین راویان این خبر همه یا سنی و یا از زیدیه هستند و چنان که در جاهای دیگری هم گفته شد: روایتی که فقط از طریق آنان وارد شده باشد به آن عمل نمی‌شود»^۲.

از ابوبصیر از ابوعبدالله روایت است که گفت:

«إن نسيت فغسلت ذراعيك قبل وجهك، فأعد غسل وجهك، ثم اغسل ذراعيك بعد الوجه، فإذا بدأت بذراعتك الأيسر فأعد على الأيمن ثم اغسل اليسار، وإن نسيت مسح رأسك حتى تغسل رجلك، فامسح رأسك ثم اغسل رجلك»^۳.

«اگر فراموش کردی و قبل از شستن صورت خود، دستانت را شستی، برگرد و از نو صورت خود را بشوی و بعد از شستن صورت، دستانت را بشور و اگر ابتدا دست چپ خود را شستی، برگرد و ابتدا دست راست خود را بشوی و سپس دست چپ خود را بشوی و اگر مسح کشیدن سرت را از یاد بردی و پاهایت را شستی، برگرد و سرت را مسح کن و سپس پاهایت را بشوی».

۱- الاستبصار ۶۵/۱-۶۶، الوسائل ۴۲۲/۱، جامع أحاديث الشيعة ۲۹۴/۲ تهذيب الأحكام ۹۳/۱.

۲- الاستبصار ۶۶/۱.

۳- الاستبصار ۷۴/۱، مستند الشيعة ۱۵۰/۲، جواهر الكلام ۲۴۹/۱، الكافي ۳۵/۳، تهذيب الأحكام ۹۹/۱، الوسائل ۴۵۲/۱، جامع أحاديث الشيعة ۳۲۹/۱.

از عمار بن موسی روایت است که گفت: «در مورد مردی که وضو را در مورد همه اعضای بدن جز پای خود انجام داده است و سپس پاهایش را در آب فرو می‌برد از ابوعبدالله سوال شد و او در جواب گفت: این برای وی کفایت می‌کند»^۱.

طوسی می‌گوید: «این خبر حمل بر حالت تقیه می‌شود، اما اگر فرد مختار بود و ترسی نداشت، فقط مسح کشیدن پاها برای وی جایز است»^۲.

* وقت نماز مغرب و افطار

معروف در مذهب شیعه امامیه این است که افطار باید تا وقت ظاهر شدن ستارگان به تأخیر بیفتد، اما روایاتی وارد شده که خلاف این را بیان می‌کنند، از جمله:

از ابواسامه شحام، روایت است که گفت: «مردی به ابوعبدالله گفت: آیا نماز مغرب را تا وقت ظهور ستارگان به تأخیر بیندازم؟ راوی می‌گوید: ابوعبدالله گفت: خطاییه، به درستی که جبرئیل علیه السلام به محمد صلی الله علیه و آله و سلم وحی نموده که هرگاه قرص خورشید ناپدید شد نماز بخواند»^۳.

از عمرو بن ابونصر روایت است که گفت: «شنیدم که ابوعبدالله علیه السلام در مورد نماز مغرب می‌گوید: «إذا توارى القرص كان وقت الصلاة والإفطار»^۴.

«وقتی که قرص خورشید ناپدید شد آن هنگام گاه نماز مغرب و افطار است».

۱- الاستبصار ۶۵/۱، منتهی المطلب ۷۷/۲، ذکرى الشيعة فى أحكام الشريعة، شهيد الأول ۱۴۰/۲، تهذيب الأحكام ۶۶/۱، جامع أحاديث الشيعة ۳۱۳/۲.

۲- الاستبصار ۶۵/۱.

۳- الاستبصار ۲۶۲/۱، علل الشرائع ۳۵۰/۲، تهذيب الأحكام ۲۸/۲، الوسائل ۱۹۱/۴، البحار ۶۵/۸۰، جامع أحاديث الشيعة ۱۷۷/۴، الحقائق الناضرة ۱۶۷/۶، جواهر الكلام ۱۱۶/۷، اختيار معرفة الرجال ۵۷۶/۲، معجم رجال الحديث ۲۵۷/۱۵، قاموس الرجال ۵۹۵/۹، منتقى الجمان ۴۱۸/۱، ذكر الشيعة ۳۴۲/۲، ۳۴۳.

۴- الاستبصار ۲۶۲/۱، المعتمد للحلى ۵۱/۲، مختلف الشيعة ۴۰/۲، منتهی المطلب ۶۴/۴، تهذيب الأحكام ۲۷/۲، وسائل الشيعة ۱۸۳/۴، جامع أحاديث الشيعة ۱۷۱/۴، تجمع البحرين ۴۹۳/۴.

از عبدالله بن سنان روایت است که گفت: «وقت المغرب إذا غربت الشمس فغاب قرصها»^۱ «وقتی که خورشید غروب نماید و قرص آن ناپدید شود آن هنگام وقت نماز مغرب است».

* قرائت آیات متفرق در نماز

از ابوبصیر روایت است که از ابوعبدالله علیه السلام در مورد حکم قرائت یک سوره در دو رکعت از نماز فرض سوال شد، و وی گفت: «آری، درست است، اگر سوره شش آیه داشت و نصف آن را در رکعت اول و نصف آن را در رکعت دوم خواند»^۲.
طوسی می‌گوید: «این خبر حمل بر تقیه می‌شود نه حالت اختیار»^۳.

* گفتن آمین بعد از قرائت سوره فاتحه

از جمیل روایت است که گفت: «در مورد اینکه مردم در نماز جماعت بعد از قرائت سوره فاتحه آمین می‌گویند، از ابوعبدالله علیه السلام سوال کردم و او گفت: امری بسیار نیکوست و اگر آن را گفتی به صورت آهسته بگو»^۴.
طوسی می‌گوید: «آن را بر نوعی از تقیه حمل می‌کنیم، زیرا طائفه برحق - شیعه - بر ترک عمل به آن اجماع دارند»^۵.

۱- الاستبصار ۲۶۲/۱ مختلف الشيعة ۴۱/۲، منتهی المطلب ۶۴/۴، الکافی ۲۸۰/۳، تهذیب الأحکام ۲۸/۲، الوسائل ۱۷۸/۴، مستدرک الوسائل ۱۳۰/۳، البحار ۵۰/۸۰، جامع أحادیث الشيعة ۱۷۱/۴، جامع المدارک ۲۴۹/۱، الحبل المتین ص: ۱۴۱، مشارق الشموس ۳۴۷/۲، ذخيرة المعاد ۱۹۱/۱.

۲- المعتبر ۱۷۳/۲، منتهی المطلب ۲۷۲/۱، الاستبصار ۳۱۶/۱، تهذیب الأحکام ۲۹۴/۲، جامع أحادیث الشيعة ۱۳۷/۵، تذکرة الفقهاء ۱۱۴/۱.

۳- الاستبصار ۳۱۶/۱.

۴- الاستبصار ۳۱۸/۱، منتهی المطلب ۲۸۱/۱، ذکر الشيعة ۳۴۷/۳، الحقائق الناضرة ۱۹۷/۸، مستند الشيعة ۱۹۰/۵، جواهر الكلام ۸/۱۰، تهذیب الأحکام ۷۵/۲، وسائل الشيعة ۶۸/۶، جامع أحادیث الشيعة ۱۱۳/۵.

۵- الاستبصار ۳۱۸/۱.

محمد هادی، معرفت این روایت را صحیح دانسته است، و در کتاب خود در مورد آن می‌گوید: «وردت الرخصة فيها - أي: قول أمين - في صحيحة جميل»^۱ «در صحیحه جمیل در مورد گفتن آن رخصت وارد شده است».

* سجده بردن بر روی لباس

از یاسر خادم روایت است که گفت: «ابوالحسن از کنار من گذشت و من در آن هنگام بر روی کتانی بافت طبرستان نماز می‌خواندم و چیزی بر آن لباس قرار داده بودم و بر آن سجده می‌کردم. پس به من گفت: چرا بر روی این کتان سجده نمی‌کنی، مگر نه این است که این از زمین روئیده است»^۲.
طوسی می‌گوید: قول من این است که این خبر حمل بر حال تقیه می‌شود.

* قنوت در نماز

از عبدالله بن عمرو، روایت است که گفت: در مورد قنوت از ابوعبدالله علیه السلام سوال کردم و او گفت: «قبل الركوع أو بعده؟ فقال: لا قبله ولا بعده»^۳ «منظور تو خواندن قنوت قبل از رکوع است یا بعد از رکوع؟ ایشان گفتند: خواندن آن قبل از رکوع و بعد از آن صحیح نیست».

از یونس بن یعقوب روایت است که گفت: از ابوعبدالله علیه السلام سوال کردم که در کدام نماز قنوت بخوانم؟ و او در جواب گفت: فقط در نماز صبح قنوت بخوان.
از ابوجعفر روایت است که گفت: «القنوت قبل الركوع وإن شئت فبعده»^۴ «خواندن قنوت باید قبل از رکوع باشد و اگر خواستی بعد از آن بخوان».

۱- التفسير الأثرى الجامع ۴۰۰/۱.

۲- المعتبر ۱۱۹/۲، تذكرة الفقهاء ۴۳۶/۲، مختلف الشيعة ۱۱۷/۲، منتهی المطلب ۳۵۶/۴، الحبل المتين ص: ۱۶۹، الحقائق الناضرة ۲۵۰/۷، مستند الشيعة ۲۵۱/۵، جواهر الكلام ۴۲۴/۸، علل الشرائع ۳۴۲/۲، من لا يحضره الفقيه ۲۶۸/۱ - ۲۶۹، الاستبصار ۳۳۱/۱، تهذيب الأحكام ۲۳۵/۲، وسائل الشيعة ۳۴۸/۵، البحار ۱۴۸/۸۲، جامع أحاديث الشيعة ۲۶۱/۵.

۳- المعتبر ۲۳۹/۲، مختلف الشيعة ۱۷۳/۲، منتهی المطلب ۲۹۸/۱، الحبل المتين ص: ۲۳۶، الحقائق الناضرة ۳۵۵/۸، مستند الشيعة ۳۷۷/۵، الاستبصار ۳۳۹/۱، تهذيب الأحكام ۹۱/۲، الوسائل ۲۶۹/۶، جامع أحاديث الشيعة ۳۰۶/۵.

۴- المعتبر ۲۴۵/۲، منتهی المطلب ۳۰۰/۱، روض الجنان ص: ۲۸۳، الحبل المتين ص: ۲۳۵، ذخيرة المعاد ۲۹۳/۱، الحقائق الناضرة

طوسی می‌گوید: «قول ابوجعفر که گفت: «وإن شئت فبعده» باید آن را حمل بر حالتی کنیم که فرد قنوت را در جای خود نخوانده و قصد قضای آن را دارد و یا اینکه باید حمل بر تقیه شود، زیرا برخی از عامه (اهل سنت) قائل به آن می‌باشند»^۱.

* نهی از خواندن نماز در مقبره‌ها

شیعیان قبرها را تعظیم می‌کنند و گنبدهایی بر روی آنها بنا می‌کنند و در آنها نماز می‌خوانند و در مورد جواز این کار روایاتی دارند، لکن روایاتی وارد شده که ناقض این روایات است، از جمله:

از ابوعبدالله علیه السلام روایت شده است: «عشرة مواضع لا یصلی فیها: الطین، والماء، والحمام، والقبور، ومان الطریق، وقری النمل، ومعاطن الإبل، ومجرى الماء، والسبخ، والتلج»^۲.

«نماز خواندن در ده جا جایز نیست: گل، آب، حمام، قبرها، راه عبور و مرور، لانه‌ی مورچه‌ها، آبشخور شتران، مجرای آب، شوره زار و برف».

از عبید بن زراره روایت است که گفت: شنیدم که ابوعبدالله می‌گوید: «الأرض کلها مسجد إلا بئر غائط أو مقبرة أو حمام»^۳.

«همه زمین مسجد و سجده گاه است، جز چاه فاضلاب، مقبره یا حمام».

از ابوعبدالله از پدرش روایت است که گفت: «نهی رسول الله صلی الله علیه و آله أن یصلی علی قبر، أو یقعد علیه، أو یتکئ علیه، أو ینی علیه»^۴.

۳۶۳/۸، الاستبصار ۲۴۱/۱، تهذیب الأحکام ۹۲/۲، الوسائل ۲۶۷/۶، البحار ۱۹۷/۸۲، جامع أحادیث الشيعة ۳۰۶/۵.

۱- الاستبصار ۲۴۱/۱.

۲- الاستبصار ۳۹۴/۱، تذکرة الفقهاء ۴۰۶/۲، مختلف الشيعة ۱۰۴/۲، منتهی المطلب ۳۱۱/۴، نهاية الإحکام ۳۴۴/۱، ذکرى الشيعة ۹۱/۳، الحبل المتين ص: ۱۶۲، ذخيرة المعاد ۲۴۴/۱، الحقائق الناضرة ۱۹۸/۷، غنائم الأيام ۲۲۶/۲، مستند الشيعة ۴۲۷/۴، مصباح الفقيه ۱۸۵/۲، المحاسن ۱۳/۱، ۳۶۶/۲، الکافي ۳۹۰/۳، الخصال ص: ۴۳۳، ۴۳۴، من لا يحضره الفقيه ۲۴۱/۱-۲۴۲، تهذیب الأحکام ۲۱۹/۲، الوسائل ۱۴۲/۵، البحار ۳۰۵/۸۰، مستدرک سفينة البحار ص: ۲۳۳، موسوعة أحاديث أهل البيت ۲۱۶/۳.

۳- منتهی المطلب ۳۸۹/۱، ذکرى الشيعة ۱۱۶/۳، الحقائق الناضرة ۲۰۱/۷، غنائم الأيام ۲۰۴/۲، جواهر الکلام ۳۴۰/۸، مصباح الفقيه ۱۶۹/۲، الاستبصار ۴۴۱/۱، تهذیب الأحکام ۲۶۰/۳، الوسائل ۱۱۸/۵، الفصول المهمة ۷۹/۲، البحار ۲۹۲/۸۰، جامع أحاديث الشيعة ۳۷۲/۴.

«رسول خدا ﷺ از خواندن نماز بر قبر یا نشستن بر روی آن یا تکیه دادن بر آن یا ایجاد بنا بر روی آن نهی کرده‌اند».

* نهی از ایجاد بنا بر روی قبر و گچکاری و گِلکاری کردن آن

شیعیان عنایت و توجه زیادی به قبر دارند و حتی بر آنها گنبد هائی بنا می‌کنند، و در این باره روایت‌هایی دارند، لکن روایت‌هایی از ائمه آنان وارد شده که از این کار نهی می‌کنند، از جمله:

حدیث سابق که از جمله در آن آمده بود: «..... أو يبنى عليه».

از علی بن أسباط از علی بن جعفر روایت است که گفت: از ابوالحسن موسی علیه السلام در مورد ایجاد بنا بر روی قبر و نشستن بر آن سوال کردم و وی گفت: «لا يصلح البناء عليه ولا الجلوس ولا تحصيصه ولا تطيينه»^۲ «ایجاد بنا بر روی قبر و نشستن بر آن و گچکاری و گِلکاری آنها جایز نیست».

* پرداخت خمس بر شیعیان واجب نیست:

روایاتی وارد شده که پرداخت خمس در آمد را بر شیعیان واجب می‌کنند، اما روایات دیگری هم هستند که ناقض آنها می‌باشند، از جمله:

از عبدالله بن سنان روایت است که گفت: شنیدم که ابوعبدالله علیه السلام می‌گوید: «ليس الخمس إلا في الغنائم خاصة!»^۳ «خمس فقط در غنائم واجب است». منظور از غنائم اموالی است که در جنگ‌ها از کفار گرفته می‌شود.

۱- الاستبصار ۴۸۲/۱، ذکری الشيعة ۴۰۷/۱ ۳۶/۲، الحقائق الناضرة ۱۳۰/۴ ۲۱۷/۷، غنائم الأيام ۵۵۳/۳، مستند الشيعة ۲۸۰/۳، تهذيب الأحكام ۲۰۱/۳، الوسائل ۱۰۶/۳، البحار ۳۸۲/۷۸ ۱۹/۷۹، جامع أحاديث الشيعة ۳۸۱/۴.

۲- الاستبصار ۲۱۷/۱، تذكرة الفقهاء ۵۶/۱ ۱۰۵/۲، مختلف الشيعة ۳۱۶/۲، منتهی المطلب ۴۶۳/۱، نهاية الأحكام ۲۸۴/۲، روض الجنان ص: ۳۱۹، ذخيرة المعاد ۳۴۳/۱، الحقائق الناضرة ۱۳۰/۴، رياض المسائل ۲۳۷/۲، غنائم الأيام ۵۴۱/۳، مصباح الفقيه ۴۲۶/۱، جامع المدارك ۱۵۵/۱، تهذيب الأحكام ۴۶۱/۱، وسائل الشيعة ۲۱۰/۳، البحار ۳۸۱/۷۹، جامع أحاديث الشيعة ۴۴۴/۳.

۳- الاستبصار ۵۶/۲، من لا يحضره الفقيه ۴۰/۲، تهذيب الأحكام ۱۲۴/۴، وسائل الشيعة ۴۸۵/۹، المعتمد، حلی ۶۲۵/۲، مختلف الشيعة ۳۱۵/۳، مجمع الفائدة ۳۱۴/۴، الحقائق الناضرة ۳۲۲/۱۲.

* تحریم نکاح موقت

روایاتی وارد شده که نکاح متعه را مباح دانسته‌اند و روایات دیگری هم وارد شده که آن را حرام می‌دانند، از جمله:

از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت است که گفت: «حرم رسول الله صلی الله علیه و آله لحوم الحمر الأهلية و نکاح المتعة»^۱ «رسول خدا گوشت الاغ اهلی و نکاح متعه را حرام کرد». طوسی می‌گوید: «دیدگاه من در مورد این روایت این است که باید حمل بر تقیه شود، زیرا موافق رأی عامه (اهل سنت) است»^۲.

* طلاق ثلاث در مجلس واحد

روایاتی وارد شده که طلاق ثلاث در مجلس واحد را یک طلاق قرار داده‌اند، و شیعیان و برخی از اهل سنت نیز همین دیدگاه را دارند. اما روایات دیگری وارد شده که ناقض آن می‌باشند، از جمله:

از اسحاق بن عمار صیرفی از جعفر از پدرش روایت است که علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: «اگر مردی زن خود را قبل از همخوابگی با وی با لفظ واحد سه طلاقه کرد، زن از مرد بائن شده و میراث بین آنها نبوده و مرد حق رجوع ندارد و زن دیگر برای مرد حلال نبوده تا اینکه با مرد دیگری از دواج نماید و از او مطلقه شود و اگر مرد گفت: «هي طالق هي طالق هي طالق» «او مطلقه است» زن با طلاق اول بائن می‌شود و بعد از آن مرد به مانند یکی دیگر از خواستگاران خواهد بود و اگر زن خواست با او ازدواج جدیدی انجام می‌دهد و اگر نخواست با او ازدواج نمی‌کند»^۳.

طوسی می‌گوید: «این خبر موافق رأی عامه (اهل سنت) است و ما به آن عمل نمی‌کنیم، زیرا اگر زنش را با لفظ واحد سه طلاقه کند بنا بر آنچه که روایات اول متضمن

۱- الاستبصار ۱۴۳/۲، تهذیب الأحکام ۲۵۱/۷، وسائل الشیعة ۴۴۲/۱۴، ۱۳/۲۱.

۲- الاستبصار ۱۴۳/۲.

۳- الاستبصار ۲۸۷/۳، تهذیب الأحکام ۵۴/۸، ریاض المسائل، طباطبائی ۶۴/۱۱، جامع المدارک، خوانساری ۵۱۰/۴، وسائل الشیعة ۶۶/۲۲، ۳۱۵/۱۵.

آن می‌باشند، فقط یک طلاق او واقع می‌شود و مرد بعد از آن به مانند دیگر خواستگاران خواهد بود و مرد نمی‌تواند زن را سه طلاقه نماید مگر اینکه بعد از سه بار او را طلاق دهد و این طلاقها یکی بعد از دیگری باشد و قبل از دخول باشد. این همان حالتی است که ازدواج با آن زن برای وی حلال نیست، مگر اینکه با مرد دیگری ازدواج نماید.^۱

* علی بن ابی طالب (ع) هم سهو می‌کند

شیعیان بر این باور هستند که امام معصوم خطا و سهو نمی‌کند، و در این باره روایاتی دارند، اما روایات دیگری وارد شده که ناقض آن هستند، از جمله:

از ابو عبدالله روایت است که گفت: «علی (ع) بدون اینکه طهارت داشته باشد با مردم نماز ظهر خواند. سپس منادی او ندا در داد که امیرالمؤمنین بدون طهارت نماز خوانده است. پس برگردید و افراد حاضر این مطلب را به اطلاع غائبان برسانند».^۲

مجلسی در مورد روایات وارده در مورد سهو ائمه می‌گوید: «مسأله در نهایت اشکال است، زیرا بسیاری از آیات و اخبار بر صدور سهو و اشتباه از آنان دلالت دارد....»^۳. این موضوع قبلاً بیان شد.

طوسی می‌گوید: «این خبر شاذ بوده و مخالف احادیث است، و آنچه که چنین حکمی داشته باشد بر اساس آن عمل نمی‌شود. همچنین روایت متضمن فساد است که در صحت آن قدح ایجاد می‌کند و آن اینکه امیرالمؤمنین بدون وضو با مردم نماز خوانده است، اما دلایل دال بر عصمت ایشان، ما را از چنین چیزی در امان نگه داشته است».^۴

۱- الاستبصار ۲۸۷/۳.

۲- المعتبر ۴۳۵/۲، ذکری الشیعة ۳۹۱/۴، ذخیره المعاد ۳۹۳/۱، الحقائق الناضرة ۲۳۲/۱۱، مناهج الأحکام ص: ۵۲۴، مستند الشیعة ۱۳۲/۸، جواهر الکلام ۶/۱۴، مصباح الفقیه ۶۹۰/۲، الاستبصار ۴۳۳/۱، التهذیب ۴۰/۱۳، الوسائل ۳۷۳/۸، البحار ۶۸/۸۵، جامع احادیث الشیعة ۵۴۰/۶.

۳- البحار ۱۱۸/۱۷.

۴- الاستبصار ۴۳۳/۱.

محمد هادی معرفت می‌گوید: «این حدیث بر حسب قواعد فن حدیث، دارای سند صحیحی است و عبدالرحمن بن عزرمی مورد اتهام نمی‌باشد»^۱.

* رسول خدا ﷺ در نماز خود سهو می‌کند

از ابو عبدالله روایت است که گفت: «هر کس سهو خود را حفظ نماید و آن را تمام و کامل کند، گذاردن دو سجده سهو بر او واجب نیست، زیرا رسول خدا ﷺ با مردم نماز ظهر خواند و در آن مرتکب سهو شد و سپس سلام نماز را گفت. پس ذوالشمالین به او گفت: ای رسول خدا، آیا در مورد نماز چیزی نازل شده است؟ پیامبر ﷺ فرمود: چه چیزی نازل شده است؟ گفت: شما دو رکعت خواندید. رسول خدا به دیگر حاضران فرمود: آیا شما هم با او هم رأی هستید؟ مردم گفتند: آری. پس پیامبر ﷺ برخاست و نماز را با آنان کامل کرد و سپس دو سجده سهو گذارد»^۲.

اما روایات و باورهای شیعیان وقوع سهو از جانب پیامبر ﷺ و ائمه را نفی می‌کند.

* علی علیه السلام اطلاعی از حکم مذی ندارد

شیعیان اعتقاد دارند که علی علیه السلام همه علم رسول خدا ﷺ را می‌داند، اما روایاتی وجود دارند که ناقض این عقیده هستند، از جمله:

از اسحاق بن عمار از ابو عبدالله روایت است که گفت: در مورد مذی از او سوال کردم و او گفت: علی مردی مذاء بود- یعنی مذی زیاد از بدن او خارج می‌شد- اما به خاطر جایگاه فاطمه- که همسر او بود- از اینکه در مورد آن از رسول خدا ﷺ سوال کند شرم داشت، به همین دلیل به مقدار که نشسته بود امر کرد تا در مورد آن از ایشان سوال نماید. پس پیامبر ﷺ به او فرمود: اشکالی ندارد»^۳.

۱- التفسیر الأثری الجامع ۱/ ۴۰۰.

۲- الاستبصار ۱/ ۳۶۹، تهذیب الأحکام ۲/ ۳۴۷، منهاج الأحکام ص: ۵۷۶، الکافی ۳/ ۳۵۵، الوسائل ۸/ ۲۰۱، البحار ۱۷/ ۱۰۴.

۳- الاستبصار ۱/ ۹۱، تهذیب الأحکام ۱/ ۱۸، الوسائل ۱/ ۲۷۸، الحقائق الناضرة ۵/ ۳۸، مشارق الشموس، خوانساری ۱/ ۵۸،

تذکره الفقهاء، حلی ۱/ ۱۱، جامع أحادیث الشيعة ۲/ ۳۵۸، شرح نجات العباد، أراکی ۱/ ۴۹۲.

این در حالی است که شیعیان اظهار می‌دارند که امام به چیزی جهل ندارد و خطا نمی‌کند.

اینها مجموعه‌ای اندک از پنج هزار روایت متناقض شیعه می‌باشند که طوسی در مقدمه کتاب «تهذیب الأحکام» در مورد آن سخن گفته است، و قبلاً به آن اشاره شد و در ادامه نیز خواهد آمد.

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع تناقض در روایات منسوب به ائمه

در مطالب قبلی، نمونه‌هایی از تناقض روایات در کتب شیعیان دوازده امامی ذکر شد، به نحوی که روایتی را نمی‌توان یافت مگر اینکه روایتی که در تناقض با آن می‌باشد در کنار آن قرار دارد. روایتی بیانگر مذهب اهل سنت است، و روایتی دیگر در تناقض با آن است، زیرا اهل بیت بر عقیده اهل سنت که از رسول خدا ﷺ به ارث برده‌اند زیسته‌اند و غیر از این، عقیده دیگری ندارند. اما چون مؤسسان مذهب نتوانستند عقیده اهل بیت و فقه و دانش آنان را که موافق با حق است مخفی نمایند، اقدام به اختراع عقیده تقیه کردند و آن را به اهل بیت منسوب کردند تا مردم ظاهر ائمه را قبول نکنند و اظهار داشتند که ظاهر تقیه است، یعنی برای فریب مردم می‌باشد.

بر این اساس، اهل بیت که شرف انتساب به رسول خدا ﷺ را دارا می‌باشند مردم را فریب می‌دهند و در بیشتر از پنج هزار موضع، خلاف حقیقت را بیان می‌کنند بطوری که حتی پیروان نتوانسته‌اند حق و باطل اقوال و اعمال آنان را از هم تشخیص بدهند. سپس علمای شیعه می‌آیند و هر قول یا عملی را که از آنان صادر شده و موافق با نظر اهل سنت است چنین تفسیر می‌کنند که از روی تقیه صادر شده است!!

به درستی که این ظلم به اهل بیت طاهر است!!

بنابراین، اقوال و اعمال منسوب به اهل بیت دو دسته هستند:

* اقوال ظاهری

* اقوال باطنی

اقوال ظاهری موافق دیدگاه اهل سنت است، و اقوال باطنی مخالف دیدگاه اهل سنت می‌باشد.

چیزی که با عقل و دین توافق و سازگاری دارد، این است که شخصی که مکلف به ابلاغ دین و حفظ آن می‌باشد، باید ظاهر و باطن او برابر باشد و اگر ظاهرش متناقض با باطنش باشد، این نقص در او می‌باشد و چنین امری در شأن مسلمانان گناهکار هم نیست، چه برسد به برگزیدگان آنان!!

مردم شرعاً مکلف به اعتماد به ظاهر تشریع هستند، زیرا آنان اطلاعی از باطن ندارند. بنابراین، اگر شخصی اظهار دارد که ظاهر عمل رسول خدا ﷺ مراد نمی‌باشد، این سخن از او پذیرفته نمی‌شود و ائمه چنان که شیعیان اظهار می‌دارند نائب رسول خدا ﷺ هستند. به همین دلیل اعتماد به غیر ظاهر آنان جایز نیست.

اما اگر فرض کنیم که غیر ظاهر مراد آنان بوده است، در این صورت چه کسی برای مردم بیان می‌کند که ظاهر قول و عمل آنان مراد نیست؟! آیا همه ظاهر آنان مراد نیست، یا اینکه برخی از آن مراد نمی‌باشد؟! چه کسی میان این دو فرق می‌گذارد؟! آیا این شخص امام است یا علما؟! اگر امام باشد در این صورت می‌بینیم که بعد از هر امامی، امام دیگری آمده است و این امام بعدی رأی و عمل درست را از میان دو قول و دو عمل سابق ترجیح نداده است!! اما اگر علما هستند در این صورت باید گفت که آیا به علما وحی شده است که یکی از آن دو بر اساس تقیه بوده و دیگری بر اساس تقیه نیست؟! این تناقض علمای شیعه را دچار حیرت زیادی کرد و این حیرت باعث شد بسیاری از عقلای قدیم و جدید آنان تشیع را ترک نمایند، زیرا یقین یافته‌اند که خداوندی که این دین را نازل کرده است ممکن نیست که آن را با این صورت منسوب به ائمه ضایع و تباه گرداند.

دلیل بر ترک تشیع توسط عقلای قدیمی شیعه، شهادت طوسی از علمای شیعه دوازده امامی - متوفای قرن چهارم - بر این مطلب است که قبلاً بیان شد و از آن تاریخ تا به امروز تعداد زیادی مذهب شیعه را ترک کرده‌اند که تعداد آنان معلوم نیست. تعداد زیادی از علمای بزرگ معاصر شیعه دست به نقادی تشیع یا ترک آن زده‌اند که از بارزترین آنها می‌توان به این افراد اشاره کرد:

۱- آیت الله العظمی ابوالفضل برقی. وی از حوزه‌های شیعه در قم فارغ التحصیل شد و به درجه اجتهاد در فقه شیعه دست یافت، اما دیری نپائید که شیعه را مورد انتقاد شدیدی قرار داد و در این مورد کتاب بزرگ خود «کسر الصنم» را نوشت. منظور وی از صنم، «کتاب الکافی» است که محتوی روایات کذبی می‌باشد که امت را دچار تفرقه کرده است. - این موضوع بیان خواهد شد - زیرا این کتاب سبب ایجاد این عقیده و

متفرق‌سازی امت شده است. به همین دلیل، ایشان این کتاب را صنم-بت-نامیده‌اند و با تحقیقی متین و با تأنی بیان کرده‌اند که این کتاب مشتمل بر احادیث باطلی است که با قرآن در تضاد می‌باشد.

۲- دکتر علی مظفریان. وی پزشکی جراح بود و تشیع را ترک نمود و امام مسجد اهل سنت در شیراز شد.^۱

۳- استاد موسی موسوی. وی شیعه را مورد نقد قرار داد و اعلان کرد که قصد تصحیح مذهب شیعه را دارد و کتابهایی را در این جهت تألیف کرد، از جمله: «شیعه و تصحیح» «ای شیعیان جهان، بیدار شوید» «الثورة البائسة» و کتاب‌هایی دیگر.

۴- علامه احمد کسروی. وی بعد از رسیدن به درجه اجتهاد شیعه را ترک کرد و کتابی به نام «دراسة التشیع» تألیف نمود.

۵- از جمله کسانی که راه وی را پیمود استاد علی اکبر حکمی زاده تبریزی است که معتقد می‌باشد تنها دوازده درصد از کتاب کافی صحیح است.

۶- امام نواب محسن الملک سید محمد مهدی علی هندی- متوفای هشتم رمضان المبارک سال ۱۳۲۵هـ- نویسنده کتاب «آیات بینات». این کتاب به زبان اردو است، و جزء مهمی از آن به عربی و فارسی ترجمه شده است و از جمله کتب نادر در دفاع از صحابه و رد شبهات وارده از جانب شیعیان دوازده امامی می‌باشد.^۲

۷- استاد سنگلجی. وی بر این نکته تأکید دارد که قرآن به این روایات نیاز ندارد و با همه شریکاتی که شیعه در آنها افتاده‌اند می‌جنگد. وی به قدری مبارزه کرد که او را وهابی به حساب آوردند، زیرا هر کس مردم را به اخلاص برای خدا و خضوع برای خدای یگانه دعوت نماید، علمای شیعه او را وهابی می‌نامند.

۱- دکتر مظفریان در همین راه متحل آزار، شکنجه و انواع بلایای حکومت ایران گشت تا اینکه در همین راه نیز به شهادت رسید. (ویراستار)

۲- خوانندگان محترم می‌توانند نسخه‌های اردو، عربی و فارسی این کتاب را از سایت عقیده بدست بیاورند. (www.aqeedeh.com). تقریباً تمامی کتاب‌هایی که در اینجا ذکرشان می‌آید در کتابخانه عقیده در دسترس عموم می‌باشد. (مصحح)

۸- استاد عبدالوهاب فرید تنکابنی که از سنگلجی تبعیت نمود.

۹- مصطفی حسینی طباطبائی که در این باور از آن دو تبعیت نمود، و روایات شیعه را مورد نقد قرار داده است، لکن وی همه روایات فرق اسلامی را مورد نقد قرار داده است تا بدین وسیله از تندی نقد خود نسبت به شیعه بکاهد، زیرا چنین افرادی برای حمایت جان خود در مقابل مقلدان، سپری غیر از این ندارند.

۱۰- استاد حیدر علی قلمداران- متوفای ۱۴۰۹هـ- که تألیفات ارزشمند و سودمند زیادی دارد.

۱۱- دکتر مرتضی رادمهر- متوفای ۱۴۲۶هـ- نویسنده کتاب «چرا سنی شدم؟».

۱۲- استاد محمد باقر سجودی نویسنده کتاب «تضاد در عقیده»^۱.

۱۳- استاد احمد کاتب که شیعه را مورد نقد قرار داد و عقیده امامت را باطل کرد، عقیده‌ای که طرفداران آن معتقدند امامت بر اساس نص خدا یا رسول او می‌باشد، و ولادت مهدی منتظر، محمد بن حسن عسکری امام دوازدهم شیعیان را نفی کرده است، و روایاتی تاریخی را که این عقیده مبتنی بر آن می‌باشد یکی یکی باطل کرده است. این امور را وی در کتاب «تکامل فکر سیاسی شیعه، از شوری تا ولایت فقیه»^۲ بیان کرده است.

اینها نمونه‌های آشکاری از کسانی است که بیدار شده‌اند و حقیقت را درک کرده‌اند و خداوند آنان را به راه حق- به صورت کلی یا جزئی- هدایت کرده است. اما تعداد کسانی که حق را درک کرده‌اند، اما جرأت اظهار موضع خود را ندارند بسیار زیاد هستند، آن چنان که دوستان برخی از این افراد بیان کرده‌اند. اما دیگران همچنان راه قدمای خود را می‌پیمایند و سعی دارند تا با ادعای تقیه- که در شأن افراد صغیر امت نیست چه برسد به بزرگان- این تعارض را رفع کنند.

۱- استاد محمد باقر سجودی تألیفات دیگری نیز دارند، مانند: روزهای پیشاور رد بر کتاب شبهای پیشاور، راهی دیگر برای

کشف حقیقت، و حقیقت امام زمان. همه این کتابها در سایت عقیده است. (مُصحح)

۲- نک: کتاب «نظری السّنة فی الفکر الإمامی الشیعی، التّکون والصّیورة». وی در اواخر این کتاب، گروهی از ناقدان روایات شیعه را که دعوت به ترک این روایات و حذر از آنها کرده اند ذکر کرده است.

علمای شیعه سعی کرده‌اند تا این تعارض را رفع نمایند و به همین منظور کتابهایی را برای رفع این تعارض نوشته‌اند و در این کتابها فقط توانسته‌اند بگویند: نصف این روایات متعارض، که بالغ بر پنج هزار مورد هستند از روی تقیه بیان شده‌اند. ببینید که چه لکه ننگی به بیت نبوت ملحق می‌شود، با این ادعا که آنان بیشتر از پنج هزار روایت متناقض را از روی تقیه و به سبب ترس و جهت حفظ جان خود بیان کرده‌اند؟!!

قبلاً بیان شد که طوسی در مقدمه کتاب «تهذیب الأحکام» که در آن بیشتر از پنج هزار روایت متناقض را گردآورده است، می‌گوید: «یکی از دوستان که خداوند او را مؤید دارد و خداوند حق او را بر ما واجب کرده است در مورد احادیث اصحاب ما- که خداوند مؤیدشان دارد و گذشتگان آنان را رحمت کند- با من مذاکره کرد و اختلاف و تباین و منافات و تضادی که در آنها وجود دارد به طوری که هر خبری را نگاه کنی روایتی در تضاد با آن وجود دارد- یا خبری را نمی‌توان یافت که دارای متضاد نباشد- و در مقابل هر حدیث روایتی وجود دارد که با آن در منافات است... و حتی عده‌ای از کسانی که در علم صاحب قدرت نیستند و به وجوه نظر و استدلال و معانی الفاظ آگاه نیستند دچار شبهه گشته و بسیاری از آنان از اعتقاد و باور حقیقی برگشته‌اند، به این دلیل که در این موضوع، وجه حقیقی برای آنان روشن نشده و از حل شبهه موجود در آن عاجز شده‌اند. از شیخ‌مان ابو عبدالله- خداوند مؤیدش دارد- شنیدم که گفت: ابوالحسین هارونی علوی به حق و امامت ایمان و اعتقاد داشت و بعد از آن رجوع کرد، به این دلیل اختلاف احادیث برای او مشتبه شده و دچار التباس گشته بود و باور و اعتقاد دیگری را پذیرفت».

حال بنگرید به این تقیه مسکین که در دین برای مواقع ضرورت تشریع شده است، اما در نزد طوسی تبدیل به اصلی شده است که همه بار گناهان آن تناقضات بر آن حمل می‌شود! آیا به نظر شما اگر تقیه انسانی می‌بود و علیه شیعه اقامه دعوا می‌کرد و برای این ظلم روا شده بر او و اینکه این تناقضات در طول قرن‌ها بر او تحمیل شده است درخواست غرامت می‌کرد آیا اینان می‌توانستند غرامت او را بدهند؟!!

نکته آخر اینکه، آیا با وجود این تناقضات می‌توان در دین شیعه صواب و خطا و حق و باطل را از هم بازشناخت؟!

مبحث ششم:

تناقض جرح و تعدیل در مورد راویان شیعه

مطلب اول:

بیان موضوع: تناقض جرح و تعدیل در مورد راویان شیعه

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع تناقض جرح و تعدیل در مورد راویان شیعه

مطلب اول:

بیان موضوع: تناقض جرح و تعدیل در مورد راویان شیعه

کسی که در مورد روایات وارده از ائمه در مورد اصحاب و راویان ائمه مطلع باشد می‌داند که روایات وارده در مورد همه آنها متعارض است، و برخی روایات، آنها را مورد مدح قرار داده و برخی دیگر آنها را مورد مذمت قرار داده‌اند. در مبحث زیر نمونه‌هایی در مورد مشهورترین راویان که از اصحاب ائمه شیعیان دوازده امامی می‌باشند، بیان می‌شود.

بعد از علی بن ابی‌طالب (ع) دو نفر از ائمه مشهور شده‌اند، که عبارتند از: محمد بن علی باقر و جعفر بن محمد صادق. روایات شیعه در غالب موارد به این دو شخصیت می‌رسد و فقط مواردی اندک به علی بن ابی‌طالب (ع) می‌رسند. افرادی که در کتب شیعه به روایت از این دو شخصیت مشهور شده‌اند، پنج نفر هستند. این موضوع در روایتی منسوب به ابو عبدالله جعفر بن محمد روشن می‌شود که در آن گفته است:

«أربعة أحب الناس إليَّ أحياء وأمواتاً: بريد العجلي، وزرارة، ومحمد بن مسلم، والأحول»^۱.

«چهار نفر هستند که در میان زندگان و مردگان محبوبترین مردم نزد من می‌باشند و عبارتند از: بريد عجلي، زراره، محمد بن مسلم و أحول».

همچنین از وی نقل شده که گفته است:

«ما أجد أحداً أحمياً ذكرنا وأحاديث أبي إلا زرارة، وأبو بصير ليث المرادي، ومحمد بن مسلم، وبرد بن معاوية العجلي، ولولا هؤلاء ما كان أحد يستنبط هذا، هؤلاء حفاظ الدين وأمناء أبي علي حلال الله وحرامه، وهم السابقون إلينا في الدنيا والسابقون إلينا في الآخرة»^۲.

۱- اختیار معرفة الرجال ۴/۲۲۴، ونک: کمال الدين، صدوق ص: ۷۶، وسائل الشيعة ۲۷/۱۴۳، مستدرک سفينة البحار ص: ۶۰۲، معجم رجال الحديث ۴/۱۹۷/۳۶، ۱۸/۲۶۸، قاموس الرجال ۹/۴۶۵، ۱۲/۵۷۳، ۲۸/۴۲۸.

۲- اختیار معرفة الرجال ۱/۳۴۸، ونک: وسائل الشيعة ۲۷/۱۴۴، ۱۸/۱۰۴، الاختصاص، مفيد ص: ۶۶، البحار ۴۷/۳۹۰، المراجعات ص: ۴۱۷، تفسير نور الثقلين ۵/۲۱۰، تاريخ آل زرارۃ ص: ۴۶، جامع الرواة ۲/۳۴، طرائف المقال ۲/۵۷۸، الرسائل الرجالية ص: ۲۴، سماء المقال في علم الرجال ۱/۳۶۱-۳۶۲، مستدرکات علم رجال الحديث ص: ۳۲۷، معجم رجال الحديث ۸/۲۳۲/۱۵ ۱۴۶-۱۸/۲۶۷-۲۶۸، قاموس الرجال ۹/۵۷۳، کلیات في علم الرجال ص: ۴۶۷، أعيان الشيعة

«کسی را نمی‌یابم که ذکر ما و احادیث پدرم را زنده گرداند، جز: زراره، ابوبصیر لیث مرادی، محمد بن مسلم و برید بن معاویه عجلّی. اگر این افراد نبودند کسی این را استنباط نمی‌کرد. اینان حافظان دین و امینان پدرم بر حلال و حرام خدایند و در دنیا و آخرت پیشتر از بقیه به ما می‌رسند».

این چهار نفر کسانی هستند که شیعه در شناخت دین خود به آنها اعتماد کرده‌اند، اما با این وجود روایاتی در مورد آنان وارد شده که با هم متعارض هستند. در زیر به اختصار در مورد این موضوع بحث می‌شود:

* اول: زراره بن أعین

۱- روایاتی که از ائمه در مدح وی وارد شده است

از جعفر بن محمد باقر روایت است که در مورد وی گفت:

«رحم الله زرارة بن أعین، لولا زرارة ونظراؤه لاندست أحادیث أبي العباس^۱».

«خداوند زراره بن أعین را رحمت کند. اگر زراره و افرادی نظیر او نمی بودند احادیث پدرم از بین می‌رفتند».

از جعفر روایت است که به زراره گفت: «يا زرارة! إن اسمك في أسامي أهل الجنة»^۲.

«ای زراره، نام تو در میان نام بهشتیان قرار دارد».

همچنین از وی روایت است که در مورد زراره گفت:

«أما ما رواه زرارة عن أبي جعفر^۳ فلا يجوز لي رده»^۳.

«آنچه که زراره از پدرم جعفر روایت کرده است، ردّ آنها برای من جایز نیست».

۴۸/۷، الکنى والألقاب ۴۴۶/۲ - ۴۴۷.

۱- اختیار معرفة الرجال ۳۴۸/۱، ونک: وسائل الشيعة ۱۴۴/۲۷، ۱۰۴/۱۸، مستدرک الوسائل ۳۱۴/۱۷، الاختصاص، مفید ص: ۶۶، البحار ۳۹۰/۴۷، جامع أحادیث الشيعة ۲۳۶/۱، سماء المقال فی علم الرجال ۲۴/۱، مستدرکات علم رجال الحديث ص: ۴۲۴، معجم رجال الحديث ۳۲/۸، أعيان الشيعة ۴۸/۷، مجمع البحرين ۲۷۳/۲.

۲- اختیار معرفة الرجال ۳۴۵/۱، و نک: تاريخ آل زرارة ص: ۳۵، ۴۶، معجم رجال الحديث ۲۲۹/۸، أعيان الشيعة ۴۷/۷.

۳- اختیار معرفة الرجال ۳۴۶/۲، ونک: البحار ۳۳۰/۱۰۱، تاريخ آل زرارة ص: ۵۱، سماء المقال ۲۴/۱، معجم رجال الحديث ۲۳۰/۸.

از علی بن موسی روایت است که گفت: «أُتِرَى أَحَدًا كَانَ أَصْدَعُ بِحَقِّ مَنْ زَرَّارَةً»^۱ «آیا فکر می کنید کسی وجود دارد که بیشتر از زراره حق را بیان کرده باشد».

۲- روایاتی که از ائمه در مذمت زراره وارد شده اند

از علی بن أبوحمزه روایت است که به ابوعبدالله (جعفر) گفت: «گفتم: خداوند متعال می فرماید: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ﴾ [الأنعام: ۸۲] «کسانی که ایمان آورده باشند و ایمان خود را با شرک (پرستش چیزی با خدا) نیامیخته باشند».

جعفر گفت: خداوند من و تو را از این ظلم در پناه خود قرار دهد. گفتم: این چه ظلمی است؟ جعفر گفت: به خدا قسم این ظلم همان چیزی است که زراره و ابوحنیفه و امثال آنان ایجاد کرده اند. راوی می گوید: گفتم: زنا نیز با آن است؟ جعفر گفت: زنا یک گناه است»^۲.

کشی از کلب صیداوی روایت کرده که آنان نشسته بودند و عزافر صیرفی و تعدادی از اصحابشان با آنان بودند و ابوعبدالله علیه السلام نیز همراهشان بود. پس بدون اینکه بحثی در مورد زراره شود، ابوعبدالله سه بار گفت: «خداوند زراره را لعنت کند»^۳.

همچنین از عمران زعفرانی روایت است که گفت: شنیدم که ابوعبدالله علیه السلام می گوید: «ما أحدث أحد في الإسلام ما أحدث زرارة من البدع عليه لعنة الله»^۴. «بدعت هائی که زراره در دین ایجاد کرده است کسی در دین ایجاد نکرده است، خداوند او را لعنت نماید».

از لیث مرادی روایت است که گفت: شنیدم که ابوعبدالله علیه السلام می گوید: «لا يموت زرارة إلا تائها»^۵ «زاراره در سرگردانی و پریشانی می میرد».

۱- اختیار معرفة الرجال ۳۵۵/۱، و نک: البحار ۲۹۲/۷۹، معجم رجال الحديث ۲۳۶/۸، مسند الإمام الرضا ۴۳۴/۲.

۲- اختیار معرفة الرجال ۳۵۸/۱، و نک: معجم رجال الحديث ۲۴۶/۸، أعيان الشيعة ۴۹/۷.

۳- همان.

۴- همان.

۵- اختیار معرفة الرجال ۳۶۵/۱، و نک: معجم رجال الحديث ۲۴۸/۸، أعيان الشيعة ۵۰/۷.

از ابو عبدالله روایت است که گفت: «زرارة شر من اليهود والنصارى ومن قال: إن الله ثالث ثلاثة، وقال: إن مرض فلا تعده، وإن مات فلا تشهد جنازته»^۱.

«زراره از یهود و مسیح و قائلان به تثلیث بدتر است. سپس گفت: اگر زراره مریض شد به عیادت او نرو و اگر مرد بر جنازه او حاضر نشو».

کشی از میسر روایت کرده که گفت: نزد ابو عبدالله علیه السلام بودیم که کنیزی از گوشه خانه عبور کرد و بر روی دوش او یک کوزه بود که آن را شکانده بود. پس ابو عبدالله علیه السلام گفت: گناه من چیست، خداوند قلب زراره را شکسته است، آنچنان که این کنیز این کوزه را شکسته است.^۲

از ابوجعفر - یعنی محمد باقر - نقل شده که وی در مورد زراره چنین اعتقاد داشت که از جاسوسان و خبرچینانی است که حاکمان علیه او گمارده‌اند و اخبار و کارهای او را به حاکمان می‌رساند، زیرا کشی از هشام بن سالم روایت کرده است که گفت: زراره در مورد جوائزی که به عمال داده می‌شود از ابوجعفر - محمد باقر علیه السلام سوال کرد و ابوجعفر گفت: اشکالی ندارد. سپس ابوجعفر گفت: قصد زراره این بود که به هشام بن عبدالملک چنین خبر بدهد که من کارهای سلطان را حرام می‌دانم.^۳

از ولید بن صبیح روایت است که گفت: «از کنار باغی در مدینه عبور کردم و ناگاه وجود انسانی مرا متوجه خود کرد، و چون نگاه کردم دیدم که زراره است. زراره به من گفت: نزد ابو عبدالله برای من اجازه بگیر. راوی می‌گوید: من از مسجد خارج شدم و نزد ابو عبدالله علیه السلام رفتم و خبر را به وی رساندم. ابو عبدالله با دست بر سینه خود زد و سپس سه بار گفت: به او اجازه مده، زیرا زراره در سرای پیری قصد من را کرده است، و بر دین من و دین پدران من نیست»^۴.

۱- اختیار معرفة الرجال ۳۸۱/۱، و نک: تاریخ آل زرارۃ ص: ۶۱، التحرير الطاوسی ص: ۲۴۱، معجم رجال الحديث ۲۵۲/۸، أعيان الشيعة ۵۱/۷.

۲- اختیار معرفة الرجال ۳۸۱/۱، و نک: تاریخ آل زرارۃ ص: ۶۲، أعيان الشيعة ۵۱/۷.

۳- اختیار معرفة الرجال ۳۷۴/۱، و نک: البحار ۳۸۳/۷۲، التحرير الطاوسی ص: ۲۴۰.

۴- اختیار معرفة الرجال ۳۸۰/۱، و نک: البحار ۴۸/۵، معجم رجال الحديث ۲۵۱/۸، أعيان الشيعة ۵۴/۷.

۳- موضع زرارہ نسبت بہ ائمہ شیعه

از ابن مسکان روایت است کہ گفت: «شنیدم کہ زرارہ می گوید: خداوند ابوجعفر را رحمت نماید، اما در مورد جعفر باید بگویم کہ در قلب من علیہ او چیزی است»^۱.
از زیاد بن ابی حلال در روایتی طولانی ذکر کردہ است کہ زرارہ در مورد ابوعبدالله علیہ السلام گفت: «این دوست شما نسبت بہ کلام افراد بصیرت ندارد»^۲.
از نصر بن شعیب از عمہ زرارہ روایت است کہ گفت: «وقتی کہ زرارہ بر بستر بیماری افتاد و دردش شدت یافت گفت: مصحف قرآن را بہ من بدهید. من ہم مصحف را بہ او دادم و آن را گشودم و بر روی سینه اش گذاشتم و او آن را از من گرفت و سپس گفت: عمہ، برای من شہادت بدہ کہ من غیر از این کتاب، امام دیگری ندارم»^۳.

۴- اقوال علمای شیعه در مورد زرارہ

نجاشی در مورد وی می گوید: «زرارہ در زمان خود شیخ و استاد اصحاب ما و پیشتاز آنها بود و فردی قاری و فقیہ و متکلم و شاعر و ادیب بود و بهره مند از فضل و دین بود»^۴.
علی بن داود حلی می گوید: «زرارہ صادق ترین و فاضل ترین فرد زمان خود بود. امام صادق علیہ السلام در مورد وی می گوید: اگر زرارہ نمی بود، می گفتم: احادیث پدرم از بین می رود»^۵.
کشی می گوید: «علمای شیعه بر تصدیق او و فرمانبرداری از او اجماع دارند»^۶.

۱- قبلاً ذکر گردید.

۲- اختیار معرفة الرجال ۳۶۱/۱، و نک: معجم رجال الحديث ۲۴۷/۸، البحار ۴۶/۵، تاریخ آل زرارہ ص: ۶۵، أعيان الشيعة ۵۴/۷.

۳- اختیار معرفة الرجال ۳۷۳/۱، و نک: معجم رجال الحديث ۲۳۹/۸، تاریخ آل زرارہ ص: ۷۸، أعيان الشيعة ۵۳/۷.
۴- رجال النجاشی ص: ۱۲۵، و نک: تاریخ آل زرارہ ص: ۲۴، خلاصة الأقوال ص: ۱۵۲، جامع الرواة ۳۲۴/۱، سماء المقال ۳۶۵/۱ معجم رجال الحديث ۲۲۵/۸، أعيان الشيعة ۴۷/۷، رسائل ومقالات، جعفر سبحانی ص: ۳۱۱.

۵- کتاب الرجال، ابن داود حلی ص: ۹۶، و نک: وسائل الشيعة ۱۴۲/۲۷، تاریخ آل زرارہ ص: ۴۹، اختیار معرفة الرجال ۳۴۵/۱، طرائف المقال ۵۷۷/۲، سماء المقال ۳۰۴/۲، معجم رجال الحديث ۲۳۰/۸، جامع أحاديث الشيعة ۲۳۶/۱، أمل الآمل، عاملی ۵/۱، أعيان الشيعة ۴۷/۷.

۶- نک: جامع الرواة ۳۲۴/۱، خلاصة الأقوال ص: ۲۵۲، نقد الرجال، تفرشی ۳۰/۴، توضیح المقال ص: ۱۹۷، طرائف المقال،

تفرشی در کتاب رجال خود می‌گوید: «فقیه‌ترین علمای گروه اول شش نفر بودند، و فقیه‌ترین فرد از میان این شش نفر، زراره بود»^۱.

۵- روایات زراره در کتب شیعه

خوئی مجموعه روایات زراره در کتب اربعه شیعه را ذکر کرده و می‌گوید: «در سند بسیاری از روایات نام زراره در دو هزار و نود و چهار مورد آمده است. وی از ابوجعفر علیه السلام روایت کرده است، و روایات زراره از ابوجعفر به هزار و دویست و سی و شش مورد می‌رسد. وی از ابوجعفر و ابوعبدالله علیهما السلام روایت کرده است، و روایات وی از این دو و با این عنوان- یعنی عن ابي جعفر و ابي عبدالله- به هشتاد و دو مورد می‌رسد. وی از ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده است، و روایات وی با این عنوان- یعنی با نام ابوعبدالله علیه السلام- می‌باشد، اما گاهی با نام صادق از او تعبیر می‌کند. این دسته از روایات وی به چهارصد و چهل و نه مورد می‌رسد. وی از یکی از آن دو- یعنی عن اchiedهما علیهما السلام- روایت کرده است، و روایات وی با این عنوان به صد و پنجاه و شش مورد می‌رسد...»^۲.

۶- زراره از نگاه اهل سنت

از سفیان ثوری روایت است که گفت: «زراره ابوجعفر را ندیده است»^۳. از سفیان بن عیینه روایت است وقتی که به وی گفتند زرارۀ بن اُعین از ابوجعفر نامه‌ای را روایت کرده است، گفت: او ابوجعفر را ندیده است، بلکه او احادیث ابوجعفر را تتبع می‌کرد^۴.

بروجردی ۳۶/۲، ۳۴۸، فائق المقال فی الحديث والرجال ص: ۹۱.

۱- نقد الرجال ۲۵۵/۲، و نک: کلیات فی علم الرجال ص: ۱۶۶، سماء المقال ۳۰۸/۲ الرسائل الرجالية ص: ۱۱، وسائل الشیعة ۲۲۱/۳۰، خاتمة المستدرک ۴۰۰/۵ البحار ۳۴۵/۴۶، تاریخ آل زرارۀ ص: ۴۸، اختیار معرفة الرجال ۵۰۷/۲، جامع الرواة

۳۳۵/۲، رجال الخاقانی ص: ۶۲، أعيان الشيعة ۵۵۸/۳، ۱۴۳/۱.

۲- معجم رجال الحديث ۲۵۴/۸.

۳- نک: لسان المیزان ۴۷۴/۲، میزان الاعتدال ۷۰/۲، أعيان الشيعة ۴۷/۷، طرائف المقال ۵۸۲/۲.

۴- نک: لسان المیزان ۴۷۴/۲، الجرح والتعديل، ابن أبي حاتم ۳۷/۱.

در کتاب میزان الاعتدال آمده است که زرارہ علم به افراد اهل بهشت و اهل جهنم را به جعفر صادق منسوب کرده بود و به ابن سماک گفته بود: اگر با جعفر صادق ملاقات کردی به او بگو که من اهل جهنم هستم یا اهل بهشت؟ وقتی که این خبر به جعفر رسید، او گفت: به او خبر بده که اهل جهنم است، زیرا هر کس ادعا کند که من به اهل جهنم علم دارم، او خود اهل جهنم است.^۱

* دوم: ابوبصیر لیث مرادی

۱- روایاتی که در مدح وی وارد شده است:

از محمد بن باقر روایت است که گفت: «اگر ابوبصیر نمی بود آثار نبوت قطع شده و از بین می رفت»^۲.

قمی از شعیب عرقوفی روایت کرده که گفت: «به ابوعبدالله علیه السلام گفتم: اگر نیاز یافتیم که در مورد مسأله ای سوال کنیم - و شما نبودید - از چه کسی سوال کنیم؟ ابوعبدالله گفت: نزد ابوبصیر برو»^۳.

این خبر حسب قواعد آنان در بالاترین درجه صحت قرار دارد.

همچنین از شعیب عرقوفی از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: «نزد ابوعبدالله علیه السلام رفتم و او به من گفت: آیا هنگام وفات علیاء نزد او بودی؟ گفتم: آری، علیاء به من خبر داد که بهشت را برای او ضمانت کرده اید و از من خواست که این موضوع را به شما بگویم. ابوعبدالله گفت: راست می گوید. ابوبصیر گفت: من گریستم و بعد گفتم: فدایتان شوم، مگر من سالخورده و ناتوان و نابینا نیستم و به شما روی آورده ام و از دیگر چیزها بریده ام، پس بهشت را برای من ضمانت کنید. ابوعبدالله گفت: این کار

۱- نک: میزان الاعتدال ۶۹/۲ - ۷۰، لسان المیزان ۴۷۳/۲ - ۴۷۴، و نک: أعيان الشيعة ۴۷/۷، طرائف المقال ۵۸۲/۲.

۲- کتاب الرجال، ابن داود، حلی ص: ۳۹۲، ۳۹۳.

۳- الکنى والألقاب ۲۰/۱، و نک: وسائل الشيعة ۱۴۲/۲۷، خاتمة المستدرک ۴۰۰/۵، البحار ۲۴۹/۲، الفوائد المدنية ص: ۳۰۵، فرائد الأصول، أنصاری ۳۰/۱، أنوار الهداية، خمینی ۲۰۵/۱، تسديد الأصول ۵۴۸/۲، اختيار معرفة الرجال ۴۰۰/۱، نقد الرجال ۸۲/۵، جامع الرواة ۳۳۴/۲، الفوائد الرجالية ص: ۱۵۵، توضیح المقال ص: ۱۶۰، طرائف المقال ۶۲۸/۱، سماء المقال ۳۴۵/۱، معجم رجال الحديث ۳۲۲/۱۱، ۱۴۶/۱۰، ۸۳/۲۱، قاموس الرجال ۱۸/۱۱، ۳۸۶/۱۲، کلیات فی علم الرجال ص: ۴۶۹.

را می‌کنم. ابوبصیر می‌گوید: گفتم: آن را از طرف پدران خود برایم تضمین کنید و نام پدران او را یکی یکی بردم. ابوعبدالله گفت: این کار را می‌کنم. ابوبصیر می‌گوید: گفتم: آن را از جانب رسول خدا ﷺ برایم تضمین کنید. ابوعبدالله گفت: این کار را می‌کنم. ابوبصیر می‌گوید: آن را از جانب خدا برایم تضمین نمائید. ابوعبدالله گفت: این کار را می‌کنم»^۱.

۲- آنچه که در مذمت ابوبصیر وارد شده است

ابن غضائری می‌گوید: «ابوعبدالله از وجود او بر می‌آشفته و ناراحت می‌شد و به ستوه می‌آمد و ملول می‌گشت و اصحابش در مورد وی اختلاف نظر دارند»^۲.

۳- موضع ابوبصیر نسبت به ائمه

کشی از حماد ناب روایت کرده که گفت: «ابوبصیر بر در خانه ابوعبدالله نشست تا از او اجازه بگیرد، اما ابوعبدالله به او اجازه نداد. پس ابوبصیر گفت: اگر با خود یک سینی - غذا یا هدیه - می‌داشتم به من اجازه می‌داد. راوی می‌گوید: پس سگی آمد و پایش را رو به صورت ابوبصیر بلند کرد تا ادرار کند. پس ابوبصیر گفت: اف اف، این چیست؟ همنشین وی گفت: این سگی است که به صورت تو ادرار می‌کند»^۳.

از ابن ابی یعفور روایت است که گفت: «همراه با جماعتی به سواد رفتم تا درهم‌هائی برای رفتن به حج درخواست کنم و ابوبصیر مرادی نیز همراه ما بود. به ابوبصیر گفتم: ای ابوبصیر، از خدا بترس و با مال خود حج کن، تو اموال زیادی داری. ابوبصیر گفت: ساکت باش، اگر دنیا برای دوست - ظاهراً منظور ابوعبدالله است - انداخته شود ردای خود را بر روی آن می‌کشد و همه را می‌برد»^۴.

۱- اختیار معرفة الرجال ۴۰۰/۱، و نک: جامع الرواة، أردبیلی ۵۴۵/۱، قاموس الرجال ۴۲۵/۱۲، ۴۵۰.

۲- رجال ابن الغضائری ص: ۱۱۱، و نک: جامع الرواة ۳۴/۲، خلاصة الأقوال ص: ۲۳۵، نقد الرجال ۷۷/۴، معجم رجال الحديث ۱۴۵/۱۵، قاموس الرجال ۴۲۴/۱۲، ۴۳۱، الفوائد الرجالية ص: ۱۴۹.

۳- اختیار معرفة الرجال ۴۰۷/۱، و نک: الفوائد الرجالية ص: ۱۶۱، سماء المقال ۳۶۹/۱، معجم رجال الحديث ۱۵۳/۱۵، ۸۵/۲۱، قاموس الرجال ۲۰/۱۱، ۴۲۷/۱۲.

۴- اختیار معرفة الرجال ۳۹۸/۱، و نک: التحرير الطائوسی ص: ۴۸۹، توضیح المقال ص: ۱۶۱، الرسائل الرجالية ص: ۲۴، سماء المقال ۳۶۸/۱، معجم رجال الحديث ۱۵۱/۱۵، قاموس الرجال ۴۲۴/۱۲.

از حماد بن عثمان روایت است که گفت: «من و ابن ابی یعفور و فردی دیگر به حیره یا به جائی دیگر رفتیم و در مورد دنیا سخن گفتیم. پس ابوبصیر مرادی گفت: دوست شما اگر به آن فرصت یابد همه را به خود اختصاص می‌دهد. راوی می‌گوید: سپس ابوبصیر چرتی زد و در این هنگام سگی آمد و خواست بر روی او ادرار کند. پس من رفتم تا آن سگ را برانم. اما ابن ابی یعفور گفت: کاری به آن سگ نداشته باش. پس سگ آمد و در گوش ابوبصیر ادرار ریخت».^۱

ابوبصیر به امامت موسی بن جعفر اعتقاد نداشت، و موسی بن جعفر را به عدم علم و عدم شناخت از احکام متهم می‌کرد، زیرا کشی از شعیب عرقوفی از ابوبصیر روایت کرده است که گفت: «از ابو عبد الله علیه السلام سوال کردم در مورد زنی که ازدواج کرده، اما دارای شوهر است و این شوهر دوم با وی آمیزش کرده است. وی در جواب گفت: زن سنگسار شده و مرد صد ضربه شلاق زده می‌شود، زیرا این مرد در مورد بی‌شوهر بودن وی سوال نکرده است. شعیب می‌گوید: پس نزد ابوالحسن، موسی بن جعفر رفتم و به او گفتم: زنی که شوهر دارد و ازدواج می‌کند چه حکمی دارد؟ موسی بن جعفر گفت: زن سنگسار می‌شود اما چیزی بر مرد لازم نیست. راوی می‌گوید: پس با ابوبصیر ملاقات کردم و به او گفتم: من در مورد زنی که شوهر دارد و با مرد دیگری ازدواج می‌کند از ابوالحسن سوال کردم و او گفت: زن سنگسار می‌شود اما چیزی بر مرد لازم نیست. شعیب می‌گوید: پس ابوبصیر دستی بر سینه‌اش کشید و گفت: فکر نمی‌کنم که علم ابوالحسن هنوز کامل شده باشد».^۲ در روایت دیگری آمده است: «فکر می‌کنم علم او کامل نشده است».^۳

۱- اختیار معرفة الرجال ۴۰۳/۱، و نک: التحرير الطاوسي ص: ۴۹۱، الرسائل الرجالية ص: ۲۴، سماء المقال ۳۶۹/۱، معجم رجال الحديث ۱۵۲/۱۵-۱۵۳، قاموس الرجال ۴۲۶/۱۲.

۲- اختیار معرفة الرجال ۴۰۱/۱، و نک: البحار ۵۷/۷۶، معجم رجال الحديث ۱۵۲/۱۵، قاموس الرجال ۴۲۶/۱۲.

۳- اختیار معرفة الرجال ۴۰۲/۱، و نک: البحار ۵۷/۷۶، الرسائل الرجالية ص: ۲۵، معجم رجال الحديث ۱۵۴/۱۵، قاموس الرجال ۴۲۶/۱۲.

کشی روایت کرده است: «ابوبصیر در حالی که جنابت داشت داخل خانه‌های ائمه می‌شد»^۱.

۴- روایات ابوبصیر در کتب شیعه

جعفر سبحانی می‌گوید: «در سند بسیاری از روایات که به دو هزار و دویست و هفتاد و پنج مورد می‌رسد عنوان ابوبصیر وجود دارد، اما در مورد اینکه مراد از این عنوان چه کسی می‌باشد اختلاف وجود دارد. همچنین در مورد تعداد کسانی که این کنیه بر آنان اطلاق می‌شود اختلاف نظر وجود دارد. برخی بر این باور هستند که بر دو نفر اطلاق می‌شود و برخی آن را بر سه نفر و تعداد زیادی آن را بر چهار نفر اطلاق کرده‌اند. اما از برخی دیگر اطلاق آن بر بیشتر از این هم محتمل است»^۲.

* سوم- محمد بن مسلم

۱- روایاتی که در مدح وی وارد شده است

خوئی به کشی منسوب کرده که از عبدالله بن ابی یعفور روایت کرده است که گفت: «به ابوعبدالله علیه السلام گفتم: هر لحظه من امکان ملاقات با شما را ندارم و آمدن شما ممکن نیست، و فردی از اصحاب ما می‌آید و از من سوالی می‌کند، اما من هرگاه که از من سوال شود جوابی ندارم. ابوعبدالله گفت: نزد محمد بن مسلم ثقفی برو، زیرا او از پدرم حدیث شنیده و نزد وی فردی وجیه بوده است»^۳.

وی روایات دیگری را هم با این مضمون ذکر کرده است.

۲- روایاتی که در مذمت او وارد شده است

۱- اختیار معرفة الرجال ۳۹۹/۱، وانظر: معجم رجال الحديث ۱۵۱/۱۵، قاموس الرجال ۴۲۵/۱۲، جامع أحاديث الشيعة ۴۶۰/۲، البحار ۱۳۰/۹۷، الوسائل ۲۱۲/۲، الحقائق الناضرة ۵۴/۳، مستند الشيعة ۲۹۳/۲، جواهر الكلام ۵۲/۳، الرسائل الرجالية ص: ۲۵.

۲- کلیات فی علم الرجال ص: ۴۶۱.

۳- معجم رجال الحديث ۲۶۳/۱۸، وانظر: الاختصاص للمفيد ص: ۲۰۱، الوسائل ۱۴۴/۲۷، البحار ۲۴۹/۲ ۳۲۸/۴۶، جامع أحاديث الشيعة ۲۲۵/۱، الفوائد المدنية ص: ۳۰۵، اختیار معرفة الرجال ۳۸۳/۱، خلاصة الأقوال للحلی ص: ۲۵۱، التحریر الطاوسی ص: ۴۹۵، جامع الرواة ۱۹۳/۲-۱۹۴، مستدرکات علم رجال الحديث ص: ۳۲۵، قاموس الرجال ۵۷۴/۹، الرسائل للخمینی ۱۴۲/۲.

کشی از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت: شنیدم که ابوعبدالله علیه السلام می‌گوید: «خداوند محمد بن مسلم را لعنت کند، زیرا او می‌گوید: خداوند از وجود شیء اطلاعی ندارد تا اینکه آن شیء ایجاد شود»^۱.

همچنین کشی از أبوصباح روایت کرده که گفت: «شنیدم که ابوعبدالله علیه السلام می‌گوید: کسانی که در دین خود شک می‌کنند به هلاکت افتادند و از جمله این افراد، محمد بن مسلم است»^۲.

همچنین جعفر بن محمد در مورد زرارہ و محمد بن مسلم می‌گوید: «آنان در ولایت من جایی ندارند»^۳.

۳- تعداد روایات وی در کتب شیعه

خوئی می‌گوید: «عنوان محمد بن مسلم در سند بسیاری از روایات وجود دارد که تعداد آنها به ۲۲۷۶ مورد می‌رسد»^۴.

حریز از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت: «هرگاه در مورد چیزی برای من سوال پیش آمده از ابوجعفر علیه السلام سؤال کرده‌ام به طوری که در مورد سی هزار حدیث از وی سوال کرده‌ام. همچنین در مورد شانزده هزار حدیث از ابوعبدالله علیه السلام سوال کرده‌ام»^۵. محمد بن مسلم می‌گوید: «از ابوجعفر علیه السلام سی هزار حدیث شنیده‌ام، و سپس با فرزندش جعفر ملاقات کرده‌ام و از او شانزده هزار حدیث شنیده‌ام، یا اینکه گفت: در مورد شانزده هزار حدیث از او سوال کرده‌ام، یا اینکه گفت: شانزده هزار مسأله از او شنیده‌ام یا در مورد شانزده هزار مسأله از او سوال کرده‌ام»^۶.

۱- اختیار معرفة الرجال ۳۹۴/۱، وانظر: جامع الرواة ۱۹۴/۲، معجم رجال الحديث ۲۶۸/۱۸، قاموس الرجال ۵۷۸/۹.

۲- اختیار معرفة الرجال ۳۹۴/۱ ۵۰۸/۲، و نک: جامع الرواة ۱۹۴/۲، معجم رجال الحديث ۱۹۷/۴، أعيان الشيعة ۵۵۹/۳.

۳- اختیار معرفة الرجال ۳۹۳/۱، وانظر: جامع الرواة ۱۹۴/۲، قاموس الرجال ۵۷۸/۹.

۴- معجم رجال الحديث ۲۴۶/۱۸.

۵- معجم رجال الحديث ۲۶۳/۱۸، و نک: وسائل الشيعة ۴۸۶/۳۰، البحار ۲۹۲/۴۶، الأنوار البهية ص: ۱۳۴، مستدرک سفينة

البحار ص: ۳۹۹، اختیار معرفة الرجال ۳۸۶/۱، قاموس الرجال ۵۷۵/۹، الكنى والألقاب ۴۴۷/۲، الاختصاص ص: ۲۰۱.

۶- معجم رجال الحديث ۲۶۶/۱۸، و نک: اختیار معرفة الرجال ۳۹۱/۱، قاموس الرجال ۵۷۷/۹، الرسائل الرجالية ص: ۳۹۵.

* چهارم: برید بن معاویه

۱- روایات وارده در مدح وی

از جعفر بن محمد روایت است که می‌گفت: «اوتاد زمین- یعنی بزرگان- و بزرگان دین چهار نفر هستند که یکی از آنان برید بن معاویه است»^۱.

۲- روایات وارده در مذمت برید بن معاویه

از ابوسیار روایت است که گفت: «شنیدم که ابوعبدالله می‌گفت: خداوند برید و زراره را لعنت کند»^۲.

از ابوصباح روایت است که گفت: «شنیدم که ابوعبدالله علیه السلام می‌گوید: ای ابوصباح، کسانی که در ادیان خود شک کرده‌اند به هلاکت افتاده‌اند و از جمله این افراد، افراد زیر هستند: زراره، برید، محمد بن مسلم، اسماعیل جعفی. وی فرد دیگری را هم نام برد که به یاد ندارم»^۳.

همچنین از عبدالرحیم قصیر روایت کرده است که گفت: «ابوعبدالله علیه السلام به من گفت: نزد زراره و برید برو و به آنان بگو: این بدعتی که آورده‌اند چیست؟ آیا نمی‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند: هر بدعتی ضلالت و گمراهی است. به ابوعبدالله گفتم: من از آن دو می‌ترسم. پس لیث مرادی را همراه من کرد و ما دو نفر نزد زراره رفتیم و آنچه را که ابوعبدالله علیه السلام گفته بود به وی گفتیم. پس زراره گفت: به خدا این استطاعت و توانایی را به من داده بود در حالی که خودش شعور نداشت و نمی‌دانست. برید در جواب گفت: به خدا هرگز از این کار بر نمی‌گردم»^۴.

۳- تعداد احادیث وی در کتب شیعه

۱- نک: نهج السعادة، محمودی ۱۲۵/۸، الفوائد المدنية ۳۷۳-۳۷۴، تاریخ آل زراره ص: ۴۷، جامع الرواة ۳۴/۲، الرسائل الرجالية ص: ۳۸، معجم رجال الحديث ۱۹۶/۴ ۱۴۷/۱۵، قاموس الرجال ۵۷۳/۹ ۴۲۸/۱۲، أعيان الشيعة ۴۹/۷.

۲- اختیار معرفة الرجال ۳۶۴/۱، و نک: تاریخ آل زراره ص: ۶۰، ۵۰۹/۷، معجم رجال الحديث ۱۹۸/۴ ۲۴۸/۸، أعيان الشيعة ۵۵۹/۳ ۵۰/۷.

۳- همان، ص: ۱۷۹.

۴- اختیار معرفة الرجال ۳۶۴/۱، و نک: البحار ۳۱۰/۲، معجم رجال الحديث ۲۴۸/۸، أعيان الشيعة ۵۵۹/۳ ۵۴/۷.

خوئی می‌گوید: «در سند احادیث با عنوان برید بن معاویه تعدادی حدیث وجود دارد که به هشتاد و پنج مورد می‌رسد»^۱.

اینها نمونه‌هایی از تعارض جرح و تعدیل وارده از ائمه شیعیان دوازده امامی در مورد مشهورترین راویان شیعه است. در مبحث آتی نگاهی به این موضوع خواهیم داشت.

۱- معجم رجال الحديث ۴/۱۹۹.

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع تناقض جرح و تعدیل در مورد راویان شیعه

۱- این تناقض خطیر در توثیق و تجریح راویان حدیث ائمه مذهب شیعه، بسیاری از علمای مذهب را به شک انداخته، و به خطرناکی آن و عدم توانایی بر شناخت قول درست از میان این اقوال اعتراف و اقرار کرده‌اند. از جمله شیخ علی خاقانی می‌گوید: «علمای ما در توثیق- ثقه دانستن- بسیاری از راویان یا اکثر آنان و بلکه در مورد بسیاری از بزرگان با هم اختلاف نظر دارند و یکی را می‌بینید که محمد بن سنان را ثقه می‌داند و بلکه آن را در بالاترین درجه اعتبار قرار می‌دهد، اما فردی دیگر او را ضعیف و بلکه غالی می‌داند و نیز مانند مفضل بن عمر و افرادی دیگر»^۱.

۲- این دو امام، یعنی محمد بن علی باقر و جعفر بن محمد صادق، امام پنجم و ششم از ائمه شیعه هستند، و بعد از آن دو پنج امام دیگر آمده‌اند، اما با این وجود حقیقت را بیان نکرده‌اند و مردم را در سرگردانی و حیرت باقی نهاده‌اند و مردم را رها کرده‌اند تا بر اساس روایات اشخاصی متناقض به عبادت خدا بپردازند و حقیقت را برایشان بیان نکرده‌اند. پس در این صورت این سوال پیش می‌آید که امامت آنان چه فائده‌ای دارد؟! همچنین راویانی که اقوال ائمه را برای شیعیان نقل کرده‌اند با وجود این تناقض شدید، جایگاه واقعی آنان قابل شناخت نیست! پس چگونه به روایاتی که آنان از ائمه نقل کرده‌اند اعتماد شود؟!

۳- وقتی که یک عالم شیعی با این تناقض رو به رو شود و بخواهد آن را برطرف سازد، در این حالت پناهگاهی نمی‌یابد جز اینکه اظهار دارد که امام این دو قول متناقض را از روی «تقیه» بیان کرده است.

جواب ما به این علما این است: چه کسی به شما گفته است یکی از این اقوال از سر تقیه می‌باشد؟! هر دو قول از امام روایت شده است و نه این امام و نه امام بعد از او مشخص نکرده‌اند که کدام قول بر اساس تقیه بوده است. بنابراین، شما از کجا می‌دانید که این قول از روی تقیه می‌باشد!!

۴- آیا این امکان وجود ندارد که روایات دال بر مذمت صحیح بوده و روایات دیگر به دروغ به ائمه نسبت داده شده باشند تا بدین وسیله کلام ائمه را علیه این راویان که به ائمه دروغ نسبت داده‌اند، باطل نمایند؟!

۵- آنان اظهار می‌دارند که امام این مذمت را از سر تقیه گفته است تا بدین ترتیب این مذمت به گوش مخالفان برسد و در نتیجه این اصحاب مذهب مورد حمایت باشند!! جواب ما این است: آیا مدح‌هایی که آنان در مورد راویان گفته‌اند امکان رسیدن به مخالفان را ندارند؟!

۶- آیا هر قولی که امام به وسیله آن یکی از اصحاب خود را مورد مذمت قرار داده باشد به همان اشخاصی که خبر دال بر مدح به آنان رسیده است، خواهد رسید؟ زیرا مقصود از تقیه این است که سخن به همان شخصی برسد که خبر مدح رسیده است تا بدین وسیله حسب زعم شیعیان حقیقت را بر آنان پوشانند؟! اما نکته اینجاست که سخن گاهی در اوقات و اماکن مختلفی بیان شده است و در این صورت سخن به همه مخالفان نمی‌رسد. پس این تقیه چگونه است؟!

۷- آیا مخالفان نمی‌دانستند که ائمه تقیه می‌کنند و به آن ایمان دارند؟! پس در این صورت تقیه بر مخالفان پوشیده نمی‌ماند. پس آیا عاقلانه است که جامعه‌ای که شیعه و ائمه در آن زندگی می‌کنند در میان مردم زندگی کنند و در مورد عقیده و شریعت و اشخاص کلام‌هایی متناقض بر زبان بیاورند اما راز آنان برملا نشود؟! به درستی که این خیالی شگفت‌انگیز است.

۸- بار دیگر تأکید می‌کنیم که این افراد از اهل بیت، بر دین جامعه خود بوده‌اند، یعنی دینی که پیامبر ما محمد ﷺ آورد و اصحاب و اهل بیتش آن را منتقل ساختند و این دین همان است که اهل سنت آن را قبول کرده‌اند و ظاهر افعال و اقوال این ائمه نیز بر همین مطلب دلالت دارد، و آن دسته از اهل سنت که معاصر آنان بوده‌اند و از آنان روایت کرده‌اند و شرح حالشان را بیان کرده‌اند، بر این مطلب گواهی می‌دهند.

اما وقتی این افراد که ائمه را وسیله تجارت خود قرار داده‌اند این وضعیت را مشاهده کردند، این عقیده را ایجاد کردند تا اهل بیت را تکذیب نمایند و بگویند که ائمه در

اعمال و اقوال خود اهل نیرنگ هستند و صداقت ندارند، و آنان بر عقیده و شریعت دیگری هستند، و این وضعیت ظاهری، نفاق برای اهل سنت است، و این نفاق دین ائمه است، و این دین را تقیه می‌نامند.

پس هرگاه ائمه سخنی را بر زبان آوردند یا عملی را انجام دادند که موافق اهل سنت بود آنان را تصدیق نکنید!

اینکه ائمه اصحاب خود را تکذیب کرده‌اند این در ظاهر است و حقیقت بر خلاف این می‌باشد!!

بسیار زشت است این مذهبی که حتی در شأن گنه‌پیشگان امت هم نمی‌باشد، چه برسد به بزرگان اهل بیت!

به درستی که اهل بیت بالاتر و شریف‌تر از این انحطاطی هستند که به آنان منسوب شده است، و عقلای شیعه بسیار نیازمند به این هستند که در این موضع خود نسبت به این پندار زشت تجدید نظر نمایند.

۹- یک فرد شیعه چگونه می‌تواند به حقیقت دست یابد حال آنکه روایات و سخنان ائمه با هم در تناقض است، و مستندی از کسی از ائمه در دست ندارد تا قول درست را برای وی ترجیح دهد؟!

اقوالی که هر امام بر زبان آورده است بعد از این امام، ائمه دیگری آمده‌اند و امام و آن حاکمی که امام حسب زعم شیعه از او تقیه می‌کرده است از دنیا رفته‌اند و مردم نیازمند به این شده‌اند که حق را در آنچه که در زمان امام سابق گفته شده است بشناسند، اما امام جدید و امام بعد از وی چیزی نگفته‌اند تا موضوع روشن گردد.

سپس علمای شیعه می‌آیند و در مورد امام خود چنین حکم می‌کنند که مراد و منظور وی فلان و فلان بوده است. بکارگیری چنین روشی حتی در مورد غیر ائمه قابل قبول نمی‌باشد چه برسد به اینکه در مورد ائمه استعمال شود؟!

۱۰- این تناقض با عصمت که ارباب شیعه برای ائمه خود ادعا دارند در تناقض است، زیرا علمای شیعه اظهار می‌دارند که ائمه از گناه و خطای عمدی و سهوی در دین معصوم هستند. این اقوال که از ائمه روایت شده‌اند برخی معصیت و برخی کذب و

برخی خطا و مخالف واقعیت هستند، آنچنان که خود شیعیان اظهار می دارند. پس این عصمت مورد ادعا کجاست؟!

این تناقض این واقعیت را برای ما کشف می کند که در اینجا علیه دین خدا و اهل بیت توطئه ای چیده شده است، و طوائف بسیاری که منتسب به مذهب اهل بیت می باشند و فکر می کنند که کار نیکی انجام می دهند، قربانی این توطئه شده اند. به درستی که شیعه قربانی دسیسه ای شده است که اگر بخواهند می توانند آن را برملا سازند، و این تناقض یکی از دلایل این توطئه است.

البته حقیقت برای برخی از آنان روشن شده است، و آنان از حق پیروی کرده اند که برخی از آنان قبلاً بیان شدند.

ما شک نداریم که برخی از علمای شیعه به حقیقت واقف هستند، لکن طمع ورزیهای دنیوی از بزرگترین اسباب ادامه دادن به این مغالطه است.

پژوهشگر شیعه مذهب، حسین موسوی بعد از بررسی روایات شیعه و تفرقه ناشی از آن در میان امت، می گوید: «بعد از این سفر سخت و عذاب آور در بیان آن حقایق دردناک، این سوال پیش می آید که انجام چه چیزی بر من واجب است؟ آیا در مکان و منصب خود باقی بمانم و اموال زیادی را از افراد ساده لوح با نام خمس و تبرعات بستانم و سوار ماشینهای فاخر شوم و از زنان زیباروی بهره مند شوم یا اینکه متاع فانی دنیا را ترک نموده و از این امور حرام دوری بگزینم و حق را آشکار نمایم، زیرا کسی که حق را بیان نکند، شیطانی لال و گنگ است؟»^۱.

آری، این گردنه گاهی افراد سست ایمان را از عبور از خود ناتوان می گرداند و فقط افرادی با ایمان قوی و صادق می توانند از آن عبور نمایند.

داستانی را دیدم که امام ابن قیم آن را ذکر کرده است که با یک دانشمند مسیحی روی داده است - گرچه از حیث دین فرق وجود دارد، زیرا شیعیان مسلمانند و مسیحی کافر است - لکن در این داستان عبرتی وجود دارد. ابن قیم رحمته الله علیه می گوید: «من قسمت عمده

یک روز را به مناظره با یکی از علمای مسیحی گذراندم و وقتی که حق برای آن فرد مسیحی روشن شد، وی مبهوت گشت. در آن هنگام فقط ما دو نفر بودیم و کسی وجود نداشت. من به او گفتم: چه چیزی مانع تو از تبعیت از حق و حقیقت می‌شود؟ گفت: وقتی که من نزد این الاغ‌ها برگردم زیر پای نعلین مرکب من فرشی پهن می‌کنند و مرا در مورد اموال و زنان خود حاکم و داور می‌کنند و هر فرمانی به آنان بدهم از من سرپیچی نمی‌کنند، و من کار و پیشه‌ای نمی‌دانم و چیزی از قرآن حفظ ندارم و به نحو و فقه مطلع نیستم. پس اگر مسلمان شوم در این صورت در بازارها باید گدایی کنم. چه کسی به چنین چیزی راضی می‌شود؟ ابن قیم می‌گوید: گفتم: چنین نمی‌شود، آیا فکر می‌کنی اگر رضای خدا را بر هوای نفس خود ترجیح دهی خداوند تو را خوار و ذلیل و محتاج می‌کند؟ اگر فرض هم کنیم که چنین وضعیتی برای تو پیش آید، باز هم حقیقت و نجات از آتش جهنم و عذاب و خشم خداوند، کامل‌ترین عوض در مقابل آن چیزهایی می‌باشد که از دست می‌دهی. فرد مسیحی گفت: ببینم خدا چه می‌خواهد. به او گفتم: نمی‌توانم به تقدیر استدلال نمود و اگر تقدیر حجت می‌بود برای یهود در تکذیب مسیح و برای مشرکان در تکذیب پیامبران حجت می‌بود. علاوه بر این، شما قدر را تکذیب می‌کنید. پس چگونه به آن استدلال می‌کنید؟ پس آن فرد مسیحی گفت: دست از سر ما بردار»^۱.

۱۱- خلاصه، این اقوال متناقض در توثیق و تجریح راویان مذهب شیعه از خلال مصادر و منابع شیعه، به موارد زیر اشاره دارد:

* مذهب شیعه مورد محافظت نیست، زیرا اگر منقول از معصومان می‌بود خداوند آن را حفظ می‌کرد.

* فرد شیعه با وجود این تناقض نمی‌تواند اقوال ائمه خود در مورد راویان دینش را بشناسد مگر با وارد کردن تقیه در مسأله.

* بعید نیست که سبب این تناقض این باشد که این تناقض از ثمره‌های مبارزه میان افرادی باشد که گرد ائمه را گرفته بودند و بر ائمه تجارت می‌کردند تا در نتیجه امام تنها برای آنان باشد.

* اعتماد به روایات شیعی وجود ندارد. پس چگونه دینی بر آن بنا می‌شود که به وسیله آن به خداوند عز و جل تقرب می‌شود.

پس آیا وقت آن نرسیده که علمای شیعه در دین خود تجدید نظر نمایند؟!

مبحث هفتم:

تناقض علمای دوازده امامی

مطلب اول:

بیان موضوع: تناقض علمای دوازده امامی

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع تناقض علمای دوازده امام

مطلب اول:

بیان موضوع تناقض علمای دوازده امامی

وجود روایات متناقض در منابع روایی شیعه، منجر به تناقض در میان فتاوی علمای شیعه شده است، به طوری که شیعیان در میان فتاوی متحیر و سرگردان شده‌اند، و نمی‌دانند کدام یک صحیح است، و به صورت صحیح از امام معصوم صادر شده و کدام یک بر اساس تقیه است؟

روایات شیعی بیانگر این مطلب هستند که پیروی از ائمه، افراد را از اختلاف حفظ کرده و بلکه از هلاک نجات می‌دهد، و به سان کشتی نوح علیه السلام است که هر کس سوار آن شود نجات می‌یابد و هر کس سوار نشود هلاک می‌گردد.

اکنون و بعد از اینکه نسل ائمه منقرض گشته است و شیعیان بدون امام مانده‌اند، شیعیان دچار تفرقه شده‌اند، زیرا ده‌ها کشتی و بلکه صدها کشتی ظهور کرده‌اند و صاحب هر کشتی اظهار می‌دارد که او وارث رهبری کشتی است، و حتی دامنه این تفرقه به خانواده نیز کشیده شده است، و هر فرد در یک خانواده دارای یک کشتی است!!! و گاهی این فرد از آن پایین آمده و سوار کشتی دیگری می‌شود و فکر می‌کند که آن کشتی نجات است!!

حال سوال اینجاست که کدام یک کشتی اهل بیت است؟

در بحبوحه این اختلاف و به خاطر ناتوانی پیروان مذهب از مشخص کردن کشتی نجات، بسیاری از تابعان کشتی از جستجو برای یافتن کشتی نجات دست برداشته‌اند.

این اختلاف امر تازه‌ای نیست، بلکه این اختلاف از قرون اولیه پدید آمده است، زیرا پیروان هر امام بعد از مرگ او به چندین فرقه تقسیم می‌شوند و هر فرقه یک کشتی دارد و اظهار می‌دارد که کشتی آنان، کشتی اهل بیت است.

در کتاب المقالات والفرق قمی و فرق الشیعه نوبختی، تعداد فرق شیعه بیشتر از شصت مورد بیان شده است. نوبختی در این کتاب معتقد است که شیعیان دوازده امامی، یکی از

چهارده یا پانزده فرقه‌ای است که شیعیان بعد از وفات حسن عسکری در سال ۲۶۰ه^۱ به آن تقسیم شدند، اما قمی معتقد است که آنان پانزده فرقه هستند.^۲

در کتب روایی شیعه، کلینی در کتاب الکافی روایتی را ذکر کرده که معتقد است شیعیان سیزده فرقه هستند و جز یک فرقه دیگران در جهنم هستند.^۳ مجلسی در مورد این روایت گفته است که -حسب معیارهای شیعه- این روایت به درجه حسن می‌رسد.^۴

امروزه دایره اختلاف بیشتر شده است، به طوری که کشتیهای امروز، غیر از کشتیهای قدیمی می‌باشند که ده‌ها فرقه سابق سوار آن می‌شدند، زیرا فتاوی جدید جز اسم، ارتباط دیگری با فتاوی قدیم ندارند. البته این امر صرفاً به خاطر کثرت فتاوی نمی‌باشد، بلکه چنان که علمای شیعه اظهار می‌دارند به خاطر مخالفت آنها با فتاوی علمای سابق است. در مبحث زیر به صورت مختصر اقوال علمای قدیم و متأخر شیعه در مورد این موضوع بیان می‌گردد:

۱- اعتراف به اختلاف فقهای شیعه و منتسب ساختن آن به اختلاف ائمه:

طوسی می‌گوید: «من روایات منقول از ائمه را در مورد احادیث مختلف که مختص به مباحث فقهی‌اند در کتاب خود معروف به «الاستبصار» و کتاب «تهذیب الأحکام» ذکر کرده‌ام و تعداد آنها بیشتر از پنج هزار حدیث است، و در بیشتر این احادیث، اختلاف نظر علمای مذهب را در مورد عمل به آنها ذکر کرده‌ام، و این اختلاف نظر مشهورتر از آن است که مخفی بماند، بطوری که اگر شما در اختلافات آنان در این احکام تأمل نمائید در می‌یابید که اختلافاتشان بیشتر از اختلاف ابوحنیفه و شافعی و مالک است»^۵.

۲- کثرت تعداد فتاوی متناقض:

۱- فرق الشيعة، نوبختی ص: ۹۶.

۲- المقالات والفرق، قمی ص: ۱۰۲.

۳- الکافی ۲۲۴/۸، با این لفظ: «ومن الثلاث وسبعين فرقة ثلاث عشرة فرقة تتحل ولايتنا ومودتنا».

۴- مرآة العقول ۳۴۴/۴.

۵- عدة الأصول ۱۳۷/۱-۱۳۸، و نک: معجم رجال، خوئی ۹۰/۱، السرائر، ابن إدريس الحلی ۵۲/۱.

فیض کاشانی نویسنده کتاب «الوافی» یکی از هشت کتاب مورد اعتماد از نگاه شیعیان و نویسنده تفسیر صافی، از این اختلاف، زبان به شکوه گشوده و در مورد علمای طائفه شیعه می‌گوید: «گاه می‌بینید که آنان در مورد یک مسأله بیست یا سی قول و یا بیشتر هم دارند و حتی می‌توانم بگویم: مسأله‌ای فرعی باقی نمانده که آنان در مورد آن یا متعلقاتش با هم اختلاف نداشته باشند»^۱.

۳- اعتراف به سردرگمی فقهای شیعه و عدم توانائی آنان در شناخت حقیقت در احکام دینی:

سبب این اختلاف، اختلاف روایات وارده از ائمه آنان می‌باشد. شیخ جعفر شاخوری می‌گوید: «ما می‌بینیم که علمای بزرگ شیعه در مورد مشخص کردن روایات صادر شده بر اساس تقیه و روایات صادره برای بیان حکم واقعی با هم اختلاف دارند، مانند مسأله نجاست خمر. در حالی که اکثریت علما و از جمله شیخ طوسی به نجاست آن فتوا داده‌اند، زیرا روایتهای وارده در مورد طهارت خمر را حمل بر نجاست کرده‌اند، می‌بینیم که برخی از فقها از جمله مقدس اردبیلی به طهارت آن فتوا داده‌اند، و روایات وارده در مورد نجاست خمر را حمل بر تقیه نموده‌اند. این موضوع سردرگمی علمای قدیم در بکارگیری تقیه را آشکار می‌سازد». وی همچنین می‌گوید: «اگر بخواهیم مثال‌هایی دیگر از ده‌ها مسأله شبیه به این را ذکر نماییم می‌توانیم در این باره کتابی خاص تألیف نماییم که مؤید وجود آشوب در مشخص سازی موارد تقیه است که شبیه وجود آشوب در ادعاهای اجماع در مسائل فقهی است، و این امر منجر به اختلاف زیادی در فتاوی علمای شده است که این اختلاف به تبع مشخص سازی روایات صادره بر اساس تقیه از غیر آنها می‌باشد»^۲.

۴- تناقض در روایات، منجر به ایجاد یک مذهب شیعی جدید شده است:

۱- مقدمة الوافی ص: ۹.

۲- حركية العقل الاجتهادی لدى فقهاء الشيعة الإمامية ص: ۷۲ - ۷۵.

شیخ جعفر شاخوری در توصیف اختلاف علمای شیعه می‌گوید: «مقصود از واژه مشهور در اصطلاح علما، قول علمای قدیم چون شیخ صدوق، مرتضی، مفید، طوسی، ابن براج، ابن ابی عقیل، ابن جنید و امثال آنان است، و نه فقهای معاصر؛ زیرا شهرتها یا اجماع‌های متأخر ارزشی ندارند، زیرا اگر به فتاوی علمای معاصر نگاه کنیم می‌بینیم که همه آنان خارج از دایره مذهب شیعه هستند، به عنوان مثال، اگر کتاب «الهدایه» شیخ صدوق یا کتاب فقهی شیخ مفید به نام «المقنعه» و کتاب «منهاج الصالحین» را با هم مقایسه نمائیم، در می‌یابیم که ده‌ها مسأله وجود دارد که در آنها آقای خوئی با قول مشهور علمای قدیم مخالفت ورزیده است. اگر این امکان فراهم می‌شد که شیخ صدوق کتاب «المسائل المنتخبة» آقای خوئی را مطالعه نماید، دچار دهشت می‌شد».

سپس شاخوری مسائلی را ذکر می‌کند که خوئی در آنها با قول مشهور مخالفت کرده است، و در ادامه می‌گوید: «اگر بخواهیم همه مواردی را که آقای خوئی با قول مشهور یا اجماع مخالفت ورزیده است مورد بررسی قرار دهیم، تعداد این مسأله‌ها به دویست یا سیصد فتوا می‌رسد. وضعیت خمینی و حکیم و دیگر مراجع نیز به همین شکل است».

«به زودی کتابی از ما منتشر خواهد شد که در آن ده‌ها فتاوی شاذ از بارزترین مراجع شیعه از شیخ صدوق و مفید و علامه حلی تا آقای خوئی و سیستمی را بر شمرده ایم... به درستی که مخالفت با قول مشهور، بسیار زیاد است، خصوصاً بعد از اینکه عرف پوشاندن فتاوی با احتیاطات و جویی رواج و شیوع یافت»^۱.

وی سپس تعدادی از مخالفت‌های متأخران را ذکر می‌کند و در حاشیه می‌گوید: «من فقط تعدادی اندک از عده‌ای کم از علما را بیان کردم، زیرا بررسی کامل این موضوع چندین جلد به درازا می‌کشد»^۲.

جعفر سبحانی می‌گوید: «اختلاف در بسیاری از مسائل عقیدتی، حتی مانند سهو پیامبر ﷺ در جانب تفریطی و نسبت دادن تفویض در جانب تا حدودی افراطی، وجود

۱- مرجعیه المرحلة وغبار التغبیر ص: ۱۳۵-۱۳۸.

۲- مرجعیه المرحلة وغبار التغبیر ص: ۲۶۷.

دارد. برخی از این مسائل گرچه جزء عقائد ضروری شیعه شده‌اند، به نحوی که همه آن را می‌شناسند، اما در عصرهای گذشته چنین نبوده است»^۱.

ممقانی - یکی از بزرگترین شیوخ معاصر شیعه در علم رجال - می‌گوید: «قدمای شیعه چیزی را که ما امروزه جزء ضروریات مذهب شیعه می‌دانیم، غلو و افراط می‌دانستند و معتمدترین مردان را به این امر متهم می‌کردند و این موضوع بر کسانی که به سخنان آنان خیر دارد، پوشیده نیست»^۲.

۵- خروج برخی از علمای مذاهب به سبب این تناقضات:

طوسی می‌گوید: «بسیاری از آنان از اعتقاد و باور حقیقی برگشته‌اند، به این دلیل که در این موضوع، وجه حقیقی برای آنان روشن نشده و از حل شبهه موجود در آن عاجز مانده‌اند. از شیخ‌مان ابوعبدالله - خداوند مؤیدش دارد - شنیدم که گفت: ابوالحسین هارونی علوی به حق و امامت ایمان و اعتقاد داشت و بعد از آن رجوع کرد، به این دلیل اختلاف احادیث برای او مشتبه شده و دچار التباس گشته بود و باور و اعتقاد دیگری را پذیرفت»^۳.

جعفر سبحانی می‌گوید: «وقتی که مثلاً دو کتاب الوسائل و المستدرک را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که در مورد روایات وارده در مورد همه ابواب فقهی اختلاف وجود دارد. این امر موجب رجوع بسیاری از مستبصران از مذهب امامیه شده است»^۴.

۶- تناقض روایات، علمای شیعه را بر آن داشته تا بدون وجود هر نوع ضابطه به آنچه که می‌خواهند فتوا دهند

۱- کلیات فی علم الرجال ص: ۴۳۴.

۲- تنقیح المقال ۲۳/۳، نیز نک: سخن محب الدین الخطیب در مورد آن در حاشیه المنتقی ص: ۱۹۳.

۳- تهذیب الأحکام ۲/۱.

۴- جعفر سبحانی، القول المفید فی الاجتهاد والتقلید، عرض: سید طعان خلیل الموسوی ص: ۲۰۱.

چنان که در کتاب «الدرر النجفیه» آمده است: نویسنده کتاب الحدائق معتقد به این شده است که امام می‌تواند از روی تقیه به رأیی فتوا دهد که حتی عامه (اهل سنت) هم به آن قائل نشده‌اند، و این به خاطر وجود مخالفت صرف در میان اصحاب وی است. وی می‌گوید: «ائمه احکام مخالفی را صادر می‌کنند گرچه کسی از آن افرادی که قبلاً برایشان حکم داده شده است حاضر نباشند. به همین دلیل، آنان برای مسأله واحد جوابهای متعددی می‌دهند، گرچه کسی از مخالفان به آن قائل نشده باشد»^۱.

۷- نمونه‌هایی از اضطراب در فتاوی:

در اینجا حکم مسأله اذان از خلال اقوال علمای شیعه مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱- سید مرتضی دو قول دارد:

وی می‌گوید: «اصحاب ما در مورد حکم اذان و اقامه اختلاف نظر دارند. برخی معتقدند در همه نمازها سنت مؤکد می‌باشند و واجب نیستند، گرچه تأکید آن در نماز جماعت و نماز صبح و مغرب و نماز جمعه بیشتر است. من هم این قول را بر می‌گزینم و به آن قائل می‌باشم.

برخی دیگر از اصحاب ما معتقدند که اذان و اقامه در همه نمازهای جماعت چه در سفر و چه در حضر، فقط بر مردان واجب است. اذان و اقامه در نماز جماعت و فرادی صبح و مغرب و نماز جمعه بر آنان واجب می‌باشد. در دیگر نمازهای واجب، فقط اقامه بر آنان واجب می‌باشد»^۲.

۲- ابن ابی عقیل:

وی می‌گوید: «هرکس اذان و اقامه را عمداً ترک نماید نمازش باطل می‌شود، مگر در نماز ظهر و عصر و عشاء. در این سه نماز اقامه برای وی کفایت می‌کند و در صورت

۱- حریکة العقل الاجتهادی لدى فقهاء الشيعة الإمامية، جعفر الشاخوری ص: ۷۲ - ۷۵، الحدائق، بحرانی ۵/۱.

۲- مختلف الشيعة ۱۲۰/۲. (این گفته مؤلف درست نیست، زیرا سید مرتضی خود فقط یک قول را برگزیده است) مترجم.

ترک اذان- احتمال زیاد در این سه نماز-، اعاده آن بر وی لازم نیست. اگر فرد اقامه را عمداً ترک کرد نمازش باطل شده و اعاده بر وی لازم است»^۱.

۳- طوسی معروف به شیخ طائفه دو قول دارد:

وی در کتاب النهایة اذان و اقامه را برای نماز جماعت واجب کرده است^۲. اما در کتاب الخلاف معتقد است که هر دو در همه نمازها چه فرادی و چه جماعت مستحب می‌باشند و واجب نیستند^۳.

۴- ابوصلاح می‌گوید: «اذان و اقامه شرط برای نماز جماعت هستند»^۴.

۵- کاظم یزدی طباطبائی می‌گوید: «تأکید رجحان آن دو (اذان و اقامت) در نمازهای فرض یومیه، چه ادا و چه قضا و چه به صورت جماعت و چه به صورت فرادی و چه در سفر و چه در حضر و برای زنان و مردان، اشکالی ندارد. اما برخی از علما قائل به وجوب آن دو شده‌اند، و برخی از علما این وجوب را به نماز مغرب و صبح تخصیص داده‌اند، و برخی معتقدند وجوب آن در نماز جماعت است، و اذان و اقامه را شرط صحت نماز جماعت قرار داده‌اند. برخی دیگر اذان و اقامه را شرط حصول ثواب جماعت قرار داده‌اند. رأی اقوی این است که اذان مطلقاً مستحب است و احوط این است که جز در مواردی که ساقط است و در غیر حال استعجال و سفر و تنگی وقت، اقامه ترک نشود. اذان و اقامه مختص نمازهای فرض یومیه هستند»^۵.

در حاشیه کتاب وی، مجموعه‌ای از علما تعلیقاتی را بر اقوال وی نوشته‌اند، از جمله: گلپایگانی می‌گوید: «بنا بر رأی اقوی، اقامه نیز همین طور است، لکن ترک این دو و علی‌الخصوص اقامه شایسته نیست، زیرا در مورد انجام آن دو، تشویق و ترغیب وارد شده است»^۶.

۱- مختلف الشیعة ۱۲۰/۲

۲- النهایة، طوسی ص: ۶۴-۶۵.

۳- الخلاف، طوسی ۲۸۴/۱، مختلف الشیعة ۱۱۹/۲.

۴- الکافی فی الفقه ص: ۱۴۳، مختلف الشیعة ۱۱۹/۲.

۵- العروة الوثقی ۴۰۹/۲.

۶- العروة الوثقی ۴۱۰/۲.

- ۲- حکیم می گوید: «أظهر این است که ترک آن جایز است».
- ۳- خمینی می گوید: «بنا بر رأی أقوى، اقامه مستحب است، لکن ترک اقامه و نیز ترک اذان، موجب محرومیت از ثواب فراوان می شود»^۱.
- ۴- خوئی می گوید: «ترک اقامه اشکالی ندارد، گرچه رعایت احتیاط اولی است»^۲.
- شیخ طوسی، ملقب به شیخ طائفه نظری خلاف یزدی دارد و می گوید: «اذان و اقامه بر زنان واجب نیست، بلکه آنان به جای این دو شهادتین می گویند، اما اگر اذان و اقامه گفتند این برای آنان افضل است، با این تفاوت که زنان صدای خود را باید به قدری بلند کنند که خود بشنوند و مردان آن را نشوند»^۳.
- اینها نمونه هایی از اختلاف در فتاوی علمای شیعه است که در مطلب بعدی توضیحاتی در این زمینه خواهیم داشت.

۱- العروة الوثقی ۴۱۰/۲.

۲- العروة الوثقی ۴۱۰/۲.

۳- النهاية ص: ۶۵.

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع تناقض علمای دوازده امامی

بعد از این توضیح مختصر در مورد اختلاف فقها و ناتوانی آنان از شناخت حکم درست در دین، حال نگاهی به این موضوع خواهیم داشت.

۱- به علت کثرت تناقض در روایات، فقهای شیعه از ادراک حق در مسائل دینی عاجز شده‌اند. این امر مؤید این مطلب است که مصادر و منابع این روایات آنچنان که روایات شیعه اظهار می‌دارند، جهتی معصوم نیستند، زیرا جهت معصوم دچار تناقض نمی‌شود. پس وقتی که فقها نمی‌توانند حق را در مسائل دینی بشناسند، دیگران چگونه بشناسند؟!

۲- در گستره این اختلاف فقهی معاصر که علمای معاصر در مورد آن نزاع دارند، یک فرد شیعه باید کدام یک را درست بداند؟! ممکن است کسی بگوید: به هر قول عمل کند درست است!! جواب ما این است: سوار شدن بر کشتی چه فایده‌ای دارد اگر من خود را با دیگر طوایف مسلمانان هم ردیف بیابم، تازه اگر از آنان پائین‌تر نباشم!!

۲- فتاوی فقهای معاصر با فتاوی فقهی قدیم تفاوت دارند، و اصحاب هریک از این فتاوی ادعای این را دارند که آنها بر مذهب اهل بیت هستند. حال سوال این است که کدام یک از این دو گروه بر راه صواب هستند؟! آیا فقهای معاصر بر مذهب اهل بیت هستند یا فقهای قدیم؟! سپس سوال این است که کدام یک از فقهای معاصر بر حق می‌باشند؟! سپس چرا فقهای معاصر با فقهای قدیم مخالفت ورزیده‌اند؟! آیا امامانی جدید ظهور کرده‌اند و مذهب را نسخ کرده‌اند یا اینکه جهت جدید دیگری وجود دارد که احکام و فتاوی را صادر می‌کنند؟!

۴- خروج برخی از علمای مذهب از مذهب خود، دلیل بر وجود شکافی بزرگ در مذهب است که برای این دسته از علما آشکار شده است، زیرا تغییر دادن باور و اعتقاد فقط در صورتی ممکن است که سبب آشکاری فاش شود و بروز یابد که موجب تنفر از مذهب شود.

۵- این است مذهب؛ پیروانش در آن دچار تناقض شده‌اند و به احکام شرعی جهل دارند و آخرینشان با اولینشان مخالف است و چنان که خود می‌گویند: فقه‌های مذهب در سرگردانی و حیرت و آشوب فقهی به سر می‌برند. پس چگونه انسان اطمینان یابد که این همان دین خداست که ائمه‌ای معصوم را در آن نائب خود کرده است تا آن را ابلاغ نماید و پیروانش ادعای آن را دارند که این مذهب کشتی نجات است؟!

۶- ممکن است گفته شود: این اختلاف مختص شیعه نیست، بلکه اهل سنت نیز میان خود اختلاف نظر دارند!!

جواب ما چند چیز است:

۱- اهل سنت مدعی این نشده‌اند که افرادی معصوم وجود دارند که مکلف به رهبری امت جهت حفظ آن از اختلاف می‌باشند، و فقط پیامبر ﷺ را معصوم می‌دانند، بلکه امر به اجتهاد علمای امت واگذار شده است، و اگر این علما به رأی درست دست یافتند دو پاداش دارند و اگر به خطا رفتند یک پاداش دارند. از اینرو علمای اهل سنت جهت شناخت احکام مسایل جدید اقدام به اجتهاد کرده‌اند و دچار اختلاف شده‌اند و عذر همدیگر را بیان می‌کنند، زیرا بنای امور فرعی بر توسعه است.

۲- شیعیان دو قرن و نیم اظهار می‌داشتند که از معصومین تبعیت می‌کنند و بر فرض صحت این مدعا، باید آنان دچار اختلاف نشوند، زیرا همه وقایعی که ممکن است برای امت پیش بیاید در طول این مدت روی داده است. پس کجاست تأثیر معصومین در متحد ساختن امت؟!

۳- بیشتر اختلافات میان شیعیان و بلکه همه آنها- حسب روایات خودشان- ناشی از ائمه معصوم آنان است، زیرا آنان فتاوی متناقض صادر کرده و جوابهایی سرگردان کننده داده‌اند، و به همین دلیل هم پیروانشان در تشخیص جواب و فتوای صحیح دچار حیرت شده‌اند، و این امر سبب اختلاف در میان شیعه شده است.

اما اختلاف میان اهل سنت به سبب اختلاف آنان در روش استنباط از ادله برمی‌گردد و به خاطر تناقض ادله نیست، و مجتهدی که دنبال شناخت حق است اگر به خطا برود، در شریعت خداوند معذور است. و لله الحمد.

بنابراین، اختلاف شیعه و اختلاف اهل سنت با هم تفاوت دارد. نکته آخر اینکه، این مذهب امامیه است..... که اقوال ائمه آنان متناقض است و به همین دلیل دیدگاه علمای مذهب دچار تناقض و اضطراب شده است و به خاطر این امور، شناخت حقیقت از میان این دیدگاه‌های متناقض دشوار شده است.

پس در پهنه این اقوال و دیدگاه فقهی در میان شیعه، حقیقت کجاست؟! سپس امروزه گروهی از شیعیان چیزی را که کمر شکن است بیان می‌کنند و می‌گویند: کسی که ردّ فقیه را بگوید انگار که خدا را رد گفته است، اما مشکل اینجاست که نمی‌دانیم که اقوال کدام یک از این فقهای متناقض، نماینده و بیانگر رأی خداوند عز و جل است؟!

فقهای قدیم ده‌ها مذهب دارند؛ فقهای معاصر ده‌ها دیدگاه دارند؛ معاصرین با قدما مخالفت می‌کنند!! پس قول کدام یک قول خداوند عز و جل است؟!

به راستی که جرأت زیادی علیه خدا دارند!!

مظفر از علمای شیعه می‌گوید: «بنا بر اعتقاد ما، مجتهد جامع الشرایط، در زمان غیبت امام نایب وی می‌باشد، و این مجتهد حاکم و رئیس مطلق است، و قول فصل در قضایا و داوری میان مردم که حق امام می‌باشد، حق او نیز می‌باشد، و کسی که رد او را بگوید رد امام را گفته است، و کسی که رد امام را بگوید رد خدا را گفته است، و چنان که در حدیث صادق اهل بیت علیهم السلام آمده است، این کار در حد شرک به خدا است»^۱.

جواب ما به وی این است: علمای شیعه با هم اختلاف دارند و فتاوی آنان در عصر حاضر و بلکه در عصر گذشته با هم تناقض دارد و حتی فتاوی علمای معاصر با فتاوی علمای قدیم در تناقض است. پس رد بر کدام یک از این اقوال رد بر خدا می‌باشد؟! نکته دیگر اینکه یک فرد شیعه قول یک فقیه را قبول می‌کند و قول فقهای دیگر را رد می‌کند. در این صورت باید گفت که هر فرد شیعه رد قول فقیه یا فقهای دیگر را می‌گوید. در این صورت همه آنان مشرک هستند، زیرا نتوانسته‌اند به اقوال همه فقها عمل کنند.

به درستی که جرأت زیادی دارد و سبب آن ترساندن از تبعیت از احکام شرک و کفر و آتش جهنم است تا مبدا عقل‌های خود را برای شناخت حقیقت بکارگیرند.

به درستی که گناه این مردم بر دوش علماست، زیرا پیروان خود نمی‌توانند حقیقت را بشناسند و این بر علما واجب می‌کند که از خدا بترسند و جهت نجات پیروان و برداشتن این تفرقه و شکاف در امت که به سبب تناقض موجود در روایات کذب و راویان کذاب و مجهول ایجاد شده است، بازگشت نمایند.

مبحث هشتم:

شکایت اهل بیت از شیعیان خود

مطلب اول:

بیان موضوع شکایت آل بیت از شیعیان خود

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع شکایت اهل بیت از شیعیان خود

مطلب اول:

بیان موضوع شکایت اهل بیت از شیعیان خود

کسی که از اقوال اهل بیت موجود در منابع شیعه اطلاع داشته باشد، دچار شگفتی می‌شود، زیرا می‌بیند که همه اهل بیت، یعنی کسانی که شیعیان دوازده امامی آنان را ائمه خود کرده‌اند، از اصحاب خود شکایت می‌کنند و حتی آنان را مورد لعنت قرار می‌دهند و حتی افراد مشهور آنان نیز از لعنت ائمه در امان نمانده‌اند، و ائمه آنان را لعنت نموده و از آنان بیزاری جسته‌اند.

در این مبحث، اقوال هشت نفر از اهل بیت که دوازده امامی‌ها آنان را ائمه منصوب خدا می‌دانند بیان می‌شود.

۱- امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) (۱۰۱ق بعثت - ۴۰ هـ):

در نهج البلاغه که شیعیان آن را از منابع شیعه به شمار می‌آورند، سخنان زیادی از وی در این موضوع ذکر شده است. در اینجا تعدادی از این اقوال ذکر می‌شود:

* امیرالمؤمنین علی (ع) خطاب به پیروان خود می‌گوید: «یا أشباه الرجال ولا رجال، حلوم الأطفال وعقول ربات الحجال، لوددت أني لم أركم ولم أعرفكم، معرفة جرت والله ندماً وأعقت سدماً»^۱. «ای نامردان مرد نما، رویاهای کودکان در دلتان و عقل‌های زنان حجله نشین در مغزتان. ای کاش شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم! سوگند به خدا این شناخت پشیمانی برایم آورد و اندوه‌ها به دنبال داشت».

* همچنین گفته است: «ما هي إلا الكوفة، أقبضها وأبسطها، إن لم تكوني إلا أنت تهب أعاصيرك فقبحك الله! ... اللهم إني قد مللتهم وملوني، وسئمتهم وسئموني، فأبدلني بهم خيراً منهم، وأبدلهم بي شراً مني، اللهم مث قلوبهم كما يمث الملح في الماء»^۲ «برای من جز کوفه نیست که در سلطه من قرار گرفته است، و قبض و بسط آن را در اختیار دارم. ای کوفه، اگر برای من چیزی جز تو نباشد، در حالی که بادهای درهم زننده در تو می‌وزند، خداوند

۱- نهج البلاغة ۵۴/۱.

۲- نهج البلاغة ۶۴/۱ - ۶۵.

زشت کند! بار خدایا، من این مردم را دچار ملالت کرده‌ام. آنان نیز مرا گرفتار ملالت نموده‌اند. من اینان را افسرده ساخته‌ام و آنان هم مرا افسرده و ناراحت کرده‌اند. بهتر از آنان را به جای آنان بر من عنایت فرما و بدتر از من را به جای من نصیب آنان بنما. بار خدایا، دل‌های آنان را بگداز و آب کن، چنان که نمک در آب منحل می‌شود».

* نیز گفته است: «قاتلکم الله! لقد ملأتم قلبي قيحاً، وشحنتم صدري غيظاً، وجرعتموني نعب التهمام أنفاساً، وأفسدتم علي رأيي بالعصيان والخذلان، حتى لقد قالت قریش: إنّ ابن أبي طالب رجل شجاع ولكن لا علم له بالحرب... ولكن لا رأي لمن لا يطاع»^۱. «خداوند نابودتان کند! قلبم را با خونابه پر کردید و سینه‌ام را مالا مال از خشم نمودید و غم‌های متوالی را جرعه جرعه به من خوراندید و رأی و نظرم را با نافرمانی و تنها گذاشتن من مختل کردید، تا آنجا که قریش گفت: فرزند ابوطالب مردی دلاور است، لکن فنون جنگ را نمی‌داند..... ولی چه کنم کسی که اطاعت نمی‌شود رأیی ندارد».

* نیز می‌گوید: «أفٍ لكم! لقد سئمت عتابكم! وكأن قلوبكم مألوسة، فأنتم لا تعقلون. ما أنتم لي بثقة»^۲.

«وای بر شما ای مردم! از خطاب و توبیخ بر شما خسته شده‌ام. گویا دل‌هایتان مختل است و از تعقل بازمانده‌اید. من هرگز اطمینانی به شما ندارم».

* همچنین می‌گوید: «وإني لعالم بما يصلحكم، ويقيم أودكم، ولكني لا أرى إصلاحكم بإفساد نفسي، أضرع الله حدودكم، وأنعس حدودكم! لا تعرفون الحق كمعرفتكم الباطل، ولا تبطلون الباطل كإبطالكم الحق»^۳.

«من آنچه که شما را اصلاح و کجی هایتان را راست می‌کند، می‌دانم. ولی هرگز با افساد خویشتن شما را اصلاح نخواهم کرد. خداوند روی شما را خوار و پست و نصیب شما را تباه گرداند! آنچنان که باطل را می‌شناسید آشنائی با حق ندارید و آنچنان که حق را از بین می‌برید باطل را محو و نابود نمی‌سازید».

۱- نهج البلاغة ۷۰/۱.

۲- نهج البلاغة ۸۳/۱.

۳- نهج البلاغة ۱۸۸/۱، و نک: البحار ۷۹/۳۴.

* همچنین می‌گوید: «منیت بکم بثلاث واثنین: صُمُّ ذُوو أَسْمَاعٍ، وَبِکُمْ ذُوو کَلَامٍ، وَغُمِّي ذُوو أَبْصَارٍ، لَا أَحْرَارٌ صُدُّقٌ عِنْدَ اللِّقَاءِ، وَلَا إِخْوَانٌ ثِقَةٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ...»^۱.

«من از شما به سه خصلت و دو خصلت مبتلا شده ام: ناشنویانی گوش دار! لالهائی سخن‌گو! نابینایانی چشم‌دار! نه آزاد مردانی راستین هستید در هنگام رویارویی با دشمنان و نه برادران قابل اطمینان در موقع آزمایش...».

* نیز می‌گوید: «أحمد الله على ما قضى من أمر، وقدر من فعل، وعلى ابتلائي بکم أيها الفرقة التي إذا أمرت لم تُطع، وإذا دعوت لم تُجِب... لله أنتم! أما دين يجمعكم! ولا حمية تشحذکم»^۲.

«ستایش می‌کنم خدا را در برابر هر چیزی که قضایش به آن متعلق گشته و به هر فعلی که مقدر فرموده و مرا به شما مبتلا ساخته است، ای گروهی که هنگامی که امر کنم اطاعت نمی‌کنید، و هر موقع که دعوت کنم اجابت نمی‌کنید... راستی شما چگونه مردمی هستید! آیا دینی که شما را جمع و متحد سازد وجود ندارد! آیا غیرتی نیست که شما را به تلاش اندازد!».

* همچنین گفت: «فأبيتم علي إباء المخالفين الجفأة والمنابذين العصاة حتى ارتاب الناصح بنصحه»^۳.

«اما به مانند مخالفان جفاکار و عاصیان و ستیزه‌گران ابا ورزیدید به طوری که نصیحت‌کننده در نصیحت خود شک کرد».

* وی اصحاب معاویه را بر اصحاب خود ترجیح داده و می‌گوید: «إن هؤلاء القوم سيدلون منكم باجتماعهم على باطلهم وتفرقكم عن حقكم... وبأدائهم الأمانة إلى صاحبهم وخيانتكم، وبصلاحهم في بلادهم وفسادكم... اللهم إني قد مللتهم وملوني، وسئمتهم وسئموني، فأبدلني بهم خيراً منهم، وأبدلهم بي شراً مني»^۴.

۱- نهج البلاغة ۱/۱۸۸، ۱۸۹.

۲- نهج البلاغة ۲/۱۰۰-۱۰۱.

۳- نهج البلاغة ۱/۷۸، و نک: البحار ۳۲۲/۳۳، الغدير، آمینی ۱۳۱/۲، مجمع البحرين، طریحی ۳۰/۳.

۴- نهج البلاغة ۱/۶۵.

«آنان به همین زودی دولت را از شما خواهند گرفت. این تسلط به جهت اجتماع و تشکل آنان در باطل‌شان و پراکندگی شما از حقتان می‌باشد، و به خاطر ادای امانتی که به صاحب خود می‌نمایند و خیانتی که شما به صاحبان روا می‌دارید و به جهت اصلاح و تنظیم امور که آنان در شهرهای خود به وجود می‌آورند و فساد می‌کنند که شما در شهرهایتان به راه می‌اندازید. بار خدایا، من این مردم را دچار ملالت کرده‌ام. آنان نیز مرا گرفتار ملالت نموده‌اند. من اینان را افسرده ساخته‌ام و آنان هم مرا افسرده و ناراحت کرده‌اند. بهتر از آنان را به جای آنان بر من عنایت فرما و بدتر از من را به جای من نصیب آنان بنما».

* همچنین می‌گوید: «لا أبا لكم ما تنتظرون بنصرکم ربکم، أما دین یجمعکم ولا حمیة تمشکم، أقوم فیکم مستصرحاً وأنادیکم متغوئاً فلا تسمعون لی قولاً... فحرجتم جرجرة الجمل الأسر وثاقلتم ثاقل النضو الأدبر»^۱.

«ای مردمی که اصالت ندارید، برای یاری پروردگارتان در انتظار چه کسی و کدام روزی و چه حادثه‌ای نشسته‌اید؟ آیا هیچ دینی وجود ندارد که شما را جمع کند و هیچ غیرتی ندارید که شما را بر هجوم به دشمنانتان تحریک نماید، و به هیجان آورد؟ در میان شما فریاد زنان می‌ایستم و شما را به عنوان پناه ندا می‌زنم، اما سخنان مرا نمی‌شنوید... و مانند شتر خسته و بیمار صدا در آوردید و مانند شتر لاغر و مجروح از حرکت بازایستادید».

* نیز می‌گوید: «قد اصطلحتم علی الغل فیما بینکم... الخ»^۲. «کینه توزی را مبنای زندگی خود قرار دادید».

* در مذمت آنان مورد حکومت خود می‌گوید: «والله ما تکفونی أنفسکم فکیف تکفونی غیرکم، إن کانت الرعايا قبلي لتشکو حیف رعائهما، وإنی الیوم لأشکو حیف رعیتی کأنی المقود وهم القادة، أو الموزع وهم الوزعة»^۳.

۱- نهج البلاغة ۱/۹۰، و نک: البحار ۳۳/۵۶۵، ۳۳/۳۴.

۲- نهج البلاغة ۲/۱۷، و نک: البحار ۲۴/۸۹، میزان الحکمة ۳/۲۲۹۰.

۳- نهج البلاغة ۴/۶۲، و نک: البحار ۳۴/۱۶۲..

«به خدا قسم شما نمی‌توانید کفایت خود را بکنید. پس چگونه می‌خواهید کفایت من را بکنید، و به جای من این کار را به انجام برسانید؟ اگر قبلاً رعایا از حیف و ظلم حاکمان شکایت می‌کردند، من امروز از حیف رعیت خود شکایت می‌کنم و انگار که من رعیت هستم و آنان رهبر، و یا اینکه من تقسیم شده هستم و آنان تقسیم کننده».

* همچنین می‌گوید: «وَلَهْمَتْ كُلَّ امْرَأٍ مِنْكُمْ نَفْسَهُ لَا يَلْتَفِتُ إِلَى غَيْرِهَا، وَلَكِنْكُمْ نَسِيتُمْ مَا ذَكَّرْتُمْ وَأَمَنْتُمْ مَا حَذَرْتُمْ، فَتَاهُ عَنْكُمْ رَأْيُكُمْ، وَتَشْتَتِ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ، وَلَوَدِدْتُ أَنَّ اللَّهَ فَرَقَ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ»^۱.

«و هر کس از شما را نفس خود مشغول می‌نمود و به کس دیگری توجه نداشت. ولی آنچه را که به شما تذکر داده شده بود به فراموشی سپردید و از آنچه که شما را از آن بیمناک کرده بودند خاطر جمع شدید. در نتیجه رأی شما از مغزتان گم شد و امر شما بر شما پراکنده گشت و دوست داشتم خداوند من و شما را از هم جدا نماید».

* همچنین می‌گوید: «مَا بِالْكُمْ لَا سَدَدَ لِرُشْدٍ وَلَا هَدِيْتُمْ لِقَصْدٍ؟... طَعَانِينَ عِيَابِينَ حِيَادِينَ رَوَاغِينَ، إِنَّهُ لَا غَنَى فِي كَثَرَةِ عِدَدِكُمْ مَعَ قَلَّةِ اجْتِمَاعِ قُلُوبِكُمْ»^۲.

«شما را چه شده است؟ که هرگز موفق به رشد و صلاح نشدید و به حیات معتدل هدایت نگردیدید.... شما مردمی هستید طعنه زن و عیب جو و کناره گیرنده از حق و ترسو. شما با وجود کثرت تعدادتان، هماهنگی دل‌هایتان بسیار اندک است».

* نیز می‌گوید: «الَّتِي إِذَا أَمَرْتُ لَمْ تُطْعَ، وَإِذَا دَعَوْتُ لَمْ تُجِبْ، إِنَّ أُمُهِلْتُمْ خِفْتُمْ، وَإِنْ حَوْرَيْتُمْ حَرَمْتُ»^۳.

«ای گروهی که هنگامی که امر کنم اطاعت نمی‌کنید و هر موقع که دعوت کنم اجابت نمی‌کنید. اگر به شما مهلت داده شود در تخیلات و سخنان بیهوده فرو می‌روید و اگر با شما بجنگند سست و زبون می‌گردید».

۱- نهج البلاغة ۲۳۰/۱، و نک: البحار ۹۱/۳۴.

۲- نهج البلاغة ۲۳۲/۱، و نک: البحار ۹۷/۳۴.

۳- نهج البلاغة ۱۰۰/۲ و نک: البحار ۸۵/۳۴، مجمع البحرین، طریحی ۷۱۰/۱.

* همچنین می‌گوید: «لقد كنت أمس أميراً فأصبحت اليوم مأموراً، وكنت أمس ناهياً فأصبحت اليوم منهيّاً»^۱.

«من تا دیروز امیر و فرمانده بودم و امروز فرمانبردار شده‌ام. دیروز نهی‌کننده بودم و امروز نهی می‌شوم».

این اقوال بیانگر حسرتها و آه‌های قلبی زخمی و رئیسی است که از پیروان خود ظلم دیده است. او از آن دسته از پیروانش شکایت می‌کند که او را خوار نموده و از او نافرمانی کرده‌اند و سپس او علیه آنان دعا می‌کند.

علی بن ابی طالب علیه السلام آنان را نامرد و عاصی و خوار توصیف می‌کند و متهم به این می‌کند که آنچنان که باطل را می‌شناسند، حق را نمی‌شناسند و خائن هستند و دینی ندارند که بر آن اجتماع نمایند و بر کینه‌توزی دسیسه چیده‌اند و سپس علیه آنان دعا می‌کند که به آگاهی و اعتدال دست نیابند.

این روایات رنج زیادی را کشف می‌کنند که علی علیه السلام در طول حیات خود از آن رنج برده است تا اینکه از زندگی با آنان خسته می‌شود و آرزوی مرگ می‌کند.

۲- حسن بن علی علیه السلام (۳-۵۵۰هـ):

سهم حسن نیز بهتر از سهم پدرش همراه با پیروانش نبود، زیرا پیروانش او را مورد آزار قرار دادند و به او بد کردند، حال آنکه اظهار می‌داشتند که شیعه او و پدرش هستند. در کتب شیعه دوازده امامی شکایت‌های زیادی از او روایت شده است که به بیان برخی از آنها اکتفا می‌شود:

* از حسن علیه السلام روایت شده که گفت: «به خدا قسم چنان می‌بینم که معاویه از این افراد برای من بهتر است. آنان اظهار می‌دارند که شیعه من هستند، اما دنبال قتل من هستند و ثروت و سامانم را غارت کردند و اموالم را گرفتند. به خدا قسم اگر از معاویه تعهدی بگیرم که با آن جانم در امان باشد و در میان خانواده‌ام احساس امنیت کنم بهتر از

۱- نهج البلاغة ۲/۱۸۷، و نک: البحار ۳۳/۳۰۶، ۴۱/۹۷.

این است که اینان مرا بکشند و خانواده‌ام از بین برود. به خدا قسم اگر با معاویه بجنگم آنان گردن مرا می‌گیرند و مرا تسلیم معاویه می‌کنند. به خدا قسم اگر با معاویه صلح کنم و دارای عزت باشم بهتر از این است که معاویه مرا در اسارت بکشد»^۱.

* همچنین از وی روایت شده که گفت: «من اهل کوفه و بلا و محنت آنان را شناختم. کسانی از آنان که فاسد هستند برای من به کار نمی‌آیند. آنان در سخن و کردار خود وفا و پیمانی ندارند. آنان مختلف و متفاوت هستند و به ما می‌گویند قلوبشان با ما است، اما شمشیرهایشان علیه ما برکشیده شده است»^۲.

* مسعودی شیعه مذهب می‌گوید: «حسن علیه السلام بعد از توافق با معاویه در سخنانی گفت: ای مردم کوفه، اگر نفس من قبلاً از شما روی گردان نمی‌شد، به خاطر سه چیز از شما روی گردان می‌شود: کشته شدن پدرم توسط شما، سلب ثروت و سامانم، و ضربه زدن شما بر شکم من. بدانید که من با معاویه بیعت کرده‌ام. پس از او حرف شنوی داشته و مطیع او باشید»^۳.

* مفید می‌گوید: این مردم بر چادر حسن حمله بردند و آن را غارت کردند و حتی سجاده‌اش را از زیرش بیرون کشیدند. سپس عبدالرحمان بن عبدالله جعال ازدی بر حسن حمله برد و روسری وی را از گردنش ربود و حسن در حالت نشسته و در حالی که شمشیرش را به کمر بسته بود و ردایش را بر تن نداشت باقی ماند»^۴.

* این افراد آنچنان که حسن علیه السلام را به صورت عملی آزار می‌دادند به او توهین نیز می‌کردند. از ابوجعفر علیه السلام روایت است که گفت: «مردی از اصحاب حسن علیه السلام به نام سفیان بن أبو لیلی سوار بر شتر خود آمد، و نزد حسن علیه السلام رفت و حسن در گوشه‌ای از خانه خود مخفی شده بود. پس به حسن گفت: سلام بر تو ای ذلیل‌کننده مؤمنان.

۱- الاحتجاج ۱۰/۲، البحار ۲۰/۴۴، الانتصار ۲۳۴/۹.

۲- الاحتجاج ۱۲/۲، البحار ۱۴۷/۴۴، الأنوار البهیة ص: ۹۱.

۳- مروج الذهب ۴۳۱/۲، و نک: الانتصار ۱۰۶/۸.

۴- الإرشاد، مفید ص: ۱۹۰، و نک: مقاتل الطالبیین ص: ۴۱، أعیان الشیعة ۵۶۹/۱.

حسن گفت: چطور این را دانستی؟ سفیان گفت: خلافت و رهبری امت را از گردن خود برکندی و بر گردن این طغیانگر انداختی که به غیر حکم خداوند، حکم می‌کند.^۱

* خطیب بغدادی از علمای اهل سنت به صورت مستند از ابوغریف نقل کرده که گفت: ما پیش قراول سپاه حسن بن علی علیه السلام بودیم که تعدادمان دوازده هزار نفر بود و در مسکن - محلی در نزدیکی بغداد - بودیم و به استقبال مرگ آمده بودیم و عزم ما برای جنگ با مردم شام جدی بود و فرمانده ما ابوالغمر طه بود. وقتی که خبر صلح حسن بن علی به ما رسید انگار که کمر ما از خشم و عصبانیت شکسته است. وقتی که حسن بن علی به کوفه آمد مردی از ما به نام ابوعامر سفیان بن لیلی به او گفت: سلام بر تو ای ذلیل کننده مؤمنان! حسن گفت: ای ابوعامر، این را نگو، من مؤمنان را خوار نکرده‌ام، بلکه کراحت داشتم که بر سر حکومت آنان را بکشم.^۲

* وقتی که معاویه حکومت سرزمین‌ها را دریافت کرد، و داخل کوفه شد و در آنجا سخنانی ایراد کرد و سایر سرزمین‌ها و مناطق دیگر در مورد حکومت وی به اتفاق نظر رسیدند، و قیس بن سعد که قبلاً عزم مخالفت و ناسازگاری کرده بود نزد او برگشت و اجماع و اتفاق نظر عمومی بر بیعت با معاویه حاصل شد، حسن بن علی همراه با برادرش حسین و دیگر برادران و خواهران‌شان و پسر عموی‌شان عبدالله بن جعفر از سرزمین عراق به مدینه - برترین سلام‌ها بر ساکن آن باد - کوچ کردند. حسن در طول مسیر هرگاه به گروهی از شیعیان خود می‌گذشت آن شیعیان وی را به خاطر کناره‌گیری از خلافت به نفع معاویه مورد سرزنش قرار می‌دادند، اما حسن کار خود را نیک و درست و پسندیده می‌دانست، و احساس حرج و نکوهش و پشیمانی نمی‌کرد و بلکه از این کار راضی و خوشحال بود. گرچه این کار وی سبب شد که از خانواده و نزدیکان و

۱- اختیار معرفة الرجال ۳۲۸/۱، و نک: الاختصاص للمفید ص: ۸۲، مقاتل الطالبیین ص: ۴۴، البحار ۲۳/۴۴، ۲۴، ۵۸، ۵۹، خلاصة الأقوال، حلی ص: ۱۶۰، شرح نهج البلاغة ۱۶/۱۶، جامع الرواة، أردبیلی ۳۶۶/۱، معجم رجال الحديث، خوئی ۱۵۶/۹.

۲- تاریخ بغداد ۳۰۵/۱۰.

پیروان خود بدی ببیند، خداوند از او راضی باد و خشنودش نماید و بهشت را موایش گرداند.^۱

این موضع‌گیریهای پیروان حسن علیه السلام بر این امر تأکید می‌گذارد که در آنان خیری نیست. حسن علیه السلام آنان را خائن توصیف می‌کند و می‌گوید: اگر بر جنگ با معاویه تصمیم می‌گرفت، این پیروان وی را می‌گرفتند و به معاویه تسلیم می‌کردند، و این بدترین نوع خیانت است. وقتی که حسن بن علی به نفع معاویه از خلافت کناره گرفت، پیروانش به وی اهانت کردند و او را خوارکننده مؤمنان نامیدند و لباس‌هایش را از تنش بیرون آوردند و کسی نرفت تا لباسی بر او بپوشاند و فرش زیر او را نیز از زیرش بیرون کشیدند و بردند. این امر دلیل بد بودن افراد اطراف حسن بن علی است که تظاهر به حب اهل بیت می‌کردند، اما بعد آنان را آزار و اذیت می‌دادند و به آنان اهانت می‌کردند و آنان برای اهداف و انگیزه‌های دیگری گرد اهل بیت جمع شده بودند نه برای دین و قناعت.

۳- حسین بن علی علیه السلام (۴-۶۱هـ)

آنان حسین علیه السلام را از همان دوران جنینی و در دوران جوانی و بزرگسالی مورد انواع آزارها و اذیت‌ها قرار دادند.

* آزار دادن حسین علیه السلام در دوران جنینی و کودکی:

شیعیان اظهار می‌دارند که مادرش فاطمه علیها السلام از حسین علیه السلام ناخشنود بود و از باردار شدن به وی و ولادت او کراهت داشت، و وقتی هم به دنیا آمد از شیر دادن به وی کراهت داشت و به او شیر نمی‌داد و کسی را نیافتند که به حسین شیر بدهد و به همین دلیل حسین در دوران شیرخوارگی خود از انگشت شست پیامبر صلی الله علیه و آله شیر می‌خورد. کلینی از جعفر روایت کرده که گفت: «جبرئیل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: فاطمه پسری به دنیا خواهد آورد که امت بعد از تو او را به قتل می‌رسانند. پس وقتی که

۱- البداية والنهاية ۱۹/۸، و نک: الكامل فی التاريخ ۸۵/۳-۸۷ با اندکی تصرف.

فاطمه به حسین علیه السلام باردار شد، فاطمه از این موضوع ناخشنود بود و هنگامی که او را به دنیا آورد از بدنیا آمدن او ناخشنود بود. سپس ابو عبدالله علیه السلام می گوید: در دنیا مادری دیده نشده که کودکی را به دنیا آورد و از این موضوع ناخشنود باشد، اما فاطمه از این امر ناخشنود بود، زیرا می دانست که حسین کشته خواهد شد. وی می گوید: در مورد حسین علیه السلام این آیه نازل شد که می فرماید:

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا ۚ﴾ [احقاف: ۱۵]^۱

«ما به انسان دستور می دهیم که به پدر و مادر خود نیکی کند. چرا که مادرش او را با رنج و مشقت حمل می کند، و با رنج و مشقت وضع می کند». این آیه به اجماع تمام مفسران مکی است، لکن دروغ که افسار و کنتور ندارد زیرا فاطمه در مدینه ازدواج کرد و بعد از آن باردار شد.

حسین علیه السلام از مادرش فاطمه علیها السلام و از هیچ زن دیگری شیر نخورد، زیرا شیعیان اظهار می دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انگشت شست خود را در دهان وی می گذاشت و حسین به اندازه دو یا سه روز شیر می خورد.^۲

* آزار دادن حسین در دوران بزرگسالی:

محسن امین می گوید: «بیست هزار نفر از مردم عراق با حسین علیه السلام بیعت کردند، اما همگی به او خیانت کردند و بر او شوریدند حال آنکه بیعت با حسین را در ذمه داشتند و حسین را کشتند».^۳

از جعفر صادق روایت شده که گفت: «بعد از قتل حسین مردم همه مرتد شدند، غیر از سه نفر: ابو خالد کابلی، یحیی بن أم طویل و جبیر بن مطعم!». یونس بن حمزه نیز چنین روایتی را ذکر کرده و جابر بن عبدالله انصاری را به این سه نفر اضافه کرده است.^۴

۱- الکافی ۴۶۴/۱، و نک: الحدائق الناضرة ۸۱/۲۵، علل الشرائع ۲۰۶/۱، البحار ۲۳/۴۴.

۲- الکافی ۴۶۵/۱.

۳- أعيان الشيعة ۲۶/۱، و نک: شرح نهج البلاغة ۴۳/۱۱، الدرجات الرفیعة فی طبقات الشيعة ص: ۵.

در مورد شکایت حسین علیه السلام از آنان، روایات زیادی از حسین نقل شده که شکایت و گله حسین از پیروانش و مذمت و نکوهش وی در مورد آنان را آشکار می‌کند، از جمله: از وی روایت شده که گفت: «لکن شما به مانند پرندگان مهاجم برای بیعت به سوی ما شتافتید و مانند پروانه‌ها گرد آن بیعت حلقه زدید، اما بعداً آن را نقض کردید. طاغوت‌های این امت و باقی مانده احزاب و طرد کنندگان قرآن، احمق و نابود و دور شوند! و لعنت خدا بر ظالمان باد»^۲.

از حسین بن علی روایت شده که علیه شیعیان خود دعا کرد و گفت: «اللهم إن متّعهم إلى حين ففرقهم فرقاً، واجعلهم طرائق قدداء، ولا ترض الولاة عنهم أبداً، إهم دَعَوْنَا لِنُصْرُونَا ثُمَّ عَدُّوا عَلَيْنَا فُكْتَلُونَا»^۳.

«پروردگارا، اگر تا زمانی آنان را بهره‌مند ساختی، بعد آنان را فرقه‌ها گردان و سخت پراکنده نما و والیان را هرگز از آنان راضی نگردان، زیرا آنان ما را دعوت کردند تا به ما کمک کنند، اما بعد خود بر ما هجوم آوردند و ما را کشتند».

۴- علی بن حسین، زین العابدین علیه السلام (۳۸-۹۵هـ)

علی بن حسین تأکید می‌کند که آنان به پدرش خیانت کردند و با او عهد و میثاق بستند و سپس او را تنها گذاشتند و حتی با او جنگیدند. سپس وی از گریه آنان بر اهل بیت اظهار تعجب می‌کند، حال آنکه اینان خود سبب قتل او شدند و بلکه خود قاتل او بودند. وی همچنین تأکید می‌کند پیروانش اهل غلو هستند و ائمه خود را در جایگاهی بالاتر از جایگاه واقعیشان قرار داده‌اند، و سپس از آنان براءت می‌جوید. حال در زیر برخی از اقوال وی ذکر می‌شود:

۱- اختیار معرفة الرجال ۳۳۸/۱، شرح أصول الكافي، مازندرانی ۵۰/۱۰، جامع الرواة، أردبیلی ۱۴۷/۱، معجم رجال الحديث، خوئی ۳۷/۲۱، الذريعة ۳۵۴/۱.

۲- الاحتجاج ۲۴/۲، كشف الغمة ۲۲۹/۲، مناقب آل أبي طالب ۲۵۸/۳، الانتصار ۲۳۵/۹.

۳- الإرشاد، مفید ص: ۲۴۱، إعلام الوری، طبرسی ص: ۹۴۹.

* از وی روایت شده که گفت: «این افراد برای ما دارند گریه می‌کنند، اما چه کسی غیر از آنان ما را کشت؟!»^۱

* همچنین از وی روایت شده که گفت: «یهودیان عزیر را دوست داشتند تا اینکه آن چیزها را در مورد وی گفتند، پس نه عزیر از آنان است و نه آنان از عزیر. مسیحیان نیز عیسی را دوست داشتند تا اینکه آن چیزها را در مورد وی گفتند. پس نه عیسی از آنان است و نه آنان از عیسی. من نیز بر همین منوال هستم، زیرا گروهی از شیعیان، ما را دوست خواهند داشت تا اینکه چیزهایی را در مورد ما می‌گویند که یهودیان در مورد عزیر و مسیحیان در مورد عیسی گفتند. پس نه آنان از ما می‌اند و نه ما از آنان»^۲.

* همچنین از وی روایت شده که گفت: «ای مردم، ما را چنان که اسلام گفته است دوست بدارید، زیرا این علاقه شما همینطور به شکل نادرست ادامه یافت تا آنجا که این علاقه شما برای ما ننگ شد»^۳.

* در روایت دیگری آمده است: «ای مردم، چنان که اسلام گفته است ما را دوست بدارید، زیرا به خدا قسم این علاقه شما و سخن شما در مورد ما به شکل نادرست ادامه یافت که ما را نزد مردم مبعوض کردید»^۴.

* همچنین وی می‌گوید: «ای مردم، ما را به صورت اسلامی دوست بدارید و ما را به سان بت دوست ندارید، زیرا این علاقه نادرست شما همین طور ادامه یافت تا آنجا که برای ما ننگ و عار شد»^۵.

۱- الاحتجاج ۲/۲۹.

۲- اختیار معرفة الرجال ۱/۳۳۶، و نک: البحار ۲۵/۲۸۸، معجم رجال الحديث، خوئی ۱۵/۱۳۴، قاموس الرجال، تستری ۱۰/۴۲۹.

۳- مناقب آل أبي طالب ۳/۳۰، الصوارم المهرقة ص: ۲۵۴، الطبقات الكبرى ۵/۲۱۴، تاریخ ابن عساکر ۴۱/۳۷۴، تهذیب الکمال ۲۰/۳۸۷، سیر أعلام النبلاء ۴/۳۸۹، تاریخ الإسلام ۶/۴۳۵، البداية والنهاية ۹/۱۲۲.

۴- نک: ضوء النبی، سید علی شهرستانی ۱/۴۵۴، الطبقات الكبرى ۵/۲۱۴، تاریخ ابن عساکر ۴۱/۳۹۲، تهذیب الکمال ۲۰/۳۸۸، البداية والنهاية ۹/۱۲۲.

۵- تاریخ ابن عساکر ۴۱/۳۹۲، تهذیب الکمال ۲۰/۳۸۷، شرح إحقاق الحق ۲۸/۱۰۶.

* چندین نفر نزد وی رفتند و او را مورد ستایش قرار دادند و وی گفت: «شما چقدر دروغگو هستید و چقدر بر دین خدا جرأت دارید. ما از صالحان قوم خویش هستیم و اینکه از صالحان قوم خود باشیم بر ایمان کفایت می‌کند»^۱.

۵- محمد بن علی بن حسین باقر علیه السلام (۵۷-۱۱۴هـ)

وی اصحاب خویش را به این متهم می‌کند که اهل شک و حماقت هستند، گرچه تعدادشان کم می‌باشد، زیرا اگر گوسفندی برایشان ذبح شود نمی‌توانند آن را به صورت کامل بخورند. این سخن به این معنی است که تعداد آنان به ده نفر نمی‌رسیده است. حتی جعفر تأکید می‌کند که پدرش باقر فقط چهار نفر از آنان را برگزیده است، و این چهار نیز چنان که بعداً خواهد آمد مورد طعن باقر می‌باشند.

علاوه بر این، این افراد برغم تعداد کم‌شان متهم به شراب‌خواری و سرقت و زنا و انجام لواط و رباخواری هستند... پس با این وجود چه اعتمادی می‌توان به این افراد داشت؟!۲

* از باقر علیه السلام روایت است که گفت: «لو كان الناس كلهم لنا شيعة لكان ثلاثة أرباعهم لنا شكاكاً، والرابع الآخر أحمق»^۲.

«اگر همه مردم شیعه ما باشند سه چهارم آنان نسبت به ما شکاک خواهند بود و یک چهارم دیگر احمق».

* همچنین از وی روایت است که گفت:

«لعن الله بنائاً، وإن بنائاً لعنه الله، كان يكذب على أبي، أشهد أن أبي كان عبداً صالحاً»^۳
«خداوند بنان را لعنت نماید و به درستی که خداوند بنان را لعنت کرده است، او بر پدرم دروغ می‌بست. من گواهی می‌دهم که پدرم فردی صالح بود».

۱- طبقات ابن سعد ۲/۵، تهذيب الكمال ۲۰/۳۹۴/۳، تاريخ ابن عساکر ۴۱/۳۹۱، تاريخ الإسلام ۶/۴۳۵.

۲- اختيار معرفة الرجال ۲/۴۶۰، و نک: أعيان الشيعة ۳/۳۰۴، معجم رجال الحديث، خوئی ۳/۲۵۱، جامع الرواة ۱/۹۰، خاتمة

المستدرک ۵/۲۸۵، مدينة المعاجز ۵/۱۹۸، البحار ۴۶/۲۵۱، ۴۷/۱۴۹، خلاصة الأقوال ص: ۳۲۶.

۳- اختيار معرفة الرجال ۲/۵۹۰، و نک: البحار ۲۵/۲۷۱، ۲۹۷، معجم رجال الحديث ۴/۲۷۶.

* از ابو عبدالله روایت است که گفت: «مغیره بن سعید عمداً بر پدرم دروغ می‌بست و کتابها و نوشته‌های اصحاب پدرم را می‌گرفت و اصحاب نیز آنها را به مغیره می‌دادند، مغیره نیز کفر و زندقه را می‌بافت و به پدرم منسوب می‌کرد و سپس آن را به اصحاب پدرم می‌داد و به آنان امر می‌کرد که این مطالب را در میان شیعیان شایع کنند. پس همه آنچه از غلو که در کتب اصحاب پدرم وجود دارد همه دسیسه‌های مغیره بن سعید در کتب آنان است»^۱.

* از باقر روایت است که گفت: «آنان چیزهایی را از ما نقل و روایت می‌کنند که ما نگفته‌ایم و اینها جنایتی از جانب آنان بر ما بوده و دروغی است که آنان بر ما بسته‌اند. آنان این جعلیات و دروغ‌ها را جهت نزدیک شدن به والیان خود به ما نسبت می‌دهند»^۲.

* کلینی در کتاب الکافی از حمran بن أعین روایت کرده که گفت: به ابو جعفر علیه السلام گفتم: «فدایتان شوم، تعداد ما خیلی کم است، و اگر برای خوردن گوسفندی جمع شویم نمی‌توانیم آن را بخوریم. ابو جعفر گفت: آیا تو را به چیزی عجیب‌تر از این خبر بدهم؟ مهاجران و انصار از بین رفتند، جز سه نفر - با دست خود اشاره کرد».

علی اکبر غفاری از علمای معاصر شیعه در تعلیقی بر این روایت می‌گوید: «یعنی با سه انگشت دست خود اشاره کرد و منظور از آن سه نفر، این افراد هستند: سلمان، ابوذر و مقداد»^۳.

* جعفر بیان کرده که فقط چهار یا پنج نفر از شیعیان برای پدرش باقر اخلاص داشتند. جعفر می‌گوید: «وقتی که خداوند برای اهل زمین بدی را بخواهد، بدی را به وسیله این افراد - یعنی چهار نفری که بعداً ذکر می‌شوند - از سر آنان بر می‌دارد، این افراد ستارگان شیعیان من هستند، چه مرده باشند و چه زنده، آنان ذکر پدرم را زنده می‌کنند و

۱- اختیار معرفة الرجال ۴۹۱/۲، و نک: معجم رجال الحديث ۳۰۱/۱۹، الحقائق الناضرة ۱۱/۱، البحار ۲/۲۵۰، قاموس الرجال ۱۸۹/۱۰.

۲- البحار ۲/۲۱۸-۲۱۳، وأصل آن در کتاب سلیم بن قیس ص: ۱۸۸ تحقیق محمد باقر الأنصار است.

۳- الکافی ۲/۲۴۴، و نک: اختیار معرفة الرجال ۳۷/۱، بحار الأنوار ۲/۳۴۵.

خداوند به وسیله آنان هر بدعتی را آشکار می‌سازد و آنان ادعاهای ناروای باطلگرایان و تأویلات اهل غلو را از دین نفی می‌کنند. سپس به گریه افتاد. گفتم: آنان کیستند؟ جعفر گفت: آنان کسانی هستند که صلوات و رحمت خدا در زمان حیات و وفاتشان بر آنان است و عبارتند از: برید عجلی، زراره، ابوبصیر و محمد بن مسلم.^۱

وقبلا ذکر شد که ائمه آنان را لعن و نفرین کرده‌اند.

* از هشام بن سالم از زراره روایت است که گفت: «زراره در مورد جوائزی که به عمال داده می‌شود از ابوجعفر - محمد باقر - علیه السلام سوال کردم و ابوجعفر گفت: اشکالی ندارد. سپس ابوجعفر گفت: قصد زراره این بود که به هشام بن عبدالملک چنین خبر بدهد که من کارهای سلطان را حرام می‌دانم».^۲

* ابن بابویه با ذکر سند از ابواسحاق لثی روایت کرده است که گفت: به ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه السلام گفتم: ای فرزند رسول خدا، در مورد مؤمنی که مستبصر شده است به من بگوئید اگر او در معرفت و شناخت کامل شود، آیا زنا می‌کند؟ گفت: خیر. گفتم: شراب می‌نوشد؟ گفت: خیر. گفتم: یکی از این گناهان کبیره یا فواحش را انجام می‌دهد؟ گفت: خیر. گفتم: ای فرزند رسول خدا، من کسانی از شیعیان شما را می‌شناسم که شراب می‌نوشند و راهزنی می‌کنند و در راه‌ها بیم و هراس ایجاد می‌کنند، و زنا و لواط انجام می‌دهند و ربا خواری می‌کنند و فواحش را انجام می‌دهند و در مورد نماز و روزه و زکات سهل انگاری می‌کنند و صله رحم انجام نمی‌دهند و گناهان کبیره انجام می‌دهند. این چگونه و به چه خاطر است؟ گفت: ای ابراهیم، آیا چیزی غیر از این تو را اندوهگین ساخته است؟ گفتم: آری، ای فرزند رسول خدا، مورد دیگری بزرگتر از این وجود دارد. گفت: ای ابواسحاق آن چیست؟ گفتم: ای فرزند رسول خدا، از دشمنان و ناصبیان شما - اهل سنت - کسانی را می‌شناسم که زیاد نماز و روزه انجام می‌دهند و

۱- وسائل الشیعة ۱۴۵/۲۷، اختیار معرفة الرجال ۳۴۹/۱، معجم رجال الحديث ۲۳۳/۸، قاموس الرجال ۵۷۴/۹، أعيان الشيعة ۴۸/۷، الأصول الأصلية ص: ۵۵.

۲- اختیار معرفة الرجال ۳۷۴/۱، و نک: البحار ۳۸۳/۷۲.

زکات می دهند و حج و عمره متوالی انجام می دهند و بر جهاد مشتاق و راغب اند، و نیکی و صله رحم می کنند، و حقوق برادران خود را ادا می کنند و با مال خود آنان را کمک می کنند و از شراب خواری و زنا و لواط و دیگر فحشاها دوری می کنند. این از چیست و چرا این طور است؟ ای فرزند رسول خدا، این را برای من تفسیر کنید و برایم دلیل و برهان بیاورید و آن را بیان کنید، زیرا به خدا قسم فکر مرا به خود مشغول داشته و خواب را از من گرفته و تحمل را از من سلب کرده است»^۱.

* همچنین اسحاق قمی از وی روایت کرده که به ابوجعفر باقر علیه السلام گفت: «فدایتان شوم، من مؤمنان موحدی - یعنی شیعه - را می شناسم که هم نظر من هستند و به ولایت شما ایمان دارند و میان من و آنان اختلافی وجود ندارد، اما آنان مشروبات می خورند و زنا و لواط انجام می دهند و برای چیزی که نیاز دارم نزد آنان می روم اما عبوس شده و چهره در هم کشیده و در برطرف سازی نیاز من درنگ و کندی می ورزند، اما ناصبیان مخالف دیدگاه و باور من که می دانند من شیعه هستم برای کاری پیششان می روم با گشاده روئی با من برخورد می کنند و فوراً نیاز مرا برآورده می کنند و از این کار هم شاد می شوند و برطرف کردن نیاز مرا دوست دارند، و زیاد نماز می خوانند و زیاد روزه می گیرند و زیاد صدقه می دهند و زکات می دهند و چون امانتی نزد آنان گذاشته شود امانت را بر می گردانند»^۲.

۶- جعفر بن محمد صادق (۸۳-۱۴۸هـ)

جعفر صادق علیه السلام پیروان خود را به این متهم کرده است که برخی از آنان از یهودیان و مسیحیان بدتر هستند، و از این مذمت و نکوهش فقط یک نفر را مستثنی کرده است و آرزو کرده که در میان اصحاب وی سه شخص امین وجود می داشت. همچنین از وی نقل

۱- علل الشرائع ص: ۶۰۶-۶۰۷، بحار الأنوار ۵/۲۲۸-۲۲۹.

۲- علل الشرائع ص: ۴۹۰، بحار الأنوار ۵/۲۴۶-۲۴۷، تفسیر نور الثقلین، حویزی ۴/۳۵، مختصر بصائر الدرجات ص: ۲۲۳.

شده که آیات نفاق در مورد شیعه نازل شده است. سپس تأکید می‌کند که آنان چیزهایی را بر روایات می‌افزایند.

سبب اینکه افراد زیادی از او روایت کرده‌اند این بوده که با آن احادیث تجارت می‌کرده‌اند، بدین صورت که احادیث کذبی را به او منسوب می‌کردند تا اموال مردم را بگیرند.

در پایان عبدالله بن یعفور که امام، او را تزکیه نموده است شهادت می‌دهد که منسوبان به تشیع افرادی امین و صادق نیستند.

حال در زیر برخی از روایات از جعفر صادق علیه السلام نقل می‌شود

* از جعفر صادق روایت است که گفت: «ما اهل بیت راستگوییم، و از گزند دروغ‌گوییانی که بر زبان ما دروغ می‌گویند در امان نیستیم. آنها با دروغهای خویش سخنان درست ما را در نزد مردم از اعتبار می‌اندازند» رسول خدا صلی الله علیه و آله صادق‌ترین مردم بود و مسیلمه بر ایشان دروغ می‌بست. امیرالمؤمنین صادق‌ترین انسان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است و کسی که بر امیرالمؤمنین دروغ می‌بست و برای تکذیب وی فعالیت می‌کرد یا دروغ‌هایی که خود به او منتسب می‌نمود، عبدالله بن سبا - لعنة الله علیه - بود. ابوعبدالله حسین بن علی علیه السلام به مختار مبتلا بود. سپس ابوعبدالله علیه السلام نام حارث شامی و بنان را ذکر کرد و گفت: این دو بر علی بن حسین علیه السلام دروغ می‌بستند. وی سپس نام مغیره بن سعید، بزیع، سری، ابوالخطاب، معمر، بشار أشعری، حمزه یزیدی و صائد نهدی - از اصحاب خود - را بیان کرد و گفت: خداوند اینان را لعنت کند. ما هرگز از دروغ دروغ‌گویان و افراد ناتوان و عاجز الرای در امان نخواهیم بود ولی خداوند ما را از گزند تمام دروغ‌گویان در امان گذاشته است و به آنان عذاب آهنین می‌چشانند.^۱

* از ابوبصیر روایت است که گفت: «شنیدم که ابوعبدالله علیه السلام می‌گوید: خداوند رحمت کند بنده‌ای را که ما را نزد مردم محبوب می‌کند و نزد مردم مبعوض نمی‌کند. به

۱- اختیار معرفة الرجال ۵۹۳/۲، و نک: مستدرک الوسائل ۹۰/۹، البحار ۲۱۷/۲، ۲۶۳/۲۵، معجم رجال الحديث ۲۰۵/۴، أعيان الشيعة ۵۶۴/۳ ۶۰۶/۳.

خدا قسم اگر آنان کلام‌های نیکوی ما را روایت کنند با آن عزت بیشتری دارند و کسی نخواهد توانست تهمتی را به آنان منتسب کند، اما وقتی که یکی از این راویان سخنی را از ما می‌شنوند ده جزء- یا ده سخن- را بر آن اضافه می‌کنند.^۱

* از جعفر علیه السلام روایت است که گفت: «به درستی که برخی از کسانی که منسوب به تشیع می‌باشند از یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان و مشرکان بدتر می‌باشند».^۲

* روایت شده که نزد جعفر گفتند: برخی از شیعیان در مورد آیه:

﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ﴾ [الزخرف: ۸۴]

«خدا آن کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود» گفته‌اند: «منظور از إله و معبود زمین، امام است. پس ابو عبدالله علیه السلام گفت: خیر، به خدا چنین نیست، ما و این افراد در زیر سقفی جمع نمی‌شویم. آنان از یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان و مشرکان بدتر هستند. به خدا قسم هیچ چیزی به مانند عظمت خدا در نظر آنان کوچک جلوه نکرده است. به خدا قسم اگر به آنچه که اهل کوفه در مورد من می‌گویند اقرار داشته باشی، زمین مرا در خود می‌برد. من فقط بنده‌ای مملوک خدا هستم و توان ضرر رساندن و نفع رساندن ندارم».^۳

* از جعفر (صادق) روایت است که گفت: «ما أنزل الله سبحانه آية في المنافقين إلا وهي فيمن يتحلل التشيع»^۴ «خداوند هر آیه‌ای را که در مورد منافقان نازل کرده است، همه در مورد شیعیان می‌باشد».

* از جعفر روایت است که گفت: «ما روز را به شب می‌بریم اما کسی غیر از منسوبان به مودت و عشق به ما، نسبت به ما دشمنی بیشتری ندارد».^۵

۱- الکافی ۱۹۲/۸، جامع أحاديث الشيعة، بروجردی ۲۳۸/۱، مستدرک سفينة البحار ص: ۱۶۶، میزان الحکمة ۱۵۴۴/۲، مکمال المکارم ۱۲۶/۲.

۲- اختیار معرفة الرجال ۵۸۷/۲، و نک: البحار ۱۶۶/۶۵، دراسات في علم الدراية، علی أكبر غفاری ۱۵۴.

۳- اختیار معرفة الرجال ۵۹۰/۲، و نک: البحار ۲۹۴/۲۵ - ۲۹۵، معجم رجال الحديث ۲۶۲/۱۵، قاموس الرجال ۵۹۹/۹.

۴- اختیار معرفة الرجال ۵۸۹/۲، و نک: مستدرکات علم رجال الحديث ص: ۳۷۵، البحار ۱۶۷/۶۵، معجم رجال الحديث ۲۶۵/۱۵.

۵- اختیار معرفة الرجال ۵۹۶/۲، و نک: معجم رجال الحديث ۲۶۷/۱۵، وفي البحار ۴۵/۲۶ با لفظی نزدیک به آن روایت شده.

* از قاسم صیرفی روایت است که گفت: شنیدم که ابوعبدالله علیه السلام می‌گوید: «قومی اظهار می‌کنند که من امام آنان هستم، اما به خدا قسم من امام آنان نیستم. خداوند آنان را لعنت کند، هرگاه خداوند پرده‌ای برکشیده است آنان این پرده را پاره کرده‌اند، خداوند پرده آنان را پاره کند. من چیزی را می‌گویم و آنان می‌گویند منظور امام فلان چیز است. من امام کسانی هستم که از من اطاعت نمایند»^۱.

* از جعفر روایت است که گفت: «اما به خدا قسم اگر از میان شما سه نفر مؤمن بیابم که حدیث مرا کتمان می‌کنند، من حلال نمی‌دانم که حدیثی را از آنان کتمان کنم»^۲.

* از جعفر صادق روایت است که گفت: «بین شما و مردم چه شده است که مردم را علیه من واداشته‌اید؟ به خدا قسم من کسی غیر از عبدالله بن ابویعفور را ندیده‌ام که از من اطاعت کند و به سخنان من عمل کند. من او را به چیزی امر می‌کنم و سفارشی به او می‌کنم و او امر مرا اطاعت می‌کند و سخنم را عملی می‌نماید»^۳.

* از فیض بن مختار روایت شده که از فراوانی اختلاف میان خود نزد ابوعبدالله شکایت کرد و گفت: «این اختلافی که میان شیعیان شما وجود دارد چیست.... من در میان حلقه‌های آنان در کوفه می‌نشینم و نزدیک است که در اختلاف آنان در حدیثشان شک کنم. ابوعبدالله علیه السلام گفت: ای فیض، همان طور است که تو می‌گوئی، مردم حرص زیادی برای دروغ بستن به ما دارند. من حدیثی برای یکی از آنان می‌گویم و همین که آن فرد از نزد من خارج می‌شود آن را تأویل دیگری می‌کند. این بدان خاطر است که آنان با

است.

۱- اختیار معرفة الرجال ۵۹۰/۲، و نک: مستدرک الوسائل ۲۹۳/۱۲ - ۲۹۴، جامع أحادیث الشيعة ۵۴۹/۱۴، کتاب الغيبة، نعمانی ص: ۴۴، البحار ۸۰/۲، معجم رجال الحديث، خوئی ۲۸/۱۵.

۲- الکافی ۲۴۲/۲، مختصر بصائر الدرجات ص: ۹۸، البحار ۱۶۰/۶۴، مستدرک سفينة البحار ص: ۵۸۰، میزان الحکمة ۵۵۱/۱.

۳- اختیار معرفة الرجال ۵۱۹/۲، و نک: مشکاة الأنوار، علی طبرسی ص: ۱۳۱، معجم رجال الحديث ۳۷۷/۸، ۱۰۵/۱۱، أعيان الشيعة ۱۲۸/۷، جامع الرواة ۴۶۷/۱، خاتمة المستدرک ۴۱۲/۴.

حدیث ما و علاقه به ما دنبال ثواب اخروی نیستند، بلکه طالب دنیایند و هر یک دوست دارد که برای خود جایگاهی کسب کند»^۱.

* از یحیی بن عبدالحمید حمّانی روایت است که در کتاب خود در مورد اثبات امامت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ذکر کرده که به شریک گفت: عده‌ای اظهار می‌دارند که احادیث جعفر بن محمد ضعیف است. پس شریک گفت: «من داستان را به تو می‌گویم. جعفر بن محمد مردی صالح، مسلمان و متقی بود و عده‌ای جاهل دور وی را گرفته بودند، و نزد او می‌رفتند و از نزد او خارج می‌شدند و می‌گفتند: حدثنا جعفر بن محمد - جعفر بن محمد به ما حدیث گفت - و احادیثی را بیان می‌کردند که همه منکر و کذب و جعلی بود که به جعفر منسوب می‌کردند و با این طریق اموال مردم را می‌خوردند و از آنان درهم می‌گرفتند. آنان از این طریق هر منکری را انجام می‌دادند. عوام از این کار آنان خبر دار شدند و در نتیجه برخی هلاک شدند و برخی انکار کردند»^۲.

* کشی از زراره روایت کرده که گفت: «من در قلب خود نسبت به جعفر احساس خوبی ندارم». راوی خبر از زراره در تعلیل این خبر می‌گوید: زیرا ابوعبدالله رسوایی‌های وی را برملا کرد^۳.

* دراز دستی زراره بر ابوعبدالله به جایی رسیده بود که ابوعبدالله را در سخنانش تکذیب کرد^۴.

* کشی در کتاب «رجال» خود از زراره روایت کرده است که گفت: «در مورد تشهد از ابوعبدالله (علیه السلام) سوال کردم و او گفت: چنین است: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله. گفتیم: التحیات والصلوات چه؟ گفت: التحیات

۱- بحار الأنوار ۲/۲۴۶، جامع أحادیث الشيعة ۱/۲۲۶، فرائد الأصول، أنصاری ۱/۳۲۵-۳۲۶، اختیار معرفة الرجال ۱/۳۴۷، معجم رجال الحديث ۸/۲۳۲، أعيان الشيعة ۷/۴۸.

۲- اختیار معرفة الرجال ۲/۶۱۶، و نک: بحار الأنوار ۲/۳۰۲، معجم رجال الحديث ۱۰/۲۵، قاموس الرجال ۱۰/۲۱۲، أعيان الشيعة ۳/۶۰۷، الرسائل الرجالية ص: ۲۸۹.

۳- اختیار معرفة الرجال ۱/۳۵۶، و نک: معجم رجال الحديث ۸/۲۴۲، أعيان الشيعة ۷/۴۹.

۴- اختیار معرفة الرجال ۱/۳۷۷.

والصلوات هم هست. وقتی که از نزد وی خارج شدم گفتم: اگر فردا او را دیدم دوباره این را از وی سوال می‌کنم. فردای آن روز دوباره در مورد تشهد از او سوال کردم و او مثل دیروز را به من گفت. گفتم: التحیات و الصلوات چه؟ گفت: التحیات و الصلوات هم هست. پس وقتی که خارج شدم باد شکمی به ریش او زدم و گفتم: او هرگز رستگار نمی‌شود»^۱.

* زرارہ عمداً دروغ می‌گفت و بر منتسب کردن آن به جعفر اصرار می‌ورزید. از محمد بن أبوعمیر روایت است که گفت: «نزد ابوعبدالله علیه السلام رفتم و او گفت: وقتی آمدی زرارہ در چه حالی بود؟ وقتی که من آمدم او نماز عصر را زمانی می‌خواند که خورشید از آسمان ناپدید می‌شد. ابوعبدالله گفت: تو فرستاده من نزد زرارہ هستی و به او بگو: در همان زمانی که اصحاب من نماز می‌خوانند نماز بخواند، زیرا که من مستوجب آتش شده‌ام. راوی می‌گوید: من این سخن جعفر را به زرارہ رساندم و زرارہ گفت: به خدا سوگند من می‌دانم که تو این سخن را به دروغ به او نسبت نداده‌ای، لکن او به من چیزی را امر کرده که من دوست ندارم آن را ترک کنم»^۲.

زرارہ ادعا می‌کند که این جعفر بوده است که نماز عصر را بعد از غروب کردن آفتاب بخواند، اما جعفر علیه السلام از این افترا مبرا است.

* از عبدالله بن یعفور روایت است که گفت: «به ابوعبدالله علیه السلام گفتم: من با مردم زیاد مخلوط می‌شوم و خیلی دچار تعجب و شگفتی می‌شوم، زیرا مردمی که شما را قبول ندارند و فلانی و فلانی را دوست دارند و مقبول می‌دانند، لکن افرادی امین و با وفا و صادق هستند، اما اقوامی که محب شما هستند آن امانت و وفاداری و صداقت را ندارند»^۳.

۱- اختیار معرفة الرجال ۳۷۹/۱، و نک: معرفة رجال الحديث ۲۴۵/۸.

۲- اختیار معرفة الرجال ۳۵۵/۱، وسائل الشيعة ۱۱۳/۳، معجم رجال الحديث ۲۲۸/۸، جواهر الكلام ۱۶۳/۷، خاتمة المستدرک ۱۳۷/۵، البحار ۴۱/۸۰، جامع أحاديث الشيعة ۱۵۹/۴، تاریخ آل زرارہ ص: ۶۹، قاموس الرجال ۳۶/۹، أعيان الشيعة ۵۵/۷.

۳- الكافي ۳۷۵/۱، جامع المدارك، خوانساری ۱۰۲/۶، مستدرک الوسائل ۱۷۴/۱۸، کتاب الغيبة ص: ۱۳۱، البحار ۱۰۴/۶۵، ۱۳۵/۶۹، جامع أحاديث الشيعة ۵۰/۲۶-۵۱، تفسير العياشي ۱۳۸/۱، تفسير الصافي ۲۸۵/۱، تفسير كنز الدقائق ۶۱۹/۱.

* روایت شده که مردی به ابوعبدالله گفت: «اصحابمان را می‌بینم که اعتقاد ما را دارند، اما بد زبان هستند و اختلاط نادرست دارند و به وعده‌های خود کمتر وفا می‌کنند و این موضوع مرا زیاد غمگین می‌کند، اما مخالفین ما دارای شهرتی نیک می‌باشند و روشی نیک در پی دارند و به وعده‌های خود بسیار وفادارند، و این موضوع مرا غمگین می‌کند»^۱.

۷- موسی بن جعفر علیه السلام (۱۲۸-۱۸۳هـ)

وی بیان کرده است که در میان شیعیانش شخصی پسندیده یافت نمی‌شود، و اگر آنان مورد آزمایش قرار گیرند از دین بر می‌گردند، و از هزار نفر نمی‌توان یک نفر مورد پسند را یافت، و حتی کتابهای شیعیان بیانگر این است موسی بن جعفر بسبب اصحابش به قتل رسیده است.

* کلینی با ذکر سند از موسی بن بکر واسطی نقل کرده که گفت: «أبو الحسن علیه السلام به من گفت: اگر ویژگی شیعیان من را بخواهی تنها ستایشگراند و بس، و اگر آزموده شوند همه مرتد می‌شوند و اگر مورد بررسی و آزمایش قرار گیرند و پالوده شوند از هزار نفر یکی که مورد پسند باشد بیرون نمی‌آید»^۲.

* یکی از اصحاب وی به نام هشام بن حکم، سبب به زندان افتادن و سپس قتل وی شد و این ماجرا در منابع هشت گانه شیعه و دیگر منابع آمده است، از جمله در کتاب رجال کشی آمده است: «هشام بن حکم فردی گمراه و گمراهگر بود و در قتل أبوالحسن علیه السلام شرکت داشت»^۳.

* هشام بن حکم شایعه کرده بود که آنچه وی در مورد امامت می‌گوید به دستور موسی کاظم می‌باشد، و با همین کار بدترین نوع بدی را با وی کرد، به طوری که به این خاطر مهدی عباسی موسی کاظم را به زندان انداخت، و سپس او را آزاد کرد و از او

۱- المحاسن، برقی ۱/۱۳۷، بحار الأنوار ۲۵۱/۵.

۲- الکافی ۲۲۸/۸، و نک: میزان الحکمة ۲/۱۵۴۰، الانتصار، عاملی ۲۳۴/۹.

۳- اختیار معرفة الرجال ۲/۵۴۵، و نک: جامع الرواة ۲/۳۱۳، قاموس الرجال ۱۰/۳۰۰.

تعهد گرفت که علیه او و کسی از فرزنداناش خروج نکند. پس موسی کاظم گفت: به خدا قسم این کار من نیست، و در این مورد حتی با خود چیزی نگفتم^۱.

شیخ الإسلام ابن تیمیہ رحمہ اللہ گفته است که موسی کاظم رحمہ اللہ به اتهام براندازی حکومت و دستیابی به قدرت متهم گشت، و به همین دلیل مهدی و بعد از او رشید عباسی وی را زندانی کردند^۲.

به نظر می‌رسد که کسی که در خفا این شایعات را علیه وی ترویج می‌داد، هشام بن حکم و همراهانش بودند. به همین دلیل روایات شیعه اقرار دارند که سبب زندانی شدن موسی کاظم، اقوالی بود که هشام به وی منتسب ساخت و افتراءاتی که در مورد امامت و مستحق بودن وی به امامت از زبان او شایع کرد. به همین دلیل وقتی که این سخنان از طریق هشام به گوش هارون رسید به کارگزار خود گفت: «دست از این شخص و یاران او برمدار و کسی را نزد ابوالحسن موسی کاظم فرستاد و او را حبس کرد. این امر و مواردی دیگر سبب زندانی شدن وی شدند»^۳.

نصوص شیعه، هشام را به این متهم کرده‌اند که وی در قتل موسی کاظم دست داشت، زیرا شیعیان اظهار می‌دارند که موسی در زندان رشید مسموم شد و به قتل رسید.

* بنا بر روایات شیعه، ابوالحسن موسی بن جعفر از هشام خواست تا دست از سخن گفتن بردارد. اما هشام تنها یک ماه دست برداشت و دوباره شروع کرد. پس ابوالحسن به وی گفت: آیا خوشحال می‌شوی که در قتل فردی مسلمان دست داشته باشی؟ هشام گفت: خیر. موسی کاظم گفت: پس چرا داری در قتل من شرکت می‌کنی؟ اگر ساکت نشوی موجب قتل من می‌شوی؟ اما هشام سکوت نکرد و مسبب قتل او شد^۴.

* ابوالحسن رضا می‌گوید: «این هشام بن حکم بود که آن کار را با ابوالحسن - موسی کاظم - کرد و سخنانی را به مخالفان گفت و خبرهایی را به آنان داد - و به این خاطر

۱- البدایة والنهاية ۱۹۷/۱۰.

۲- منهاج السنة ۱۵۵/۲.

۳- اختیار معرفة الرجال ۵۳۸/۲، البحار ۱۹۲/۴۸، معجم رجال الحديث ۳۰۴/۲۰، قاموس الرجال ۵۲۶/۱۰.

۴- اختیار معرفة الرجال ۵۴۹/۲، و نک: معجم رجال الحديث ۳۱۴/۲۰، قاموس الرجال ۵۳۴/۱۰ - ۵۳۵.

موسی را کشتند- آیا فکر می‌کنید که با وجود این کاری که با ما کرده است خداوند وی را می‌آمرزد؟»^۱

* قاضی عبدالجبار همدانی می‌گوید: «کسی که ادعای نص کرد و مردم را بر ناسزاگویی به ابوبکر و عمر و عثمان و مهاجرین و انصار جری و جسور کرد، هشام بن حکم بود و وی بود که این امر را آغاز و وضع کرد و کسی قبل از وی ادعای این نص را نکرده است»^۲.

* در کتاب رجال کشی چیزی ذکر شده که بیانگر این موضوع می‌باشد که خبر دسیسه هشام بن حکم در مسأله امامت به گوش هارون الرشید رسید، زیرا یحیی بن خالد برمکی به وی گفت: «ای امیر مؤمنان، من موضوع هشام را استنباط کرده‌ام او ادعا می‌کند که خداوند در زمین امامی غیر از شما دارد که اطاعت از او واجب می‌باشد. هارون گفت: سبحان الله. یحیی گفت: آری، همچنین وی ادعا می‌کند که اگر آن امام او را به خروج امر کند او خروج می‌کند»^۳. پس روشن می‌شود- چنان که این خبر دلالت دارد- که هارون از شنیدن این حرف غافلگیر شده است، و این امر بر جدی بودن وی دلالت می‌کند.

* در کتب شیعه آمده است که هشام نزد یکی از زندیقان پرورش یافت، از جمله در رجال کشی آمده است: «هشام از غلامان ابو شاکر بود، و ابوشاکر فردی زندیق بود»^۴. اما با این وجود یکی از آیات معاصر شیعه در مورد هشام که همه این بلاها را ایجاد کرده و معتبرترین کتاب رجالی شیعه، آنها را نقل کرده‌اند، می‌گوید: «کسی از گذشتگان

۱- اختیار معرفة الرجال ۵۶۲/۲، و نک: قاموس الرجال ۵۳۵/۱۰، معجم رجال الحديث، خوئی ۳۱۶/۲۰، مختصر بصائر الدرجات ص: ۱۰۵.

۲- تثبیت دلائل النبوة ۲۲۵/۱. شاید منظور قاضی نص بر اشخاصی معین از اهل بیت باشد، زیرا نص بر خلافت علی به تنهایی قبلاً توسط ابن سبأ مطرح شده بود.

۳- اختیار معرفة الرجال ۵۳۴/۲، وانظر: البحار ۱۸۹/۴۸، مواقف الشيعة ۳۴۷/۱، معجم رجال الحديث ۳۰۲/۲۰، قاموس الرجال ۵۲۴/۱۰.

۴- اختیار معرفة الرجال ۵۶۱/۲، وی أبو شاکر دیصانی صاحب الديصانية است. وی همان کسی است که در گمراه کردن هشام بن حکم دست داشت. و نک: رافعی، تحت راية القرآن ص: ۱۷۶، و نک: رجال ابن داود ص: ۲۰۰، قاموس الرجال ۵۱۷/۱۰-۵۳۵، معجم رجال، خوئی ۲۹۹/۲۰، ۳۱۴/۲۱، ۲۲۴/۲۱، ۲۷۷/۱۰.

ما به چیزی از این موارد را که دشمن به وی نسبت داده است اطلاع نیافته است...^۱. ما نمی‌دانیم که این کتابهایی که هشام را ذکر کرده و به این موارد متهم ساخته‌اند سنی هستند یا شیعه؟! اگر شیعه هستند، سوال این است که آیا این جناب عبدالحسن - گوینده این قول - در سخن خود صادق است یا خیر؟!

بنابراین، هشام بن حکم - بنا بر دیدگاه قاضی عبدالجبار - و پیروانش همان کسانی هستند که نظریه ابن سبأ را در مورد امیرالمؤمنین علی زنده کردند و این نظریه را بر دیگر فرزندان اهل بیت تعمیم دادند، و از برخی جریاناتی که برای اهل بیت روی داد، از جمله کشته شدن علی و حسین علیهما السلام، برای تحریک احساسات و عواطف مردم و افساد قلب‌های آنان جهت محقق سازی اهداف خود علیه دولت اسلامی در پشت این پرده بهره برداری کردند.

۸- ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام (۱۴۸-۲۰۲ یا ۲۰۳ هـ)

* از علی بن موسی روایت کرده‌اند که گفت: «بنان بر زبان علی بن حسین علیهما السلام دروغ می‌بست. پس خداوند گرمای آهن را به او چشانند، و مغیره بن سعید بر زبان ابوجعفر علیه السلام دروغ می‌بست، و خداوند گرمای آهن را به او چشانند، و محمد بن بشیر بر زبان ابوالحسن علیه السلام موسی دروغ می‌بست و خداوند گرمای آهن را به او چشانند، و ابوالخطاب بر ابوعبدالله علیه السلام دروغ می‌بست که خداوند گرمای آهن را به او چشانند. کسی که بر من دروغ می‌بندد، محمد بن فرات است»^۲.

اینها شکایتهایی هستند که ائمه اثنی عشریه دارند و از طریق منابع شیعه بیان شد. در مبحث زیر نگاهی به این شکایتها و نتایج آنها بر روایاتشان خواهیم داشت.

۱- المراجعات، عبدالحسین موسوی ص: ۴۲۰.

۲- اختیار معرفة الرجال ۵۹۱/۲، و نک: معجم رجال الحديث ۲۶۲/۱۵-۲۶۳، قاموس الرجال ۶۰۰/۹، أعيان الشيعة ۶۰۶/۳، مسند الإمام الرضا ۴۴۶/۲.

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع شکایت اهل بیت از اصحاب شیعی خود

۱- شکایت علی علیه السلام از اصحاب خود

در مبحث قبلی سخنان زیادی را از وی نقل کردیم، از جمله:

«یا أشباه الرجال ولا رجال!» «فأبدلني بهم خيراً منهم، وأبدلهم بي شراً مني، اللهم مث قلوبهم كما يماث الملح في الماء» «ما أنتم لي بثقة» و: «لا تعرفون الحق كمعرفتكم الباطل، ولا تبطلون الباطل كإبطالكم الحق» «لا أحرار وضدق عند اللقاء، ولا إخوان ثقة عند البلاء» «أيتها الفرقة التي إذا أمرت لم تُطع، وإذا دعوت لم تُجِب» «فأيتهم علي إباء المخالفين الجفاة والمنابذين العصاة» «أما دين يجمعكم ولا حمية تهمشكم» و: «قد اصطلحتهم على الغل فيما بينكم» «إن كانت الرعايا قبلي لتشكو حيف رعايتها فإني اليوم لأشكو حيف ريعتي كأنني المقود وهم القادة» و برخی دیگر از اوصاف.

این اوصاف تندی که علی علیه السلام با آنها پیروانش - و کسی را از آنان مستثنی نکرده است - را مورد خطاب قرار داده است، مؤید این امر است که مردمی بد منش گرد او را گرفته‌اند که در هیچ چیزی از او اطاعت نمی‌بردند و در وقوع در منهیات توقف نداشتند و در جنگ، علی علیه السلام را یاری ندادند و در زمان صلح و آشتی مورد اطمینان وی نبودند، تا آنکه علی علیه السلام تمنای مرگ کرد و اینکه بهتر از وی به آنان داده شود.

کسی که در کلام وی علیه السلام تأمل نماید به این نکته می‌رسد که دسیسه‌ای در کار بوده است که تنها علیه علی علیه السلام نبوده و بلکه علیه همه دین بوده است، زیرا اظهار تشیع و سپس نافرمانی از او و رها کردن او چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟! آنان می‌دانستند که اگر علی علیه السلام را یاری می‌دادند سخن امت علیه آنان یکی می‌شد و اختلاف از میان می‌رفت و رازشان بر ملا می‌شد. به همین دلیل، تمایل زیادی داشتند که با رها کردن و تنها گذاشتن علی علیه السلام فتنه و آشوب را باقی بگذارند، زیرا خلافت علی علیه السلام بر اساس بیعت صحابه با وی صورت گرفت. بنابراین، بیعت علی علیه السلام شرعی بود و علی علیه السلام نسبت به خلافت اولی از معاویه علیه السلام بود. با این وجود معاویه در زمان حیات او ادعای خلافت نداشت، و اگر علی می‌توانست به طور کامل زمام خلافت را در دست بگیرد خیر بزرگی برای امت محقق

می‌شد و توطئه آن دسیسه‌گران کشف می‌شد. در آن هنگام منطقه عراق کانون و منبع فتنه بود.

در شام کسی به سان این اشرار وجود نداشت، و یاران معاویه همه مطیع او بودند و اوامر او را اجرا می‌کردند. پس آیا معاویه داناتر و متقی‌تر از علی بود؟! لانه‌های توطئه و دسیسه در شام وجود نداشت، زیرا این توطئه‌ها در عراق و زیر شعار حب اهل بیت انجام می‌شد و کسی از اهل بیت در شام وجود نداشت. به همین دلیل امثال این فرقه‌ها را در آنجا نمی‌بینیم.

این وضعیت که در اطراف علی علیه السلام بود، اعتماد به همه اطرافیان او را از بین می‌برد، زیرا چنین افرادی را نمی‌توان بر روایت و دین امین قرار داد و اگر افرادی در میانشان باشند که خلاف منش آنان را داشته باشند، ما نمی‌توانیم آنان را بشناسیم. این امر موجب می‌شود که همه افرادی که از علی روایت کرده‌اند، غیر معتمد باشند، زیرا علی از همه آنان شکایت کرده است و کسی را خارج نکرده است. بنابراین، همه این افراد متهم هستند تا اینکه براءت آنان ثابت شود و همه آنچه از علی روایت کرده‌اند مردود است تا اینکه عدالت روایت کننده از شخص علی ثابت شود.

۲- حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام

حسن علیه السلام در طول حیات پدرش همراهش بود و آنچه را که پدر از پیروان خود می‌دید، مشاهده می‌کرد بطوری که در درونش چنین تصور و بینشی ایجاد شده بود که این افراد اشرار و فتنه‌جو هستند و برگزیدگان و اهل دین نیستند و با بصیرت نافذ خود دریافت که آنان با نام شیعه اهل بیت خواهان استمرار و باقی ماندن فتنه هستند و گفت: «آنان اظهار می‌دارند که شیعه من هستند، اما دنبال قتل من بودند و اموال را گرفتند».

بنابراین، این اشرار از اصحاب دین نیستند و گرد آمدن آنان در گرد اهل بیت برای تجارت کردن با آن است و دوستدار اهل بیت و یاریگرشان نیستند و گرنه جرأت انجام چنین کارهایی را نداشتند.

وی سپس در مورد اهل کوفه گفت: «آنان به چیزی وفا ندارند و عهد و پیمانی را نمی‌شناسند».

وقتی که حسن با معاویه بیعت کرد حسن را گرفتند و لباس‌هایش را بیرون آوردند و حسن ردائی بر تن نداشت، اما کسی از پیروانش نرفت تا لباسی بر او بپوشاند. پس کجایند کسانی که ادعای اخلاص برای او را دارند؟! نیز حسن از ترس اذیت پیروان خود در خانه‌اش مخفی شده بود.

این موارد تنها گوشه‌ای از آزاری است که حسن از آنان دید. در نتیجه حسن به خاطر رفتار بد مردم عراق با او، عراق را ترک کرد و به مدینه رفت. پس آیا این افراد اصحاب اهل بیت و انصار آنان هستند؟!

آیا دلیلی دیگر بر این نیست که اصحاب علی علیه السلام، اصحاب توطئه و دسیسه و فتنه هستند و نه اصحاب دین و عقیده؟!

پس آیا با وجود این موارد این افراد اهلیت این را دارند که احکام دین از آنان گرفته شده و یا روایاتشان مورد قبول باشد؟!

۳- حسین بن علی علیه السلام

حسین را باروایاتی که در مورد جنینی و ولادت وی جعل کردند، مورد آزار قرار دادند. آنان حدیثی را جعل کردند و به جبرئیل منتسب کردند که وی به رسول خدا خبر داده که فاطمه بچه‌ای به دنیا خواهد آورد که امتش وی را به قتل می‌رسانند. به همین دلیل فاطمه از باردار شدن به وی کراهت داشت.

برای ما بسیار جای شگفتی است! اینکه جبرئیل علیه السلام خبری را به فاطمه علیها السلام داده که برای وی ناخوشایند است چه مصلحتی برای فاطمه داشته است؟! همچنین اگر فرض شود که جبرئیل این خبر را به فاطمه داده است، آیا ممکن است که فاطمه از تقدیر خداوند ناراضی بوده باشد؟! آیا این طعن به فاطمه علیها السلام نیست که وی در حالی که از خانواده نبوت بوده است از تقدیر خداوند جل جلاله ناراضی بوده است؟! همچنین حسین علیه السلام در این ماجرای که برایش روی خواهد داد چه گناهی داشته است که فاطمه از باردار شدن

به وی کراحت داشته و به او شیر نمی‌دهد؟! نیز چرا دنبال دایه‌ای نگشتند تا به جای انگشت رسول خدا ﷺ به حسین شیر بدهد؟! آیا دیگر زنان نیز به خاطر کراحت فاطمه از حسین، از شیر دادن به او کراحت داشته‌اند؟! همچنین چرا حسین نیاز به شیر دادن داشته است، اما مهدی مورد ادعای شیعیان در طول چند روز به دنیا آمده و بزرگ می‌شود و نیازی به شیر خوردن ندارد؟! چرا حسین نیز مانند او نیست، حال آنکه اصل وجود مهدی می‌باشد؟! به درستی که این روایات، حسین و فاطمه و جعفر صادق را آزرده خاطر ساخت. این نص در کتاب کافی وجود دارد که شیعیان آن را صحیح‌ترین کتاب خود می‌دانند!

البته آزار آنان محدود به این روایت نشد، بلکه حسین را به عراق دعوت کردند تا او را یاری کنند، وقتی که حسین به عراق رسید نه تنها او را یاری نکردند بلکه در قتل او نیز شرکت کردند و حسین به این خاطر از آنان زبان به شکایت گشود و از جمله گفت: «آنان ما را دعوت کردند تا ما را یاری کنند، اما خود بر ما تاختند و ما را کشتند». سپس حسین علیه آنان دعا کرد که متفرق شوند و دچار اختلاف باشند و والیان هرگز از آنان راضی نشوند. محسن عاملی این نکته را مورد تأکید قرار داده که آنان به حسین خیانت کردند و بعد از اینکه با وی بیعت نمودند او را به قتل رساندند.

نکته پایانی اینکه جعفر صادق تصریح نموده که همه یاران حسین بعد از شهادت وی مرتد گشتند، جز سه نفر. اینها هستند اصحاب حسین! پس آیا می‌توان به روایات وارده از طریق این افراد اعتماد داشت؟!

۴- علی بن حسین، زین العابدین علیه السلام

وی کاری را که پیروانش با پدرش حسین کردند و اینکه چگونه به وی خیانت نمودند و با او بیعت کردند و سپس پیمان خود را شکستند و حسین را به قتل رساندند، به آنان یادآوری می‌کند، و این سوال را می‌پرسد: «آنان برای ما گریه می‌کنند، اما چه کسی غیر از آنان ما را به قتل رساندند؟»!

آری، آنانی که بیعت کردند پیمان خود را شکستند و حسین را برای قتل تسلیم کردند و چنان که محسن امین ذکر کرده و قبلاً ذکر شد تعدادشان نزدیک بیست هزار نفر بود. البته در برخی دیگر از منابع تاریخی تعداد آنان چهل هزار نفر بیان شده است. وی سپس اشاره می‌کند که آنان به مانند یهودیان و مسیحیان که دچار غلو شدند، در مورد ائمه دچار غلو می‌شوند.

علی بن حسین اعلان داشته که روش شیعه در عشق و علاقه به اهل بیت، تبدیل به عار و ننگ برای آنها شده است، و می‌گوید: «آنان همین طور به این کار ادامه دادند تا اینکه به عار و ننگ برای ما تبدیل شد». وی تأکید می‌کند که غلو آنان سبب شد که ائمه مبعوض برخی از مردم شوند، زیرا مردم چنین اعتقاد داشتند که آنچه به آنان منسوب شده است، به صورت صحیح از آنان نقل شده است!

به درستی که این شکایت و اظهار ناراحتی از پیروان، آنان را در مظان اتهام قرار می‌دهد، و این افراد بعد از این دیگر در مورد اخبار و روایات مورد اعتماد نمی‌باشند.

۵- محمد باقر علیه السلام

وی بیان کرده که تعداد شیعیان به قدری کم است که اگر همه برای خوردن یک گوسفند جمع شوند نمی‌توانند آن را بخورند. این سخن بدان معناست که تعداد آنان بیشتر از ده نفر نبوده است.

سپس یکی از شیعیان بیان می‌کند که در میان شیعیان افرادی هستند که امور زشت و فحشا مرتکب می‌شوند. این سخن دلالت دارد که این صفت بارز در میان شیعیان بوده است، و نه اینکه فقط برخی از افراد مرتکب این کارها می‌شده‌اند! پس تا چه اندازه می‌توان به این افراد اعتماد داشت؟!

جعفر صادق تأکید می‌کند که تعداد افرادی که برای پدرش اخلاص داشته‌اند بیشتر از

چهار نفر نمی‌باشند که عبارتند از: برید عجلی، زراره، ابوبصیر و محمد بن مسلم.

همچنین پدر جعفر، این چهار نفر را هم مجروح کرده است- اصطلاحی در علوم

حدیث است، یعنی عادل ندانسته و مورد اتهاماتی قرار داده است- که این مطلب در

بحث تکذیب راویان حدیث توسط ائمه ذکر خواهد شد. بنابراین، نمی‌توان روایات وارده از محمد بن علی باقر را با وجود این وضعیتی که اصحاب وی داشته‌اند، قبول کرد.

۶- جعفر صادق علیه السلام

اکثریت روایات شیعه منسوب به جعفر صادق می‌باشد، و جعفر اصل آنان در شناخت دیشان می‌باشد. اما برغم این مورد، وی در میان اهل بیت بیشترین شکایت را از اصحاب خود دارد. در زیر خلاصه مطالب نقل شده از او بیان می‌شود:

* جعفر صادق تأکید کرده که اهل بیت خالی نیست از افراد کذابی که بر آنان دروغ ببندد و تعدادی از کسانی را که بر ائمه قبلی دروغ بسته‌اند ذکر می‌کند، و سپس هشت نفر از اصحاب خود را ذکر می‌کند که به او دروغ بسته‌اند و سپس آنان را لعنت می‌کند. ما نوع دروغی را که این افراد به او بسته‌اند و روشی را که آنان برای این کذب بکار برده‌اند، نمی‌شناسیم. این موضوع سبب می‌شود که هر نوع احتمالی در روایات جعفر وارد باشد.

ما از میان سخنان جعفر به این یقین می‌رسیم که برخی از اصحاب روایات و سخنانی را به دروغ بر او بسته‌اند، اما به یقین نمی‌دانیم که کدام یک کذب هستند. همچنین نمی‌دانیم که آیا افراد دیگری از اصحاب وی به او خیانت کرده‌اند؟! ائمه بعد از جعفر نیز این کذب را برای اصحاب خود بیان نکرده‌اند تا از آنها بر حذر باشند. این امر، همه احتمالات را در روایات وارده از جعفر وارد می‌کند.

* وی بیان داشته که راویان از وی، وقتی سخنی را از وی می‌شنوند، ده جزء- یا ده کلمه- بر آن می‌افزایند، و آن ده مورد اضافه شده و اشخاصی که این موارد را اضافه کرده‌اند، ذکر نکرده است. این موضوع سبب می‌شود که هر روایتی محتمل این موضوع باشد- یعنی احتمال اضافه شدن در آن وجود داشته باشد- همچنین سبب می‌شود که هر راوی از اصحاب وی، مقصود این سخن باشد تا اینکه خلاف آن روایات و راویان ثابت

شود. بنابراین، واجب است که در قبول همه روایات و ثقه دانستن همه راویان توقف شود، زیرا احتمال دارد که از روایات اضافه شده و از راویان اضافه کننده باشند.

* وی در مورد برخی از شیعیان حکم بزرگی را صادر کرده و گفته است: «آنان از یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان و مشرکان بدتر هستند». اما وی بیان نکرده که منظور از این حکم کدام یک از اصحابش می باشد. همین عامل همه اصحاب او را در دایره اتهام قرار می دهد تا اینکه نصی بیاید و افرادی را از این تهمت خارج گرداند. این بدان معنی است که اصحابش به علت عدم تبرئه از این تهمت، مورد اعتماد نمی باشند.

* همچنین وی تأکید کرده که آیات نفاق در مورد شیعیان وارد شده است. این حکمی عام است، و او کسی از شیعیان را از این حکم مستثنی نکرده است. بدین ترتیب به این نتیجه می رسیم که همه شیعیان مورد اعتماد نیستند، زیرا امامشان حکم به منافق بودن آنان داده است. بنابراین، هر روایتی که از طریق آنان روایت شود مورد اطمینان و اعتماد نیست، زیرا نمی دانیم که ایمان آن راوی چگونه است تا اینکه نصی از خود جعفر وارد شود که افراد را از تهمت نفاق مبرا گرداند و ما بتوانیم روایت آنان را قبول کنیم.

* جعفر بیان کرده که بیشترین دشمنی با اهل بیت را کسانی داشته اند که تظاهر به تشیع و محبت اهل بیت می کنند و می گوید: ما روز را به شب می رساندیم در حالی که کسی به اندازه ای افرادی که مدعی مودت و علاقه به ما هستند با ما دشمنی نمی ورزیدند. این افرادی که تظاهر به مودت اهل بیت می کنند، جعفر آنان را تکذیب می نماید و تأکید می کند که آنان دشمن اهل بیت هستند و تظاهر به علاقه به آنان کرده اند، و او کسی از اصحاب خود را از این امر مستثنی نکرده است. بنابراین، همه افرادی که اطراف اهل بیت هستند از جانب خود اهل بیت متهم به این هستند که دشمن ترین مردم نسبت به آنان می باشند. به همین دلیل، ما روایت کسی از آنان را نمی پذیریم تا اینکه روایتی وارد شود و آنان را از اتهام تبرئه نماید. اما چنین روایتی وارد نشده است که کسی را از این اتهام تبرئه نماید.

* اینجاست که نقشه تقیه که دشمنان اهل بیت آن را طرح ریزی کرده‌اند فاش می‌شود، زیرا جعفر بیان کرده که شیعیان کلام اهل بیت را به غیر معنای ظاهری آن تأویل می‌کنند- یعنی می‌گویند: معنای ظاهری از روی تقیه گفته شده است- و می‌گویند: من فلان چیز را می‌گویم و آنان می‌گویند منظور وی فلان چیز است. بنابراین، جعفر دین خود را بیان می‌کند که متفق با دیدگاه اهل سنت است، و قول حق می‌باشد، سپس افرادی که اطراف وی را گرفته‌اند می‌گویند: او را تصدیق نکنید، زیرا او معنای ظاهری را اراده نکرده است، بلکه این سخن او معنایی دیگر غیر از این معنای ظاهری دارد.

این امر مؤید این مساله است که افراد اطراف وی، در آنچه که به جعفر منسوب می‌سازند مورد اعتماد نیستند، زیرا آنان سخن وی را تغییر می‌دهند.

اینجاست که جعفر صادق تأکید می‌ورزد که همه اصحاب وی مورد اعتماد نیستند و تعداد افراد مورد اعتماد وی بیشتر از دو نفر نمی‌باشند و اگر سه نفر یافت شوند که مورد اعتماد باشند به آنان حدیث می‌گوید. حتی جعفر بیان می‌دارد که تنها یک نفر اوامر او را اجرا می‌کند و آن «عبدالله بن یعفور» است. بنابراین، جعفر به آنان حدیث نگفته است، زیرا تعداد مطلوب ایجاد نشده است. پس این روایات از کجا آمده‌اند؟!

با وجود شهادت این روایات وارده در منابع شیعه مبنی بر اندک بودن پیروان جعفر، شیعیان مبالغات عجیب و غریبی دارند، زیرا ادعا می‌کنند که فقط طلاب مورد اعتماد جعفر صادق چهار هزار نفر بوده‌اند. پس این سوال پیش می‌آید که تعداد طلابی که از وی کسب علم کرده‌اند چند نفر بوده‌اند؟!

اگر تعداد افراد ثقه این مقدار هستند، در این صورت حداقل مقدار طلاب باید ده هزار نفر بوده باشد. پس در این صورت ما باید چه کسی را تصدیق کنیم؟! آیا سخن خود جعفر را تصدیق نمائیم یا سخن متأخرین شیعه را؟! شکی نیست که ما سخن جعفر را تصدیق می‌کنیم.

اما مصیبت بزرگ فرا می‌رسد، زیرا یکی از اصحاب امام از کثرت اختلافات و تناقضات اظهار ناراحتی می‌کند و جعفر نیز سخن وی را تأیید می‌کند و سبب آن را

برایش بیان می‌کند و این سبب، دروغ بستن بر اهل بیت است، زیرا این افراد با این دروغ تجارت می‌کنند، یعنی طالب دنیا هستند و به دروغ می‌گویند که اهل بیت اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و ما مقربان این اوصیا می‌باشیم و آنان فلان خبر را به ما داده‌اند تا در نتیجه مردم آنان را تعظیم دارند و اموال را به آنان بدهند.

شریک، این امر را مورد تأکید قرار داده و می‌گوید: عده‌ای جاهل دور وی را گرفته بودند و نزد او می‌رفتند و از نزد او خارج می‌شدند و می‌گفتند: حدثنا جعفر بن محمد - جعفر بن محمد به ما حدیث گفت - و احادیثی را بیان می‌کردند که همه منکر و کذب و جعلی بود که به جعفر منسوب می‌کردند و با این طریق اموال مردم را می‌خوردند و از آنان درهم می‌گرفتند.

آری، حقیقت این است. به جعفر دروغ می‌بندند و به او منسوب می‌کنند که فلان چیز را گفته است، حال آنکه وی چنین چیزی را نگفته است، و اگر جعفر کلامی مخالف افراد اطراف خود می‌گفت، آنان می‌گفتند جعفر این را از روی تقیه گفته است. پس ما چگونه دروغ و صحیح را از هم تشخیص بدهیم؟!

بنابراین، ما یقین می‌یابیم افرادی که نزد جعفر می‌رفتند دروغ می‌گفتند و به جعفر منسوب می‌ساختند که جعفر آن را گفته است، حال آنکه جعفر چنین چیزی بر زبان نیاورده بود. حال نکته اینجاست که ما کدام روایت را صحیح بدانیم و کدام راوی را از کذب تبرئه نمائیم؟!

این مسأله مانع از تصدیق همه روایات و مانع از اعتماد به همه روایات می‌شود، تا اینکه یقین یابیم که این روایات از روایاتی نیستند که به دروغ به جعفر منسوب شده‌اند، و در مورد راویان به این یقین برسیم که اینها از افرادی نیستند که به جعفر دروغ نسبت داده‌اند.

بنابراین، به وجود کذب در روایات یقین داریم، اما به صورت یقینی نمی‌دانیم که کدام روایت کذب است. این موضوع سبب می‌شود که همه روایات وارده از جعفر مورد شک باشد.

این نمونه‌ای از افرادی می‌باشد که در کنار جعفر می‌باشد و نزد شیعیان از مقربان جعفر به حساب می‌آید و نام او زراره است که در قلب خود نسبت به جعفر احساس کراهت دارد، و او را تکذیب می‌کند و سپس اظهار می‌دارد که به ریش او باد شکم خالی کرده است و می‌گوید: جعفر هرگز رستگار نمی‌شود و به جعفر منسوب می‌کند که به وی امر کرده عصر را بعد از غایب شدن خورشید از آسمان بخواند.

پس وقتی که این فرد مقرب و مورد اعتماد شیعه چنین وضعیتی دارد، دیگران چگونه وضعیتی دارند؟! آیا می‌توان چنین روایتگری را در مورد روایات و دین، امین دانست؟! در پایان شخصی که به زعم روایات شیعه از مقربان جعفر است شهادت می‌دهد که دوستداران اهل بیت، افرادی امین و وفادار و صادق نیستند، بلکه در میان آنان کسانی هستند که بد زبان و بد اختلاط بوده و بسیار کم وفادار می‌باشند.

پس آیا چنین افرادی اهلیت این را دارند که روایات آنان در دین الهی مقبول واقع شود؟!

۷- موسی بن جعفر کاظم علیه السلام

موسی بن جعفر بیان می‌کند که اگر اصحابش مورد امتحان قرار گیرند، یعنی همان افرادی که از اصحاب پدرش بوده‌اند، مرتد هستند و از هزار نفر یکی از این امتحان موفق بیرون نمی‌آید.

پس کجاست آن تعداد راویان از جعفر که اظهار می‌شود چهار هزار نفر هستند؟! پس آیا به این افراد می‌توان اعتماد کرد که حدیثی را روایت کنند یا خبری را نقل نمایند، حال آنکه متهم به ارتداد هستند و ما نمی‌دانیم که کدام یک از آنان مورد قبول و مزگی می‌باشند؟!

مبحث نهم:

اهل بیت مشهورترین یاران و اصحاب خود را تکذیب و لعن و نفرین می‌فرستند

مطلب اول:

بیان موضوع: اهل بیت مشهورترین یاران خود را تکذیب و لعن و نفرین می‌فرستند

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع تکذیب شدن و مورد لعن و نفرین قرار گرفتن اصحاب مشهور اهل بیت توسط خود اهل بیت

مطلب اول:

بیان موضوع: اهل بیت مشهورترین یاران خود را تکذیب و لعن و نفرین می‌فرستند

افرادی که در اطراف اهل بیت بوده‌اند تنها به آزار دادن و رها کردن آنان اکتفا نکرده‌اند، بلکه گروهی از آنان بر آنان دروغ بسته‌اند و حرف‌هایی را به آنان نسبت داده‌اند که آنان نگفته‌اند. اهل بیت از این موضوع آگاه شده‌اند و از آنان حذر کرده و لعن نموده‌اند.

در مبحث زیر نمونه‌هایی از اقوال آنان بیان می‌شود. البته برخی از آنها قبلاً ذکر شدند.

* از ابوجعفر روایت است که گفت: «خداوند بنان البیان را لعنت نماید و خداوند بنان را لعنت کرده است. او بر پدرم دروغ می‌بست. من شهادت می‌دهم که پدرم علی بن حسین بنده‌ای صالح بود»^۱.

* از جعفر صادق روایت است که گفت: «ما اهل بیت همیشه در معرض دروغ دروغ‌گویان قرار داریم ولی ما افرادی صادق هستیم و صداقت ما نزد مردم با دروغ آنان ساقط نمی‌گردد. رسول خدا ﷺ صادق‌ترین مردم بود و مسیلمه بر ایشان دروغ می‌بست. امیرالمؤمنین صادق‌ترین انسان بعد از رسول خدا ﷺ است و کسی که بر امیرالمؤمنین دروغ می‌بست و برای تکذیب وی فعالیت می‌کرد یا دروغ‌هایی که خود به او منتسب می‌نمود، عبدالله بن سبا - لعنة الله علیه - بود. ابوعبدالله حسین بن علی علیه السلام به مختار مبتلا بود. سپس ابوعبدالله علیه السلام نام حارث شامی و بنان را ذکر کرد و گفت: این دو بر علی بن حسین علیه السلام دروغ می‌بستند. وی سپس نام مغیره بن سعید، بزیع، سری، ابوالخطاب، معمر، بشار أشعری، حمزه یزیدی و صائد نهدی - از اصحاب خود - را بیان کرد و گفت: خداوند اینان را لعنت کند. ما هرگز از دروغ دروغ‌گویان و افراد ناتوان و عاجز الرای در

۱- اختیار معرفة الرجال ۵۹۰/۲، و نک: البحار ۲۷۰/۲۵ - ۲۷۱، معجم رجال الحديث ۲۷۶/۴، دراسات فی علم الدراية ص: ۱۵۵.

امان نخواهیم بود ولی خداوند ما را از گزند تمام دروغگویان در امان گذاشته است و به آنان عذاب آهین می چشاند.^۱

* کشی از حبیب خثعمی از ابوعبدالله روایت کرده که گفت: «فردی بود که اقوالی را به دروغ به حسن نسبت می داد، اما نام او را نبرده است، و فردی بود که اقوال و احادیثی را به دروغ به حسین نسبت می داد، اما نام او را نبرده است، و مختار اقوالی را به دروغ به علی بن حسین نسبت می داد و مغیره بن سعید دروغ هائی را به پدرم نسبت می داد».^۲

* روایات کشی به این اشاره دارند که مغیره بن سعید گمراهی خود را از یک منبع یهودی می گرفت، از جمله در کتاب رجال کشی آمده است که روزی ابوعبدالله به اصحاب خود گفت: «خداوند لعنت کند مغیره بن سعید را و لعنت کند آن زن یهودی را که مغیره نزد او می رفت، و سحر و شعبده بازی و حيله گری را از او فرامی گرفت».^۳

* همچنین از ابوعبدالله در مورد مغیره روایت شده که گفت: «خداوند مغیره بن سعید را لعنت کند، او اقوالی را به دروغ به ما نسبت می داد».^۴

* از ابان بن عثمان روایت است که گفت: «شنیدم که ابوعبدالله می گوید: خداوند عبدالله بن سبا را لعنت کند، او ادعای پروردگاری امیرالمؤمنین را کرد، اما به خدا قسم امیرالمؤمنین علیه السلام بنده ای مطیع خداوند بود. وای بر کسانی که چیزهائی را به دروغ به ما نسبت می دهند. عده ای در مورد ما چیزهایی را می گویند که ما در مورد خود نمی گوئیم. من در درگاه خدا از آنان برائت می جویم، در درگاه خدا از آنان برائت می جویم».^۵

۱- اختیار معرفة الرجال ۵۹۳/۲، و نک: مستدرک الوسائل ۹۰/۹، البحار ۲۱۷/۲، ۲۶۳/۲۵، معجم رجال الحديث ۲۰۵/۴، أعيان الشيعة ۵۶۴/۳ ۶۰۶/۳.

۲- اختیار معرفة الرجال ۴۹۲/۲، و نک: معجم رجال الحديث ۳۰۱/۱۹، قاموس الرجال ۱۹۰/۱۰.

۳- اختیار معرفة الرجال ۴۹۱/۲، و نک: البحار ۲۸۹/۲۵ ۲۰۲/۶۴، معجم رجال الحديث ۳۰۱/۱۹، قاموس الرجال ۱۸۹/۱۰، تسديد الأصول ۷۶/۲.

۴- اختیار معرفة الرجال ۴۳۶/۲، و نک: الاختصاص ص: ۲۰۴، معجم رجال الحديث ۳۳۹/۴، أعيان الشيعة ۵۲/۴.

۵- اختیار معرفة الرجال ۳۲۴/۱، بحار الأنوار ۲۸۶/۲۵، عبد الله بن سبا، سيد مرتضى عسکری ۱۷۲/۲، معجم رجال الحديث ۲۰۶/۱۱، كشف الحقائق، علی آل محسن ص: ۱۹۲.

* کشی از کلیب صیداوی روایت کرده که آنان نشسته بودند و عزافر صیرفی و تعدادی از اصحابشان با آنان بودند و ابوعبدالله نیز همراهشان بود. پس بدون اینکه بحثی در مورد زراره شود، ابوعبدالله سه بار گفت: «خداوند زراره را لعنت کند»^۱.

* همچنین از عمران زعفرانی روایت است که گفت: «شنیدم که ابوعبدالله می‌گوید: بدعت‌هایی که زراره در اسلام ایجاد کرد کسی ایجاد نکرده است. لعنت خدا بر او باد»^۲.
* از ابوعبدالله روایت است که گفت: «آیاتی را که خداوند در مورد منافقان نازل کرده است در مورد شیعیان می‌باشد».

* از جعفر صادق روایت است که گفت: «برخی از شیعیان از یهودیان و مسیحیان و زرتشتیان و مشرکان بدتر هستند»^۳.

* وی همچنین می‌گوید: «برخی از شیعیان دروغ می‌گویند و حتی شیطان به دروغ آنان نیازمند است»^۴.

* وی همچنین می‌گوید: «وقتی که قائم ما قیام کند از کاذبان شیعه آغاز می‌کند و آنان را به قتل می‌رساند»^۵.

* از فیض بن مختار روایت شده که از فراوانی اختلاف میان خود نزد ابوعبدالله شکایت کرد و گفت: این اختلافی که میان شیعیان شما وجود دارد چیست؟.... من در میان حلقه‌های آنان در کوفه می‌نشینم و نزدیک است که در اختلاف آنان در حدیثشان شک کنم. ابوعبدالله علیه السلام گفت: «ای فیض، همان طور است که تو می‌گویی، مردم حرص زیادی برای دروغ بستن به ما دارند. من حدیثی برای یکی از آنان می‌گویم و همین که آن فرد از نزد من خارج می‌شود آن را تأویل دیگری می‌کند. این بدان خاطر است که آنان با

۱- اختیار معرفة الرجال ۳۶۵/۱، و نک: معجم رجال الحديث ۲۴۹/۸، تاریخ آل زرارۃ ص: ۶۱.

۲- اختیار معرفة الرجال ۳۶۵/۱، و نک: تاریخ آل زرارۃ ص: ۶۰-۶۱، معجم رجال الحديث ۲۴۹/۸، أعيان الشيعة ۵۰/۷.

۳- اختیار معرفة الرجال ۵۸۷/۲، و نک: دراسات فی علم الدراية ص: ۱۵۴ علی أكبر غفاری، البحار ۱۶۶/۶۵، معجم رجال الحديث ۲۶۴/۱۵.

۴- نک: الکافی ۲۵۴/۸، البحار ۲۹۶/۲۵، اختیار معرفة الرجال ۵۸۷/۲، معجم رجال الحديث ۲۶۴/۱۵، دراسات فی علم الدراية ص: ۱۵۴، موسوعة أحاديث أهل البيت، هادی النجفی ۱۶۴/۸.

۵- اختیار معرفة الرجال ۵۸۹/۲، و نک: معجم رجال الحديث ۲۶۵/۱۵، دراسات فی علم الدراية ص: ۱۵۵.

حدیث ما و علاقه به ما دنبال ثواب اخروی نیستند، بلکه طالب دنیایند و هر یک دوست دارند که برای خود مقامی را کسب کند»^۱.

* از علی بن موسی روایت کرده‌اند که گفت: «بنان بر زبان علی بن حسین علیه السلام دروغ می‌بست. پس خداوند گرمای آهن را به او چشانند، و مغیره بن سعید بر زبان ابوجعفر علیه السلام دروغ می‌بست و خداوند گرمای آهن را به او چشانند، و محمد بن بشیر بر زبان ابوالحسن موسی علیه السلام دروغ می‌بست و خداوند گرمای آهن را به او چشانند، و ابوالخطاب بر ابوعبدالله علیه السلام دروغ می‌بست که خداوند گرمای آهن را به او چشانند. کسی که بر من دروغ می‌بندد، محمد بن فرات است»^۲.

* در کتاب بصائر الدرجات از سفیان سمط آمده است که گفت: به ابوعبدالله علیه السلام گفتم: «فدایتان شوم، مردی که معروف به کذب است از جانب شما نزد ما می‌آید و احادیثی زشت می‌گوید. پس ابوعبدالله علیه السلام گفت: آن فرد به شما می‌گوید که من به شب، گفته‌ام که روز است و به روز گفته‌ام که شب است. گفت: خیر. ابوعبدالله گفت: اگر چنین هم گفت بدان که من آن را گفته‌ام و او را تکذیب نکن، زیرا در این صورت تو مرا تکذیب می‌کنی»^۳.

محمد رضا مظفر اعتراف کرده که بیشتر افرادی که از ائمه روایت کرده‌اند، از ائمه روایت شده که آنان را مورد مذمت قرار داده‌اند و کتب شیعه هم اینها را روایت کرده‌اند. وی در مورد مذمت‌های وارده در مورد هشام بن سالم جوالیقی می‌گوید: «طعنه‌هایی در مورد او وارد شده است، آنچنان که در مورد دیگر بزرگان انصار اهل بیت و اصحاب ثقه

۱- بحار الأنوار ۲/۲۴۶، جامع أحادیث الشيعة ۱/۲۲۶، فرائد الأصول، أنصاری ۱/۳۲۵-۳۲۶، اختيار معرفة الرجال ۱/۳۴۷، معجم رجال الحديث ۸/۲۳۲، أعيان الشيعة ۷/۴۸.

۲- اختيار معرفة الرجال ۲/۵۹۱، و نک: معجم رجال الحديث ۱۵/۲۶۲-۲۶۳، قاموس الرجال ۹/۶۰۰، أعيان الشيعة ۳/۶۰۶، مسند الإمام الرضا ۲/۴۴۶.

۳- بصائر الدرجات ص: ۵۵۸، بحار الأنوار ۲/۲۱۱-۲۱۲، مختصر بصائر الدرجات ص: ۷۷.

آنان وارد شده است، و جواب این طعنه‌ها این است که اینها مفهومی عامتر از این معانی ظاهری دارند»^۱.

اما مظفر با وجود مجروح بودن این افراد از جانب ائمه راضی نشده است با این استدلال که مذهب شیعه مبتنی بر این افراد مجروح است و می‌گوید: «چگونه می‌تواند این قدح و مذمتها در مورد این بزرگان صحیح باشد؟ آیا دین حق و امر اهل بیت جز با استدلال‌های قاطع این افراد برپا شده است؟»^۲.

بعد از این بیان اقوال ائمه شیعه دوازده امامی در مورد لعنت کردن و تکذیب اصحاب بزرگ خود، توضیحاتی را در مبحث آتی با این موارد خواهیم داشت.

۱- الإمام الصادق، مظفر ص: ۱۷۸.

۲- الإمام الصادق، مظفر ص: ۱۷۸.

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع تکذیب شدن و مورد لعن و نفرین قرار گرفتن اصحاب مشهور اهل بیت توسط خود اهل بیت

در روایات نامهای تعدادی از شیعیان وارد شده است که ائمه آنان را لعنت کرده و تکذیب نموده‌اند، و در پیشاپیش آنها عبدالله بن سبأ یهودی قرار دارد، یعنی کسی که مؤسس این عقاید مخالف قرآن به شمار می‌آید. سپس اشخاصی از او تبعیت نمودند که واقعیت برخی از آنان برای اهل بیت روشن شد و اهل بیت آنان را با نام ذکر کرده‌اند.

سپس جعفر صادق تأکید می‌کند که در اصحاب وی افرادی وجود دارند که از یهودیان و مسیحیان بدتر هستند و این افراد به خاطر مکر و حيله زیاد، در کذب از ابلیس هم پیش افتاده‌اند، به طوری که حتی ابلیس در دروغگوئی به روش آنان نیازمند است، زیرا روش این افراد مخفی و بسیار مکارانه است. وی حتی تأکید می‌کند که آیاتی که در مورد منافقان نازل شده است در مورد افرادی است که شیعه می‌باشند. همچنین وی تأکید می‌کند که اگر مهدی خروج نماید، اولین کاری که می‌کند کشتن کذابان شیعه است.

وی سبب کذب‌گوئی این کذابان را کشف می‌کند و می‌گوید که آن دنیاخواهی است، و حتی آنان حدیث وی را به غیر معنا و تأویل آن، تأویل می‌کنند و همین عامل، اختلاف میان شیعه را در عصر خود ائمه افزایش داده است. پس وقتی که این در عصر ائمه روی می‌دهد، در عصرهای بعدی چه وضعیتی می‌تواند روی دهد؟

نکوهش‌های زیادی که خود ائمه در مورد اصحاب ائمه بیان کرده‌اند اعتماد به همه آنان را بر می‌دارد، زیرا تقریباً نمی‌توان یکی از راویان آنان را یافت که از سوی ائمه مورد نکوهش و مذمت قرار نگرفته باشند.

وقتی که ائمه آشکارا این کذابان را مورد مذمت قرار دادند و مردم را از کذب آنان بر حذر داشتند، این کذابان اقدام به وضع و جعل احادیثی کردند که مردم را از قبول کلام ائمه در مورد این کذابان و رد احادیث این افراد بر حذر می‌داشتند، گرچه این افراد معروف به کذب‌گوئی می‌بودند.

در بصائر الدرجات از سفیان سمط آمده است که گفت: به ابوعبدالله علیه السلام گفتم: «فدایتان شوم، مردی که معروف به کذب است از جانب شما نزد ما می آید و احادیثی زشت می گوید. پس ابوعبدالله گفت: آن فرد به شما می گوید که من به شب، گفته ام که روز است و به روز گفته ام که شب است. گفت: خیر. ابوعبدالله گفت: اگر چنین هم گفت بدان که من آن را گفته ام و او را تکذیب نکن، زیرا در این صورت تو مرا تکذیب می کنی».

آری، نص روایت چنین است!

سفیان سمط، راوی حدیث تأکید می کند که فردی که احادیث زشت را بیان می کند معروف به کذب است، اما جعفر به وی امر می کند که راوی این گونه احادیث را تصدیق نماید و از اسم او هم سوال نکرد.

ما از این کذابان که این روایات را جعل کرده اند تعجب نمی کنیم، بلکه تعجب ما از کسانی از شیعیان است که این روایات را قبول می کنند، حال آنکه به خدا و پیامبر او اعتقاد و ایمان دارند و اعتقاد دارند که این روایات منسوب به اهل بیت، از طرف آنان صادر شده است و آنها را قبول می کنند و اظهار می دارند که این مذمت ها بر اساس تقیه بیان شده اند و دلیلی برای آن ندارند!!

شگفت است که وقتی علمای شیعه تناقض مذمت ائمه در مورد یکی از اصحاب خود را می بینند، در ردّ کلام ائمه تردید به خود راه نمی دهند، با ادعای اینکه مذهب مبتنی بر این افراد مورد طعن است.

مظفر می گوید: «چگونه می تواند این قدح و مذمت ها در مورد این بزرگان صحیح باشد؟ آیا دین حق و امر اهل بیت جز با استدلال های قاطع این افراد برپا شده است؟»

آری، مذهب شما مبتنی بر این گونه افراد است و مذهب اهل بیت نیست، زیرا اهل بیت آنان را لعنت کرده اند و تکذیب نموده اند و این افراد نزد ائمه بزرگ نبوده اند، بلکه شما آنان را بزرگ کرده اید.

آن دلایل قاطعی که مذهب مبتنی بر آنها می‌باشد، همان علتی است که به خاطر آن ائمه آنان را لعنت کرده و مجروح نموده‌اند، و این افرادی که ائمه مردم را از آنها بر حذر داشته‌اند، همان صاحبان روایت‌هایی هستند که امت را دچار تفرقه نموده و مذهب را فاسد کرده است.

شایسته است که در روایات این افراد تجدید نظر نمایید و با قرآن مقایسه نمایید تا میزان همخوانی و توافق آنها با قرآن روشن شود و آنچه را که با قرآن موافق است قبول نمایید و آنچه را که مخالف قرآن است رد کنید و قرآن را تابع این روایات نکنید، زیرا ائمه شما، شما را از آنها بر حذر داشته‌اند.

بعداً سخنی از ابو عبدالله علیه السلام ذکر خواهد شد که در آن از جمله آمده است: «پس از خدا بترسید و آنچه را که مخالف سخن پروردگار ما و سنت پیامبر ما محمد است نپذیرید، زیرا ما وقتی که حدیث می‌گوییم، می‌گوییم: قال الله تعالی؛ قال رسول الله^۱».

نکته نهایی اینکه؛ آیا بعد از همه این موارد می‌توان روایات کسی را قبول کرد که ائمه مجروح کرده و مورد لعنت قرار داده و تکذیب نموده‌اند و مردم را از آنها بر حذر داشته‌اند؟! داشته‌اند؟!!

یک نگاه به کتب تراجم اصحاب ائمه و راویان اخبار آنان و تطبیق آن بر منابع قدیمی و چهارگانه شیعه دوازده امامی - یعنی کتابهای الکافی، من لا یحضره الفقیه، الاستبصار و تهذیب الأحکام - حقیقتی حیرت‌آور را برای ما کشف می‌کند.

حال آن نتایج بیان می‌شود:

* تعداد راویانی که از جانب ائمه مورد لعنت قرار گرفته‌اند: ۵۹ نفر می‌باشند.

* تعداد روایات این افراد در این چهار کتاب، فقط ۵۷۶۵ روایت است.

* تعداد کسانی که تکذیب شده‌اند: ۵۵ نفر هستند.

* تعداد روایات این تکذیب شدگان در این چهار کتاب: ۵۶۴۵ روایت است.

**** مجموع این دو روایت: ۱۱۴۱۹ روایت است.**

* تعداد کسانی که از آنان روایت شده است و به ائمه اثنی عشری ایمان نداشته‌اند، ۱۰۷ نفر هستند.

* تعداد متهمان در دین خود به خاطر شراب خواری: ۳۹۸ نفر هستند.

* تعداد روایات وارد شده از این دو گروه که در زمینه اعتقادشان به شرب خمر متهم می‌باشند: ۵۵۶۸ روایت است.

* مجموع این راویان: ۶۱۹ راوی می‌شود، یعنی مجموع: ۵۹ + ۵۵ + ۱۰۷ + ۳۹۸.

* مجموع روایات وارد شده از همه این افراد: ۱۹۹۸۷ است، یعنی مجموع ۵۵۶۸ + ۱۱۴۱۹.

شرح حال راویان شیعه که در کتابهای شیعه مورد جرح و تعدیل قرار گرفته‌اند

تعداد راویان	شرح حالشان	تعداد روایتها
۰۵۹	نفرین شده‌ها	۵۷۶۵
۰۵۵	دروغگوها	۵۶۴۵
۱۰۷	معتقد به ائمه	۵۵۶۸
۳۹۸	نبودند و شرابخوار بودند	
۶۱۹		۱۶۹۷۸
	جمع کل	

پس اگر این مقدار از این چهار کتاب کم شود چه مقدار باقی می‌ماند؟!

این موارد که بیان شد بر اساس قواعد شیعه می‌باشد، و الا اگر قواعد اهل سنت بر آن اعمال شود این کتابها از صحنه روزگار محو می‌شوند.

این تعداد راویانی است که مورد جرح واقع شده‌اند، اما تعداد راویانی که مجهول الحال می‌باشند بیشتر از این تعداد است.

پس آیا بعد از این روایات این کتابها مورد اعتماد می‌باشند؟!

مبحث دهم:

**اهل بیت اصحاب خود را متهم به تحریف
در روایتها و کتب می کنند**

مطلب اول:

بیان موضوع: اهل بیت، اصحاب خود را متهم به تحریف در
روایتها و کتب می کنند

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع اهل بیت، اصحاب خود را متهم به تحریف در
روایتها و کتب می کنند

مطلب اول:

بیان موضوع: اهل بیت، اصحاب خود را متهم به تحریف در روایات و کتب می‌کنند

اهل بیت که شیعیان دوازده امامی آنان را ائمه خود کرده‌اند تأکید نموده‌اند که در روایات و کتابهایی که اصحابشان به نقل از آنان نوشته‌اند تحریف وارد شده است، اما حد و مرز این تحریف را مشخص نکرده‌اند.

حال در زیر نمونه‌هایی از این روایات بیان می‌شود:

* از ابوعبدالله روایت است که گفت: «مغیره بن سعید عمداً به پدرم دروغ نسبت می‌داد، و کتاب‌های اصحاب پدرم را می‌گرفت و اصحاب مغیره به اسم اصحاب پدرم استتار کرده بودند و کتابها را از اصحاب پدرم می‌گرفتند و به مغیره می‌دادند و مغیره آنها را پر از کفر و زندقه می‌کرد و به پدرم منسوب می‌ساخت و سپس به اصحاب خود می‌داد و به آنان امر می‌کرد که آنها را میان شیعیان منتشر سازند. بنابراین، همه موارد غلو که در مورد اصحاب پدرم آمده است از تحریفهای مغیره بن سعید در کتاب‌های آنان است»^۱.

* در لفظی دیگر از ابوعبدالله علیه السلام آمده است: «مغیره بن سعید که لعنت خدا بر او باد در کتاب‌های اصحاب پدرم - محمد بن علی باقر - احادیثی را وارد می‌کرد که پدرم آنها را نگفته بود. پس از خدا بترسید و چیزهایی را که با قول خدای متعال و سنت پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت دارد به عنوان احادیث ما قبول نکنید، زیرا ما هرگاه حدیثی می‌گوئیم، چنین می‌گوئیم: قال الله تعالی؛ قال رسول الله»^۲.

* از یونس بن عبدالرحمان، یکی از اصحاب ابوالحسن رضا، روایت است که گفت: به عراق آمدم و بخشی از اصحاب ابوجعفر و ابوعبدالله علیه السلام را در آنجا دیدم که زیاد هم

۱- البحار ۲/۲۵۰، عبد الله بن سبأ ۲/۲۰۵، موسوعة أحاديث أهل البيت ۸/۱۶۳، اختيار معرفة الحديث ۲/۴۹۱، معجم رجال

الحديث ۱۹/۳۰۰، قاموس الرجال ۱۰/۱۸۹، کلیات فی علم الرجال ۴۱۶.

۲- البحار ۲/۲۵۰، الحدائق الناضرة ۱/۹، جامع أحاديث الشيعة ۱/۲۶۲، اختيار معرفة الرجال ۲/۴۸۹، رجال ابن داود ص: ۲۷۹،

توضیح المقال فی علم الرجال ص: ۳۸، رجال الخاقانی ص: ۲۰۹.

بودند. من احادیثی را از آنان شنیدم و کتابهایشان را گرفتم و بعدها آنها را بر علی بن حسن رضا عرضه کردم، اما وی احادیث زیادی از آنها را مورد انکار قرار داد و گفت: «ابوالخطاب احادیثی را به دروغ به ابوعبدالله منسوب کرده است، خداوند ابوالخطاب را لعنت کند. اصحاب ابوالخطاب نیز تا به امروز این گونه احادیث را در کتب اصحاب ابوعبدالله جای می‌دهند و تحریف می‌کنند. پس آن دسته از احادیث که مخالف قرآن است نپذیرید، زیرا وقتی که ما حدیث می‌گوئیم، موافق با قرآن و سنت نبوی حدیث می‌گوئیم، ما از جانب خدا و رسول او حدیث می‌گوئیم»^۱.

تعدادی از علمای دوازده امامی به وجود توطئه‌ای سری برای تحریف کردن در روایات و فاسد کردن کتب اعتراف کرده‌اند. حال در زیر نمونه‌هایی از این اعترافات بیان می‌شود:

* محمد باقر صدر می‌گوید: «از جمله اسباب ایجاد اختلاف و تعارض در میان احادیث، تحریفهایی است که برخی از افراد مغرض و دشمن اهل بیت انجام داده‌اند و تاریخ و کتب تراجم و سیر برای ما بیان کرده‌اند. بسیاری از این تحریفها در عصر ائمه روی داده است، و از جمله احادیثی که روایت شده است اصحاب این احادیث اعلام کرده‌اند که دست یک حرکت تحریف‌گر و مزور در احادیثی که روایت می‌کنند در کار است، و این عملیات بیدارگر در مورد وجود حرکت تحریف، مورد تأکید ائمه می‌باشد»^۲.

* هاشم معروف حسنی از محدثین دوازده امامی می‌گوید: «از خطرناکترین چیزهایی که در تشیع داخل شد، گروهی بودند که تظاهر به تولای اهل بیت می‌کردند و مدتی طولانی میان راویان و اصحاب ائمه نفوذ کردند، و در طول این مدت توانستند به امام باقر و امام صادق نزدیک شوند و همه راویان به آنان اطمینان یافتند و این جماعت مجموعه زیادی از احادیث را جعل کردند و چنان که برخی از روایات اشاره دارند، آنها را در میان احادیث ائمه و در اصول کتب حدیث داخل نمودند»^۳.

۱- همان.

۲- بحوث فی علم الأصول ج ۷ ص ۳۹ - ۴۰؛ تقریرات بحث الصدر فی الأصول به قلم سید محمود هاشمی ط. قم ۱۴۰۵.

۳- الموضوعات فی الآثار والأخبار ص: ۱۴۸-۱۴۹.

وی نمونه‌ای را برای آن تحریف بیان داشته است که در مورد عمر بن جوشن است که راوی از جابر جعفری است. وی در ترجمه - شرح حال - او می‌گوید: «مؤلفین در علم رجال وی را ضعیف دانسته‌اند و به وی منسوب کرده‌اند که احادیثی را در کتب جابر جعفری داخل کرده است»^۱. همچنین می‌گوید: «او احادیثی را جعل می‌کرد و در کتب جابر جعفری داخل می‌نمود و سپس به جابر منسوب می‌ساخت»^۲.

هاشم معروف همچنین می‌گوید: «روایات صحیح از امام صادق علیه السلام و دیگر ائمه بر این نکته تأکید دارند که مغیره بن سعید و بیان و صائد و عمر نبطی و مفضل و دیگر منحرفان از تشیع و دسیسه‌گران در صفوف شیعیان تعداد زیادی حدیث جعلی از موضوعات مختلف را داخل روایات نقل شده از ائمه کرده‌اند..... و از مغیره بن سعید نقل است که گفته است: من دوازده هزار حدیث جعلی را در اخبار جعفر بن محمد قرار داده‌ام. مغیره و اتباع وی زمانی طولانی در میان صفوف شیعیان باقی ماندند و همراه با آنان به مجالس ائمه می‌رفتند و راز آنان وقتی برملا شد که اولین کتابهای اصولی حدیث پر از روایات آنان شده بود».

* ابن بابویه قمی که در نزد شیعیان معروف به شیخ صدوق است، و صاحب یکی از چهارکتاب مورد اعتماد شیعه می‌باشد، نمونه‌هایی از وجود تحریف در روایت را ذکر کرده است و می‌گوید: «این است اذان صحیح که اضافه و نقصی در آن نیست. اما مفوضه که خداوند لعنتشان کند اخباری را وضع کرده‌اند و چیزهایی را به اذان اضافه کرده‌اند که عبارتند از: دو بار «محمد و آل محمد خیر البریه». در برخی از روایات بعد از «أشهد أن محمداً رسول الله» دو بار «أشهد أن علياً ولي الله» را اضافه کرده‌اند. برخی دیگر از آنان به جای این جمله، دو بار «أشهد أن علياً أمير المؤمنين حقاً» را اضافه کرده‌اند.

شکی نیست که علی ولی خداست و به حقیقت امیر مؤمنان است، و شکی نیست که محمد و آل محمد بهترین انسانها هستند، لکن این جملات در اصل اذان جای ندارند.

۱- دراسات فی الحدیث والمحدثین ص: ۱۹۵.

۲- الموضوعات فی الآثار والأخبار ص: ۲۳۴.

این موضوع ذکر شد تا با این موارد اضافه شده، افراد متهم به تفویض و افرادی که از روی فریب و خدعه خود را در میان ما جای داده‌اند، شناسائی شوند»^۱.

ابن ابی الحدید می‌گوید: «بدانید که اصل کذب در احادیث وارده در مورد فضائل، از جهت شیعیان بوده است، زیرا این آنان بودند که در ابتدا احادیثی جعلی را در مورد صاحب خود جعل نمودند. چیزی که آنان را بر این امر واداشت، عداوت و دشمنی با مخالفانشان بود، مانند حدیث سطل و حدیث رمانه.... احادیث کذب زیادی هستند که مقتضی نفاق گروهی از بزرگان صحابه و تابعین اولیه و کافر بودن آنان می‌باشد»^۲.

اینها مختصری از تحریفها و تزویرهایی بود که عارض روایات نقل شده از اهل بیت و کتابهای تدوین شده از سوی اطرافیان ائمه شده است.

۱- من لا یحضره الفقیه ۱/۲۹۰-۲۹۱.

۲- شرح نهج البلاغه ۱۱/۴۸-۴۹.

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع، اهل بیت اصحاب خود را متهم به تحریف در روایت‌ها و کتب می‌کنند

در مبحث قبلی بیان شد که ائمه برخی از اصحاب خود را با نام ذکر کرده‌اند و لعنت و تکذیب نموده‌اند.

این رنگ و نوع جدیدی از اتهامات وارد شده از سوی ائمه به اتباع خود است، زیرا ائمه آنان را متهم کرده‌اند که احادیثی جعلی را در احادیث ائمه و کتب اصحاب ائمه داخل می‌کنند، از جمله جعفر صادق بیان کرده که مغیره عمداً احادیثی را به دروغ به باقر نسبت می‌داد و گروهی از اصحاب مغیره بودند که با اصحاب باقر اختلاط می‌یافتند و کتب اصحاب باقر را می‌گرفتند و به مغیره می‌دادند و مغیره کفر و زندقه را داخل آن می‌نمود- یعنی احادیث دال بر کفر و زندقه- به جعفر منسوب می‌ساخت و سپس آن را به اصحاب جعفر برمی‌گرداند و اصحاب جعفر آن را می‌گرفتند و در میان شیعیان منتشر می‌کردند و شیعیان آنها را قبول می‌کردند.

پس این کار منظم و سازمان‌یافته است، و این شهادتی از جانب یکی از ائمه تشیع است مبنی بر اینکه شیعیان در زمان امام باقر دچار شکاف شده و کتابهای آنان دچار تحریف گشته است.

بنابراین، بر اساس شهادت خود باقر، اصل در کتابهای همه اصحاب باقر این است که دچار تحریف شده‌اند، و دلیلی از جانب باقر و ائمه بعد از او نیامده که آن روایات را که دچار تحریف شده‌اند مشخص سازد. این امر همه روایات را در مظان اتهام قرار می‌دهد، تا اینکه روایاتی دیگر از ائمه‌ای که قائل به ایجاد تحریف در روایات شده‌اند یا از ائمه بعد از آنان، بیاید و روایاتی را که دچار تحریف شده‌اند از دیگر روایات مشخص گرداند.

حال برای این مورد مثالی فقهی ذکر می‌کنیم: اگر جماعتی از زنان باشند که یکی از آنان خواهر شخصی باشد و این شخص بخواهد با یکی از این زنان ازدواج نماید و

خواهر وی برای آن شخص معلوم نباشد، در این صورت ازدواج با همه آن زنان برای این شخص حرام است تا اینکه روشن شود که کدام یک خواهر وی می‌باشد. همچنین اگر یک آب پاک وجود داشته باشد که با چند آب نجس مخلوط شده باشد، بر فرد واجب است که از همه این آبها اجتناب نماید تا اینکه آب پاک و نجس از هم معلوم شوند.

ابواسحاق شیرازی از علمای اهل سنت می‌گوید: «خواهر اگر با یک زن اجنبی اختلاط یافت، و آب اگر با ادرار مشتهب شد، اجتناب از همه واجب است»^۱.

عز بن عبدالسلام از دیگر علمای اهل سنت می‌گوید: «برای قاعده احتیاط جهت دفع مفسده حرام، مثال هائی وجود دارد، از جمله: اگر ظرفی طاهر با ظرف‌هائی نجس یا لباسی طاهر با لباسی نجس اختلاط یافتند و شناخت لباس طاهر ممکن نبود یا دشوار بود، اجتناب از همه جهت دفع مفسده مورد نجس واجب است»^۲.

بنابراین در صورت وجود اشتباه در امور احکام، واجب است که از همه اجتناب شود. پس اگر در امور تشریع باشد به طریق اولی اجتناب واجب می‌شود.

شهادت امام در اینجا مؤید این امر است که در روایات نقل شده از باقر، تحریفی سازمان‌یافته روی داده است. این امر موجب می‌شود که در بررسی این روایات، وجود تحریف به عنوان یک اصل قرار داده شود و جز با وجود یک دلیل نمی‌توان اصل را کنار گذاشت و دلیلی هم وارد نشده که روایات دچار تحریف شده از دیگر موارد متمایز شود. به همین دلیل و بر اساس این قاعده، تصدیق چیزی از این روایات جایز نیست.

امام صادق میزان و معیار خوبی را برای این کار گذاشته است که به حق بهترین معیار است. وی می‌گوید: «روایاتی را که از ما نقل شده و مخالف کلام خدا و سنت پیامبرمان محمد ﷺ است، به عنوان سخن و حدیث ما نپذیرید». وی نگفته است: و سنت یکی از ائمه، بلکه گفته است: قرآن و سنت صحیح نبوی.

نکته دیگر اینکه تحریف تنها محدود به باقر نیست، بلکه به خود صادق نیز سرایت یافته است. شخص دیگری به نام «ابوالخطاب» وجود دارد که همراه با اصحاب خود

۱- اللع فی أصول الفقه ص: ۷۶.

۲- قواعد الأحکام فی مصالح الأنام ۴۷۹/۱.

همین روش را به اعتراف خود رضا تا زمان ابوالحسن رضا انجام می‌دهند، و نه رضا و نه ائمه بعد از او بعد از مشاهده وجود روایات تحریف شده، این روایات تقلبی و تحریف شده را مشخص نکرده‌اند. این موضوع سبب می‌شود که همه روایات وارد شده از صادق و فرزندش موسی و فرزندش علی بن موسی الرضا در مظان اتهام باشند، زیرا این ائمه، روایات تحریف شده را از دیگر روایات مشخص نکرده‌اند.

سپس علی بن موسی الرضا علیه السلام همان معیار پدرش را ذکر می‌کند و می‌گوید: «سخنان و احادیث خلاف قرآن را به عنوان کلام و حدیث ما نپذیرید».

آری، این قرآن است که مقیاس و معیار بیان صحت روایات می‌باشد و روایات معیار داوری در مورد قرآن نیستند، اما شیعه روایات را در مورد قرآن حکم و داور ساخته‌اند و تقریباً آیه‌ای را نمی‌توان یافت مگر اینکه شیعیان برای آن روایاتی جعل کرده‌اند که معنای آیه را به معنایی برده که خود می‌خواهند و با روایات در مورد قرآن دست به داوری زده‌اند و ارشاد ائمه خود را تغییر داده‌اند و در نتیجه غلو و گمراهی در عقائد آنان داخل شده است، زیرا بیشتر این روایات به شهادت ائمه خودشان، تحریف شده و جعلی هستند.

تحریف این افراد متقلب در روایات شیعه، چنان که علمای شیعه تأکید می‌کنند در نزد متأخران شیعه و به سبب قبول آن روایات تبدیل به یک دین و باور شده است.

یکی از بزرگان علمای شیعه در عصر خود، یعنی ابن بابویه، که آنان وی را «صدوق» می‌نامند، و صاحب یکی از منابع چهارگانه و معتبر در نزد شیعیان است بیان کرده که مفوضه در اذان که یکی از شعائر دینی است چیزهایی را اضافه کرده‌اند، و این اضافات برغم هشدار این دانشمند شیعی تا به امروز مورد عمل قرار می‌گیرد. ابن بابویه می‌گوید: «مفوضه که خداوند لعنتشان کند اخباری را وضع کرده‌اند و چیزهایی را به اذان اضافه کرده‌اند که عبارتند از: دو بار «محمد و آل محمد خیر البریه». در برخی از روایات بعد از «أشهد أن محمداً رسول الله» دو بار «أشهد أن علیاً ولی الله» را اضافه کرده‌اند. برخی دیگر از آنان به جای این جمله، دو بار «أشهد أن علیاً أمير المؤمنين حقاً» را اضافه کرده‌اند».

اما با وجود اعتراف صدوق به اینکه این اضافات را مفوضه ایجاد کرده‌اند امروزه گلدسته‌ها و حسینیه‌های شیعه در اذان این اضافات را می‌خوانند و موضوعی که حتی یک حدیث واحد از ائمه شیعه چه صحیح و چه ضعیف در باره‌اش وجود ندارد، پس این از کجا آمده است؟!

مفوضه چنان که کتب شیعه اظهار می‌دارند غالبان شیعه هستند که اظهار می‌دارند: خداوند محمد را خلق کرد و سپس خلق و تدبیر جهان را به او تفویض نمود و سپس محمد تدبیر عالم را به علی تفویض کرد و علی مدبر و تدبیرگر دوم است.^۱ این افراد همان کسانی هستند که این شهادت را در اذان اضافه کرده‌اند و شیعه آن را پذیرفته و به آن عمل کرده‌اند و تنها یک دلیل صحیح یا ضعیف از ائمه بر صحت آن وجود ندارد. پس این تشریع از کجا آمده است؟!

اعتراف ابن بابویه به حدوث و ایجاد تحریف در مذهب، ادامه اعتراف امام وی به این موضوع است. همچنین وی آخرین کسی نیست که این تحریف را اعلان کرده است، بلکه محققان متأخر نیز آن را بیان کرده‌اند، از جمله **سید محمد صدر** اعتراف نموده که سبب این تناقض در روایات شیعه، وجود تحریف در روایات منقول از آنان است، و این تحریف در عصر آنان روی داده است، و ائمه این تحریف را مشخص نکرده‌اند و همین عامل موجب این می‌شود که احتمال وجود تحریف در همه روایات موجود باشد. این موضوع در سخن سابق وی روشن است که در آن از جمله آمده بود: «از جمله اسباب ایجاد اختلاف و تعارض در میان احادیث، تحریفاتی است که برخی از افراد مغرض و دشمن اهل بیت انجام داده‌اند و تاریخ و کتب تراجم و سیر برای ما بیان کرده‌اند. بسیاری از این تحریفات در عصر ائمه روی داده است و از جمله احادیثی که روایت شده است اصحاب این احادیث اعلام کرده‌اند که دست یک حرکت تحریف‌گر و مزور در احادیثی

۱- در مورد مفوضه نک: مقالات الإسلامیین، أشعری ۸۸/۱، الفرق بین الفرق، بغدادی ص: ۲۵۱، تصحیح الاعتقاد، مفید ص: ۶۴-

که روایت می‌کنند در کار است و این عملیات بیدارگر در مورد وجود حرکت تحریف، مورد تأکید ائمه می‌باشد».

عصر ائمه پایان پذیرفت، اما آنان روایات تحریف شده را بیان نکردند. پس در این صورت چگونه پیروان بتوانند روایات تحریف شده را از دیگر روایات تشخیص بدهند؟! یکی دیگر از علمای معاصر شیعه، یعنی هاشم معروف بر این حقیقت تأکید کرده است و بیان نموده که جماعتی بوده‌اند که تظاهر به تولای اهل بیت می‌کرده‌اند و احادیث زیادی را در کتب آنان داخل کرده‌اند. وی می‌گوید: «از خطرناک‌ترین چیزهایی که در تشیع داخل شد، گروهی بودند که تظاهر به تولای اهل بیت می‌کردند و مدتی طولانی میان راویان و اصحاب ائمه نفوذ کردند و در طول این مدت توانستند به امام باقر و امام صادق نزدیک شوند و همه راویان به آنان اطمینان یافتند و این جماعت مجموعه زیادی از احادیث را جعل کردند و چنان که برخی از روایات اشاره دارند، آنها را در میان احادیث ائمه و در اصول کتب حدیث داخل کردند».

وی مثالی را هم برای این تحریف بیان کرده است، زیرا از یکی از شاگردان جابر جعفری، یعنی عمر بن شمر نقل کرده که وی احادیثی را جعل می‌کرد و داخل کتاب جابر جعفری می‌کرد و به او منتسب می‌کرد.

این بیانگر مصداق کلام ابن ابی الحدید است، زیرا وی می‌گوید: «بدانید که اصل کذب در احادیث وارده در مورد فضائل، از جهت شیعیان بوده است».

این شهادت‌های ائمه و علمای محقق شیعه، بر این نکته تأکید دارند که در روایات و کتب تحریف شده و احادیث مجعولی داخل شده‌اند. اما این روایتهای تحریف شده کدامند؟! به درستی که اعتراف به وجود تحریف، موجب این می‌شود که همه روایات در مظان اتهام باشند، زیرا افراد معصوم از نگاه شیعه، وجود تحریف را بیان داشته و پیروان معصوم آن را مورد تأکید قرار داده‌اند، و دلیلی وارد نشده که چیزی از این روایات را از دایره تحریف خارج نماید.

کلمه «دس» به معنای داخل کردن یک چیز در چیز دیگر، به صورت پنهانی است و امر پنهانی را فقط به وسیله چیزی بزرگتر از بحث و تحقیق عادی می‌توان شناخت.

بنابراین، اصل در روایات شیعه، وجود تحریف در آنها است. بنابراین هیچ روایتی را نمی‌توان پذیرفت مگر اینکه معصوم شهادت بدهد که این روایت تحریف شده نیست و چنین شهادتی هم وجود ندارد.

در پایان سخن دانشمند شیعی، دکتر موسی موسوی را در مورد وجود تحریف در روایات شیعه و هدف از آن را می‌آوریم. وی می‌گوید: «اگر روایاتی را که در فاصله بین قرن چهارم و پنجم هجری راویان شیعه در کتب خود نوشته اند، منصفانه مورد بررسی قرار دهیم، به این نتیجه اسف‌بار خواهیم رسید که، کوششی را که بعضی از راویان شیعه جهت اسائه به اسلام نموده اند، همانا در سنگینی از وزن آسمانها و زمینها برتری می‌گیرد، و اینطور بنظر می‌آید که هدف آنان از نقل اینگونه روایات، جای دادن عقیده شیعه در قلبها نبوده است، بلکه آنان اسائه به اسلام و همه وابستگی‌هایش را هدف قرار داده بوده اند»^۱.

پس آیا با وجود همه این موارد، می‌توان روایات کتب شیعه را قبول کرد در حالی که اثمه روایات تحریف شده را مشخص نکرده‌اند؟! این سوالی است که باید عقلای شیعه جواب آن را بدهند.

مبحث یازدهم:
اعتقاد شیعیان اولیه در مورد استمرار
امامت آشکار

مطلب اول:
بیان موضوع: اعتقاد شیعیان اولیه در مورد استمرار امامت آشکار

مطلب دوم:
نگاهی به موضوع اعتقاد شیعیان اولیه در مورد استمرار امامت
آشکار

مطلب اول:

بیان موضوع اعتقاد شیعیان اولیه در مورد استمرار امامت آشکار

برخی از علمای محقق معاصر شیعه دوازده امامی، بر این نکته تأکید دارند که شیعیان اولیه به این اعتقاد نداشتند که تعداد ائمه محصور در عدد معینی می‌باشد، بلکه بر این باور بودند که تعداد آنان محصور نیست. و در هر عصری، مردم یک امام خواهند داشت که در میان آنان ظاهر است و دین را به مردم می‌آموزد و در حراست و پاسداری از دین و رهبری امت، نائب پیامبر ﷺ است.

اما انقطاع عملی سلسله امامت، پریشانی و آشفتگی زیادی را برای آنان به وجود آورد و همین امر سبب شد که آنان بعد از ائمه به بیشتر از چهارده فرقه متفرق شوند- چنان که خود شیعه اعتراف دارند- و هر فرقه ادعایی غیر از ادعای دیگران دارد. قبل از این تاریخ، هیچ گروهی این اعتقاد را نداشت که تعداد ائمه شیعه، دوازده نفر می‌باشد.

در غلیان این غافلگیری، این عدد برای آنان ابداع شد، اما چون تعداد ائمه عملاً به این میزان نرسید، لازم آمد که با ادعای فردی به دنیا نیامده، این عدد کامل شود تا تعداد ائمه دوازده نفر شود.

حسن بن موسی نوبختی، مورخ دوازده امامی مذهب، این واقعه تاریخی را رصد کرده و تعداد این فرقه‌ها و عقیده هر یک را بیان کرده است، اما بیان نکرده که یکی از این فرقه‌ها این اعتقاد را داشته که تعداد ائمه، عدد معینی می‌باشد. وی در بیان ماجرای وفات حسن عسکری، امام یازدهم شیعه، می‌گوید: «وی در حالی وفات یافت که فرزندی آشکار برای او شناخته نشد و میراث او را جعفر و مادرش میان خود تقسیم کردند... و اصحابش بعد از وی چندین فرقه شدند».

سپس وی این فرقه‌ها را نام برده و یکی از این فرق، دوازده امامیه است و وی آن را «امامیه» نامیده و لفظ اثنی عشریه را به آن نیفزوده است و می‌گوید: «وقالت الفرقة الثانية

عشرة منهم وهم الإمامية: ليس القول كما قال هؤلاء...»^۱ «فرقه دوازدهم از آنان، یعنی فرقه امامیه، می‌گویند: چنان نیست که اینان می‌گویند....».

وی اعتقاد این گروه در مورد امامت را ذکر می‌کند، اما مطلقاً به عقیده دوازده امامی اشاره نمی‌کند، حال آنکه وی اعتقاد فرقه دوازده امامی را بر اعتقاد دیگر فرق ترجیح داده است و عقیده آنان و ردیه‌های آنان بر باور دیگر فرق را بیان می‌کند.

در مباحث آتی، نحوه اختراع این اعتقاد از خلال کلام علمای آنان بیان خواهد شد.

در زیر نمونه‌هایی از اقوال آنان بیان می‌شود:

* شیخ حسین مدرسی طباطبائی، حدیث خلفای دوازده‌گانه را ذکر کرده و در این مورد سخنی طولانی بیان کرده است، و در خلال آن بیان داشته که شیعیان اولیه به آن اهمیتی نداشتند، زیرا بر این باور بودند که امامت تا قیامت استمرار خواهد داشت.

وی از جمله می‌گوید: «این بدان خاطر است که عموم شیعه، به سبب اعتقاد به استمرار سلسله امامت تا قیامت، انتظار داشتند که تعداد ائمه بسیار بیشتر از این مقدار باشد. در حقیقت هیچ یک از کتابهای شیعی باقی مانده از اواخر قرنهای دوم و سوم یا آن دسته از کتابهای آنان که قبل از اواخر قرن سوم تألیف شده‌اند و دچار تحریف نگشته‌اند، چیزی در آنها وجود ندارد که به این موضوع اشاره داشته باشد که این حدیث مورد توجه مؤلفین شیعه قرار گرفته باشد یا اینکه به ذهن کسی خطور کرده باشد که این حدیث با آنان ارتباط دارد، بلکه چنین به نظر می‌آید که بطور کامل مانع از انتشار این حدیث مشهور شدند، زیرا شاید آنان بعد از اینکه دیدند که عثمانیها این حدیث را قرائت می‌کنند و مورد تحقیق قرار می‌دهند و در اضطراباتی که اخیراً دامان خلافت آنان را گرفته است، از آن به نفع خود استفاده می‌کنند، این حدیث را بر ضد شیعه می‌دانستند.

بنی نوبخت^۲ به این حدیث اشاره نکرده‌اند. نیز به این حقیقت اشاره نکرده‌اند که تعداد ائمه دوازده نفر می‌باشد و حتی سعد بن عبدالله اشعری و ابن قبه در آثار خود که

۱- فرق الشيعة، ص: ۹۷، ۱۰۸.

۲- منظور وی از بنی نوبخت این است که علمای شیعه در مورد فرق و اسباب افتراق آنها دست به تألیف زده‌اند. پس اگر به

در دسترس ما می‌باشد و همه در اواخر قرن سوم و در عصر غیبت زیسته‌اند، به این امر اشاره نکرده‌اند..... اولین کسی از مؤلفان که مسأله دوازده امام را مطرح کرد، دو محدث بزرگ، علی بن بابویه قمی و محمد بن یعقوب کلینی هستند. این دو در اواخر مرحله غیبت صغری می‌زیستند، و در اواخر آن در دو سال ۳۲۸ و ۳۲۹ هجری وفات یافتند.

علی بن بابویه قمی در مقدمه کتاب «الإمامة والتبصرة» می‌گوید: وقتی بسیاری از شیعیان زمان وی در مورد بنیانهای مذهب حق دچار شک و شبهه شدند، وی این کتاب را نوشت که متضمن برخی از احادیثی است که در آنها تعداد ائمه به صورت دقیق معلوم شده است تا شیعیان اطمینان داشته باشند که مذهب آنان، همان صراط مستقیم است. کلینی فصلی از کتاب الکافی را به روایاتی اختصاص داده که بیانگر این مطلب می‌باشند که تعداد ائمه، دوازده نفر است، لکن این فصل در جای مناسب خود نیامده است و چنین به نظر می‌رسد که چند سال بعد، از طرف خود مؤلف به کتاب اضافه شده است»!!^۱.

* احمد کاتب، پژوهشگر معاصر شیعه، در ضمن بحث در مورد اسطوره مهدی غائب و مورد ادعای شیعه، بیان داشته که شیعه تا زمان امام یازدهم بر این اعتقاد بوده‌اند که سلسله امامت قطع نمی‌شود و این امر بر این نکته تأکید دارد که تعداد ائمه محدود به دوازده نفر نیست. وی می‌گوید: «وفات امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ هجری در سامراء روی داد و وی وجود جانشینی برای خود را اعلان نکرد، و او برای مادر خود، به نام «حدیث» وصیت کرد که بحرانهای سختی در میان صفوف شیعیان امامیه موسویه ایجاد خواهد شد. موسویه کسانی هستند که اعتقاد داشتند امامت الهی تا به قیامت استمرار خواهد داشت»^۲.

تعداد ائمه علم می‌داشتند و می‌دانستند که آنان دوازده نفر هستند، آن را در کتاب‌های خود که مظنه ذکر این موارد می‌باشد، بیان می‌داشتند.

۱- تطور المبانی الفكرية للشيعة في القرون الثلاثة الأولى ص: ۱۵۶-۱۶۲.

۲- تطور الفكر السياسي الشيعي من الشورى إلى ولاية الفقيه ص: ۱۱۴.

* بهبودی، محدث معاصر شیعه مذهب، تأکید کرده که تعداد ائمه که در روایات وارد شده است صحیح نمی‌باشد. این سخن وی به این معنی است که شیعیان اولیه در سه قرن اول، به ذهنشان خطور نمی‌کرد که سلسله امامت منقطع می‌شود. پس در این صورت در آن هنگام نیازی به تدوین روایات نبود، زیرا ائمه حقایق را بیان می‌کردند. بهبودی می‌گوید: «در بحث اقوال شاذ در مورد نظام امامت دریافتید که احادیث روایت شده در نص بر همه ائمه از قبیل خبر لوح و موارد دیگر، همه در عهد غیبت و حیرت و اندکی قبل از آن جعل شده‌اند، زیرا اگر این نصوص نزد شیعیان می‌بود، در مورد شناخت ائمه طاهر، دچار این اختلاف فاحش نمی‌شدند و استوانه‌ها و ارکان مذهب چندین سال دچار حیرت نمی‌شدند و آنان بی‌نیاز بودند از اینکه بشتابند و کتاب‌هایی با این کثرت و زیادی را برای اثبات غیبت و برداشتن حیرت از قلب‌های امت تألیف نمایند»^۱.

این برخی از اقوال شیعیان در مورد اعتقاد شیعیان اولیه بود. آنان اعتقاد داشتند که امامت استمرار خواهد داشت. و فکر دوازده امام، بعد از ایجاد بحران انقطاع ائمه بر مذهب شیعه عارض شد.

در ادامه این موضوع را بیشتر توضیح خواهیم داد.

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع اعتقاد شیعیان دوازده امامی در مورد استمرار امامت آشکار

در مطلب سابق، برخی از اقوال محققین شیعه بیان شد که مؤید این امر هستند که شیعیان اولیه بر این باور بوده‌اند که سلسله امامت منقطع نخواهد شد.

اما بعد از انقطاع نسل بیت امامت که به اعتقاد شیعیان تا به قیامت برای رهبری امت برگزیده شده‌اند، شیعیان به چیزی قریب پانزده فرقه تقسیم شدند و فرقه امامیه یکی از این فرقه‌ها می‌باشد. نام امامیه را نوبختی و قمی بکار برده‌اند.

اما بعد از اینکه اسم اثنی عشریه برای آن اختراع شد، این نام به صورت اسم علم برای آن درآمد. این موضوع به این صورت روی داد که بعد از اینکه امام یازدهم از دنیا رفت و فرزندی نداشت این فکر به ذهن آنان رسید که ادعا کنند او به صورت مخفیانه دارای فرزندی شده است، و سپس از ترس جان مقدس خود مخفی شده است، گرچه به خاطر اختفای او، دین مقدس هم از بین برود و برخی از پیروان این ادعا را تصدیق نمودند. نصوصی که مؤید این امر می‌باشند قبلاً بیان شدند.

در زیر نگاهی به این نصوص می‌شود:

۱- شیخ مدرسی طباطبائی بیان می‌دارد که اعتقاد شیعیان اولیه این بود که سلسله امامت تا قیامت استمرار خواهد داشت و به همین دلیل اعتقاد داشتند که تعداد ائمه بسیار بیشتر از این مقدار است.

این سخن وی به این معنی است که شیعیان اولیه در مورد عقیده دوازده امام که بعدها تبدیل به اسم علم- یعنی اثنی عشری- برای آنان شد چیزی نمی‌دانستند و نامگذاری آن امری جدید است.

بنابراین، هرکس اعتقاد داشته باشد که در هر عصری امامی معصوم ایجاد می‌شود که دین را حفظ می‌کند و اموری را که به خطا به دین منتسب شده است، تصحیح می‌کند، و دین را از کذب و تحریف محافظت می‌کند، آیا ممکن است که کتابی را بنویسد یا تألیف کند که با آن بتواند دین را حفظ نماید؟!

در این صورت، امامت چه ارزشی دارد اگر وی خود به صورت مستقیم این وظیفه را به انجام نرساند؟! و آیا ممکن است که از امام سابق روایاتی یافت شود که افرادی غیر معصوم آن را روایت نمایند تا با وجود فرد معصوم، مردم مکلف به آنها شوند؟ آیا ممکن است کسی از پیروان در مورد چنین کاری فکر کند و اقدام به تدوین روایات نماید تا آنها را به اطلاع مردمانی برساند که در آینده خواهند آمد و تا این روایات جایگزین امام آینده شوند و با وجود فرد معصوم، مردم دین خود را از شخص غیر معصوم دریافت کنند؟! به درستی که اعتقاد به استمرار امامت به صورت آشکار، مانع از چنین کاری می‌شود.

۲- مدرسی بیان داشته که آن دسته از علمای دوازده‌امامی که در پایان قرن سوم در مورد فرق دست به تألیف زده‌اند- و ما برخی از نصوص آنان را ذکر کردیم- به طائفه با نام دوازده امامی اشاره نکرده‌اند، حال آنکه آنان همه فرق شیعه را تا عصر خود، یعنی عصر بعد از مرگ حسن عسکری، امام یازدهم شیعه، ذکر کرده‌اند. اینکه آنان این نام و تعداد ائمه اثنی عشری را ذکر نکرده‌اند بر این دلالت دارد که ادعای این تعداد امام، بعد از آنان ایجاد شده است.

۳- مدرسی بیان کرده که دو محدث بزرگ شیعه اثنی عشری، یعنی محمد بن علی بن بابویه قمی، معروف به صدوق و محمد بن یعقوب کلینی، ادعای عدد دوازده امام را درست کرده‌اند.

وی بیان داشته که صدوق کتابی را تألیف کرده تا شک و حیرتی را که به سبب مرگ امام آخر و ادعای اختفای فرزندش دامان شیعه را گرفت، دفع نماید. کلینی یا غیر او نیز همین کار را کرده‌اند و احادیثی را به کتاب الکافی اضافه کرده‌اند که بیان‌کننده دوازده امام هستند. این امر مؤید این نکته است که علمای شیعه در جعل روایت برای حفظ مذهب به خود تردید راه نمی‌دهند.

۴- بهبودی، تأکید کرده که اگر اعتقاد بر این می‌بود که تعداد ائمه دوازده نفر است این اختلاف فاحش پیش نمی‌آمد، و بزرگان مذهب و ارکان حدیث دچار حیرت نمی‌شدند.

چنان که نوبختی و قمی از مؤرخان شیعه می‌گویند، پیروان حسن عسکری بعد از مرگ وی به چهارده یا پانزده فرقه تقسیم شدند. پس اگر نصی وجود می‌داشت که تعداد ائمه را دوازده نفر بیان می‌کرد، پیروان مذهب دچار این اختلاف نمی‌شدند؟!

این امر مؤید این نکته است که شیعیان نخستین قائل به انقطاع امامت نبوده‌اند و این امر به این معنی است که آنان نیازی به روایت و تألیف کتاب نداشته‌اند.

۵- احمد کاتب، سخن بهبودی را به صورتی روشن‌تر بیان داشته است، زیرا وی بیان داشته زمانی که حسن عسکری از دنیا رفت کسی را جانشین خود نکرد و این امر بحران شدیدی را در صفوف شیعیان موسوی به وجود آورد، یعنی آن دسته از شیعیان که قائل به ضرورت استمرار امامت تا روز قیامت می‌باشند.

کسی که به این امامت مستمر اعتقاد دارد آیا ممکن است که کتابی را تألیف نماید یا روایتی را حفظ کند؟!

۶- اگر خداوند بخواهد نسلی از بیت رسول خدا ﷺ را جانشین وی در میان امتش نماید، ذریه ایشان را تا به قیامت باقی می‌گذارد و به آنان امکان تحقق مراد خود را می‌دهد، زیرا با چیزی مثل اعتقاد امامیه که بر این باور است که خداوند امامی را خلق کرده و سپس او را در یک کوه یا در سرداب مخفی کرده است و مردم را رها کرده تا متعبد به باطل شوند، حجت بر مردم تمام نمی‌شود.

به درستی که چنین چیزی در مورد خداوند حکیم و خبیر متصور نیست.

حال دوباره به موضوع این بحث بر می‌گردیم و می‌گوئیم: این اقوال که از علمای شیعه نقل شد مؤید این امر هستند که شیعه با انقطاع ائمه‌ای که به اعتقاد آنان سلسله این ائمه تا قیامت استمرار داشت، غافلگیر شد. این موضوع شایستگی این را دارد که آنان را در مورد اعتقادی که خطای آن آشکار شده است بیدار نمایند و آنان این اعتقاد را مورد بازنگری قرار دهند و نباید بر آن اصرار بورزند و ادله جدیدی را برای تقویت آن ایجاد نمایند. اما باید بدانند که دلیل تراشی مطلوب آنان را برایشان محقق نکرده است، زیرا قواعدی که واجب است مذهب بر آن بنا شود و عبارت از روایت و دیگر علوم محیط به

آن چون علم رجال و مصطلح و اطمینان از سلامت روایت و علومی دیگر می‌باشد، بعد از تدوین کتب روائی و فقهی و در عصور متأخر تأسیس شدند- این موضوع بعداً ذکر خواهد شد- و آنان را از شناخت حق از باطل و صحیح از ضعیف ناتوان می‌سازد، و این علوم در همان وقت در نزد اهل سنت ایجاد شد و مؤید این می‌باشند که خداوند متعال دین را با اهل سنت حفظ کرده است.

در مباحث آتی خواهیم دید که شیعیان به علوم اهل سنت می‌خزند و میراث آنان را می‌ربایند تا مذهب خود را بر آنها بنا نمایند.

آنان به علم فقه و اصول فقه و تفسیر و مصطلح حدیث و دیگر علوم خزیده‌اند و با این وسیله توانسته‌اند مذهب خود را حفظ نمایند... واقعیت بهترین شاهد این ادعا است و اعترافات علمای محقق شیعه مؤکد این امر بوده و بر این نکته تأکید می‌کند که مذهب در درون خود توانائی این را ندارد که به صورت مستقل استمرار داشته باشد. به اذن الهی، در مباحث آتی شواهدی بر این امر بیان خواهد شد.

مبحث دوازدهم:
قصور کتب تراجم - شرح حال - در معرفی
راویان

مطلب اول:

بیان موضوع: قصور کتب تراجم - شرح حال - در معرفی راویان

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع قصور کتب تراجم - شرح حال - در معرفی
راویان

مطلب اول:

بیان موضوع: قصور کتب تراجم - شرح حال - در معرفی راویان

در مبحث سابق دیدیم که عقیده شیعه دوازده امامی مبتنی بر این است که دین با وجود ائمه تا قیامت، محفوظ خواهد ماند. و تفکر دوازده امامی، بعد از مرگ امام یازدهم، حسن عسکری ایجاد شد، یعنی کسی که بعد از مرگش فرزندی نداشت، بلکه به دروغ فرزندی برای وی ساخته شد تا پیروان مذهب از تنگنایی که در آن افتاده بودند بیرون آیند. به همین سبب، همه دلایل بر این دلالت می‌کنند که شیعه دوازده امامی در خلال آن مدت تألیفی نداشته است، زیرا معقول نیست که آنان چیزی بنویسند در حالی که اعتقاد دارند ائمه تا قیامت با آنان همراه می‌باشند. شاید آنچه که ما در اینجا در کنار تراجم راویان از آنان ذکر می‌کنیم، مبین گوشه‌ای از آن باشد.

مؤلفین این باب بر این نکته تأکید دارند که قبل از قرن چهارم هجری، کتاب‌های مبینی در این باب وجود نداشته است، چنان که از کلام طوسی و نجاشی بر می‌آید و بعداً ذکر خواهد شد. طوسی و نجاشی از اولین کسانی هستند که در این موضوع دست به تصنیف زده‌اند.

طوسی در مورد سبب تألیف کتاب خود می‌گوید: «من به سوال و درخواست شیخ فاضل در مورد جمع آوری کتابی مشتمل بر اسامی راویان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه بعد از او تا زمان قائم علیه السلام، پاسخ گفتم. بعد از این، من آن دسته از راویان حدیث را ذکر می‌کنم که متأخر از راویان حدیث هستند یا اینکه معاصر آنان می‌باشند، لکن از آنان روایت نکرده‌اند..... من در باب این موضوع کتابی جامع که تألیف اصحاب مان باشد، سراغ ندارم و فقط کتاب‌هایی مختصر وجود دارد و هر شخص گوشه‌ای از آن را ذکر کرده است، بجز ابن عقده که از رجال - روایت کننده از - صادق علیه السلام است آن را ذکر کرده است، و این کار را به صورت کامل به انجام رسانده است، اما رجال دیگر ائمه علیهم السلام را ذکر نکرده است»^۱.

پس طوسی بیان داشته که جز کتاب ابن عقده، قبل از خود کتاب جامعی در این باب سراغ ندارد. در مورد ابن عقده گفته‌اند که وی زیدی جارودی است. پس کتاب وی در مورد مذهب خودش است. و چیزی را ذکر کرده که خاص مذهب خودش و برخی راویان اهل سنت است.^(۱)

نجاشی در مقدمه کتاب خود در باب تراجم رجال می‌گوید: «من از سخن سید شریف - که خداوند بقای او را طولانی و توفیقش را مستدام دارد - اطلاع یافته‌ام که گفته است: قومی از مخالفین ما بر ما خرده گرفته‌اند شما سلف و مصنف ندارید. باید در جواب بگویم که این سخن کسی است که به مردم علم ندارد و بر اخبار آنان واقف نیست و منزلت آنان و تاریخ اخبار اهل علم را نمی‌داند و با کسی از علما ملاقات نداشته تا از او شناخت یابد. کسی که علم و شناخت ندارد، حجتی علیه ما ندارد. من از این موضوع مواردی را که توانسته‌ام گرد آورده‌ام، اما کار من به علت عدم وجود بیشتر کتب، کامل نیست. من این را به این دلیل ذکر کردم تا بیانگر عذر من در نزد کسانی باشد که به کتابی دسترسی دارد که من ذکر نکرده‌ام»^۲.

این اتهام که اهل سنت متوجه شیعه کرده‌اند، گرچه نجاشی در پی رد آن برآمده است، بر این دلالت دارد که اهل سنت مصنفاتی از شیعه در این موضوع سراغ ندارند و نمی‌شناسند، زیرا اگر مصنفاتی می‌داشتند که موجود می‌بود، شناخته می‌شد، زیرا شیعیان در وسط جامعه اسلامی و در کنار اهل سنت زندگی می‌کنند. چون شیعیان کتبی قدیمی در معرفی راویان ندارند تا مبنایی مورد اعتماد در تحقیقات باشند، این امر سبب می‌شود که مصنفات این فن، مقصود را به صورت کافی ادا نکنند و به همین دلیل مصنفات اولیه شیعه که در قرن چهارم تألیف شد راویان را چنان تعریف نکرده‌اند که بتوان به وسیله آنها در مورد روایت داوری کرد.

قدیمی‌ترین کتاب شیعه در این موضوع، کتاب رجال کشی (م ۳۴۰هـ) است. در این کتاب تقریباً درجه راوی از حیث ثقه بودن یا مجروح بودن ذکر نمی‌گردد و در آن فقط

۱- بابانی می‌گوید: «جارودی.. از علمای زیدی است و سال ۳۳۳هـ وفات یافته است»، هدایة العارفین (۳۲/۱).

۲- رجال النجاشی ص: ۳.

عده‌ای اندک ثقه دانسته شده‌اند و حتی - چنان که محقق کتاب رجال ابن الغضائری می‌گوید - کسی از علمای مشهور شیعه را ثقه ندانسته است.

محقق کتاب رجال ابن الغضائری می‌گوید: «ملاحظه می‌کنیم که علمای قدیم تا عصر شیخ طوسی برای همه ثقات و حتی افراد مشهور، به لفظ «ثقه» تصریح نکرده‌اند، اما در عین حال می‌بینیم که غالباً برای افراد ثقه از مخالفان مذهب، به این لفظ تصریح کرده‌اند، آنچنان که ابوغالب رازی با مشایخ واقفی خود این کار را کرده است، یا این کار را با کسانی کرده‌اند که طعنه‌هایی بر آنان وارد شده که نپسندیده‌اند و این طعنه‌ها در باب دین و صداقت و راستی آنان می‌باشد. منظور آنان از تصریح به ثقه بودن این افراد با الفاظی مثل «کان ثقه» دفع آن طعنه‌های گفته شده یا مورد ظن در مورد آنان می‌باشد.

وی سپس تصریح می‌کند که آنان اصطلاح «ثقه» را فقط در مورد مخالفین مذهب که ثقه بودند و نام آنان در کتب شیعه ذکر می‌شد، بکار می‌بردند. وی تأکید می‌کند که اگر مصنفان قدیمی علم رجال می‌خواستند کسی را ثقه معرفی نمایند، فقط راوی را منتسب به مذهب می‌کردند. وی می‌گوید: «بسیار می‌بینیم که آنان در توصیف افراد مشهور به قول «من أصحابنا» بسنده می‌کنند و این لفظ حسب روش مذکور، بر ثقه بودن فرد دلالت می‌کند»^۱.

وی سپس میان پیشدستی اهل سنت در تمییز افراد ثقه از ضعیف، و تأخر شیعه در این کار دست به مقایسه می‌زند و می‌گوید: - دوم - ملاحظه می‌کنیم علمای بزرگ شیعه اقدام به تألیف کتابی جهت جمع آوری اسامی افراد ثقه در محل واحد نکرده‌اند، آنچنان که عامه - یعنی اهل سنت - این کار را کرده‌اند.

کتابهای دیگری که در مورد رجال نوشته شده‌اند و اصول به حساب می‌آیند، اغراض متنوع دیگری را دنبال می‌کنند، مانند بحث طبقات در «رجال الطوسی» و مؤلفین و تألیفات آنان در کتاب «الفهارس» و طرق در کتاب «المشیخات».

اما مباحثی که در این کتابها در مورد ثقه دانستن و ضعیف دانستن افراد ذکر شده‌اند، مبحث اصلی کتاب نیستند، بلکه بحث ثانوی آن می‌باشند و گاهی برای تمیز میان افراد توصیف شده و مشخص سازی هویت آنان یا دفع طعنه وارد شده بر آنان - قبلاً به این مورد اشاره - می‌باشد.

اما در مورد اینکه کتابهای خاص توثیق - ثقه دانستن افراد - وجود داشته باشد، جز کتاب منسوب به ابن الغضائری، کتابی را از قدما سراغ نداریم. ابن الغضائری کتابی را در مورد افراد ممدوح و کتبی را در خصوص افراد ضعیف دارد. ابن الغضائری با این کتاب به تألیف در این فن اختصاص یافته است.

علامه و ابن داود در قسمت دوم کتابهای رجالی خود، فقط نام‌های افراد ضعیف، از قبیل منحرفان و افراد مورد طعن را در محل واحد ذکر کرده‌اند. علامه تعداد زیادی را ذکر کرده و ابن داود ۵۶۵ نام را ذکر کرده است.

محقق کاظمی، مقدس أعرجی و سید محسن - م ۱۲۲۷هـ - بزرگترین مجموعه از نام های افراد ضعیف - در روایت حدیث - را گردآوری کرده‌اند. در فائده اول - بعد از اثنی عشر - از جلد اول (ص ۲۵۷-۴۱۸) نام آنها را ذکر کرده است، و سپس در فائده دوم جماعتی از مشایخ مورد طعن شیعه (ص ۴۱۹-۵۰۱) را ذکر کرده و مناقشه و بحث مفصلی را بیان کرده است.^۱

محقق کتاب ابن الغضائری بار دیگر تأکید می‌کند که راوی که در شرح حال وی طعنی ذکر نشود، او ثقه است و بلکه انتساب وی به مذهب امامی، برای ثقه بودن وی کفایت می‌کند. وی می‌گوید: «فائده توجه به امر ضعفا بر اساس روش قدما به صورتی آشکار نمایان می‌شود، زیرا وجود طعن در شرح حال فرد، به معنای عدم ثقه بودن فرد است و انتفای طعن، به معنای ثقه بودن فرد است، چه به صورت مطلق ذکر شده باشند یا مقید؛ و این مطلب قبلاً شرح داده شد. اگر تعداد ضعیفان محصور در مقدار معینی باشد، «اصل موثق بودن مؤمنان»، در مورد افرادی که انتسابشان به مذهب امامی ثابت شده

است، مؤثر و کارگر واقع می‌شود، و با این وسیله می‌توانیم ثقه بودن تعداد زیادی از راویان را تمیز بدهیم و در تنگنایی نایستیم که ما را به سوی چسبیدن به توثیقات عمومی و مضطرب سوق دهد، چیزی که بسا بعد از مدتی نقص و معیوب بودن آن آشکار می‌شود و احکام دگرگون شده و فتاوی تغییر می‌یابد و فوضیحت‌هایی به بار می‌آید»^۱.

وی سپس تأکید می‌کند که این روش، یعنی بسنده کردن به منتسب بودن راوی به مذهب جهت ثقه دانستن وی، روش علمای قدیم است، و عمل به آن ما را از گرفتار آمدن به فوضیحت حمایت می‌کند!!

شاید منظور وی از گرفتار آمدن به فوضیحت این باشد که ممکن است آنان یک راوی را در جائی و به خاطر نیاز به او ثقه بدانند و سپس در جائی دیگر غافلگیر شده و ببینند که این راوی، روایتی را نقل کرده که با آنان همسو نیست، و این راوی را ضعیف بدانند و در این صورت این امر فوضیحتی می‌شود، روش - قدما - را نقض کرده و از بنیان خراب می‌کند.

آنان راوی را نمی‌توانند پیدا کنند که همه روایاتش مقبول باشد، زیرا این راوی همه چیزهایی را که به او منسوب شده است، روایت نکرده است، بلکه جعل شده و به وی نسبت داده شده است و این تناقض در راوی واحد موجب حیرت آنان می‌شود.

مقانی می‌گوید: «در بسیاری از سندها در نام رجال و پدران یا کنیه‌ها یا القاب آنان، غلط و اشتباه واقع شده است»^۲.

همین موضوع سبب شده که محمد بن علی اردبیلی - م ۱۱۰۱ هـ - مؤلف کتاب «جامع الرواة» به خاطر عدم توانایی بر تمیز راویان از یکدیگر دچار حیرت شود، زیرا نام راویان بدون ذکر اوصاف ممیزه آنان وارد شده است و این موضوع باعث شده که نتواند روایات صحیح را از ضعیف تشخیص دهد و در چیزی بیفتد که بنا به قول خود وی، علمای بزرگ قبل از او در آن افتاده‌اند. وی می‌گوید: «اما بعد، بنده ضعیف و فقیر به عفو

۱- همان.

۲- تنقیح المقال ۱/ ۱۷۷.

پروردگار غنی و بی نیاز خود، محمد بن علی اردبیلی می گوید: به هنگام مقابله و اخذ احادیث و اخبار ائمه اطهار- صلوات خدای ملک و مختار بر آنان باد- بر توان و وسع خود لازم کرده که با چشم بصیرت و نظر دقیق، صحت و ضعف طریق و معلوم و مجهول و حسن و موثق آن را بنگرد و تلاش و اهتمام کامل بورزد تا امتیاز کافی و انکشاف- روشن شدن مطالب- لازم در این مبحث شریف حاصل شود.

اما وقتی که به این مطلب بلند و مقصد والا رو کرد، به سبب ذکر نام راوی به صورت مطلق- و عاری از کنیه و لقب و دیگر قیود- یا به خاطر اختلاف نسخه‌ها در مورد آن، به تفکر عمیقی فرو رفت و دچار حیرت شدیدی شد و ترجیحی برای حکم به صحت و ضعف یا غیر آن دو نیافت. لاجرم به این دلیل، خبر از نگاه این حقیر، مجهول شد و بلکه به نظر تعداد زیادی از علما و فقهای بزرگ نیز همین طور است، بطوری که آنان خبری را که دارای این صفت است مجهول دانستند و مناط حکم قرار ندادند. چون امثال این خبر در کتب اخبار زیاد است و بنا به این اعتبار، مجهول می باشد، درک این امر برای این حقیر بسیار سنگین آمد.

به همین دلیل دچار ناله و زاری شده و به درگاه سخاوتمند و فیاض مطلق نالید تا که با لطف پنهان خود، نقاب ابهام را از روی این مقصود بردارد. حتی او بعد از مدتهای طولانی در تفکر و در طلب کشف و روشن کردن این امر می باشد..... در مجموع به سبب این نسخه من، ممکن است که قریب دوازده هزار حدیث یا بیشتر از اخباری که حسب مشهور بین علمای ما مجهول یا ضعیف یا مرسل می باشند، معلوم الحال و صحیح شوند.^۱

وی دست به دعا و ناله و زاری زده تا به طریقه‌ای الهی و الهامی دست یابد تا به وسیله آن، دوازده هزار حدیث از احادیثی را که علمای قبلی ضعیف دانسته‌اند، تصحیح نماید!!

پس علما در طول هفت یا هشت قرن از قرن سوم تا قرن یازدهم نتوانسته‌اند آن را تصحیح نمایند و این طریقه‌ای را که برای این عالم کشف شده است، نشناخته‌اند، چه وی توانسته طریقه‌ای الهامی کشف کند که به وسیله‌اش آن تعداد زیاد از روایات را تصحیح نماید.

حال به موضوع اشتباه در باره راویان برمی‌گردیم و نمونه‌ای را در مورد ابوبصیر، یکی از بزرگ‌ترین راویان شیعه، که شناخت وی بر علمای شیعه مشتبه آمده است ذکر می‌کنیم. شیخ جعفر سبحانی می‌گوید: «در اسناد بسیاری از روایات که به ۲۲۷۵ مورد می‌رسد عنوان ابوبصیر ذکر شده است. اما در تعیین مراد از این نام و نیز در تحقیق تعداد کسانی که این کنیه بر آنان اطلاق می‌شود، اختلاف نظر وجود دارد. برخی قائل به اطلاق آن بر دو و برخی بر سه و تعداد زیادی قائل به اطلاق آن بر چهار نفر می‌باشند و چه بسا که برخی از آنان بیشتر از این مقدار را هم بگویند»^۱.

اما چنان که ذکر شد، مشهور این است که این کنیه میان چهار نفر مشترک می‌باشد، و ابن داود و تفرشی و ممقانی به این قائل هستند.

ابوداود می‌گوید: ابوبصیر میان چهار نفر مشترک است:

- ۱- لیث بن بختری؛
- ۲- یوسف بن حارث بتری؛
- ۳- یحیی بن أبوالقاسم؛
- ۴- عبدالله بن محمد أسدی^۲.

این چهار نفر چنان که در معجم رجال الحدیث آمده است، همه ثقه نیستند. برخی دیگر ذکر کرده‌اند که ابوبصیر مشترک میان ثقه و غیر آن است.

این مختصری بود در مورد احوال کتب تراجم شیعی. از این مطلب قصور آن کتب در بیان حق مطلب روشن می‌شود. حال درنگ‌هایی با این موضوع می‌شود.

۱- کلیات فی علم الرجال ص: ۴۶۱.

۲- رجال ابن داود ص: ۲۱۴.

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع قصور کتب تراجم در معرفی راویان

۱- تصور نمی‌رود که شیعیان در سه قرن اول تمایلی به روایت و درایت اقوال ائمه خود- که معتقد به امامت آنان بوده‌اند- داشته باشند، زیرا شیعیان بر این باور هستند که امام منبع و مصدر شناخت دین است، و امام در هر دوره‌ای وجود دارد و هرگاه یک امام از دنیا برود امام دیگری جانشین وی می‌شود، و این وضعیت تا قیامت ادامه می‌یابد. کمترین چیزی که می‌توان گفت این است که آنان تا قبل از مرگ آخرین امام ظاهر، یعنی نیمه قرن سوم هجری، نیازی به آن ندارند.

پس امام که مصدر دین است موجود می‌باشد و اگر نیاز به شناخت چیزی از دین داشته باشند امام نزدیک است و به او مراجعه می‌کنند و نیازی به روایت چیزی از ائمه قبل از وی نیست، زیرا امام حاضر، همه آنها را حفظ دارد و حتی نیازی به علوم افراد قبل از وی نیست، زیرا این امام چیزهایی را که آنان می‌دانستند، می‌داند. پس با این وجود دیگر چه نیازی است به کلام ائمه پیش از او؟!

بنابراین، وضعیت مردم در زمان امام، به مانند وضعیت آنان در عصر پیامبر ﷺ است و نیاز به ایجاد قواعدی برای روایت ندارند، زیرا وجود پیامبر ﷺ برای بیان دین و حفظ آن کفایت می‌کند.

امام از نگاه شیعیان، از حیث بیان آنچه که امت به آن نیاز دارد، به مانند پیامبر ﷺ است. بنابراین نیازی به روایت و راویان نیست، زیرا اگر مردم با وجود امام، دین خود را از راویان بگیرند، دیگر چه نیازی به امام وجود دارد؟!

۲- آغاز تألیف کتب تراجم راویان توسط شیعه اثنی عشری

قبل از قرن چهارم یا پنجم هجری، شیعیان اثنی عشری کتابی در مورد تراجم راویان ندارند، و کتاب‌هایی که در این قرن ظهور کردند، در شناخت راویان آنان اصل به حساب می‌آیند. این کتاب‌ها عبارتند از:

الف - معرفة الرجال، تألیف محمد بن عمر کشی (م ۳۴۰هـ). این کتاب مفقود شده و فقط خلاصه‌ای که طوسی از آن کرده است باقی می‌باشد. به همین دلیل، روش و سبب تألیف آن معلوم نیست.

ب - دو کتاب متعلق به احمد بن حسین غضائری (م ۴۱۱هـ). اسماعیل بن محمد خاجوتی در مورد این دو کتاب می‌گوید: «یکی از آنها در مورد افراد ممدوح و دیگری در مورد افراد مورد ذم است»^۱.

این دو کتاب مفقود هستند. شاید علت از بین رفتن آنها، سختگیری مؤلف بر غالیان شیعه باشد. به دلیل مفقود بودن کتاب نمی‌توانیم سبب تألیف و روش آن را بشناسیم و تنها راه، مراجعه به مطالبی است که به نقل از آن نوشته شده است.^۲

ج - رجال النجاشی، تألیف احمد بن علی یا ابن عباس نجاشی (م ۴۵۰هـ):

کتاب نجاشی شبیه کتاب «الفهرست» طوسی است. این امر از مقدمه آن روشن می‌شود که در آن وی بیان کرده که این کتاب را به این منظور نوشته تا خرده گیری سنیان از شیعیان را در مورد اینکه مصنفاتی ندارند، جواب دهد. نجاشی می‌گوید: «به خاطر خرده گیری گروهی از مخالفین از ما که سلف و مصنفاتی نداریم»^۳.

د - رجال الطوسی، تألیف محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰هـ). وی در مقدمه کتاب بیان می‌دارد که کتابی را در باب رجالی که از رسول خدا ﷺ و ائمه روایت کرده‌اند، گرد خواهد آورد. طوسی در مقدمه رجال خود می‌گوید: «در این موضوع کتاب جامعی را از اصحابمان سراغ ندارم و فقط کتاب‌هایی مختصر وجود دارند که هر شخص در آنها بخشی از این رجال را بیان کرده است».

۱- الفوائد الرجالية ص: ۲۹۰، سماء المقال ص: ۱۰-۱۱، و نک: أعيان الشيعة ۱/۱۵۱.

۲- أما کتاب چاپ شده (رجال ابن الغضائری) توسط شیخ عبد الله تستری و از کتاب (حل الإشکال) ابن طائوس می‌باشد که در آن همه روایات و مواضع در همان جای خودش، ماثور از ابن غضائری وجود دارد.

۳- رجال النجاشی ص: ۳.

این اقراری است از جانب وی مبنی بر اینکه کسی قبلاً راویان حدیث را در کتابی خاصی گرد نیاورده است، و سپس کتاب ابن عقده را مستثنی می‌سازد. البته این وقتی مقبول است که ابن عقده اثنی عشری باشد، زیرا گفته شده است: او زیدی جارودی است، و زیدیه قائل به تعیین ائمه و تابع آنان نیستند. پس اینکه زیدیه کتاب‌هایی را جهت حفظ مذهب تألیف نمایند، تنها با مذهب خودشان همخوانی دارد. پس این سخن مؤید این است که قبل از طوسی کتابی وجود ندارد که در مورد راویان حدیث اثنی عشریه بحث نموده باشد.

و- **الفهرست**، تألیف طوسی (م ۶۱۰هـ). این کتاب در باب تراجم راویان نیست، بلکه چنان که به صورت واضح در مقدمه آن آمده است به ذکر مصنفات شیعه می‌پردازد، زیرا وی در مقدمه می‌گوید: «هدف من نوشتن کتابی مشتمل بر ذکر مصنفات و اصول است»^۱.

۳- میزان ارزشی که علمای متأخر شیعه برای کتب رجالی مذکور قائل شده‌اند

* کتاب ابن الغضائری مفقود شده و جز مواردی که در کتب رجال از آن نقل شده است، چیزی باقی نمانده است.

* کتاب کشی از جانب علمای معاصر شیعه، از دو جهت مورد نقد قرار گرفته است: الف- کتاب وی آکنده از غلط است. خوانساری یکی از علمای قرن سیزدهم هجری می‌گوید: «اما کشی، اگر کسی به کتاب وی نگاه کند به اغلاط فراوان و روشنی دست می‌یابد»^۲.

ب- آنچه که ابوالهدی کلباسی از شهید ثانی نقل کرده است، زیرا وی ذکر کرده که هدف کشی از کتابش، شناخت توثیق و ضد آن نیست، آنچنان که در دیگر کتب این

۱- الفهرست ص: ۳۲.

۲- رساله تحقیق آبی بصیر ص: ۷۰، به نقل از سماء المقال ۸۰/۱ - ۸۱.

موضوع چنین عرفی رایج است، بلکه هدف وی ذکر رجال و مدح و ذم‌هائی است که متوجه آنها شده است و بر ناظر لازم است که حکم را از غیر آن جستجو نماید.^۱

شاید سخن خوانساری در مورد کتاب کشی، بر اساس خلاصه‌ای باشد که طوسی از کتاب آورده است و این تلخیص هم سالم از نقد نیست.

* در مورد کتاب الفهرست طوسی، کلباسی بیان داشته که این کتاب در مورد تعدیل و تجریح نیست، بلکه در مورد ذکر تألیفات علمای سابق است. سپس می‌گوید: «از مطالب سابق این نتیجه بدست می‌آید که این کتاب برای ذکر اصحاب اصول و مصنفات آنان و ذکر طرق آن به آنان وضع شده است و جز در موارد نادر، متعرض جرح و تعدیل نشده است».^۲

اما با این وجود هم، کتاب محفوظ نمانده و دچار تحریف شده است. کلباسی می‌گوید: «بیشتر نسخه‌های کتاب - یعنی کتاب الفهرست - خالی از تحریف و غلط نیست، چه برخی از افراد صاحب مهارت می‌گویند بیشتر نسخه‌های موجود که امروزه در دسترس می‌باشد دچار تحریف و غلط و اشتباه می‌باشد».^۳

* نجاشی در مورد بسیاری از راویان بزرگ شیعه بحث نکرده است، و این امر متأخرین مذهب را ناچار ساخته که بگویند کسانی را که نجاشی ذکر نکرده و به جرح و تعدیل آنان نپرداخته است، در نزد وی ثقه می‌باشند، زیرا فقط تعداد اندکی از راویان خالص هستند. پس لازم است که راه حلی هر چند خلاف واقع برای آن ایجاد شود!!

نویسنده الرواشح السماویة می‌گوید: «پس هرگاه وی آن را ذکر نکرده بود و به صرف شرح حال و زندگی نامه وی اکتفا کرده بود و مدح و ذمی را قرین آن نساخته بود، این نشان این مطلب است که فرد از نگاه وی سالم از هر طعن و نقصی است».^۴

۱- سماء المقال ۹۱/۱.

۲- سماء المقال ۱۳۰/۱.

۳- سماء المقال ۱۳۰/۱.

۴- الرواشح السماویة ص: ۱۱۵.

چنین شخصی که نویسنده کتاب الراشح به آن اشاره نموده است، اهل سنت او را مجهول می‌نامند و روایت چنین شخصی را قبول نمی‌کنند. پس بنگرید که میان دو مذهب چقدر فرق وجود دارد!!

کلباسی در تعلیل اینکه چرا نجاشی نام برخی از افراد موثق در نزد دیگران و از جمله برخی از بزرگان شیعه را ذکر نکرده است، می‌گوید: «اینکه ادعا شود که وی از موثق بودن این افراد بی‌اطلاع بوده است یا معتقد به عدم ثقه بودن آنان بوده است، هردوی این موارد بسیار بعید است، زیرا برخی از بزرگان در میان این افراد هستند»^۱.

وی یکی از این دو احتمال را ذکر کرده است و هر دو را بعید دانسته است، اما نمی‌دانیم که احتمال سوم که وی آن را پسندیده است چه می‌باشد؟! اما چیزی که به نظر می‌رسد این است که نجاشی این کتاب را برای بیان ثقه بودن و مجروح بودن این افراد تألیف نکرده است و این قول راجح می‌باشد. والله اعلم

این موضوع دلالت دارد که کتاب در کنار اغلاط و وهمیاتی که دارد حق مطلب را در شناخت راویان ادا نکرده است. کلباسی می‌گوید: «این دارای اغلاط و وهمیاتی است که اهل فهم به آن آگاه هستند و ما در اینجا برخی از آن موارد را ذکر می‌کنیم»^۲.

بدین صورت روشن می‌شود که همه کتب شیعه در مورد تراجم، به هدف تعدیل و تجریح تألیف نشده‌اند.

۴- توثیق - ثقه دانستن - افراد مهمل و مجهول

شگفت است که مصنفان در علم رجال بعد از کشی و نجاشی، وقتی ترجمه کسی را بیان می‌کنند که یکی از آن دو - کشی و نجاشی - وی را مورد مدح و ذم یا یکی از آنها قرار نداده است، در مقابل نام وی نوشته‌اند: «ممدوح» یعنی وی مورد مدح است. این کار به حقیقت تجاوز از حقیقت و مخالفت با آن و حرف گذاشتن در دهان آن دو یا یکی از آنان است.

۱- سماء المقال ۱/۱۸۸.

۲- سماء المقال ۱/۲۰۵.

مشهورترین فردی که این کار را انجام داده است، حسن بن داود از علمای اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم - م ۷۰۷هـ - است که در کتاب رجال خود این کار را کرده است. نویسنده الرواشح در معرفی طریقه ابن داود و انتساب آن به نجاشی می‌گوید: «شیخ تقی الدین ابن داود چون به این اصطلاح آگاهی دارد، هرگاه ترجمه شخصی را در کتاب نجاشی می‌یابد که منسوب به این نشده که از ائمه روایت کرده باشد، در کتاب خود آن را ذکر کرده و می‌گوید: «لم» - یعنی «لم يذكر فيه جرحاً ولا تعديلاً» «جرح و تعدیلی در موردش ذکر نشده است» - «جش» «نجاشی». هرگاه وی مردی را در کتاب نجاشی بیابد که طعن و نقصی در مورد وی ذکر نشده باشد، او را در قسمت افراد مورد مدح کتاب خود ذکر می‌کند و یا به ذکر نام وی بسنده می‌کند، یا اینکه می‌گوید: «جش» ممدوح (یعنی در کتاب نجاشی مورد مدح است). افرادی که شناختی از روش‌ها و اصطلاحات ندارند وقتی که این موارد را در کتاب وی می‌بینند، بر وی اعتراض می‌کنند که نجاشی نگفته است: «لم» و مدح و ذمی را در مورد وی بیان نکرده است»^۱.

کلباسی در مورد روش ابن داود می‌گوید: «چهارم: اینکه وی گفته است: «جش» ممدوح؛ این سخن از جانب این علامه، امری شگفت است، زیرا من تراجم جزء مذکور را یکی بعد از دیگری جستجو کرده‌ام اما در هیچ یک از آنها چنین لفظی نیافته‌ام. آری، در کتاب وی لفظ «کش ممدوح» فراوان یافت می‌شود. این سخن وی غالباً به مدح مستفاد از روایت مذکور در کلام کشی و چیزهائی از این قبیل اشاره دارد، زیرا بنای سخن وی بر اشاره به روایاتی است که حاوی مدح و چیزهائی از این قبیل می‌باشد. در کل، جستجو و تحقیق بر فساد انتساب مذکور دلالت دارد»^۲.

کلباسی راه نویسنده الرواشح را ادامه داده و وجود این روش در کار ابن داود را نفی نکرده است، بلکه به جای لفظ «جش» لفظ «کش» را قرار داده است، یعنی کشی را به

۱- الرواشح السماوية ص: ۱۱۵.

۲- سماء المقال ۱/ ۱۹۴.

جای نجاشی قرار داده است و اقرار نموده که بعد از ذکر روایانی که کشی آنان را مهمل گذاشته است، لفظ «ممدوح» را قرار داده است.

پس این روش، مورد استفاده است، خواه با نجاشی باشد یا با کشی. نظر من این است که این کار ابن داود برای رفع نقص عدم عنایت علمای شیعه به بحث جرح و تعدیل است، زیرا این کتابها به این مطالبی که در بحث مصطلح الحدیث مطرح می‌شوند، نپرداخته‌اند، زیرا این مصطلحی وارداتی به میان آنان است و روایان عقائد و تاریخ شیعه، بنا به اعتراف خود علمای شیعه - که بعداً خواهد آمد - افرادی مجهول هستند و قدمای شیعه آنان را نشناخته‌اند و به همین دلیل در مقابل نام آنان چیزی ننوشته‌اند. این امر کاشف از نقص در عقیده است و لازم است که هر طور شده است، حتی اگر با تزویر و دروغ، این نقص برطرف شود.

قبلاً به سخن ابن الغضائری اشاره رفت که از جمله گفت: «ملاحظه می‌کنیم که علمای قدیم تا عصر شیخ طوسی برای همه ثقات و حتی افراد مشهور، به لفظ «ثقه» تصریح نکرده‌اند.... بسیار می‌بینیم که آنان در توصیف افراد مشهور به قول «من أصحابنا» بسنده می‌کنند و این لفظ حسب روش مذکور، بر ثقه بودن فرد دلالت می‌کند»^۱.

پس وی تأکید می‌کند که آنان به توثیق تصریح نکرده‌اند، بلکه به قول «من أصحابنا» اکتفا نموده‌اند، و همین جمله در بیان ثقه بودن فرد راوی کفایت می‌کند. این موضوع بر مجهول بودن راوی دلالت دارد.

این روش شیعیان دوازده امامی در بیان ثقه بودن فرد، از شگفت‌ترین توثیق‌ها می‌باشد، زیرا هر کس در مورد وی گفته باشند که «امامی» است، این به معنای ثقه بودن اوست، و هر کس در مورد وی گفته باشند از «اصحاب ما» است، این به معنای ثقه بودن او می‌باشد. آیا در همه طوائف و حتی ادیان و مذاهب عالم چنین چیزی شنیده شده که همه پیروان مذهب یا عقیده خود را ثقه بدانند؟!

این راویان که نام آنان را ذکر کردیم و ائمه و علمای مذهب آنان را تکذیب کرده‌اند، آیا شیعه نبوده و به این مذهب منتسب نیستند؟! چه شده که آنان دروغ گفته‌اند و تکذیب شده‌اند؟ آیا منتسب بودن آنان به این مذهب نشان کذب را از آنان بر می‌دارد؟! سبب ایجاد چنین قاعده‌ای این است که این راویان افرادی مجهول و غیر معروف هستند و مذهب بر مبنای آنان بنا شده است، و علما در مورد آنان سخنی نگفته‌اند و این افراد، قسمت عمده راویان شیعه را تشکیل می‌دهند. پس اگر غیر از کسانی که ثقه دانسته شده‌اند، دیگر افراد ثقه دانسته نشوند، این به معنای از بین رفتن مذهب است، زیرا غالب راویان ثقه نیستند، چه آنچنان که در مطالب آتی خواهد آمد، آنان افرادی مجهول هستند. بنابراین، تنها راه حل این است که جهت حمایت از روایات شیعه، همه افراد مجهول ثقه دانسته شوند.

۵- نمونه‌ای از نامهای مشترکی که در کتابهای رجال وارد شده و علمای مذهب را دچار حیرت کرده است

این نمونه چنان که قبلاً ذکر شد، «ابوبصیر» است که در کتب شیعه مشهور شده که وی از اصحاب صادق است، اما شیعیان نتوانسته‌اند اسم او را در میان پنج نفر مشخص سازند، بطوری که حتی برخی از علمای شیعه ناچار شده‌اند در بحثی قریب به صد صفحه تلاش کنند این پنج نفر را مشخص سازند و در هر روایت مراد از ابوبصیر را معلوم کنند، لکن موفق نشده‌اند.

کلباسی فصلی را به متمایز ساختن افراد دارای اسم مشترک اختصاص داده است و مبحث کاملی را به بحث در مورد منظور از ابوبصیر در کتابهای رجال اختصاص داده است و می‌گوید: «مقام اول، در متمایز ساختن نامهای مشترک. این مبحث دارای چند مقصد است. مقصد اول: در مورد ابوبصیر. بحث در مورد او از دو جهت می‌باشد: اول: تحقیق در مورد تعداد کسانی که این کنیه بر آنان اطلاق می‌شود. در مورد وی اختلاف نظر است. عده‌ای می‌گویند بر دو نفر اطلاق می‌شود.....». وی بیان داشته که برخی از

علما این کنیه را بر سه و برخی بر چهار و برخی بر پنج و برخی بر تعدادی بیشتر از این اطلاق کرده‌اند.^۱

وی شخص دیگری را ذکر کرده که در مورد وی اشتباه روی داده است. سپس می‌گوید: مقصد سوم: در مورد محمد بن اسماعیل، راوی از فضل النبیل المقصد.

بدان که نام محمد بن اسماعیل بر چندین نفر اطلاق می‌شود که عبارتند از: ابن بزیع، نيسابوری، برمکی، آزدي، کوفی، علوی، جعفری، کنانی، زبیدی، بجلی، صیمری، جعفی، مخزومی، زعفرانی و همدانی...^۲ وی نام پانزده نفر را ذکر می‌کند، و سپس اقوال را ذکر کرده و در مورد مخرج بحث می‌کند.

سبب روی دادن این اشتباه این است که این کتابها اصلاً بر مبنای قواعد این فن نوشته نشده‌اند، و شیعیان اصلاً تصور این را نمی‌کردند که به آشنائی با سندها نیاز پیدا می‌کنند، زیرا اعتقاد داشتند که ائمه تا قیامت با آنان باقی خواهند ماند، و چون نسل ائمه منقطع شد، شروع به بحث برای بازگشت منهج و روش خود کردند، اما قطار از دستشان رفته بود. به همین دلیل دستاویز روشهای اهل سنت شدند، لکن منابعشان در این هدف به کمک آنان نیامد.

۶- اعتراف متأخرین به اشتباه راویان

فیض کاشانی از علمای شیعه می‌گوید: «در جرح و تعدیل و شرائط آن دو، اختلافات و تناقضات و اشتباهاتی وجود دارد که به صورتی که انسان به آنها اطمینان یابد، برطرف نمی‌شوند و این بر افراد خبیر به این موضوع پوشیده نیست».^۳

این سخن بعد از گذشت چندین قرن از تألیف کتب رجالی زده می‌شود. فرض این است که موضوع برای آنان روشن شده است، لکن واقعیت بر خلاف آن می‌باشد.

۷- آغاز تألیف این کتابها

۱- سماء المقال ۲۹۸/۱.

۲- سماء المقال ۳۷۵/۱.

۳- الوافی، المقدمة الثانية ۱۱/۱ - ۱۲.

قبلاً ذکر شد که تألیف در باب تراجم، در اواسط قرن چهارم هجری و توسط کشی آغاز شد، کسی که کتاب وی از بین رفته است، و فقط خلاصه‌ای که طوسی (م ۴۶۰هـ) از آن کرده است، باقی مانده است. بنابراین، این خلاصه قریب چهار قرن بعد از وفات رسول خدا ﷺ نوشته شده است.

اما اهل سنت اجزای کوچکی را تألیف کردند و سپس در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم، آن اجزاء در مصنفاتی جامع گردآوری شد.

از جمله این مصنفین می‌توان به این افراد اشاره کرد:

۱- بخاری (۱۹۴-۲۵۶هـ). وی چندین کتاب دارد، از جمله: التاریخ الصغیر، التاریخ الکبیر، الضعفاء.

۲- ابن معین (۱۵۸-۲۳۳هـ) نویسنده کتاب «التاریخ».

۳- ابن سعد (۱۸۹-۲۳۰هـ) نویسنده کتاب «الطبقات الکبری».

۴- احمد بن حنبل (۱۶۴-۲۴۱هـ) نویسنده کتاب «العلل و معرفة الرجال».

همه این افراد در اواسط قرن سوم یا اندکی قبل یا بعد از آن وفات یافته‌اند. پس میان آنان و اولین کتاب موجود شیعیان، بیشتر از دو قرن فاصله وجود دارد.

۸- کثرت غلط‌ها و تحریف نسخه‌ها

عدم توجه علما به کتب تصنیف شده، آنها را در معرض فساد قرار داده و این امر اعتماد به این کتابها را از بین می‌برد. قبلاً ذکر شد که خوانساری گفت: «هر کس بر کتاب کشی که اصل کتب تراجم به حساب می‌آید، آگاهی یابد، بر غلطهای فراوان و واضح آن اطلاع حاصل می‌کند». کتابی که غلطهای آن زیاد باشد قابل اعتماد نیست، زیرا نسخه صحیحی از کلام مؤلف در دسترس نیست تا بتوان کتاب را بر اساس آن تصحیح کرد و تصحیح آن صرفاً بر اساس تصور مصحح خواهد بود و نه از روی یقین؛ زیرا تصحیح زمانی تصحیح نامیده می‌شود که با نسخه مورد اعتماد دیگری مقابله شود و الا تصحیح نامیده نمی‌شود و نامگذاری آن به تصحیح، به صورت مجازی خواهد بود.

در مورد کتاب «الفهرست» گفته‌اند: بیشتر نسخه‌های آن دستخوش تحریف شده است.

این شهادتی مبنی بر غیر موثق بودن این کتاب است، زیرا کتابی که دستخوش تحریف شده باشد، غیر موثق است.

۹- کثرت اشتباه در نام‌های راویان، منجر به اضطراب و آشفتگی در تصحیح و

توثیق شده است

اشتباه در نام راویان گاهی در کتاب‌های تراجم واقع می‌شود، اما اینکه بسیار زیاد بوده و در مورد نام راویانی باشد که مذهب مبتنی بر آنان می‌باشد، این پذیرفته نیست. ممقانی می‌گوید: «در بسیاری از سندها غلط روی داده و در نام‌های مردان و پدران آنان و کنیه‌ها و القاب آنان، اشتباه روی داده است»^۱.

کثرت اشتباه در میان راویان و عدم تمیز میان آنان، منجر به عدم توانایی در تفریق میان راویان می‌شود، زیرا چنان که ممقانی و اردبیلی می‌گویند، دلیلی خارجی که راویان را از هم جدا کند وجود ندارد و ممقانی و اردبیلی از علمای متأخر جرح و تعدیل هستند، زیرا اردبیلی در قرن یازدهم و ممقانی در قرن چهاردهم زیسته‌اند، یعنی علمای شیعه در طول این مدت نتوانسته‌اند اشتباه موجود در میان نام‌های راویان شیعه را برطرف سازند.

نکته پایانی، اینکه این امور دستیابی به شناخت صحت و عدم صحت روایات را در نزد شیعه، امری دشوار نموده و مانع اعتماد به آن روایات می‌شود.

همچنین احکام روایات شیعه در قرن یازدهم، در مقایسه با قبل از آن تغییر یافته است. پس این ادله‌ای که در طول این قرون بر علمای شیعه پنهان مانده و فقط در قرن یازدهم آشکار شده است، از کجا آمده‌اند؟!

همچنین اطمینانی به این نیست که عالم شیعی دیگری ظهور کند و همه آنچه را که شیعیان دوازده امامی صحیح دانسته‌اند، با استناد به وجود ادله‌ای جدید که آن روایات را باطل می‌کنند، باطل نماید.

۱- تنقیح المقال ۱/۱۷۷، و نک: توضیح المقال فی علم الرجال ص: ۴۷.

این نگاهی بود به این منابع که در تصحیح روایات بر آنها اعتماد می‌شود و دیدیم که در درجه‌ای نیستند که قابل اعتماد باشند.

بدین ترتیب، باب معرفت و شناخت روایات صحیح از ضعیف، در نزد شیعیان دوازده امامی بسته می‌شود، زیرا منابع رجالی آنان حاوی مطالبی جهت وفای به این مهم نیستند. این مطلب، این موضوع را برای ما روشن می‌سازد که تا به امروز کتابی ظهور نکرده که روایات را تصحیح یا تضعیف نماید.

هنگام مناقشه و بحث با آنان، می‌گویند: تصحیح روایات ممکن نیست، زیرا آنان بر اساس روش واحدی نیستند و به همین دلیل گاهی یک عالم، حدیثی را صحیح می‌داند و عالمی دیگر همان حدیث را ضعیف می‌داند.

جواب ما این است: آنان علمای شمایند و در مورد عقاید و معاملات برای مردم فتوا می‌دهند؟!

آنان می‌گویند: آری، این درست است.

می‌گوئیم: آیا آنان در مورد فتوای واحد با هم توافق دارند یا اینکه با هم اختلاف دارند؟!

می‌گویند: اختلاف دارند.

می‌گوئیم: پس چگونه برای آنان جایز است که فتوا بدهند، حال آنکه در مورد یک فتوا با هم توافق ندارند؟! وقتی که جایز است که وی در یک مسأله شرعی فتوا دهد، اما کسی مخالف با وی می‌باشد، برای وی جایز است که روایت را تصحیح نماید در حالی که کسی مخالف وی باشد.

سپس سوال این است که او بنا بر روایت فتوا می‌دهد یا بنا بر غیر آن؟!

می‌گویند: بنابر روایت فتوا می‌دهد.

می‌گوئیم: آیا وی به صحت آن اطمینان یافته است تا بر اساس آن فتوا دهد یا اینکه اطمینان نیافته است؟!

اگر گفتند: به صحت آن اطمینان یافته است.

می گوئیم: به صحت روایت که وی به آن اطمینان یافته است، خبر بدهد آنچنان که به صحت فتوا که وی به آن اطمینان یافته است، خبر می دهد، زیرا اهمیت فتوا کمتر از روایت نیست.

اگر گفت: اطمینان نیافته است.

می گوئیم: چگونه بر مبنای روایتی فتوا می دهد که به صحت آن علم ندارد؟! صحیح این است که چنان که در کلام برخی از محققان آنان دیدیم، کتب آنان در تصحیح و تضعیف، کمکی به آنان نمی کند- در مباحث آتی، مطالب بیشتری بیان خواهد شد- و این بدان خاطر نیست که آنان از تصحیح پرهیز می کنند، زیرا اگر چنین می بود واجب بود که از فتوا پرهیز کنند، اگر سبب پرهیز و تورع می بود.

این امر مؤید این است که روایات شیعه مصون نیست، و فرد شیعه نمی تواند روشی را بیابد تا با آن و از خلال منابع خود، روایاتش را تصحیح نماید.
پس آیا بعد از این اطمینانی به روایات شیعه وجود دارد؟!

مبحث سیزدهم:

مجهول بودن راویان دین شیعه

مطلب اول:

بیان موضوع: مجهول بودن راویان دین شیعه

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع مجهول بودن راویان دین شیعه

مطلب اول:

بیان موضوع: مجهول بودن راویان دین شیعه

کسی که راویان شیعه در منابع قدیمی آنان را جستجو نماید، تعداد زیادی راویان را خواهد یافت که در ترجمه آنها اشاره‌ای به جرح و تعدیل نشده است. این سخن بدین معناست که این تعداد راوی در نزد این مصنفان شیعه، مجهول العین و مجهول الحال هستند. همچنین وی به این نکته خواهد رسید که بسیاری از راویان از نظر عقیدتی مورد طعن قرار دارند، و این سخن بدین معنی است که این افراد در مورد روایت، مورد اعتماد نیستند.

البته ما در اینجا با تسامح رفتار کردیم و گفتیم «بسیاری» از این افراد، دارای این خصوصیت هستند، زیرا برخی از علمای دوازده امامی بیان کرده‌اند که همه راویان عقیده و تاریخ شیعه، که روایتی فقهی ندارند، همه مجهول می‌باشند. این حکمی شدیدتر است.

حال برخی از اقوال علمای مذهب در مورد مجهول بودن راویان بیان می‌شود:

سید محمد صدر در مقدمه تحقیق خود در مورد کتاب «تاریخ الغيبة الصغری» به نام «نقاط الضعف فی التاریخ الإمامی الخاص» بعد از بیان چند نکته می‌گوید: «پنجم: اسناد روایات، زیرا مصنفین امامیه همه روایاتی را که از ائمه یا اصحاب آنان به آنان رسیده است، بدون توجه به صحت یا ضعف آنان در کتب خود جمع آوری نموده‌اند. علمای شیعه امامی که در باب رجال دست به تألیف زده‌اند، در کتاب خود به ترجمه راویان احادیث فقهی و تشریعی بسنده کرده‌اند و آنها را به این خاطر که مردم در زندگی عملی به آنها نیازمند هستند، مورد توجه خاصی قرار داده‌اند.... اما این کتابها ذکر رجال روایات وارده در دیگر موضوعات معارف اسلامی چون عقائد و تاریخ و ملاحم را که بیشتر از راویان کتب فقهی هستند، مهمل گذاشته‌اند. اما اگر از روی خوش شانسی فردی را بیابیم که احادیث وارده در مورد تاریخ و فقه را روایت کرده است می‌بینیم که در کتبشان در

مورد این افراد صحبت شده است، اما اگر وی در مورد فقه چیزی روایت نکرده باشد، مجهول باقی خواهد ماند»^۱.

شاید مجهول بودن راویان عقیده با بیان یکی از مهمترین مسائل عقیدتی اثنی عشریه و بلکه مهمترین آن، یعنی مسأله امامت و اجرای این قاعده بر آن بیشتر روشن شود. شیعیان معتقدند که امامت جز با نص صحیح امام سابق، برای کسی ثابت نمی شود. کلینی بابی را به اثبات امامت حسن عسکری، امام یازدهم به اعتقاد آنان اختصاص داده است و آن را چنین نامیده است: «باب: الإشارة والنص علی أبي محمد (علیه السلام)»^۲. وی در این باب سیزده روایت را آورده است که برابر کلام علمای جرح و تعدیل شیعه، هیچ یک از این روایات خالی از راویان مجهول نیست. حال به اختصار به این مطلب پرداخته می شود.

حدیث اول «۸۵۳» در سند آن، یحیی بن یسار قنبری آمده است. عبدالحسین مظفر شارح کافی در کتاب «الشافی» می گوید: «او مجهول است»^۳ و خوئی این راوی را معرفی نکرده است.^۴

حدیث دوم «۸۵۴» آن را با ذکر سند از جعفر بن محمد کوفی از بشار بن أحمد بصری از علی بن عمر نوفلی روایت کرده است. نویسنده در کتاب «الشافی» می گوید: «در مورد جعفر بن محمد کوفی همین را می دانیم که راویان زیادی از وی روایت کرده اند. بشار بن احمد هم مهمل واقع شده است، و در کتب مترجمین نام او ذکر نشده است. در مورد نوفلی هم همین اطلاع را داریم که این روایت از او نقل شده است»^۵.

۱- مقدمة تاریخ الغيبة الصغری ص: ۴۴.

۲- الکافی ۳۲۵/۱.

۳- الشافی شرح الکافی ۳۷۱/۳ به بعد.

۴- معجم الرجال ۱۱۶/۲۰.

۵- الشافی ۳۷۱/۳.

حدیث سوم «۸۵۵» در سند آن آمده است: «عبدالله بن محمد اصفهانی». در کتاب الشافی در مورد وی آمده است: «سند آن به مانند فرد سابق است - یعنی مجهول است - عبدالله بن محمد اصفهانی در کتابهای رجال نامی از او نیامده است، جز با این روایت». آقای خوئی زمانی که در ترجمه وی سخن گفته است^۱ فقط به این روایت حواله داده و بیشتر از آن نگفته است، و این امر بر این تأکید دارد که این راوی فردی مجهول است.

حدیث چهارم «۸۵۶» در سند آن آمده است: موسی بن جعفر بن وهب. در الشافی در مورد این راوی آمده است: مجهول است.

حدیث پنجم «۸۵۷». در سند آن آمده است: احمد بن محمد بن عبدالله بن مروان انباری.

در الشافی در مورد این راوی آمده است: اسناد آن ضعیف است. انباری از اصحاب ابوجعفر و ابوالحسن است، و فردی مجهول می‌باشد.

حدیث ششم «۸۵۸» در سند آن آمده است: محمد بن أحمد قلانسی و علی بن حسین بن عمرو.

در الشافی در مورد این راویان آمده است: سندش به مانند سند حدیث سابق ضعیف است. در کتاب رجال عنوانی برای قلانسی ذکر نشده است. ابن عمرو، علی بن حسین است. شیخ او را در کتاب رجال خود با این عنوان ذکر کرده است و وضعیت و حالش مجهول است.

حدیث هفتم «۸۵۹» در سند آن ابومحمد اسبارقینی آمده است.

در الشافی در مورد این راوی چنین آمده است: به مانند قبلی مجهول است. در کتب مترجمین، نامی برای اسبارقینی مدون نشده است.

حدیث هشتم «۸۶۰». در سند آن چنین آمده است: به روایت سعد بن عبدالله از جماعتی از بنی هاشم، از جمله: حسن بن حسن أطفس.

در الشافی در مورد وی آمده است: مجهول و به مانند صحیح است. سعد بن عبدالله بن خلف قمی جلیل القدر. وی از شیوخ مذهب به حساب می‌آید. برخی از اصحاب،

۱- نک: معجم رجال الحديث ۳۲۳/۱۱.

دیدار او با ابومحمد را ضعیف دانسته‌اند، و در مورد وفات وی اختلاف دارند. در ترجمه افطس، غیر از این روایت چیزی ذکر نشده است.

شگفت است، فردی مجهول به مانند صحیح؟!۱

حدیث نهم «۸۶۱» در سند آن آمده است: علی بن محمد و اسحاق بن محمد.

در الشافی در مورد وی چنین آمده است: به مانند سابق، مجهول است.

خوئی می‌گوید: وی اسحاق بن محمد نخعی است. سپس اقوال مترجمین را در مورد وی نقل می‌کند، از جمله: او معدن تخلیط است. کتبی در تخلیط دارد. مذهبی فاسد داشت و در روایت فردی کذاب بود و احادیث زیادی را وضع می‌کرد....^۱

حدیث دهم «۸۶۲». در سند آن آمده است: علی بن محمد از اسحاق بن محمد.

در الشافی در مورد آن چنین آمده است: سند آن به مانند حدیث سابق - مجهول - است. قبلاً در مورد هر دو اسم سخن گفته شد.

حدیث یازدهم «۸۶۳». در آن آمده است: به روایت علی بن محمد از اسحاق بن محمد.

در الشافی در مورد آن آمده است: سندش به مانند حدیث قبلی است و علتش اسحاق بن محمد می‌باشد.

حدیث دوازدهم «۸۶۴». در آن آمده است: به روایت علی بن محمد از اسحاق بن محمد از شاهویه.

در الشافی در مورد آن آمده است: سندش به مانند قبلی است. ترجمه شاهویه وارد نشده است و فقط در این روایت نام وی آمده است و حالش مجهول است.

حدیث سیزدهم «۸۶۵». در سند حدیث آمده است: به روایت علی بن محمد از کسی که ذکر کرده از محمد بن أحمد علوی.

در الشافی در مورد آن آمده است. سندش به مانند قبلی است. شیخ، محمد بن أحمد علوی را از کسانی برشمرده که از آنها روایت نکرده است و می‌گوید: احمد بن ادريس از

او روایت کرده است. در کتاب البلغۃ آمده است: علامه احادیث روایت شده از او و داود را صحیح دانسته است، و این چند بار ذکر شد.

خوئی ترجمه‌ای طولانی از وی ذکر کرده است تا که شاید از او رمزگشائی کند و احتمالات زیادی را در مورد این شخصیت ذکر نموده است و در پایان می‌گوید: «هرچه باشد، ثقه بودن این مرد با این امور ثابت نمی‌شود، لکن حسن است، زیرا از سخن نجاشی چنین برمی‌آید که این فرد از شیوخ اصحاب ما بوده است»^۱.

پس در سند حدیث راوی مجهولی وجود دارد و آن عبارت «از کسی که ذکر کرده» است. به نظر می‌رسد که این شخص مجهول، شیخ راوی سابق، یعنی اسحاق بن محمد کذاب است، لکن کلینی با خجالت و شرم عمل کرده است، زیرا علیه امام خود اقدام خواهد کرد. یا اینکه خود راوی خواسته تنوع ایجاد کند. اما در هر حال راوی مجهول است.

این بررسی سریعی بود در مورد روایت یک امام بر اساس روش خود شیعه. چه بسا اگر روایاتی را که دیگر ائمه را ثابت می‌کنند، مورد بررسی قرار بدهیم، حال و وضع بهتری از امام یازدهم نداشته باشند. پس اگر قواعد مصطلح اهل سنت را که خداوند به وسیله آن دین امت را محفوظ داشته است، به اجرا درآوریم، در این صورت مذهب شیعه شأن دیگری خواهد داشت.

قبلاً ذکر شد که جعفر سبحانی در مورد مجهول بودن یکی از راویان شیعه می‌گوید: «در سند بسیاری از روایات که به دو هزار و دویست و هفتاد و پنج مورد می‌رسد عنوان ابوبصیر وجود دارد، اما در مورد اینکه مراد از این عنوان چه کسی می‌باشد اختلاف وجود دارد. همچنین در مورد تعداد کسانی که این کنیه بر آنان اطلاق می‌شود اختلاف نظر وجود دارد. برخی بر این باور هستند که بر دو نفر اطلاق می‌شود و برخی آن را بر سه نفر و تعداد زیادی آن را بر چهار نفر اطلاق کرده‌اند. اما از برخی دیگر اطلاق آن بر

بیشتر از این هم محتمل است»^۱. وی همچنین می‌گوید: «اما چنان که ذکر شد مشهور این است که این کنیه میان چهار نفر مشترک است، آنچنان که ابن داود و تفرشی و علامه ممقانی می‌گویند. ابن داود می‌گوید: ابوبصیر میان چهار نفر مشترک است: ۱- لیث بن بختری^۲ - یوسف بن حارث بتری^۳ - یحیی بن أبوالقاسم^۴ - عبدالله بن محمد أسدی. چنان که در کتاب معجم رجال الحديث آمده است، این چهار نفر همه ثقه نیستند. برخی از آنان ذکر کرده‌اند که ابوبصیر میان ثقه و غیر آن مشترک است. به همین دلیل، این روایات بسیار زیاد از حجیت ساقط می‌شوند»^۲.

این نمونه‌ای از مجهول بودن راویان بود. بنابراین اسم واحد بر چند راوی اطلاق می‌شود که برخی از آنان ثقه و برخی دیگر ضعیف هستند و افراد عالم نمی‌توانند منظور از این نامها را تمییز دهند.

البته این اشکال تنها مختص راویان احادیث نیست، بلکه چنان که خوئی - در بحث سابق - می‌گوید راویان مصادر که رهبران مذهب از آنها نقل کرده‌اند، همه مجهول هستند و علمای مذهب آنان را نمی‌شناسند، چه وی می‌گوید: اسنادی که به سه محمد - کلینی و ابن بابویه و طوسی - می‌رسند همه آحاد هستند..... وی سپس در مورد صدوق می‌گوید: طرق وی - یعنی طرق روایت منتهی - به ارباب کتب - یعنی کتابهایی که از آنها نقل کرده است - برای ما مجهول است، و نمی‌دانیم کدام یک صحیح و کدام یک ضعیف است. پس با این همه چگونه می‌توان ادعا کرد که همه این روایات از ائمه معصوم صادر شده است؟^۳

سپس وی این قول را که روایات کتب اربعه به صورت قطعی از طرف ائمه صادر شده باشد، رد کرده و می‌گوید: «در کل باید گفت که ادعای صدور قطعی همه روایات کتب اربعه از جانب معصومین علیهم‌السلام، به صورت روشن باطل است».

۱- کلیات فی علم الرجال ص: ۴۶۱.

۲- کلیات فی علم الرجال ص: ۴۶۲.

۳- معجم رجال الحديث ۱/ ۲۴ - ۲۵.

سپس وی به تفصیل به بحث در مورد روایات هر چهار کتاب پرداخته و از جمله در مورد کتاب الکافی می‌گوید: «اگر بپذیریم که محمد بن یعقوب بر صحت همه روایات کتاب کافی شهادت داده است، این شهادت وی مقبول نیست، زیرا اگر منظور وی از این شهادت این باشد که روایات کتاب وی فی نفسه حائز شرایط حجیت می‌باشند، این سخن به صورت قطعی باطل است، زیرا در این کتاب روایتی به صورت مرسل وجود دارد و روایاتی وجود دارد که در سند آنها افرادی مجهول و افرادی مشهور به جعل و کذب وجود دارند»^۱. همچنین می‌گوید: «خبر شیخ صدوق در مورد صحت روایت و حجیت آن، اخباری بر اساس رأی و نظر او می‌باشد، و یک نظر شخصی است و نظر او در مورد دیگران حجت نمی‌باشد».

وی در مورد روایات طوسی می‌گوید: «آنچه در مورد شهادت صدوق گفتیم در مورد روایات وی جاری می‌باشد».

خوئی به این نتیجه می‌رسد که صحت همه روایات کتب اربعه ثابت نشده است، پس لازم است که سند همه روایات آنها مورد بررسی قرار گیرد^۲.

این مطالبی بود در مورد جهل راویان نسبت به روایات و جهل راویان نسبت به منابع.

اما در مورد راویانی که از حیث عقیده مورد طعن هستند به قول شریف مرتضی از علمای اثنی عشری قرن پنجم هجری (م ۱۳۶هـ) - یعنی تقریباً هزار سال قبل - بسنده می‌کنیم. وی در رسائل خود این حقیقت را مورد تأکید قرار داده و می‌گوید: «بیشتر فقه - یعنی روایات فقهی - و جمهور آن و بلکه همه آن، در سندش کسانی هستند که پیرو مذهب واقفیه می‌باشند، و این افراد یا اصل خبر یا فرع آن هستند، و راوی از کسی دیگر می‌باشند یا از آنان روایت می‌شود و یا منتهی به غلاة و خطابی و مخمسه و اصحاب حلول به مانند فلانی و فلانی و افراد بی‌شمار دیگری هستند و یا منسوب به قمی‌های قائل به تشبیه و جبر می‌باشند. همه قمی‌ها جز ابوجعفر بن بابویه - رحمته الله - تا دیروز قائل

۱- معجم رجال الحديث ۸۵/۱.

۲- معجم رجال الحديث ۸۸/۱ - ۹۰.

به تشبیه و جبر بودند و کتابها و تصنیفاتشان بیانگر این واقعیت است و بر آن شهادت می‌دهد. ای کاش می‌دانستم که کدام روایت از وجود افراد واقفی یا غالی یا قمی قائل به تشبیه و جبر در اصل و فرع خود سالم می‌ماند. راه دستیابی به این حقیقت، کنکاش و جستجوی واقعیت است».

وی سپس می‌گوید: «اگر خبر یکی از آنان از این امور سالم بماند، در این صورت راوی خبر، مقلد صرف است که بدون دلیل و حجت به مذهب خود اعتقاد و باور دارد. کسی که نزد شیعه چنین صفتی داشته و جاهل به خدا باشد، جایز نیست که عادل باشد و پذیرفتن اخبار او در شریعت، ممکن نیست.... پس چگونه برای ما صحیح خواهد بود خبر واحدی که آن را از کسی روایت می‌کنند که در کنار اقسام مذکور، جایز است که عادل باشد تا در نتیجه ادعا کنیم که ما مکلف به قول وی هستیم...»^۱.

این بود حکم وی در مورد راویان فقه اثنی عشریه که گفت: آنها واقفی هستند، در قول به امامت یکی از ائمه اثنی عشریه متوقف هستند، یعنی به آن امام ایمان ندارند یا غالی و خطابی و مخمسه و حلولی هستند. وی در پایان بیان می‌دارد که خبر واحدی که یک فرد عادل از عادلان دیگر تا نهایت سند روایت می‌کند، صحیح نیست، و این شرط صحت حدیث در نزد اهل سنت است، زیرا اهل سنت وقتی یک حدیث را صحیح می‌داند که یک فرد عادل از عادلان دیگر روایت کرده و این وضعیت تا انتهای سند برقرار باشد، اما چنان که شریف مرتضی از علمای بزرگ و از ارکان مذهب اثنی عشری بیان می‌دارد، محال است که این شرط در راویان شیعه تحقق پیدا کند.

آنچه که شریف مرتضی در مورد فساد اعتقاد راویان گفته است، آیت الله برقعی که کتاب الکافی را مورد بررسی و پژوهش قرار داده است، و بیان داشته که این کتاب عیب‌هائی دارد، مورد تأیید قرار داده و می‌گوید: «احادیث کتاب الکافی هم از نظر سند و راویان آن بسیار اشکال دارد، و هم از نظر متن و مطالب آن. اما از نظر سند، اکثر راویانش

۱- رسائل الشریف المرتضی ۳/۳۱۰-۳۱۱؛ مدخل إلى فهم الإسلام، یحیی محمد ۳۹۳.

از ضعفاء و مجاهیل و مردمان مهمل و صاحبان عقائد باطله می‌باشند، البته طبق قول علمای رجال شیعه^۱.

این مختصری بود در مورد مجهول بودن راویان شیعه. در مبحث بعدی نگاهی به این موضوع خواهیم داشت.

۱- کسر الصنم (عربی) ص: ۳۷. (عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، بتشکن (فارسی) ص: ۱۳).

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع مجهول بودن راویان دین شیعه

بعد از بیان مختصری در مورد کلام ائمه اثنی عشریه، در اینجا نگاهی به این موضوع خواهیم داشت:

۱- اعتراف برخی از علمای شیعه به مجهول بودن راویان عقائد و تاریخ و فقه شیعی، از قوی‌ترین ادله بر محفوظ نبودن این مذهب به حساب می‌آید، زیرا اختلافی که میان شیعه و سنی وجود دارد در بحث اعتقادات و تاریخ است، زیرا آنان اظهار داشته‌اند که ائمه آنان عقائدی مخالف با اعتقاد اهل سنت دارند.

آنان اظهار داشته‌اند که در نسل صحابه و افراد بعد از آنان حوادثی روی داده که با تاریخ اسلامی عام و نصوص ثابت سنت مخالفت دارد.

پس وقتی که راویان آن اعتقادات و راویان آن وقایع تاریخی که تاریخ امت را مشوه ساخته است، مجهول می‌باشند، پس چگونه جایز است که در شناخت عقیده یا تاریخ بر آنان اعتماد شود؟!

۲- قبلاً قاعده سید محمد صدر را بیان کردیم که وی گفته بود کتب رجال، راویان عقائد و تاریخ را مهمل گذاشته‌اند، یعنی افرادی مجهول می‌باشند و می‌گوید: «اما این کتابها ذکر رجال روایات وارده در دیگر موضوعات معارف اسلامی چون عقائد و تاریخ و ملاحم را که بیشتر از راویان کتب فقهی هستند، مهمل گذاشته‌اند. اما اگر از روی خوش‌شانسی فردی را بیابیم که احادیث وارده در مورد تاریخ و فقه را روایت کرده است می‌بینیم که در کتبشان در مورد این افراد صحبت شده است، اما اگر وی در مورد فقه چیزی روایت نکرده باشد، مجهول باقی خواهد ماند».

جهت بیان مصداق این شهادت صدر بر راویان اثنی عشری، روایاتی را که امام یازدهم شیعیان را ثابت می‌کند و کلینی آنها را در کتاب الکافی روایت کرده است، مورد بررسی قرار دادیم و به این نتیجه رسیدیم که همه آن روایات به علت وجود حداقل یک راوی مجهول در هر روایت، صحیح نمی‌باشند. این روشن‌ترین دلیل بر صحت کلام صدر و

این نکته می‌باشد که «راویان عقائد، افرادی مجهول هستند»، یعنی نزد علمای شیعه معروف نیستند!!

بنابراین، سوال این است که این افراد مجهول که این روایات را ساخته‌اند، چه کسانی می‌باشند؟! جواب این است: آنان مردانی جاعل هستند، چه امام شیعی زیدی بیان داشته که یکی از علمای اثنی عشری نزد وی اعتراف کرده که جعل روایت می‌کند و سندھائی را برای آنها درست می‌کند.

این فرد زیدی ابوطالب یحیی بن حسین بن هارون حسنی است که بعداً این سخن وی بیان خواهد شد که در آن شهادت می‌دهد که یکی از علمای شیعه اثنی عشری برای وی اعتراف کرده که جعل روایت می‌کند و احادیثی را برای آنها می‌سازد. وی می‌گوید: «بسیاری از سندھای اثنی عشری مبتنی بر نامهای مردانی است که فاقد مسمی هستند... و من تعدادی از افرادی را که روایات زیادی دارند می‌شناسم که جعل سند برای اخبار منقطع را حلال می‌دانستند اگر روایت منقطع می‌شد»^۱.

به همین دلیل، این نام‌های وارده در آن سندها، نام‌هایی موهوم و فاقد حقیقت هستند. به همین دلیل وقتی علمای رجال شیعه برای آنان شرح حال می‌نویسند، فقط نام‌های آنان را ذکر می‌کنند و این ذکر نام بنابر این است که صرفاً نام‌هایی موجود در روایات است، نه اینکه آنان اشخاصی معروف به علم و طلب آن باشند.

جای شگفتی است، زیرا برخی از علمای متأخر رجال سراغ این راویان رفته‌اند و آنان را مدح کرده‌اند و این مدح را منتسب به مصنفان قدیمی رجال کرده‌اند و در توجیه این کار خود می‌گویند که آن مصنفان قدیمی، فقط به این خاطر مدح و ذمی را متوجه آنان نکرده‌اند که نزد آنان معروف بوده‌اند. اما این روشی است که با امانت‌داری علمی مخالفت دارد.

قبلاً ذکر شد که حسن بن داود از علمای قرن هفتم این کار را کرده است، زیرا تعدادی راوی مجهول الهویه در نزد علمای سابق بر خود را ذکر کرده که آن علمای سابق

۱- الحور العین، حمیری ص: ۱۵۳.

مدح و ذمی را متوجه آنان نکرده‌اند، اما حسن بن داود آنان را مدح کرده و این مدح را به علمای سابق بر خود منتسب ساخته است. به درستی که این کار وی ایجاد تغییر در تاریخ است و در شأن کسی که خدا را در نظر داشته باشد، نیست. اما تمایل زیاد به تأیید مذهب، انسان را کور و کر می‌کند.

۳- حال بنگرید به روش خوئی که بزرگترین محدث شیعه در عصر حاضر به شمار می‌آید. وی می‌گوید: «مجهول اما به مانند صحیح است».

به درستی که روش بسیار شگفتی است!!

راوی معروف نیست، اما حدیث او به مانند حدیث صحیحی است که یک راوی معروف به عدالت و ضبط آن را روایت می‌کند. روشی که حکمش بر آن مترتب نشود چه ارزشی دارد؟!

راوی مجهول است، و شخصیت فرد مجهول پنهان است، و این پنهان بودن شخصیت وی، در حقیقت او ایجاد شک می‌کند و آنچه که این نوع مردم روایت می‌کنند نه تنها صحیح نیست، بلکه به مانند صحیح هم نیست، و إلا معیارها دچار اختلاط می‌شوند. شکر خدا اهل سنت این روش را نمی‌پذیرند و روایت افراد مجهول را قبول نمی‌کنند. این کار آنان جهت تعظم دین خدا است، و اطمینان به این امر که هرچه از امور دینی که امت بدان نیازمند هستند به صورت صحیح از افراد ثقه و مورد اطمینان نقل شده است. پس آیا می‌توان امیدوار بود که شیعه به این سطح که دین را حفظ و امت را متحد سازد ترقی یابد؟!

۴- حال نوبت می‌رسد به راویانی که از نظر دینی مورد طعن هستند. شریف مرتضی تأکید نموده که هیچ روایتی از روایات فقه شیعه، خالی از افراد واقفی یا غالی یا قمی قائل به تشبیه و جبر نیست. سپس مخالفان خود را به مبارزه می‌خواند و می‌گوید: اگر نمی‌پذیرند بیایید بررسی کنیم و واقعیت، یعنی روایاتی که دین شیعه را نقل می‌کنند بهترین مدرک هستند.

شکی نیست که این سخن وی بر این دلالت دارد که مرتضی دست به استقرای روایات زده و همه را بررسی نموده است، و گرنه او که از علمای مورد قبول شیعه است چنین چیزی را نمی گفت.

بنابراین به نظر صدر، راویان عقیده و تاریخ افرادی مجهول هستند و به نظر مرتضی، راویان فقه، مجروح هستند.

پس با این وجود چه اعتمادی می توان به روایات اثنی عشریه داشت حال آنکه همه راویان آنان یا مجهول هستند یا اینکه از حیث عقیده مجروح می باشند؟!

مبحث چهاردهم:
عمل شیعه به روایات فاقد سند

مطلب اول:

بیان موضوع: عمل شیعه به روایات فاقد سند

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع عمل شیعه به روایات فاقد سند

مطلب اول:

بیان موضوع عمل شیعه به روایات فاقد سند

شیعه اثنی عشریه چندین فرقه و جهت گیری دارد. مهم ترین آنها چنان که ذکر شد دو فرقه هستند که عبارتند از: ۱- اخباریون. ۲- اصولیون.

گروه اول: اخباریان. این فرقه معتقدند که انتساب همه روایت منسوب به ائمه آنان و خصوصاً کتب اربعه که منابع اصلی روایات در نزد شیعیان اثنی عشری به حساب می آیند- و به همین دلیل آنان سند این کتابها را مورد بررسی و واکاوی قرار نمی دهند- صحیح است.

گروه دوم: اصولیان. این گروه در این باب که به همه روایات منسوب به ائمه اعتماد می شود از اخباریان تبعیت نمی کنند، و ندای تبعیت روایات از نقد و جرح و تعدیل را سر می دهند و هرچه را این روش صحیح بدانند، قبول می کند و آنچه را که این روش ضعیف بدانند، رد می کنند.

البته این سخن آنان فقط نظری است، و الا در واقع هر دو گروه همه روایاتی را که بیانگر عقیده آنان می باشند، می پذیرند و هر راوی را که روایاتی را روایت می کند که تقویت کننده مذهب آنان است، عادل می دانند. این موضوع قبلاً هم ذکر شد و در آینده نیز بیشتر بیان خواهد شد.

اصولیان تقریباً در قرن چهارم ایجاد شدند، اما آنان در قرن هفتم یا هشتم بود که قواعدی را برای تصحیح یا تضعیف روایات وضع کردند.

از آن وقت تا به حال آنان نتوانسته اند کتابی را بنویسند که مشتمل بر روایات صحیح باشد و کتاب دیگری را بنویسند که مشتمل بر روایات ضعیف باشد و کتابی را بنویسند که راویان ثقه را جمع آورد و کتابی را بنویسند که راویان ضعیف و جاعل را گردآوری نماید.

بهبودی از علمای معاصر آنان تلاش کرده که کتاب الکافی را از احادیث ضعیف پاک سازد و کتابی را به نام «صحیح الکافی» نوشته است، لکن وی با هجوم شدیدی از جانب علمای شیعه مواجه شد و به همین خاطر نتوانست کتاب خود را با این نام تجدید چاپ

نماید، بلکه آن را با نام «زبدۃ الکافی» و بدون اجازه از بهبودی چاپ کردند^۱، و بعضی از بابهای آن را که در مورد علم ائمه نسبت به عالم غیب سخن می‌گوید حذف کردند. یعنی اسم کتاب تغییر داده شد تا مختصری از کافی باشد نه تصحیح روایات آن.

فرق میان مختصر و تصحیح این است که مختصر بر این دلالت ندارد که روایات ترک شده ضعیف هستند، اما اگر گفته شود: «صحیح الکافی» این بدان معنی است که آن دسته از روایات وارده در کتاب الکافی که در این کتاب - یعنی صحیح الکافی - ذکر نشده‌اند، ضعیف هستند. البته بهبودی در چاپ اول کتاب هم چنین قصدی نداشت و نمی‌خواست بگوید که فقط این احادیث که وی در کتاب صحیح الکافی آورده است، صحیح می‌باشند، اما سرزنش یا تهدید شدیدی که متوجه وی شد - البته نمی‌دانیم سرزنش بوده یا تهدید - مانع از این شد که وی همان اسم را بر کتاب خود بگذارد. این موضوع بر اصرار شیعیان بر باقی ماندن کتاب‌های خود بدون بررسی شدن دلالت دارد.

از بزرگترین دلایل دال بر صحت این سخن، موضع دو گروه نسبت به روایاتی است که بدون ذکر سند و منبع در قرن چهارم به ظهور رسیدند و هر دو گروه بر آنها اعتماد دارند و آنها را صحیح می‌دانند.

پس کجاست روش مورد ادعا؟!

اصولیان ادعا می‌کنند که آنان روایاتی را که سند دارند بعد از آن می‌پذیرند که آنها را بر روش تصحیح و تضعیف عرضه نمایند، اما ما روایات فاقد سندی را می‌بینیم که تقریباً در قرن چهارم ظهور کرده‌اند و اصولیان آنها را صحیح می‌دانند. پس مصداق این مصطلح کجاست؟!

این روایات، همان روایاتی است که در کتاب نهج البلاغه وارد شده‌اند. کتابی که شریف رضی - م ۴۰۳ یا ۴۰۶ هـ - از شیعیان اثنی عشری آن را تألیف نموده و در آن خطبه‌های منسوب به علی بن ابی طالب علیه السلام را که در سال ۴۰ هـ شهید شد جمع آوری کرده

۱- حیدر حب الله در گفتگو با بهبودی که مردی هفتاد یا هشتاد ساله است، می‌گوید: مراجع فشار زیادی را به وی وارد کردند و بدون کسب اجازه از وی کتابش را چاپ کردند و نام آن را تغییر دادند. نک: نظری السنة فی الفكر الإمامی الشیعی، التکون والصیرورة، ص ۱۹۴.

است، یعنی میان او و علی بیشتر از سه قرن و نیم فاصله وجود دارد. وی در این کتاب سندی را ذکر نکرده و به مراجع مورد استفاده خود اشاره نکرده است، و حتی کتابی قبل از آن یافت نمی‌شود که نصف آن خطبه‌ها را ذکر کرده باشد. پس رضی اینها را از کجا آورده است؟!

ابن تیمیه رحمته الله می‌گوید: «بلکه نویسنده نهج البلاغه و امثال وی بسیاری از کلام مردم را گرفته و به جای کلام علی قرار داده‌اند. برخی از این خطبه‌ها از علی نقل شده و گفته می‌شود که علی آنها را بیان کرده است. برخی از این خطبه‌ها سخنان حقی هستند که بیان آنها در شأن علی می‌باشد، اما به واقع کلام افرادی غیر از علی است. به همین دلیل در کتاب «البيان والتبيين» جاحظ و کتابهایی دیگر سخنانی به نقل از غیر علی یافت می‌شود که نویسنده نهج البلاغه آنها را کلام علی دانسته است و به نام علی نقل کرده است.

خطبه‌هایی که در کتاب نهج البلاغه نقل شده‌اند اگر همه متعلق به علی می‌بودند، در کتابهای قبل از نهج البلاغه یافت می‌شد و با ذکر سند و موارد دیگر از علی نقل می‌شد. پس اگر افراد صاحب خبره به منقولات دریابند که بیشتر این خطبه‌ها و بلکه اکثر آنها قبل از آن شناخته شده نبوده‌اند، در می‌یابند که کذب هستند و الا باید ناقل این خطبه‌ها بیان دارد که این خطبه‌ها در چه کتابی ذکر شده است، و چه کسی آنها را از علی نقل کرده است، و سند آن چیست. و الا اگر صرف ادعا باشد باید بگوئیم که کسی از ادعا کردن عاجز نیست. کسی که به شناخت طریقه اهل حدیث و شناخت آثار و امور منقول با سند و تبیین صدق آن از کذب، مهارت داشته باشد، می‌داند که این افراد این خطبه‌ها را با واسطه افرادی بسیار دور از منقولات و تمیز میان صدق و کذب آن، از علی نقل کرده‌اند»^۱.

برخی از پژوهشگران معاصر - از اهل سنت - بررسی این کتاب و مقایسه آن با برخی از کتابهایی کرده‌اند که برخی از اقوال علی در آنها وارد شده است. نیز اسلوب و لغتی را که در این خطبه‌ها وارد شده است با اسلوب و لغت ابتدای اسلام مقایسه کرده‌اند و به

این نتیجه رسیده‌اند که همه یا غالب این خطبه‌ها ساختگی هستند. در اینجا به بیان دو نص از آن بررسی اکتفا می‌کنیم. اولی از استاد عبدالسلام هارون و دومی از دکتر صبری ابراهیم است.

استاد عبدالسلام هارون رحمته در مقدمه خود بر چاپ سال ۱۴۰۶ نهج البلاغه می‌گوید: «ما تا گذشته‌ای نزدیک، در دو شک قرار داشتیم. نخست اینکه سازنده کتاب چه کسی است؟ آیا شریف رضی است یا برادرش مرتضی؟..... وی سپس در مورد کتاب می‌گوید: سجع و صنایع لفظی بر خلاف عصر نبوت، در بسیاری از جاهای کتاب یافت می‌شود. می‌گویند: در آن دقت توصیف و شگفتی تصویر یافت می‌شود و چنین چیزی در آثار صدر اول اسلامی، معروف نمی‌باشد. همچنین در جوانب این کتاب اصطلاحاتی یافت می‌شود که مردم بعد از رواج یافتن علوم حکمت آنها را بکار می‌بردند، مانند این و کیف..... امر دیگری که ما به آن شک داریم، این است که جمع آورنده این نصوص، در ابتدای کتاب یا در اثنای آن، چیزی از منابع توثیق و روایت را ذکر نکرده است».

دکتر صبری ابراهیم سید، محقق کتاب، بعد از بررسی کتاب و نصوص آن می‌گوید: «این کتاب مشتمل بر پنج نوع نص است: ۱- نصوصی که انتساب آنها به علی ثابت می‌باشد. ۲- نصوصی که فقط شیعه آنها را روایت کرده‌اند. ۳- نصوصی که کسی آنها را روایت نکرده است. ۴- نصوصی که به علت اسباب خاصی، صحت انتساب آنها مشکوک می‌باشد. ۵- نصوصی که انتساب آنها به دیگران، ثابت شده است»^۱.

برغم همه اینها، محقق توانسته است برخی از موارد مذکور در کتاب را فقط به کتب ادب و تاریخ نسبت دهد و اینها کتابهایی هستند که در درجه‌ای قرار ندارند که بتوان در توثیق نصوص ادبی و تاریخی به آنها اعتماد کرد. پس چگونه می‌توان در اثبات کلامی که قضایای عقیدتی را بیان می‌کند، به آنها اعتماد کرد؟! همچنین محقق مقایسه‌ای میان نصوص نهج البلاغه و نصوص وارده در کتب ادب و تاریخ انجام داده است و نتیجه شگفتی یافته است. این نتیجه این است که برخی از نصوص وارده در آن کتاب‌ها از پنج

۱- مقدمه تحقیق نهج البلاغه، دکتر صبری ابراهیم السید ۶۴/۱.

سطر فراتر نمی‌روند، اما در نهج البلاغه یکصد و پنجاه سطر است، مانند خطبه اول کتاب نهج البلاغه.

دکتر صبری محقق کتاب، برای یافتن منبعی از کتب سابق برای این خطبه دست به تحقیق و پژوهش زده است و فقط توانسته است یک کتاب را بیابد که آن کتاب «العقد الفرید» تألیف ابن عبد ربّه متوفای ۳۲۸ هـ است. اما با این وجود نتوانسته است آن را به صورت کامل بیابد، بلکه تنها پنج سطر از خطبه را در آن یافته است، حال اینکه این خطبه در نهج البلاغه، متجاوز از صد و پنجاه سطر می‌باشد. سپس وی به بیان تفاوت‌های نصوص این کتابها با نهج البلاغه پرداخته است.^۱

این نمونه‌ای از نصوص کتابی است که در آن وارد شده و منبعی برای آن یافت نمی‌شود. اما شیعیان بیان می‌کنند که همه مطالب وارده در این کتاب صحیح است. یکی از شیوخ معاصر شیعه می‌گوید: شیعه با وجود فرقه‌ها و اختلاف زیاد، اتفاق نظر دارند که موارد مطرح در نهج البلاغه همه کلام امیرالمؤمنین می‌باشد. این سخن بر اساس اعتماد به روایت و درایت و ثقه بودن شریف می‌باشد و حتی تقریباً انکار انتساب آن به علی بن ابی طالب، در نزد آنان، انکار ضروریات و امور بدیهی می‌باشد!! و فقط عده‌ای شاذ مخالف هستند و می‌گویند که همه خطبه‌ها و نامه‌ها و وصایا و حکمتها و آداب وارده در این کتاب، حالتی مانند امور روایت شده از پیامبر ﷺ را دارند»^۲.

در زیر نگاهی به مبحث عمل شیعه با روایات فاقد سند خواهیم داشت.

۱- نهج البلاغه، مقدمه محقق ۶۵/۱.

۲- مستدرک نهج البلاغه، کاشف الغطاء ص: ۱۹۰-۱۹۱.

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع عمل شیعه به روایات فاقد سند

قبلاً بیان شد که شیعیان از حیث موضعی که در قبال نقد روایات دارند، به دو دسته تقسیم می‌شوند: گروه اول که اخباریان می‌باشند، از اجرای روش نقد بر روایات منع می‌کنند با استدلال به اینکه همه روایات صحیح می‌باشند و این روایات تحت نظارت معصومین نوشته شده‌اند و تأکید می‌کنند که اجرای این روش بر روایات، مذهب را از بین می‌برد. این موضوع بعداً ذکر خواهد شد. گروه دوم اصولیان هستند. این گروه اظهار می‌دارند که بکارگیری روش نقد لازم است، زیرا روایات دچار دسیسه و کذب شده‌اند. اما سوال این است که آیا این گروه در ادعای خود جدی می‌باشند؟ محل آزمایش آنان در موضع آنان نسبت به کتاب فاقد سند نهج البلاغه می‌باشد. آیا آنان این کتاب را می‌پذیرند یا اینکه آن را تابع روش نقد می‌دانند؟

کتاب نهج البلاغه که شیعیان اثنی عشری در تقریر عقائد خود به آن اعتماد دارند، هیچ سند و مرجعی ندارد و میان علی علیه السلام و مؤلف بیشتر از سیصد و پنجاه سال فاصله وجود دارد.

پس آیا ممکن است که مسلمانی که ترس خدا را در دل دارد در دین خود به کتابی اعتماد کند که فاقد سند و منبع است؟

آنان چنان که قبلاً در کلام کاشف الغطا از علمای اثنی عشری معاصر ذکر شد، ادعا می‌کنند که این کتاب را به خاطر اعتماد به روایت و درایت و ثقه بودن شریف رضی رحمته الله علیه پذیرفته‌اند. حال سوال ما از آنان این است: آیا به شریف رضی وحی می‌شد؟ اگر گفتند: آری، به وی وحی می‌شد، باید گفت که این ارتداد است، زیرا اعتقاد به اینکه به کسی غیر از انبیا وحی می‌شود، این به مانند اعتقاد به نبوت آنان می‌باشد و اعتقاد به نبوت کسی بعد از پیامبرمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم، به اجماع مسلمانان کفر می‌باشد. اما ما یقین داریم که این افراد چنین چیزی را نمی‌گویند.

اگر گفتند: به وی وحی نمی‌شود، بلکه او از خطا معصوم است. این ادعائی است که کمتر از ادعای سابق نیست، زیرا ادعای عصمت برای کسی غیر از انبیا- به اعتقاد اهل

سنت - ادعائی کاذب است. به اعتقاد شیعیان اثنی عشری، ادعای عصمت برای غیر انبیا و غیر افرادی که برای آنان ادعای امامت دارند، ادعائی کاذب است. بنابراین قضیه دیگری باقی می ماند و آن اعتماد و ثقه است، یعنی آنچه که غیر صحیح باشد، به علی منسوب نمی کند.

جواب ما این است: آیا دیگر علمای شیعه که روایات را روایت و کتابها را تصنیف کرده اند، به مانند نویسندگان کتب اربعه - الکافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب الأحکام و الاستبصار - نزد شما ثقه هستند یا خیر؟ اگر گفتند: ثقه هستند، جواب ما این است: آیا همه آنچه را که روایت کرده اند و به صحت آن جزم یافته اند، می پذیرید یا نمی پذیرید؟ اگر گفتند: آری، همه آنچه را که روایت کرده اند می پذیریم.

جواب ما این است: پس چرا اظهار می دارید که باید در روایاتی که آنان روایت کرده اند و در کتابهایشان بر آنها اعتماد کرده اند، از روش تصحیح و تضعیف در مورد آنها استفاده کرد، حال آنکه آنان به مانند شریف رضی که شما شهادت و صحت روایت او را پذیرفته اید، ثقه هستند؟!

اگر گفتند: همه روایات آنان را نمی پذیریم.

می گوئیم: پس چرا کتاب فاقد سند نهج البلاغه را می پذیرید، اما آنچه را که آنان در مصنفات خود ذکر کرده اند و به آن شهادت داده اند و به عنوان دین برای آنان پسندیده اند و در عصر شریف رضی مؤلف کتاب نهج البلاغه زیسته اند، نمی پذیرید؟!

پس یا همه را بپذیرید یا اینکه همه را رد کنید یا اینکه همه را در معرض نقد قرار دهید و الا ادعای شما مبنی بر اجرای روش نقد بر روایات شما، ادعائی مورد طعن است. این اختلال در روش شیعه اثنی عشری، سبب شده که شیعیان اثنی عشری همه روایات مناسب با اعتقاد خود را می پذیرند گرچه فاقد سند هم باشند و همه روایات مخالف با اعتقاد خود را گرچه صحیح ترین سند را هم داشته باشد، رد می کنند.

استدلالی که شیعیان به برخی روایات وارده در کتب اهل سنت می کنند، روشن ترین دلیل برای این امر است. در کتب اهل سنت احادیث ضعیف یا جعلی وجود دارد که

شیعیان آنها را گرفته و مورد استدلال قرار می‌دهند، حال آنکه این روایات صحیح نیستند، اما احادیثی را که در نزد آنان صحیح است ردّ می‌کنند به این دلیل که با عقائد آنان در تعارض است.

اما روش اهل سنت یکی است، زیرا آنان احادیث صحیحی را که با سند صحیح وارد شده‌اند می‌پذیرند و احادیث ضعیف و کذب را ردّ می‌کنند.

نیز شکر خدا در مورد چیزی از امور دینی خود، به روایات غیر صحیح استدلال نمی‌کنند و احادیثی را که فاقد مرجع و منبع باشد، هرچند که از علمای بزرگ باشد، نمی‌پذیرند و سپس حدیث او را تابع تصحیح و تضعیف می‌کنند. پس اگر حدیث با این روش صحیح دانسته شد، آن را می‌پذیرند و اگر آن را ضعیف دانست، آن را ردّ می‌کنند. این روشی است که آنان آن را می‌پذیرند چه به نفعشان باشد و چه به ضررشان. اما آیا شیعه اثنی عشری این روش را می‌پذیرند؟!

حال گوش فرادهید به شهادت ابراهیم بن ابراهیم وزیر، از علمای زیدیه قرن هشتم هجری که در بیان روش اهل سنت در روایت و حکم دادن در مورد اشخاص. وی بعد از بیان تعدادی از ادله، می‌گوید: «هفتم: روایت استدلالهای دال بر امور خلاف مذهب آنان، مانند اثر عائشه رضی الله عنها در نفی رؤیت - احتمالاً منظور رؤیت خدا است - و مانند احادیث و مناقب دال بر تفضیل امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه.

ذهبی در کتاب «طبقات القراء» علی رضی الله عنه را ذکر کرده و بیان داشته که جز خدیجه رضی الله عنها کسی قبل از وی به اسلام نگروید و بیان داشته که این کتاب برای بیان مناقب وی کفایت نمی‌کند و این علی بود که قرآن عظیم را گردآورد و این موضوع را صحیح دانسته و پاسخ مخالفان این موضوع را داده است. وی سپس ذکر می‌کند که ابوبکر رضی الله عنه از دنیا رفت حال آنکه قرآن را ختم نکرده بود و عمر نیز همین وضعیت را داشت».

ابن وزیر در ادامه می‌گوید: «اگر اهل سنت اهل دروغ و کذب می‌بودند، به خاطر فضلی که برای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما قائل هستند، در مورد آن دو دروغ می‌گفتند و یا از نفی یا اثبات این موضوع خودداری می‌کردند و آن را به صورت مجمل باقی می‌گذاشتند

و به ذکر آن و بیان اسناد صحیح آن اعتنا و توجه نمی‌کردند. برای این موضوع نظائر زیادی وجود دارد که اگر همه را ذکر کنم خود کتاب مستقلى می‌شود.

هشتم: احادیث ائمه خود را که در امور فرعی - فقهی - به آن استناد کرده‌اند، ضعیف دانسته‌اند. از جمله هر کس کتابهای «البدر المنیر» و خلاصه این کتاب و کتاب «الإرشاد» و «التلخیص» را در مورد احادیث مورد استدلال شافعی نگاه کند، پی به انصاف آنان می‌برد و در می‌یابد که آنان اهل تعصب نیستند، زیرا آنان در این کتابها بر ضعف قریب یک چهارم از دلایل وی اتفاق نظر کرده‌اند، حال آنکه اینان اصحاب شافعی و منتسبان به وی هستند.

محدثین حنفی نیز چنین عمل کرده‌اند، و کتاب «أحادیث الهدایة» را در این مورد نوشته‌اند. مالکیه نیز به همین شکل عمل کرده‌اند.

دهم: آنان احادیث دال بر مذهبشان در باب تفضیل و دیگر موارد را ضعیف دانسته‌اند... سپس وی احادیثی را در مورد فضائل ابوبکر رضی الله عنه می‌آورد و سپس می‌گوید: «آنان این احادیث را ذکر کرده و ضعیف دانسته‌اند». وی تضعیف راویان سنی و توثیق راویان شیعه توسط اهل سنت را بیان داشته و می‌گوید: «عکس این نیز وجود دارد و آن اینکه هرگاه راویان ثقه چیزی مخالف مذهب آنان را روایت کنند، آن روایت را می‌پذیرند». وی سپس می‌گوید: «ذهبی بیان داشته که احمد بن حنبل، سلیمان بن قرم را که یک شیعه غالی بود ثقه می‌دانست. پس غلو سلیمان در تشیع، مانع از این نشده که آنان او را ثقه ندانند و نیز سبب این نشده که روایت توثیق وی توسط احمد بن حنبل را ترک و روایت نکنند».

«ابن عدی می‌گوید: احادیث وی - یعنی سلیمان بن قرم - حسن هستند. او - یعنی سلیمان بن قرم - بسیار بهتر از سلیمان بن أرقم است».

ابن وزیر می‌گوید: «ابن ارقم شیعه نبوده است». منظور سخن ابن وزیر این است که ابن عدی یک فرد شیعه را از حیث ضبط حدیث بر یک فرد سنی برتری داده است به این خاطر که این برتری برای وی روشن شده است و مخالفت آنان با شیعه، سبب این نشده که از بیان حق این فرد شیعه خودداری نمایند».

«یازدهم: آنان در کتب جرح و تعدیل به دنبال صدق هستند و با کسی مدارا و نرمی نمی‌کنند و جانب کسی را نمی‌گیرند. آنان حتی در مورد ضعیف بودن دوستان و نزدیکان خود سخن گفته‌اند، مانند نوح بن ابی مریم و ابن ابی داود و پدر علی بن مدینی. آنان حتی در مورد ضعف کسانی که آنان را بزرگ می‌دارند و شایسته تعظیم هستند، سخن گفته‌اند، مانند امام اعظم ابوحنیفه رحمته الله که برخی، ایشان را از جهت حفظ حدیث ضعیف دانسته، و این موضوع را در تصنیفات خود بیان کرده‌اند، حال آنکه شاهان حنفی مذهب در این دورانها در مصر و شام حکومت داشتند، اما با این وجود آنان به این تضعیف خود استمرار داده‌اند.

دوازدهم: دشمنان خود از غالیان رافضی را تعدیل کرده‌اند- یعنی عادل دانسته‌اند- و در صحیح بخاری و مسلم، نام بسیاری از افراد رافضی و غالی در رافضی‌گری را که سب صحابه را می‌کرده‌اند می‌بینیم و نام تعدادی از آنان قبلاً بیان شد. اهل سنت این کار را با وجود علم به رافضی بودن آنان انجام داده‌اند و مذهب این افراد را در کتب رجالی خود بیان می‌دارند و تصریح می‌کنند که این افراد ثقه و حجت بوده و در حدیث مورد اطمینان می‌باشند.

رعایت عدالت در مورد دشمن، بهترین و رساترین نشانه انصاف است.

سیزدهم: آنان روایات وارده در مورد فضائل علی و فضائل اهل بیت را در دوران بنی امیه روایت کرده‌اند....^۱»

آیا دلائل دال بر انصاف اهل سنت را دیدید؟ یک فرد زیدی که از طریق ادله و شواهدی که خود بر آنها وقوف یافته و برخی از آنها را ذکر کرده است به شناخت حق هدایت شده است، و بر آن گواهی می‌دهد.

پس آیا ممکن است که روش این افراد- که در جستجوی حقیقت و صواب هستند- این باشد که میان اصحاب قائل به فرق شوند؟!

۱- العواصم والقواصم ۳۷۷/۲ - ۴۰۰، این از بزرگ‌ترین کتاب‌هایی است که یک فرد زیدی نوشته است و بیانگر انصاف اهل سنت می‌باشد.

ابن تیمیه رحمته الله بر این معنا تأکید کرده و می‌گوید: «هر کس از اهل علم و دین، که جمهور- یعنی اهل سنت- را- و موضع و روش آنان را- تجربه کرده باشد می‌داند که آنان اهل کذب نیستند و به آن راضی نمی‌شوند، گرچه موافق با اغراض و اهداف آنان باشد. چه بسیار موارد که آنان احادیثی را در فضائل سه خلیفه و دیگران روایت می‌کنند که سند آنها بهتر از سند روایات شیعه است و این احادیث را افرادی مثل ابونعیم و ثعلبی و ابوبکر نقاش و اهوازی و ابن عساکر و امثال این افراد روایت می‌کنند، اما علمای حدیث چیزی از این احادیث را قبول نمی‌کنند، بلکه هنگامی که راوی در نزد آنان مجهول باشد از روایت آن توقف می‌کنند...»^۱.

اعتماد همه مسلمانان بر این روش، عقائد را حفظ کرده و آنان را به حقیقت می‌رساند و اختلاف را از بین می‌برد.

این روش و منهج شیعه است که سبب شده همه عقائدی را که در آن منابع غیر مطمئن و غیر محفوظ وارد شده است بپذیرند و همین عامل سبب شده که آنان اعتقاداتی مخالف با عقیده اسلام داشته باشند.

پس آیا وقت آن نرسیده که این روایات، مورد بازبینی قرار گیرند و روشی برای کشف حقیقت و اتحاد امت بر قرن و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله تصحیح شود؟ این چیزی که ما امید آن را داریم و به همین دلیل این کتاب را نوشتیم، زیرا باور داریم که شیعیان به عمد سخن باطل را نگفته و آن را قبول نمی‌کنند، بلکه فریب خورده و آن را پذیرفته‌اند و قربانی روایاتی غیر صحیح شده‌اند، اما اگر خود بخواهند قادر به کشف این فریب می‌باشند.

مبحث پانزدهم:

ظهور روایات جدید بعد از گذشت صدها سال

مطلب اول:

بیان موضوع: ظهور روایات جدید بعد از گذشت صدها سال

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع ظهور روایات جدید بعد از گذشت صدها سال

مطلب اول:

بیان موضوع: ظهور روایات جدید بعد از گذشت صدها سال

در قرن چهارم هجری مصنفاتی از آن شیعیان اثنی عشریه ظهور کرد که مشتمل بر روایات زیادی می‌باشند که به ائمه آنان منسوب شده‌اند. این وضعیت بعد از مرگ آخرین امام آشکار آنان، یعنی حسن عسکری روی داد. آنان ادعا می‌کنند که حسن دارای فرزندی شد و سپس این فرزند از انتظار ناپدید شد و این فرزند پنهان شده، مهدی است که در آخر الزمان ظهور می‌کند.

بررسی صحت و عدم صحت این ادعا محور بحث ما نیست، بلکه موضوع بحث ما روایاتی است که امروزه شیعیان به آنها عمل می‌کنند.

شیعیان اثنی عشری بر چهار کتاب اعتماد دارند که گفته شده در قرن چهارم هجری و در روزگار حکومت آل بویه ظهور کرده‌اند. این کتابها عبارتند از:

۱- الکافی. ۲- من لا یحضره الفقیه. ۳- تهذیب الأحکام. ۴- الاستبصار.

مؤلفین این کتابها بیان داشته‌اند که جز مقداری اندک همه روایتها را بیان کرده‌اند.

بعد از گذشت هشتصد سال- یعنی در قرن یازدهم که در آن دولت صفوی به حکومت رسید- دو موسوعه بزرگ شیعی ظهور کرد که عبارتند از:

۱- بحار الأنوار، تألیف مجلسی (م ۱۱۱۱ هـ). این کتاب بیست و پنج جلد می‌باشد و امروزه در بیشتر از یکصد جلد چاپ شده است، زیرا آنان کتب دیگری را نیز به آن افزوده‌اند.

۲- وسائل الشیعه، تألیف حر عاملی (م ۱۱۰۴ هـ). این کتاب در سی جلد به چاپ رسیده است.

دو قرن بعد از این دو کتاب، دو استدراک بر آنها نوشته شد که عبارتند از:

۱- المستدرک علی بحار الأنوار، تألیف علی نمازی شاهرودی (م ۱۴۰۵ هـ). مؤلف در مقدمه این کتاب می‌گوید: «ما در اثنای بررسی و جستجو، مقدار زیادی روایت و مقدار

زیادی از مطالب ارزشمند به سان آن را یافتیم. پس نیک دیدیم که مواردی را که ایشان ندیده‌اند استقصا نمائیم..... پس آنها را گرد آوردیم و در چند جزء تألیف کردیم...»^۱.

ما نمی‌دانیم که وی در قرن چهاردهم کجا را گشته و مورد بررسی وجستجو قرار داده است؟!^۲

۲- المستدرک علی الوسائل، تألیف نوری طبرسی (۱۳۲۰هـ). وی در این کتاب بیست و سه هزار روایت منسوب به ائمه شیعه را که آخرین آنان تقریباً در نیمه قرن سوم از دنیا رفته است - یعنی بیشتر از هزار و صد سال - گرد آورده است.

آغا بزرگ تهرانی از علمای شیعه، می‌گوید سبب تألیف این مستدرک، این است که نوری طبرسی، مؤلف کتاب به کتب مهمی دست یافته که در جوامع حدیثی شیعه ثبت نشده در حالی که به آنها نیازمند هستیم.^۳

شیعیان بر این کتاب اعتماد کرده‌اند و آیت الله خراسانی می‌گوید: «در این عصر، قبل از رجوع به المستدرک و اطلاع بر احادیث آن، حجت برای مجتهد کامل نمی‌شود»^۴.

مؤلف المستدرک - بعد از تمجید از کتاب الوسائل که وی این کتاب خود را مستدرک بر آن کرده است - در مقدمه کتاب خود می‌گوید: «ما در طول بررسی و تورق کتب اصحاب برگزیده مان، به مقادیر زیادی از روایات دست یافتیم که در کتاب الوسائل وارد نشده است، و در کتابهای تألیفی توسط علمای قدیم و متأخر نیز گرد آوری نشده است. این روایات چند نوع هستند:

- روایاتی که ما در کتابهای قدیمی یافته‌ایم که به نویسندگان الوسائل نرسیده و وی به آنها دست نیافته است.

- روایاتی که در کتبی یافت می‌شوند که نویسندگان الوسائل، مؤلفان آنها را نشناخته است و به همین دلیل از آنها اعراض کرده است.

۱- مستدرک سفینه البحار ۲۷/۱.

۲- الذریعة ۷/۲۱.

۳- الذریعة ۱۱۱/۲.

ما به یاری خدا در برخی از مباحث پایانی به نام‌های این کتابها و مؤلفان و آنچه که ممکن است سببی برای اعتماد بر آنها و رجوع به آنها و دستاویز شدن به آنها قرار داده شوند، اشاره خواهیم کرد....». «از دیگر موارد، روایاتی است که ما در لابلای کتابهای موجود در نزد او یافته‌ایم و او به خاطر غفلت یا عدم اطلاع از آنها، آنها را مهمل گذاشته و ذکر نکرده است.

وقتی که خداوند مرا موفق به یافتن آنها کرد، چنین به فکر آمد که به عنوان عملی تقریبی، این احادیث را گردآوری و مرتب ساخته و به کتاب الوسائل ملحق سازم^۱....». «پس شکر خدائی به جائی رسید که اگر می‌خواستم می‌توانستم آن را یک جامع حدیثی اصلی قرار دهم، اما آن را مستدرک و ذیل این جامع برجسته قرار دادم. چه بسیار احادیثی که در اصل وارد شده و ضعیف است، اما در این ذیل صحت آن یافت می‌شود، یا احادیثی که در اصل به صورت واحد غریب وارد شده است، اما در ذیل کثرتش آشکار می‌شود، یا اینکه در اصل به صورت مرسل است، اما در ذیل طریق و سند آن وجود دارد، یا اینکه موقوف است و در ذیل مستند آن یافت می‌شود، یا اینکه دلالت آن بر مطلب آشکار نیست، اما در ذیل دلالت واضح و آشکار دارد. چه بسیارند آداب شرعی که در اصل ذکر نشده است، اما در ذیل روایاتی وارد شده که به آنها اشاره دارد و چه بسیارند فروعی که نصی در مورد آنها نیست، اما در ذیل نص وارده در مورد آنها یافت می‌شود»^۲.

یعنی روایاتی ظهور یافته که به سبب آنها حکم در مورد بسیاری از روایاتی که در کتب اولیه شیعه وارد شده است و آنان از کامل این روایات اطلاع نداشته‌اند، تغییر یافته است تا در نتیجه این احادیث نزد مردم قرن چهاردهم صحیح شوند و در نتیجه آن دسته از مسائل دینی که این روایات بر آنها دلالت دارند، بعد از اینکه صحیح شده‌اند، تغییر یابد و در نتیجه دین متأخرین صحیح‌تر از دین متقدمان شود!!

وی در مقدمه خاتمه مستدرک خود می‌گوید: «اما بعد، بحمدالله و توفیق نیک او، کتاب مستدرک الوسائل تکمیل شد که حاوی ادله احکام و مسائلی است که بر مردم

۱- الذریعة ۶۰/۱.

۲- الذریعة ۶۱/۱ - ۶۲.

پوشیده مانده است تا صدق این سخن روشن شود که می‌گوید: «چه بسیارند مواردی که متقدمان برای متأخران گذاشته‌اند» و تبدیل به چراغی شده که با انوار اخبار آن، تاریکی و ظلمت اوهام زدوده می‌شود و تبدیل به مرجعی اساسی شده که برای شناخت حلال و حرام به آن مراجعه شود و دلیل و راهنمایی برای صاحبان افکار باشد بدانگاه که در ناشناخته‌های شبهات سرگردان می‌شوند، و راه استواری برای اخبار پنهان و روایات مخفی باشد، و هدایتگری به سوی گنج‌های علم باشد که تا کنون از چشمان پوشیده مانده است، و نشانه‌های هدایت را که پیوسته از قبل پیچیده شده بود، منتشر سازد، و در افق افتخارات، ماه کاملی بعد از پوشیده بودن طلوع نماید، و نور او سایر ممالک را فرا گرفت و این عصر بخاطر تقدم آن از سایر عصرها به آن افتخار نمود و چشمان فضل به وسیله آن روشن شده، و شیوه‌های فهم نورانی گردد، و علما با چشم خود چیزهایی را ببینند که گمان می‌بردند از حد امکان خارج شده است، و دُرّهای منظمی را بنگرند مادام که اشتیاق می‌یابند که گرچه به صورت پراکنده هم بوده باشد آنها را ببینند. هنگامی که مشک خاتمه آن عطر افشانی کرد و ماه تمام آن درخشیدن گرفت، میدان قلم برای استدارک فوائد به پایان رسید، و چیز ارزشمندی برای شیخ مصنف پنهان نماند این کتاب بحمد الله به مانند کتاب سابق، مشتمل بر فوائد زیاد و امور ارزشمند و مهمی است که قبلاً دست هیچ غواص و شکارچی به آنها نرسیده است چه بسیارند راویانی که در میان هم صنفان خود مجهول هستند، و من شرح حال آنها را بیان کرده‌ام و چه بسیارند افرادی که به خاطر ضعف مهجور مانده‌اند، اما من بیان کرده‌ام که در نهایت جلال و شکوه قرار دارند، و افرادی که شخصیت و حال و وضعشان مشتبّه می‌باشد، اما شک و شبهه از آنان زائل می‌شود، و افرادی که از نظر دین مورد طعن هستند که برائت آنان از نشان عیب پدیدار می‌شود، و چه بسیار عالمانی که نامشان در زوایای گمنامی تباه شده است، و برای بیان فضائل آنها خرابه‌ها و ویرانه را بررسی کرده‌ام و باغ‌های مناقبش پرگل شد. من آن

چه از علم او را که پنهان مانده ظاهر کردم و نشان او را که مندرس شده بود نو ساختم به طوری که تبدیل به مناره هدایت و اقتدا شد»^۱.

اینها چهار موسوعه روائی شیعه اثنی عشری است که بعد از بیشتر از هزار سال ظهور می‌کنند و علمای سابق آنها را نمی‌شناسند. در مطلب آتی درنگ هائی را با آنها خواهیم داشت.

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع ظهور روایات جدید بعد از صدها سال

با تأمل در این مسیر تاریخی روایات شیعه، توضیحات و تعلیقاتی را با آن خواهیم داشت:

نخست- مصنفان اولیه یا بیان کرده‌اند که همه روایات را بیان کرده‌اند- زیرا این موضوع را بیان کرده‌اند یا به آن اشاره نموده‌اند- یا اینکه فقط اندکی از روایات را نیاورده‌اند.

طوسی که مؤلف یکی از کتب اربعه و مورد اعتماد شیعه می‌باشد، در مقدمه کتاب التهذیب می‌گوید: «من امید آن را دارم که اگر خداوند اتمام این کتاب را حسب آنچه بیان کردم و متعهد شدم، برایم سهل و آسان ساخت، این کتاب در موضوع خود کامل و مشتمل بر همه احادیث مربوط به احکام شریعت بوده و دیگر احادیثی را که در این کتاب نیامده است، یادآوری کند»^۱.

وی در مقدمه کتاب دوم از اصول اربعه شیعه، در تأکید این سخن می‌گوید: «اما بعد، من گروهی از اصحابمان را دیدم که چون در کتاب بزرگ ما به نام «تهذیب الأحکام» نگریستند و اخبار متعلق به حلال و حرام را که ما در آن گرد آورده‌ایم دیدند و دیدند که مشتمل بر بیشتر مباحث مربوط به فقه و احکام آن است و جز مواردی کم و نادر در همه ابواب و کتاب‌های آن، از آنچه که در کتابها و اصول و مصنفات اصحابمان وارد شده است، چیزی از قلم نیفتاده است»^۲.

چنان که حسن موسوی خراسانی محقق کتاب می‌گوید: «تعداد احادیث این کتاب سیزده هزار و پانصد و نود حدیث است»^۳.

این شهادت بزرگترین عالم شیعه در قرن پنجم است، زیرا وی به صورت نص یا اشاره می‌گوید در کتاب اولش چیزی از احادیث از قلم نیفتاده است، و در کتاب دوم

۱- تهذیب الأحکام ۴/۱.

۲- تهذیب الأحکام ۲/۱.

۳- وی آن را در تحقیق آخر خود بر کتاب الاستبصار ۱۰/۱ ذکر کرده است.

می‌گوید فقط موارد نادر و اندکی در آن نیامده است. حال سوال اینجاست که این احادیثی که این مؤلفان در قرون متأخر کشف کرده‌اند از کجا آمده‌اند؟!

۲- در موسوعات متأخر ذکر نشده که این کتابهایی که احادیث از آنها نقل شده است، کجا یافت شده‌اند. آنها را در کتابخانه‌های عمومی یافته‌اند یا در کتابخانه‌های خصوصی؟ و این کتابخانه‌ها از آن کیست؟، زیرا کسی که کتاب جدیدی را می‌یابد بر وی لازم است که بیان کند که این کتاب را کجا یافته است.

نویسنده مستدرک البحار می‌گوید: «در اثبات بررسی و کاوش، تعداد زیادی روایت پیدا کردیم». اما وی بیان نکرده که کجا را بررسی و کاوش کرده است.

۳- نویسنده المستدرک علی الوسائل ادعا کرده که این روایات مخفی بوده‌اند، چه می‌گوید: «بحمدالله و توفیق نیک او، کتاب مستدرک الوسائل تکمیل شد که حاوی ادله احکام و مسائلی است که بر مردم پوشیده مانده است..... و راه استواری برای اخبار پنهان و روایات مخفی باشد و هدایتگری به سوی گنج‌های علم باشد که تا کنون از چشمان پوشیده مانده است، و نشانه‌های هدایت را که پیوسته از قبل پیچیده شده بود، منتشر سازد».

اگر این کتابها یا روایات از چشم همه مردم مخفی بوده‌اند، پس کجا بوده‌اند؟ برای بیشتر از هزار سال از چشم مردم مخفی بوده‌اند؟! کدام عقلی این ادعا را قبول می‌کند و تصدیق می‌کند که روایاتی وجود داشته که مردم در طول این هزار سال از آنها اطلاع نیافته‌اند؟!

۴- اگر فرض کنیم که این روایات مخفی بوده‌اند و در این دوران جعل نشده‌اند، در این صورت امانت علمی و دینی مستلزم این است که کتابی را که علما به آن اعتنا نکرده و آن را بررسی و مطالعه نکرده‌اند، نپذیریم، زیرا از کجا اطمینان یابیم که این کتاب کذب نبوده و مواردی که جزء آن نیست، به آن افزوده نشده است؟! زیرا همه علمای سنی و شیعه به تحریف و دستکاری کتاب و جعل روایت در آنها اقرار کرده‌اند و حتی ائمه اثنی عشری هم این را اظهار داشته‌اند. پس چگونه پذیرفته و منتشر و مورد اعتماد واقع

شود، کتاب‌هائی که نزد علمای متقدم شناخته شده نبوده‌اند و صرفاً بر موجود بودن آنها اعتماد شود؟!۱

۵- قبول روایات توأم با قبول ادعای جدید و شگفت‌انگیزی از جانب مؤلف کتاب جامع الرواة، یعنی محمد بن علی اردبیلی غروی حائری (م ۱۱۰۱ هـ) شده است، زیرا وی ادعا کرده که با تألیف کتاب مذکور، احکام دوازده هزار حدیث از احادیث ائمه در عصور اول را تغییر خواهد داد و حکم آنها از ضعف و مرسل و مجهول بودن به صحیح بودن تغییر پیدا می‌کند. او در مقدمه این کتاب می‌گوید: ممکن است به سبب این نسخه من و به خاطر عنایت خدا و توجه سرورمان محمد و آل طاهر او، قریب دوازده هزار حدیث یا بیشتر از این مقدار از اخباری که بنا به دیدگاه مشهور علما مجهول یا ضعیف یا مرسل می‌باشند، معلوم الحال و صحیح شوند»^۱.

وی با این ادعا دین جدیدی را ایجاد می‌کند که علمای قدیم آن را نشناخته‌اند، زیرا صحیح کردن این مقدار حدیث، بسیاری از احکام فقهی را که کمتر از این مقدار روایت نمی‌باشند، تغییر خواهد داد.

نویسنده کتاب «فصل الخطاب» نیز همین راه را پیموده و تصریح نموده که مانعی است در اینکه احادیث وارده در مورد تحریف نزد قدمای آنان ضعیف بوده باشد، زیرا آنان به طرق صحت آنها علم نداشته‌اند. پس در نزد وی تبدیل به صحیح می‌شوند.^۲

مادامی که زمان در جریان است مانعی نیست بر سر راه اینکه در زمانهای مختلف روایات جدیدی کشف شود که دین شیعه را تغییر دهد!! به درستی که عقلای شیعه به بازنگری روش خود در مورد دین خدا بسیار نیازمند هستند!

۶- فرد مسلمان چگونه جایز می‌داند که خدا را با روایاتی عبادت کند که قدما آنها را نشناخته‌اند و با آنها خدا را عبادت نکرده‌اند، و در کتب اصلی شیعه، یعنی کتب اربعه

۱- مقدمة جامع الرواة ۶/۱.

۲- فصل الخطاب ص: ۳۵۴.

وارد نشده‌اند؟! به درستی که ظهور روایات بعد از هشت قرن از مرگ - یا چنان که شیعه می‌گویند: اختفای - آخرین امامشان، در مقابل آن علامت سوال را قرار می‌دهد!

به درستی که نمی‌تواند درست باشد که این روایات هزار سال از انتظار پنهان مانده باشد و افرادی آنها را در قرن یازدهم کشف نمایند. اما واقعیت این است که این روایات ایجاد و جعل شده‌اند. کسانی که علیه دین خدا جرأت می‌یابند و روایاتی را در آن جعل می‌کنند، خداوند خود کفایت آنان را می‌کند!!

سؤال ما از علمای شیعه این است: چرا آنچنان که در میان شیعه روایاتی پیدا شده است در میان اهل سنت یافت نشده است؟! جواب ما این است که حراست و پاسداری اهل سنت از روایات مانع این کار شده است. اگر در جامعه اهل سنت کسی اعلان نماید که بعد از سیزده قرن اول، روایاتی ایجاد شده‌اند و آن را به کسی از علمای سابق مستند نسازد، قول او ردّ شده و متهم به کذب می‌شود. پس چگونه ادعای آن در قرن یازدهم پذیرفته می‌شود؟!

شیعیان این موضوع را پذیرفته‌اند و حتی بر این روایات اعتماد کرده‌اند. به درستی که میان این دو موضع‌گیری فاصله بسیار زیاد است!!

نکته پایانی اینکه آیا ممکن است که در این صورت به منابعی با این وضعیت اطمینان شود؟!

مبحث شانزدهم:

**منابع اثنی عشریه در معرض تحریف قرار
می‌گیرد**

مطلب اول:

بیان موضوع: تحریف در منابع اثنی عشریه

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع تحریف در منابع اثنی عشریه

مطلب اول:

بیان موضوع تحریف در منابع اثنی عشریه

شرایط و وضعیتی که به ادعای شیعه موجب تقیه می شد سبب جعل روایات کذب و منتسب ساختن آنها به ائمه شده و موجب شده که به صورتی بسیار مخفیانه نقل و انتقال پیدا کند، با این ادعا که امام نمی تواند از ترس جان مقدس خود آنها را علنی نماید. آنان همدیگر را توصیه می کردند که این روایات در تاریکی دست به دست شوند. این امر عقل های غافل را برای قبول آن روایات مهیا ساخت و این روایات به دست مصنفانی رسید که آن را قبول کردند و حسب تصورات خود اقدام به توجیه آنها کردند.

آن جااعلان، سخنانی را وضع می کردند و به ائمه اثنی عشری نسبت می دادند و سندهائی را برای آنها تا وقتی که به ائمه می رسید، درست می کردند. آنان حسب توان علمی و مهارت خود در کذب، در این اسناد گاهی از نام هائی معروف استفاده می کردند و گاهی از نام هائی وهمی و خیالی استفاده می نمودند. این وضعیت آن دسته از عالمان شیعه را که بر این روایات وقوف می یافتند، در مقابل این سندها دچار حیرت یا شگفتی می کرد، یا به این دلیل که نام آن اشخاص را نمی شناختند یا به این خاطر که سند به ظاهر صحیح می بود.

سخنی که ما در اینجا ذکر می کنیم، سخنانی وهمی و صرف تهمت نیست، بلکه واقعیاتی می باشد که برخی از علمای اثنی عشری در عصر حاضر به آنها اعتراف کرده اند. * غریفی، محدث معاصر شیعه می گوید: «بسیاری از احادیث را ائمه نگفته اند، بلکه توسط جااعلان وضع شده اند و به ائمه منسوب ساخته اند. آنان این کار را یا به طریق تحریف کتابهای اصحاب خود یا با روشهای دیگر انجام داده اند. بالطبع لازم بوده که برای این روایات یا بیشتر آنها سندهای صحیحی را وضع کنند تا حسب آنچه که عملیات تحریف و تدلیس لازم می کند، پذیرفته شوند»^۱.

* هاشم معروف حسنی در کتاب «الموضوعات فی الآثار والأخبار» می‌گوید: «بعد از جستجو در احادیث وارده در مجامع حدیثی چون کتابهای الکافی و الوافی در می‌یابیم که غالبان و کسانی که کینه ائمه و هادیان را در دل داشته‌اند، در همه ابواب داخل شده‌اند تا احادیث ائمه را فاسد نموده و به شهرت نیک آنان اسائه نمایند. در نتیجه به قرآن کریم رجوع کرده‌اند تا از طریق آنان سموم و دسیسه‌های خود را بدمند، زیرا قرآن یگانه کلامی است که تفسیرهایی را بر می‌دارد که کتابهای دیگر چنین تاویلات و تفسیرهایی را ندارند. پس صدها آیه را با آنچه که خود می‌خواهند تفسیر کرده‌اند و به دروغ و جهت گمراه کردن به ائمه هادی نسبت داده‌اند»^۱.

وی همچنین می‌گوید: «همچنین قصه گویان شیعه، در کنار آنچه که دشمنان ائمه وضع کرده‌اند، تعداد زیادی از این نوع روایات را وضع کرده و به ائمه هادی و برخی از ائمه و افراد متقی منسوب کرده‌اند، حال آنکه ائمه از همه این موارد بی‌نیاز بوده‌اند، و کسانی را که آنان را در جایگاهی بالاتر از جایگاه بشری و منزلتی که خداوند آنان را در آن قرار داده است، قرار دهند، لعنت کرده‌اند»^۲.

* شیخ محمد باقر بهبودی می‌گوید: «عبدالکریم بن ابی العوجا قبل از اینکه کشته شود، گفت: به خدا قسم اگر هم مرا بکشید، باز هم خواهم گفت. من چهار هزار حدیث جعل کرده‌ام که در آنها حلال را حرام و حرام را حلال کرده‌ام. به خدا قسم شما را در روزی که می‌بایست روزه بگیرید به افطار واداشته‌ام و در روزی که می‌بایست افطار می‌کردید شما را به روزه واداشته‌ام. پس گردن او را زدند»^۳.

۱- الموضوعات فی الآثار والأخبار ص: ۲۵۳.

۲- الموضوعات فی الآثار والأخبار ص: ۱۶۵.

۳- بهبودی به ماجرای عبدالکریم بن ابی العوجاء زندیق اشاره دارد. وی کسی بود که روایاتی را به دروغ به رسول خدا منتسب می‌کرد. پس والی کوفه در زمان ابوجعفر منصور، محمد بن سلیمان او را گرفت و دستور داد تا گردن او را بزنند. وقتی که این شخص جاعل، اطمینان یافت که کشته خواهد شد، گفت: به خدا قسم اگر هم مرا بکشید، باز هم خواهم گفت. من چهار هزار حدیث جعل کرده‌ام که در آنها حلال را حرام و حرام را حلال کرده‌ام... (میزان الاعتدال ۲/ ۶۴۴).

بهبودی می‌گوید: «متأسفانه ما نمونه‌ایی از این روایاتی را که در روزی که می‌بایست روزه بگیریم به افطار واداشته و در روزی که می‌بایست افطار می‌کردیم ما را به روزه واداشته است، در روایات شیعه به مراتب بیشتر از روایات اهل سنت می‌بینیم. بخشی از آنها را ابوجعفر بن یعقوب کلینی در کتاب الکافی و بسیاری از آن را ابوجعفر بن علی بن بابویه قمی در کتابهای خود ذکر کرده‌اند. بیشترین روایاتی را که در این مورد روایت شده است می‌توان در کتاب الإقبال سید ابوالقاسم ابن طاووس یافت»^۱.

* آیت الله العظمی برقی، از دانشمندان شیعه، این سخن را مورد تأکید قرار داده و می‌گوید: «اما سازندگان مذهب توجهی به نتایج سوء گفتار نکرده و بفکر تخریب اسلام و ایجاد تفرقه بوده‌اند، ما در ابواب نصوص بر ائمه بیان کردیم که اصحاب ائمه هیچکدام از این اخبار ساختگی خبر نداشته و دوازده امام را باسهم و رسمهم نمی‌شناختند حتی از هر یک از ائمه سؤال می‌کردند که مرجع و امام پس از وفات شما کیست....». تا اینکه می‌گوید: «لذا عده‌ای از بی‌دینان و مغرضان در این حال فرصت یافته و تا آنجا که توانستند از راه ساختن حدیث، میان مسلمین ایجاد عناد و تفرقه کردند و مذاهب بسیاری در نتیجه همین احادیث ساخته شده، ایجاد شد. علمای اسلامی و مذهبی روی سادگی، آن مجعولات را باور کرده و در کتب خود جمع کردند، و اکثر این جعلیات در قرن سوم اسلامی که دولت اسلامی در کمال قدرت بود، بوجود آمد. زیرا مخالفین اسلام قدرت اسلام را می‌دیدند و می‌سوختند، هیچ چاره‌ای برای خود نمی‌دیدند جز اینکه از راه اسلام و اظهار تقدس وارد شده و بواسطه جعل احادیث ایجاد عناد و تعصب نمایند، و مذهبیون نیز برای اینکه مذهب خود را صحیح جلوه دهند این احادیث را راست پنداشتند و با تاویل و توجیه نامربوط، صحت آنها را محقق پنداشتند و اگرچه باطل محض بود و درحالیکه نود درصد این احادیث ضد قرآن بود. ما گمان نمی‌کنم این سادگی‌ها و تعصب‌ها که باعث ایجاد تفرقه و عناد شده و مذهبی را همراه آورده که گفتار و رفتار پیروان آنها ضد قرآن است بخشوده گردد، مذاهبی در کتاب آسمانی نامی و خبری از آنها

۱- صحیح الکافی، محمد باقر بهبودی ص د .

نیست موجود شود و چیزی را که خدا و رسول او از ارکان دین نشمرده اینان همان را از اصول و ارکان آن شمرند، و برای مثلاً اثبات امام منصوص هزاران معجزه و حدیث بتراشند، و انکار آنها را کفر بشمارند، و خرافات و اکاذیب و مجعولات را حجت دانند در حالیکه خدا در کتاب آسمانی خود در سوره نساء آیه ۱۶۵^۱ هر حجتی را پس از رسولان نفی کرده، ولی این مذهب سازان می‌گویند: امام فرموده: أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة أحاديثنا فإنهم حجتي عليكم وأنا حجة الله عليهم^۲. و بدین واسطه جعلیات مرده‌های عوام را برای ملت ما حجت نموده‌اند»^۳.

این در مورد تحریف‌های راویان بود.

اما در مورد کتب، به آنچه که در مورد کتاب الکافی آمده است بسنده می‌کنیم. علما در مورد محتویات این کتاب با هم اختلاف نظر دارند:

* محدث کرکی (م ۱۰۷۶) می‌گوید: «کتاب الکافی، پنجاه کتاب است»^۴.

اما طوسی بیان داشته که الکافی بیشتر از سی کتاب نمی‌باشد. وی در ترجمه کلینی می‌گوید: «وی محمد بن یعقوب کلینی، مکنی به ابوجعفر، فردی ثقه و عارف به اخبار است. وی کتابهایی دارد، از جمله: کتاب الکافی که مشتمل بر سی کتاب می‌باشد. سپس وی آن را ذکر می‌کند»^۵.

علمای شیعه اختلاف نظر دارند که آیا کتاب «الروضة» جزء الکافی می‌باشد یا جزء آن نیست؟

۱- رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٠٥﴾ «پیامبرانی که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده بودند، تا بعد از این پیامبران، حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند، (و بر همه اتمام حجت شود) و خداوند، توانا و حکیم است».

۲- «در وقائع و رویدادهایی که روی می‌دهد در مورد حکم آنها به راویان احادیث ما رجوع نمائید، زیرا آنان حجت من بر شما نیستند و من حجت خدا بر آنان هستم».

۳- کسر الصنم (عربی) ص: ۳۲۸-۳۲۹. (عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، بت‌شکن ص: ۳۴۳-۳۴۵).

۴- نک: البحار ۱۰۴/۱۴۶.

۵- الفهرست، طوسی ص: ۲۱۰.

* خوانساری از علمای شیعه می‌گوید: «در مورد کتاب الروضه اختلاف دارند که آیا جزء کتاب الکافی می‌باشد یا اینکه بعد از آن به کتاب الکافی اضافه شده است؟»^۱

* شیخ عبدالرسول غفاری می‌گوید: «علمای متقدم در مورد کتاب الروضه اظهار نظرهای زیادی بیان داشته‌اند. برخی آن را در میان ده کتاب و کتاب الطهاره قرار داده‌اند. اما برخی دیگر آن را تصنیفی مستقل از کتاب الکافی دانسته‌اند. گروه سوم در مورد انتساب آن به مصنف تردید دارند، حتی برخی از علمای متأخر آن را از کلینی نفی کرده و به ابن ادریس نویسنده کتاب السرائر منتسب ساخته‌اند».

* مولی خلیل قزوینی می‌گوید: «کتاب الروضه را کلینی تألیف نکرده است، بلکه تألیف ابن ادریس است، گرچه برخی از اصحاب، ابن ادریس را در تألیف کتاب اخیر کمک کرده‌اند. برخی این قول اخیر را به شهید ثانی منتسب کرده‌اند، لکن این انتساب ثابت نشده است»^۲.

این در مورد موارد اضافه شده به کتب بود.

اما در مورد کتب موضوعه و جعلی، به ذکر کتاب سلیم بن قیس هلالی اکتفا می‌کنیم. این کتاب در تاریکی و ظلمت وضع شده و در ظلمت انتقال یافته است. کسی که این کتاب را وضع نموده است، تلاش نموده تا چنین به مردم القا کند که آن را از علی بن ابی طالب علیه السلام دریافت کرده است، و از اسراری است که افشای آن جایز نیست، و هاله‌ای از تعظیم را در اطراف آن قرار داده است تا تصدیق شده و به سان روایاتی که افراد کذاب آن را مخفی می‌دارند، مورد قبول واقع شود».

این کتاب در نزد افراد ساده لوح شیعه مقبولیت یافته است. هنگامی که کتب سری شروع به کشف شدن و برملا شدن کردند این کتاب از جانب خود شیعه برملا شد و خودشان بیان کردند که این کتاب کذب و جعلی است، و در کنار اینکه از مذهب پشتیبانی می‌کند، موجب ابطال آن نیز می‌باشد، و در آن مواردی وجود دارد که عقل آن را رد می‌کند.

۱- روضات الجنات ۱۱۸/۶، الکنی والألقاب ۹۸/۳.

۲- الکلینی والکافی ص: ۴۰۸.

یکی از کسانی که از کتاب اطلاع یافته است، می‌گوید: «این کتاب حاوی خطرناک‌ترین دیدگاه‌های سبئییه است، یعنی دیدگاهی که قائل به الوهیت علی و توصیف وی به صفاتی می‌باشد که فقط پروردگار جهانیان به آن توصیف می‌شود. در یکی از روایتهای کتاب، علی با این القاب مخاطب شده است: «یا أول، یا آخر، یا ظاهر، یا باطن، یا من هو بکل شیء علیم». وی می‌گوید: «این توصیف را خورشید در مورد علی بیان کرده است، و ابوبکر و عمر و مهاجران و انصار آن را شنیدند و همه مدهوش شدند و سپس بعد از چند ساعت، بیدار شدند»^۱.

به سبب آنچه در کتاب وارد شده است که تعداد ائمه را سیزده نفر دانسته است و نه به خاطر قائل شدن به الوهیت علی علیه السلام - یعنی صرفاً برای محافظت از مذهب و نه محافظت از اسلام -، علمای شیعه در مورد این کتاب دیدگاه‌های متفاوتی دارند که عبارتند از:

- ۱- برخی آن را قبول کرده و موارد مخالف مذهب را تأویل می‌کنند.
 - ۲- برخی موارد مخالف مذهب را انکار نموده و موارد موافق را تأیید می‌کنند.
 - ۳- دیدگاهی اقدام به تعدیل عملی نموده است، و موارد مخالف را حذف و موارد موافق را باقی گذاشته است.
 - ۴- برخی دیگر به خاطر مخالفت برخی از روایات آن با مذهب، این کتاب را بطور کامل باطل می‌کنند و نه به خاطر رد همه مطالب آن.
- * یکی از شیوخ آنان - ضمن اعتراف به اینکه کتاب سلیم بن قیس موضوع علیه است - می‌گوید: «به حقیقت این کتاب به مانند کتاب الحسنية، طرائف ابن طاوس و الرحلة المدرسية برای غرض صحیحی!!! وضع شده است»^۲.

* کسانی که کتاب را انکار کرده‌اند به این استدلال دارند که مخالف تاریخ است، و می‌گویند: «در این کتاب آمده است که محمد بن ابوبکر پدرش را در هنگام وفات وعظ

۱- کتاب سلیم بن قیس ص: ۳۸ و ص: ۳۱-۳۲ ط؛ و نک: البحار ۱۸۲/۴۱، تأویل الآیات ۶۵۵/۲، غایة المرام ۲۱۵/۶.

۲- أبو الحسن الشعرانی، تعلیقات علمیه علی شرح الکافی للمازندرانی ۳۰۷/۲.

کرد که امامت را از علی غصب کرده است. اما محمد بن ابوبکر در سال حجة الوداع بدنیا آمد. پس چگونه وی پدرش را وعظ می‌کند حال آنکه به هنگام وفات پدرش سه سال داشته است»^۱.

همچنین در این کتاب، تعداد ائمه سیزده نفر بیان شده است. می‌گویند: سلیمان شخص معروفی نیست، و در هیچ خبری نام وی نیامده است، و اسناد کتاب مختلف و مضطرب است^۲، و ابان بن اُبی عیاش را به وضع و جعل این کتاب متهم ساخته‌اند^۳.
* یکی از معاصران تاریخ، وضع و جعل آن را مشخص کرده و می‌گوید: «این کتاب در اواخر دولت اموی و برای یک غرض صحیح وضع شد»^۴.

* برخی دیگر- چنان که به نظر می‌آید- برایشان گران بوده که این کتاب را بطور کامل از دست بدهند، زیرا یکی از اصول آنان و عمده‌ترین مستند شیوخشان است. سخنگوی این گروه می‌گوید: «رأی صحیح به نظر من، تعدیل کتاب فوق و توقف در مورد موارد فاسد آن است»^۵.

* برخی دیگر مصلحت را در این دیده‌اند که برای این مشکل که آنان را دچار اضطراب نموده است، راه حلی ریشه‌ای بیابند. پس اقدام به تعدیل کتاب نموده‌اند تا با عقیده شیعه سازگاری یابد، و در نتیجه روایاتی را که با مذهب مخالف است یا با عقل در تناقض می‌باشد، حذف کرده‌اند. حر عاملی می‌گوید: «در نسخه‌ای از این کتاب که به دست ما رسیده است، در آن چیزی فاسد و چیزی از آنچه که با استناد به آنها بر جعلی و موضوع بودن کتاب استناد کرده‌اند، وجود ندارد»^۶.

۱- نک: روضات الجنات ۶۷/۴، رجال الحلّی ص: ۸۳.

۲- نک: رجال الحلّی ص: ۸۳، روضات الجنات ۶۷/۴، رجال ابن داود ص: ۴۱۳-۴۱۴.

۳- نک: رجال الحلّی ص: ۲۰۶، رجال ابن داود ص: ۴۱۳-۴۱۴.

۴- وی أبو الحسن الشعرانی است در فی تعلیقش بر الکافی مع شرحه للمازندرانی ۳۰۷/۲.

۵- خلاصة الأقوال ص: ۱۶۳، وسائل الشیعة ۲۰/۲۱۰، جامع الرواة ۱/۳۷۴، أعيان الشیعة ۷/۲۹۳، نقد الرجال ۲/۳۵۶.

۶- وسائل الشیعة ۲۰/۲۱۰.

جرأت عاملی در انکار امور فاسد در کتاب جای شگفتی ندارد، زیرا او خود در قرن یازدهم کتابی را تألیف کرده که در آن روایاتی وجود دارد که قدما آنها را ندیده‌اند. این امر بیانگر آمادگی وی برای وضع و جعل و انکار در حمایت از مذهب می‌باشد. محسن امین این ادعا را تکذیب نموده و می‌گوید: در نسخه‌ای از این کتاب که به دست ما رسیده است آمده که این عبدالله بن عمر بوده که پدرش را به هنگام مرگ نصیحت کرده است نه محمد بن ابی بکر.^۱

چیزی که هردو را رد می‌کند این است، کسی که کتاب را قبل از تغییر یافتن ملاحظه کرده است، یعنی ابن الغضائری، مورخ شیعی، او را در راویان قرن پنجم ذکر کرده و می‌گوید: «کتاب بدون شک موضوع است» و برای این ادعا، نشانه‌هایی وجود دارد که بر موضوع بودن کتاب دلالت می‌کند، از جمله آنچه که در آن ذکر شده که محمد بن ابوبکر پدرش را به هنگام مرگش نصیحت کرد. دلیل دیگر اینکه در این کتاب تعداد ائمه سیزده نفر ذکر شده است، و مواردی دیگر^۲.

با مراجعه چاپ نجف این کتاب در المطبعة الحیدریة و چاپ الأعلمی بیروت، روشن می‌شود که این کتاب تغییر داده شده است، زیرا در آن دو چاپ، وصیت عبدالله بن عمر و حدیثی که بیان می‌دارد ائمه سیزده نفر هستند یافت نمی‌شود. این موضوع بر این نکته دلالت دارد که برای تغییر کتابها و وضع آنها برای محافظت از مذهب، جرأت زیادی وجود دارد.

اما روایاتی که بیانگر این هستند که تعداد ائمه سیزده نفر می‌باشد، تا به امروز در کتاب الکافی حفظ شده است. اما آیا ممکن است که اقدام به تغییر آن نمایند؟! احادیث الکافی دال بر اینکه ائمه سیزده نفر می‌باشند، موارد زیر هستند:

۱- أعيان الشيعة ۱۰۲/۲-۱۰۳، معجم رجال الحديث ۲۳۱/۹.

۲- رجال ابن الغضائری ص: ۶۳، خلاصة الأقوال ص: ۱۶۲، نقد الرجال ۳۵۵/۲، معجم رجال الحديث ۲۲۸/۹، جامع الرواة ۳۷۴/۱.

* از ابوسعید خدری روایت است که گفت: - در حدیثی طولانی - امیر المؤمنین علیه السلام گفت: «إن لهذه الأمة اثني عشر إمام هدى من ذرية نبيها وهم مني، وأما منزل نبينا في الجنة ففي أفضلها وأشرفها جنة عدن، وأما من معه في منزله فيها فهؤلاء الاثنا عشر من ذريته وأمههم وجدتهم وأم أمهم وذرائعهم، لا يشركهم فيها أحد»^۱.

«این امت دوازده امام هادی از ذریه پیامبر صلی الله علیه و آله خواهند داشت که از من هستند. منزل و جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در بهشت در بالاترین و بهترین مکان بهشت قرار دارد. کسانی که در این جایگاه همراه ایشان می‌باشند، عبارتند از: این دوازده امام که از ذریه او می‌باشند، مادرشان، جد - کادر بزرگ - آنان، مادر مادرشان و ذریه آنان. در این فضل کسی با آنان شریک نمی‌شود».

علی از ذریه رسول خدا نیست، پس در این صورت وی نفر سیزدهم است.

* از ابوجعفر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که گفت: «دخلت على فاطمة عليها السلام وبين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء من ولدها، فعددت اثني عشر آخرهم القائم، ثلاثة منهم محمد، وثلاثة منهم علي»^۲. «نزد فاطمه رفتم و در میان دو دست وی، لوحی قرار داشت که نام اوصیایی که از فرزندان وی می‌باشند در آن قرار داشت. من چون نگاه کردم نام دوازده نفر را دیدم که آخرین آنها، قائم بود. سه نفر از آنان محمد و سه نفر دیگر علی نام داشتند».

* از ابوجعفر علیه السلام روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إني واثني عشر من ولدي وأنت يا علي زر الأرض - يعني: أوتادها وجبالها - بنا أوتد الله الأرض أن تسيخ بأهلها، فإذا ذهب الاثنا عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها ولم ينظروا»^۳.

۱- الكافي ۵۳۲/۱، و نک: الغيبة للطوسي ص: ۱۵۳-۱۵۴، البحار ۱۰۷/۳۰، ۳۸۱/۳۶، إعلام الوری ۱۶۸/۲ کشف الغمة ۳۱۱/۳.

۲- الكافي ۵۳۲/۱، کمال الدین ص: ۳۱۳، الإرشاد، مفید ۳۴۶/۲، الغيبة ص: ۱۳۹، الأنوار البهية، قمی ص: ۳۴۷-۳۴۸، أعيان الشیعة ۵۵/۲، غایة المرام، بحرانی ۲۲۲/۱، الخصال ص: ۴۷۸، عیون أخبار الرضا ۵۲/۲، من لا یحضره الفقیه ۱۸۰/۴.

۳- الكافي ۵۳۴/۱، الغيبة ص: ۱۳۹، معالم المدرستین ۲۶۵/۳.

«ای علی، من و دوازده نفر از فرزندانم و تو، کوه‌های زمین هستیم. خداوند زمین را به وسیله ما محکم ساخته تا مردم روی آن را در خود فرو نبرد، و اگر دوازده نفر از فرزندان من از بین بروند، زمین آنان را در خود فرو می‌برد و مهلت داده نمی‌شوند».

* ابوسعید به صورت مرفوع از ابوجعفر علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«من ولدي اثنا عشر نقيباً، نجباء، محدثون، مفهمون، آخرهم القائم بالحق يملأها عدلاً كما ملئت جوراً»^۱

«دوازده نفر از فرزندان من نقیب می‌شوند که افرادی برگزیده بوده و با آنان - به صورت غیبی - سخن گفته شده و به آنان مطالبی فهمانده می‌شود. آخرین آنان قائم است که زمین که پر از ستم شده است پر از عدل می‌کند».

شما می‌بینید که در این احادیث تعداد ائمه از فرزندان پیامبر، دوازده شخص عنوان می‌شود و علی از فرزندان ایشان نیست. پس این دلالت دارد که تعداد ائمه همراه با علی، سیزده نفر است. به همین دلیل از قدیم کسانی از شیعه ظهور کرده‌اند که با استدلال به این حدیث، گفته‌اند که تعداد ائمه سیزده نفر می‌باشند.

* نجاشی در ترجمه هبة الله أحمد بن محمد کاتب می‌گوید: «وی به علم کلام مبادرت داشت، و در مجلس ابوالحسین بن شیبیه علوی زیدی مذهب حاضر می‌شد. پس برای وی نامه‌ای نوشت و برای وی بیان داشت که تعداد ائمه همراه با زید بن علی بن حسین، سیزده نفر است، و به حدیثی در کتاب سلیم بن قیس هلالی استناد کرد که می‌گوید تعداد ائمه از فرزندان امیرالمؤمنین دوازده نفر می‌باشند»^۲.

* ابن غضائری در مورد راوی کتاب، یعنی، أبان بن أبی عیاش می‌گوید: «أبان بن أبی عیاش - ابوعیاش هارون - از تابعین. وی از انس بن مالک و علی بن حسین علیه السلام روایت

۱- الکافی ۵۳۴/۱، معالم المدرستین ۲۶۵/۳.

۲- رجال النجاشی ص: ۴۴۰.

کرده است. وی در روایت حدیث فردی ضعیف است، و به او التفات نمی‌شود. اصحاب ما وضع کتاب سلیم بن قیس را به او منتسب می‌کنند^۱.

* ابن غضائری در مورد سلیم بن قیس هلالی، یعنی شخصی که کتاب به وی منتسب شده است، می‌گوید: «سلیم بن قیس هلالی عامری. وی از ابوعبدالله، حسن و حسین و علی بن حسین علیهم‌السلام روایت کرده است. این کتاب مشهور، به وی منسوب شده است. اصحاب ما می‌گویند: وی شخصی معروف نبوده و در هیچ خبری ذکر نشده است. من نام او را در موضعی از غیر کتاب خودش و در غیر روایت أبان بن أبوعیاش از او یافته‌ام. ابن عقده در رجال امیرالمؤمنین علیه‌السلام احادیثی را از وی روایت کرده است. این کتاب بدون شک موضوع و ساختگی است. برای این ادعا دلایلی وجود دارد، از جمله: آنچه که ذکر شد که محمد بن أبوبکر پدرش را به هنگام مرگش پند داده است، اینکه تعداد ائمه سیزده نفر می‌باشد و مواردی دیگر. اسناد این کتاب با هم اختلاف دارد، گاهی به روایت عمر بن أذینه، از ابراهیم بن عمر صنعانی از أبان بن أبی عیاش از سلیم و گاهی بدون واسطه از عمر از أبان روایت می‌شود».

در مورد أبان بن أبوعیاش می‌گوید: «اصحاب ما وضع و ساختن کتاب سلیم بن قیس را به او منتسب کرده‌اند»^۲.

* آیت الله العظمی برقعی به صورتی طولانی در مورد روایت وارده در مورد تعداد ائمه سخن گفته است. در خلال این، در مورد کتاب «سلیم بن قیس هلالی» نیز سخن گفته است. کلام وی کلامی ارزشمند است که ذکر آن را در اینجا زیبا می‌کند.

وی می‌گوید: «اینک کتاب «سلیم» را معرفی می‌کنیم:

بدانکه کتاب «سلیم بن قیس هلالی» که به نام «اسرار آل محمد» به فارسی ترجمه کرده‌اند، کتابی بسیار مشوش و مغشوش و کاملاً استعمارپسند و مطابق ذائقه روضه‌خوانان و مداحان و باب طبع تفرقه‌جویان است که بزرگان و مشاهیر قدمای شیعه

۱- رجال ابن الغضائری ص: ۳۶، معجم الرجال، خوئی ۱/۱۲۹، شرح أصول الکافی، مازندرانی ۲/۳۰۷، خلاصة الأقوال ص: ۳۲۵، جامع الرواة ۹/۱، طرائف المقال ۷/۲، الرسائل الرجالية ص: ۳۹۶، أعيان الشيعة ۲/۱۰۲.

۲- رجال ابن الغضائری ص: ۶۲-۶۳، و نک: خلاصة الأقوال ص: ۱۶۲، نقد الرجال ۲/۳۵۶، أعيان الشيعة ۲/۱۰۳-۲۹۳.

از قبیل سید مرتضی علم‌الهدی و سید بن طاووس و ... اگر نگوییم این کتاب را نمی‌شناخته‌اند می‌توانیم بگوییم به هیچ وجه برای این کتاب اعتباری قائل نبوده و بدان اعتنایی نداشته‌اند. اما در قرون متأخر کسانی از قبیل مؤلف خرافی کتاب الاحتجاج علی أهل اللجاج و مؤلف ارشاد القلوب و مروج الخرافات و حارس البدع «محمد باقر مجلسی» و امثال او از قبیل حاجی نوری^۱ و ... از این کتاب تعریف و تمجید کرده‌اند. به گمان این حقیر اکاذیبی را که در قرون سوم و چهارم با سوءاستفاده از نام «سلیم» جعل شده و در کتب روایی پراکنده بوده است، با اضافاتی دیگر که بافته‌اند به صورت کتابی درآورده‌اند و در میان مسلمین غافل کم‌عقل ضعیف‌الایمان ناآشنا با قرآن، انتشار داده‌اند^۲ و به همین سبب در نسخ مختلف این کتاب، تعداد روایات و ترتیب آنها اختلاف فاحش دارد!

به هر حال، کتاب موجود بسیار معیوب است، از جمله با اینکه بنا به ادعای کتاب، فرد ضعیفی موسوم به «أبان بن أبی عیّاش» که منقولات «سلیم» در اختیار او بوده، یک ماه قبل از مرگ، یکی از ساکنینی بصره، به نام «عمر بن أذینه» را از این کتاب مطلع ساخته و کتاب را به او می‌سپارد، اما در همین کتاب «عمر بن أذینه» روایات را گاه از خود «أبان» و گاه با واسطه فرد ضعیفی به نام «ابراهیم بن عمر صنعانی» نقل می‌کند!

علاوه بر این باید توجه داشت که گرچه کلینی و صدوق، «علی بن ابراهیم» را در شمار روات احادیث «سلیم» آورده‌اند، ولی در تفسیری که از علی بن ابراهیم در اختیار ماست، روایتی از «سلیم» مشاهده نمی‌شود! نکته دیگر آنکه از جمله ناقلین روایات «سلیم»، «حماد بن عیسی» است که وی فقط در مورد ۲۰ روایت از روایات خود تردید نداشت (رجال نجاشی ص ۱۰۹) و سایر روایاتی که از او نقل شده مورد تردید خود اوست، طبعاً روایات سلیم که از طریق «حماد» نقل شده، قابل اعتماد نخواهد بود.

۱- وی کتابی در اثبات تحریف قرآن تألیف کرده است!!!

۲- از علمای متقدم که روایات سلیم را نقل کرده‌اند هیچ یک از کتاب سلیم نام نبرده‌اند، بلکه اشاره به کتاب سلیم از شیخ مفید به بعد، دیده می‌شود.

کتاب مذکور اشکالات و معایب بسیاری دارد که پاره‌ای از آنها در کتاب ارجمند شاهراه اتحاد بیان شده است.^۱ ما نیز در اینجا قسمتی از کلام محقق معاصر آقای محمد باقر بهبودی را می‌آوریم که درباره کتاب «سلیم» نوشته است: «از تحقیق در کتاب و اسناد آن مسلم می‌شود که کتاب «سلیم» به «أبان بن أبی عیّاش فیروز» ختم می‌شود که او منفرداً از سلیم نقل می‌کند. أبان بن أبی عیّاش از اهل سنت و متروک‌الحديث است. شیخ طوسی نیز او را تضعیف کرده است. من پس از تأمل در سراسر کتاب و نقد یکایک کلمات آن بر این عقیده‌ام که کتاب مذکور توسط یکی از غلاة، به نام سلیم بن قیس هلالی و از زبان «ابن اذینه» که از «أبان بن أبی عیّاش» روایت می‌کند، جعل شده است. و از آن رو، در جعل کتاب «عمر بن اذینه» را انتخاب کرده است که وی از بیم خلیفه عباسی «مهدی»، از زادگاهش بصره به «مخالیف» یمن گریخت و در همانجا درگذشت. جاعل زندق این کتاب نسخه مجعول خود را در کوفه و بصره و یمن از طریق صحافان بی‌خبر و ساده‌لوح در میان مردم رواج داد. چون شیعیان به طعن دشمنان اهل بیت و شکست شوکشان شائق بوده‌اند و از آن رو که اجازاتی در نقل روایت از «عمر بن اذینه» داشته‌اند، کتاب مذکور را به نحو «وجاده»^۲ و بی‌آنکه درباره نسخ آن تحقیق کرده و یا آنها را بر «ابن اذینه» خوانده باشند، نقل کرده‌اند. و چنانکه در اول و در میانه کتاب ملاحظه می‌کنید، جاعل فریبکار آن، برای کسب وثاقت در مورد اکاذیبش از قول «أبان» ادعا می‌کند که هر حدیث را به کرات بر شیعیان اصحاب رسول الله - علیه الصلاة والسلام - عرضه می‌کرده و با این حال از اینکه افسانه‌هایش مورد قبول شود، مطمئن نمی‌شده تا اینکه هر یک از احادیث را تک تک و هم یکجا به امامی پس از امام دیگر عرضه بدارد!!

[و بدین سبب] ملاحظه می‌کنید که این نادان پلید حدیثی را از علی علیه السلام اخذ می‌کند سپس حدیث مذکور را به امام حسن بن علی علیه السلام عرضه می‌دارد، گویی به سخن

۱- شاهراه اتحاد، ص ۳۷ و ۱۳۳ تا ۱۳۷.

*- اگر روایتی را بدون سماع مستقیم از قائل حدیث، از مکتوبی که آن را متعلق به قائل یا راوی می‌دانند، نقل کنند، چنین نقلی را «وجاده» گویند.

امیرالمؤمنین علیه السلام اعتماد نمی‌کند مگر پس از آنکه حسن بن علی علیه السلام نیز آنچه را که پدرش فرموده، بگوید و با این حال به این هم اکتفا و اعتماد نکرده تا اینکه سخن مذکور را به امام حسین بن علی علیه السلام و سپس به امام زین العابدین علیه السلام عرضه بدارد، سپس حج بیت الله به جای آورده و حدیث را به امام باقر نیز عرضه بدارد!! و این روش کذابین برای اغفال محدثین ساده لوح است.^۱

اما نکته اصلی و اساسی آن است که دگانداران مذهبی دائماً سعی در توثیق و تصحیح اسناد کتاب سلیم دارند، در حالی که خطاهای متن احادیث به حدی است که اگر این کتاب صحیحترین و عالی‌ترین سند را می‌داشت (که ندارد) و حتی با فرض اینکه کتاب مذکور را به خط خود سلیم در اختیار می‌داشتیم، باز هم ذره‌ای از بی‌اعتباری کتاب نمی‌کاست، از این رو بحث در مورد اینکه علمای خُرافی درباره رُوات این کتاب چه گفته‌اند و یا چه تعریف و تمجیدی از این کتاب کرده‌اند، یکسره باطل و بی‌فایده است و هر منصفی با نظر به متن احادیث، به آسانی به بطلان آنها پی می‌برد. در اینجا به پاره‌ای از باطیل این کتاب اشاره می‌کنیم:

علاوه بر خطاهایی که در کتاب شاهراه اتحاد (ص ۱۳۳ به بعد) ذکر شده، یکی دیگر از اکاذیب واضح کتاب مذکور که در صفحه ۸۰ چاپ نجف مشاهده می‌شود، آن است که می‌گوید: یکی از نخستین کسانی که در سقیفه با ابوبکر بیعت کردند، معاذ بن جبل بوده است، در حالی که آشنایان با تاریخ اسلام می‌دانند که در زمان بیعت ابوبکر، «معاذ» در «مخالیف» یمن به کار تعلیم قرآن اشتغال داشت و پس از استقرار امر خلافت بر ابوبکر، به مدینه بازگشت^۲ و به هیچ وجه تأثیری در به خلافت رسیدن ابوبکر نداشت. مسأله دیگر روایت ارتداد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به جُز سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر بن عوام است. صرف نظر از اینکه این روایت با سایر روایات ارتداد اصحاب پیامبر که

۱- معرفة الحديث، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.

۲- معرفة الحديث، ص ۲۵۷.

شیعیان نقل کرده‌اند، متفاوت است^۱ با قرآن کریم که از اصحاب پیامبر تمجید فرموده، موافق نیست، و علاوه بر این موجد این سؤال است که چرا علی علیه السلام با مرتدین بیعت فرمود و یکی از مرتدین را به دامادی پذیرفت؟

در اینجا کلام «عبدالجلیل قزوینی» را می‌آوریم که درباره ارتداد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به جز هفت تن می‌گوید: «... و مذهب شیعه آن است که کس مرتد نشد و ارتداد به مذهب شیعه بعد از ثبوت ایمان روا نباشد، پس چون رسول صلی الله علیه و آله بگذشت، همه همان بودند که بودند و مرتضی که دلیل گوید که ارتداد محال است لاستحالة جمع الاستحقاقین، چگونه گوید مؤمنان را که مرتد شدند؟ ... و دیگر آنکه چون مؤمنان بعد از مصطفی هفت نفس بوده باشند، چنانکه حواله کرده است به مرتضی - رحمة الله علیه - پس مرتضی با جزالت فضل و نبالت أصل، عبدالله عباس را و جابر عبدالله أنصاری را و ابویوب را و خباب بن الارت را و حذیفه یمانی را و خزیمه یمانی را و خزیمه ثابت را - ذوالشهادتین - و سهل حنیف انصاری را و محمد بوبکر صدیق را و مانند ایشان گروهی کثیر و جمی غفیر که به اتفاق به نص امامت علی گفتند^۲ و انکار امامت بوبکر کردند، همه را مرتد گفته باشد که اینها نه از آن هفتگانه‌اند که خواهی آورده است...»^۳.

دیگر از أراجیف واضح البطلان این کتاب آن است که «حوض کوثر» را در این دنیا دانسته است نه در آخرت!! و ائمه را سیزده تن گفته است!^۴ از آن رسواتر اینکه قسمتی از حدیث سیزدهم کتاب، دلالت بر حذف بخشی از قرآن دارد!^۵ و باز در حدیث سی و

۱- کلینی نیز روایت «ارتداد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به جز سه تن» را به عنوان حدیث ۳۴۱ روضه کافی آورده است!!

۲- در مورد صحّت و سقم این ادّعی و امثال او رجوع کنید به کتاب شاهراه اتحاد.

۳- النّقض، ص ۲۹۶ و ۲۹۷.

۴- در کافی نیز در باب ۱۸۳ روایات سیزده امام آمده است!

۵- این روایت مخالف روایتی است که آیه الله ابو عبدالله زنجانی در تاریخ القرآن آورده و می‌نویسد: در گفتار «ابن طاووس» (ره)

در کتاب «سعد السّعود» آمده که عثمان قرآن کریم را به رای و موافقت علی علیه السلام جمع‌آوری کرد و این امر را شهرستانی در

مقدمه تفسیرش به روایت «سويد بن علقمه» تأیید کرده و می‌گوید: شنیدم که علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرمود: ای مردم،

خدای را [در نظر بدارید] و در کار عثمان زیاده‌روی نکنید ... شما می‌گویید وی قرآن را سوزانده، به خدا سوگند، وی آن را

نهم، آیه ۵۲ سوره مبارکه حجّ را مانند حدیث ۱ و ۴ باب ۶۱ کافی، بدین صورت نقل کرده است: «وما أرسلنا من قبلك من رسول ولا نبی ولا محدث» و این خود دلالت واضح بر تحریف قرآن دارد. دیگر آنکه قتل «مختار بن ابی عبیده را به «حجاج بن یوسف» نسبت داده در حالی که مطلعین از تاریخ به خوبی می‌دانند «مختار» در جنگ با مصعب بن زبیر در سال ۶۴ و یا سال ۶۵ کشته شده و حجاج در سال ۷۶ به حکومت کوفه رسید یعنی حدود یازده سال پس از مرگ مختار.

از جمله احادیث استعمارپسند تفرقه‌انگیز این کتاب حدیث نهم کتاب است که کافی بخشی از آن را آورده است^۱، و در آن برای آنکه غیر شیعه را گمراه بشمارد می‌گوید: «وَأَدْنَى مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ ضَالًّا أَنْ لَا يَعْرِفَ حَبَّةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - وَشَاهِدَهُ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - بِطَاعَتِهِ وَفَرْضِ وَلَايَتِهِ ... الْخ = و کمترین چیزی که بنده بدان سبب گمراه خواهد بود، این است که حجت خداوند - تبارک و تعالی - و گواه او بر بندگانش را که خداوند - عزوجل - به فرمانبرداری از او فرمان داده، نشناسد ... الخ». در همین روایت به حدیث ثقلین نیز استناد کرده و هر دو ثقل را با یکدیگر برابر دانسته است. از این رو لازم است که درباره این حدیث مشهور باینکه قبلاً نیز سخن گفته‌ایم^۲، در اینجا نیز مطالبی ذکر کنیم:

اولاً: صحیح مسلم که حدیث مذکور را به نقل از زید بن أرقم آورده، فقط لفظ کتاب خدا را ذکر کرده، علاوه بر این در کتب قدیم از قبیل «سیره ابن هشام» و موطأ مالک و تاریخ طبری «کتاب خدا و سنت رسول» ذکر گردیده است. اما لفظ «عترتی» را ترمذی به نقل از «زید بن الحسن الانماطی» آورده که وی فردی منکرالحدیث است و حتی در رجال شیعه نیز مذموم بوده و مقبول الحدیث نیست.

نسوزانید و ما آن را جمع کردیم (تاریخ القرآن، ص ۸۱ به بعد) اگر کمترین تغییری در قرآن رخ می‌داد، قطعاً علی‌الکلیه سکوت نمی‌کرد و در زمان حکومتش پیش از هر کاری به اصلاح قرآن می‌پرداخت.

۱- اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۴ و ۴۱۵.

۲- ر. ک. صفحه ۳۹ به بعد کتاب حاضر.

ثانیاً: حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه (از جمله در عهدنامه مالک اشتر و خطبه ۱۲۵ و ... قرآن و سنت را حجت و موجب هدایت و سعادت و رافع ضلالت شمرده است. ثالثاً: این دو ثقل با هم برابر و در یک ردیف نیستند بلکه اولی یعنی کتاب خدا ثقل اکبر است - چنانکه در سنن ترمذی نیز آمده است - و طبعاً احادیثی که کتاب خدا را ثقل اکبر نامیده‌اند، روایت «سلیم» را رد می‌کنند.

رابعاً: در همین حدیث آمده که «عترت» هیچگاه از قرآن جدا نمی‌شود. ما نیز اقرار داریم که ائمه بزرگوار، دوستدار و پیرو قرآن بوده‌اند و هیچگاه کلامی ناموافق با قرآن از ایشان صادر نمی‌شود، در حالی که اکثر مرویات کلینی و صدوق و امثالهما که به ائمه نسبت داده شده - چنانکه در همین کتاب نیز ملاحظه خواهید کرد - موافق قرآن نیست! به عنوان مثال به قول قرآن، بعد از انبیاء، حجتی نیست اما اخبار کلینی، پس از پیامبر چندین حجت برای مردم تراشیده است! قرآن می‌فرماید حتی انبیاء، علم ماکان و ما یکون ندارند، اما اخبار کلینی می‌گوید نه تنها انبیاء بلکه امام هم علم غیب دارد! قرآن کریم اصول دین و اصول اعتقادات را ذکر کرده و نامی از امام و امامت نبرده، اما اخبار مدعیان حبّ اهل بیت می‌گوید ایمان به ائمه از اصول دین است!! بدیهی است که چنین اخباری نمی‌تواند قول راستین عترت خاتم النبیین باشد بلکه جعلیات دشمنان ایشان است. در حالیکه ائمه خود به قرآن و سنت غیرمفرقه پیامبر صلی الله علیه و آله متمسک بوده‌اند و قطعاً هر چه موافق با قرآن نباشد، قول ایشان نیست.

خلاصه آنکه کتاب «سلیم بن قیس هلالی» واقعاً رسواست و بسیاری از علمای شیعه آن را مذمت کرده‌اند، از آن جمله آیه الله خوئی و علامه شوشتری آن را جعلی و نامقبول دانسته‌اند. اما متأسفانه کلینی از چنین کتابی، حدیث نقل کرده است!!^۱

اینها مواضعی بود از کتاب سلیم بن قیس هلالی.

۱- قابل ذکر است که مولف محترم این کتاب، از نسخه عربی کتاب بت شکن بنام کسر الصنم که از ویرایش اول کتاب ترجمه شده نقل کرده اند، ولی ما در ترجمه به دلیل کامل تر بودن این مبحث، نسخه ویرایش دوم را مورد اعتماد قرار دادیم. [در چاپ فارسی ویرایش اول کتاب عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول (بت شکن) ص: ۵۳-۵۴، و در نسخه ویرایش دوم ص: ۲۷۷-۲۸۳، و در نسخه عربی کسر الصنم ص: ۷۷-۷۸]. (مُصحح)

جعل و ساختن کتابها و ایجاد سندهائی برای آن، آنچنان که در این کتاب روی داده است، یا وضع و جعل احادیث و ترکیب سندهائی برای آنها، امری است که برخی از پیروان اثنی عشری آن را مباح می‌دانند، زیرا یکی از علمای زیدیه بر این امر شهادت داده است.

* نشوان حمیری از سید ابن ابی طالب^۱ نقل کرده که گفت: «بسیاری از سندهای اثنی عشری مبتنی بر نام‌هایی است که فاقد مسما می‌باشند». سپس می‌گوید: «من از راویان آنان که احادیث زیادی دارند، افرادی را می‌شناسم که وضع سند برای اخبار منقطع را در صورتی که به چنین وضعی منتهی شود حلال می‌دانند»^۲.

این گواهی این دانشمند زیدی مذهب، مؤکد کلام سابق محدثان شیعه است. شاید این سخن این دانشمند زیدی، سبب تناقض روایات را تفسیر کند که یک معاصر شیعه از آن زبان به شکایت گشوده و گفته است، چه وی می‌گوید: «چیزی که کمر انسان را می‌شکند، وجود روایاتی است که سند معتبری دارند، اما معانی متضاد و مخالف و متون متناقضی دارند»^۳.

این مختصری بود در مورد منابع عقیده شیعه. به خواست خدا تعالی در مبحث زیر توضیحات بیشتری را با آن خواهیم داشت.

۱- أبو طالب یحیی بن الحسین بن هارون الحسینی. وی آن را در کتاب الدعامة گفته است. او در سال ۴۲۴ هـ وفات یافته است.

نک: معجم المؤلفین: ۱۹۲/۱۳ - ۱۹۳۲.

۲- الحور العین، حمیری ص: ۱۵۳.

۳- مشرعة بحار الأنوار ۴۳۶/۲.

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع تحریف منابع اثنی عشریه

بعد از این بیان مختصر در مورد اقوال علمای شیعه در باب روایت شیعه و منابع آن، حال نگاهی گذرا به آن خواهیم داشت:

۱- اعتراف متخصصان شیعه به وجود تحریف و دسیسه در روایات شیعی و تألیف کتب ساختگی و کذب، همه روایات شیعه را در معرض اتهام قرار می دهد.

۲- این جعل، برنامه ریزی شده و منظم می باشد، به نحوی که آثار وضع و جعل، به وسیله ایجاد سندهائی برای روایات ساخته شده و قرار دادن نام های معروف در سند روایات جهت صحیح جلوه دادن سند روایات یا وضع نام هائی وهمی و خیالی که اتباع مذهب در شناخت آنها دچار سرگردانی می شوند، مخفی می ماند.

۳- این وضع و جعل حتی مؤلفان بزرگ شیعه را همچون کلینی را فریب داده است، زیرا وی به عنوان مثال به کتاب سلیم بن قیس اعتماد کرده و روایاتی از آن را در کتاب خود آورده است.

ده ها و بلکه صدها کتاب دیگر وجود دارند که فقط با نامشان شناخته شده هستند، و علمای شیعه به نقل از آنها اعتماد کرده اند و دیگران و حتی علمای بزرگ شیعه این کتاب ها را نشناخته اند!!

۴- چنان که ذکر شد یکی از علمای شیعه شهادت داده که یکی از راویانی که احادیث زیادی را روایت کرده است و اثنی عشری می باشد برای وی اعتراف کرده که احادیث را جعل کرده و برای آنها سند می ساخته است.

پس وقتی که دانشمند آشکار شیعه چنین کاری می کند، چه انتظاری از افراد مفسد و مخفی می رود؟!

۵- این امر به تنهائی برای از بین بردن اعتماد به روایات شیعه کفایت می کند. پس اگر دلایل دیگر به آن اضافه شوند، چه؟

۶- شیعیان حسب گواهی آقای صدر سلیقه ای عمل می کنند و آنچه را که نخواهند حذف می کنند و آنچه را که بخواهند می پذیرند.

صدر در مورد عبارت: «أشهد أن علياً ولي الله» که از ائمه و در کتب اربعه شیعه نقل شده است، می‌گوید: «همه آنچه در این باب می‌توان گفت این است که در خلال کتابهایی که از بین رفته‌اند، از بین رفته باشد و شاید مخالفتی از سر تقیه بوده باشد، و یا به خاطر احساس حرجی بوده که علمای سابق چون شیخ صدوق و طوسی و مفید کرده باشند و آن را از کتب حدیث حذف کرده، و در صحت آن طعن وارد کرده باشند». وی سپس می‌گوید: «ائمه و اصحابشان نیز در تقیه شدیدی به سر می‌بردند، و در آن زمان اعلان امثال این امور به مصلحت شیعیان نبود»^۱.

اینان نویسندگان کتب اربعه هستند که شیعیان به آنها اعتماد و ایمان دارند!! این شهادت یکی از علمای معاصر آنان است. وی گواهی می‌دهد که آنان آنچه را که بخواهند حذف می‌کنند. کسی که حذف کردن را مباح بداند، اضافه کردن را هم حلال می‌داند. پس از کجا اطمینان یابیم که آنان روایاتی را برای پشتیبانی از مذهب خود وضع نکرده باشند؟!

حسین موسوی در تأکید بر این واقعیت می‌گوید: «وقتی که دولت صفوی برپا شد مجال بزرگی برای وضع روایات و منتسب ساختن آنها به امام صادق و دیگر ائمه پیدا شد». وی در ادامه می‌گوید: «بعد از این مطالب گذرا، برای ما روشن می‌شود که تألیفات علمای ما قابل اعتماد نیستند و نمی‌توان به آنها اعتماد کرد، زیرا به آنها اعتنائی نکرده‌اند و به همین دلیل دچار تعدی شده و این وضعیت که می‌بینید دامن آنها را گرفته است»^۲.

این حقیقتی است که این مبحث و دیگر مباحث بر آن دلالت می‌کنند.

پس آیا می‌توان در اثبات عقیده یا شریعت به این منابع اعتماد کرد؟!

۱- السفیر الخامس، عباس الزیدی ص: ۲۸۷- ۲۹۰.

۲- الله ثم للتاریخ ص: ۸۶.

مبحث هفدهم:

تأخر ظهور مصطلح الحديث نزد شیعه

مطلب اول:

بیان موضوع: تأخر ظهور مصطلح الحديث نزد شیعه

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع تأخر ظهور مصطلح الحديث نزد شیعه

مطلب اول:

بیان موضوع: تأخر ظهور مصطلح الحدیث نزد شیعه

عنایت به حدیث و وضع ضوابطی دقیق برای آن، ابتدا از جانب اهل سنت و در قرن اول هجری آغاز شد، زیرا اهل سنت درک کرده بودند که کسانی خواهند آمد و احادیثی را به دروغ به رسول خدا ﷺ نسبت می‌دهند، و کسانی خواهند آمد که حدیث روایت می‌کنند، گرچه به سبب خطا یا وهم دروغ نگویند. به همین دلیل لازم بود که به راویان حدیث و معرفی آنان عنایت و توجه شود تا سنت پیامبر ﷺ حمایت شود.

نیز اهل سنت منتظر این نبودند که فرد معصومی بیاید و دین را برایشان تبلیغ نماید یا بر اساس الهام یا کتابی معروف - چنانچه شیعه اعتقاد دارند - برایشان فتوا دهد و روایاتی را که در آنها شک دارند بر آن فرد معصوم عرضه دارند تا او درجه حدیث را از حیث صحت یا ضعف برایشان بیان کرده و حال راویانی را که احادیث را برایشان روایت می‌کنند، از حیث ثقه یا ضعیف بودن، برایشان بیان دارد.

* به همین دلیل به اعتراف منصفین شیعه، اهل سنت بسیار زود آستین همت را بالا زدند و همانگونه که شیخ نورالدین موسوی عاملی در این مورد می‌گوید: «کتب اهل سنت بر این دلالت دارد که آنان در ابتدای عصر تابعین، احادیث خود را برگزیدند و بر آنها اعتماد کردند و آنچه را که در مورد صحتش شک و شبهه داشتند ساقط کردند و به عنوان نمونه، مالک احادیث بسیار زیادی را ساقط کرده است و مقداری را ثابت کرده است که پوشیده نیست - و در کتاب الموطأ آورده است - و کتابهای صحاح سته مشهور هستند»^۱.

اما شیعیان اصلاً به این روش و متد علمی نیاز ندارند، زیرا آنان بر این باور هستند که فرد معصومی وجود دارد که تا ابد در مسیر دینیشان با آنان همراه خواهد بود و دیگر نیازی به وضع ضوابطی برای شناخت صواب از خطا نیست و امامشان که راهنما و رهبر مسیرشان است، توان بیان حقیقت را دارد و اگر در باب روایت چیزی بر آنان مخفی بماند در مورد آنها از ائمه سوال می‌کنند.

۱ - حاشیه کتاب الفوائد المدنیة، أمين استرآبادی ص: ۱۲۵.

این مقتضای مذهب شیعه است، و از کسی از ائمه آنان نقل نشده که برای آنان روشی را وضع کرده باشد تا اگر خواستند درجه روایت را دریابند به آن روش مراجعه کنند. نیز عاقلانه نیست که با وجود امام و در عصر او، کسی از اتباع مذهب اقدام به وضع ضوابطی برای قبول یا ردّ روایت کند، زیرا این کار وی موجب الغای نقش امام می‌شود، مگر اینکه بگویند: لازم است در کنار امام تعدادی از علما وجود داشته باشند و در آن واحد در مورد حلال و حرام از امام و در مورد صحت روایت از عالم طلب فتوا شود. اما در طول سه قرنی که آنان به زعم خود دارای امام بوده‌اند چنین چیزی روی نداده است.

عجیب این است که آنان تلاش دارند تا بیان کنند که اهتمام به روایت از جانب شیعه از وقتی بسیار زود آغاز شده است. اما این ادعای آنان سازگار نیست با ادعای اعتقاد آنان به اینکه خداوند برای امت امامانی را قرار داده که در تبلیغ دینی که خداوند نزد آنان به امانت نهاده است، نائب پیامبر ﷺ هستند و همه امور دین را می‌دانند و هر امام جدیدی از علم امام قبل از خود مطلع است.

مجلسی می‌گوید: «باب أن عندهم جميع علوم الملائكة والأنبياء وأئمتهم أعطوا ما أعطاه الله الأنبياء وأن كل إمام يعلم جميع علم الإمام الذي قبله».

«باب اینکه همه علوم فرشتگان و انبیاء نزد ائمه است و آنچه را که خداوند به انبیاء داده است، به ائمه نیز داده است و هر امامی همه علم امام قبل از خود را دارد».

چنان که در روایات کتاب الکافی آمده است، ائمه به غیب گذشته و حال و آینده علم دارند و هر کسی که چنین امامی داشته باشد، نیاز به تلاش بشری غیر معصوم برای شناخت صواب از خطا ندارد و امام معصوم توانائی شناخت خطا از صواب را دارد.

علمای شیعه ادعا دارند که شیعیان از ائمه سوال می‌کردند و احادیث را بر آنان عرضه می‌داشتند و احادیث در مجلس آنان قرائت می‌شد. به همین دلیل ادعا دارند که در زمان آنان کتاب‌هایی نوشته شد که روایات ائمه که اسم «اصول» را بر آنها اطلاق می‌کنند، در آنها گردآوری شد و علمای قدیمی شیعه کتابهای خود را از آنها نقل کرده‌اند.

پس ادعای اینکه شیعه از وقتی بسیار زود به احادیث عنایت ورزیده‌اند، عقلاً قابل پذیرش نیست، مگر اینکه در توانائی ائمه آنان به وظائفشان شک ایجاد شود!! به همین

دلیل نیز حسب منابع شیعه، نگارش تراجم راویان در قرن چهارم هجری، یعنی بعد از مرگ آخرین امامشان آغاز شد و نگارش مصطلح الحديث در قرن هفتم آغاز شد. شکی نیست که این موضوع خللی در مذهب به حساب می‌آید که جمع‌آوری روایات و استدلال به آنها در طول آن مدت بدون روشی مکتوب و حاکم بر روایات، بر آن مترتب شده است.

توثیق و تضعیفی که در برخی از کتابهای علمای قدیم شیعه یافت می‌شود، قبل از قرن هفتم ضابطه مدونی ندارد و معلوم نیست که منظور آنان از اصطلاح «ضعیف» یا «ثقه» چیست، زیرا اینها اصطلاحات مورد استفاده اهل سنت است، و شیعیان عمل به روش اهل سنت را قبول ندارند و روایاتشان آنان را از مشارکت با اهل سنت در اصطلاحات یا روش منع کرده‌اند، و بر این تاکید دارند که رشادتشان در مخالفت با اهل سنت است. این سخن به این معنی است که اگر یکی از علمای شیعه در مورد روایتی گفت: «ضعیفه» یا «صحیحه» این بدان معناست که ضعیف در نگاه آنان صحیح بوده و صحیح در نگاه آنان ضعیف است، زیرا این مفهوم مخالف اهل سنت است، زیرا اینها اصطلاحات اهل سنت است و جایز نیست که شیعیان این اصطلاحات را بکار ببرند و همان معنایی را از آنها اراده نمایند که اهل سنت از آنها اراده می‌کنند، زیرا از شیعیان خواسته شده که با اهل سنت مخالفت کنند. این مطلب به زودی خواهد آمد.

همچنین کسانی که روش تصحیح و تضعیف را ایجاد کرده‌اند، تقریباً به آن عمل نمی‌کنند، و فقط آن را به این خاطر بکار می‌برند تا عیب و خرده‌ای را که اهل سنت از آنان گرفته‌اند دفع نمایند، حتی سندهایی که در روایاتشان وجود دارد بیشتر آنها در اصل مشکوک به نظر می‌آیند، اگرچه همه آنها مشکوک نباشند، آنچنان که کلام خود علمای شیعه بر آن دلالت دارد.

در زیر به اختصار زمان ایجاد مصطلح تصحیح و تضعیف در میان شیعه و اسباب آن بیان خواهد شد.

۱- ابتدای ظهور مصطلح تصحیح و تضعیف و اولین ایجاد کننده آن:

شیعیان اثنی عشری قبل از قرن هفتم هجری، کتابی در مورد مصطلح الحدیث و اقسام حدیث و شرائط تصحیح و تضعیف و درجات راویان و چیزهایی از این قبیل ندارند. این چیزی است که حیدر حب الله، یکی از علمای معاصر شیعه به هنگام بررسی پیدایش علوم سنت در نزد اهل تشیع اثنی عشری بیان می‌دارد. وی می‌گوید: «در فصل اول کتاب بر بررسی نظریه سنت در عصر حضور تأکید کردیم، زیرا دریافتیم که حضور معصومین اهل بیت، نقطه تمایز و یک دوره مستقل از دوره‌های تاریخ شیعی به حساب می‌آید. اما چون داخل این دوره مراحل مختلفی را نمی‌یابیم، فصل اول در آن را از زمان رسول خدا ﷺ تا آغاز غیبت صغری در سال ۲۶۰هـ- چنان که معروف است- قرار داده‌ایم. در اینجا تلاش کرده‌ایم که موضع شیعی از نظریه سنت را در پرتو تحلیل داده‌های میدانی مورد بررسی قرار دهیم، زیرا در این موضوع مستندات یا مصنفاتی بدست ما نرسیده که به شکلی باشد که به ما اجازه بدهد آن را منبعی برای پژوهش قرار دهیم»^۱.

وی می‌گوید: «وقتی گفته می‌شود: ابن بابویه مؤسس این طریقه است، این سخن روش فقهای شیعه قبل از ابن بابویه را دچار ابهام می‌کند، پس روش منصوص همراه با ابن بابویه به دنیا آمده است!!»^۲. همچنین می‌گوید: «روش استدلالی در قرن چهارم هجری همراه با طوسی در اواسط قرن پنجم هجری بدینا آمد، و اما سوال این است که قبل از قرن سوم هجری یعنی در دوران حضور امام، چه روش و منهجی مرسوم بوده است؟!»^(۳)

همچنین می‌گوید: «اگر دوره قبل از ابن طاووس را مورد تحلیل قرار دهیم، گامهائی انتقادی را در علم رجال نمی‌بینیم، جز مواردی محدود و پراکنده که در لابلای تحقیقات فقهی و غیر فقهی پراکنده شده است، آنچنان که ابن ادریس و محقق حلی چنین وضعیتی را دارند»^۴.

۱- نظریه السنة فی الفكر الإمامی ۱۱.

۲- همان ۱۲.

۳- همان ۴۱-۴۴.

۴- همان ۱۷۱.

بنابراین قبل از قرن چهارم، عنایتی به علوم سنت نشده است. پس این علوم کی در نزد شیعه ایجاد شده است؟

علمای شیعه تأکید دارند کسی که این اصطلاح را ایجاد کرد، ابن مطهر حلی یا شیخ او احمد بن طاوس است.

* عاملی تأکید کرده که قدما این مصطلح را نمی‌شناختند و کلینی را به عنوان مثال ذکر می‌کند و بعد از ایراد خطبه کلینی بر کتاب الکافی می‌گوید: «روشن است که در آن قاعده‌ای ذکر نشده که به وسیله آن صحیح از غیر صحیح تمیز داده شود، اگر در آن روایت غیر صحیحی وجود داشته باشد و قطعاً اصطلاحات متأخرین در زمان وی وجود نداشته است»^۱.

* حر عاملی در بحث از ظهور مصطلح، بعد از ذکر چند مورد می‌گوید: «شانزدهم: چنان که روشن است این اصطلاح در زمان علامه یا شیخ او احمد بن طاوس ایجاد شده است و این افراد خود هم به آن اعتراف دارند»^۲.

* نویسنده الوافی هم این نکته را مورد تأکید قرار داده و بیان می‌کند که ابن مطهر حلی اولین کسی است که این اصطلاح را استفاده کرد و این راه را پیمود. یعنی در قرن هفتم هجری^۳.

* حیدر حب‌الله می‌گوید: «پدیده نقد اسناد که همراه با علامه و افراد بعد از او شناختیم، در مبحث خلاصه مصادر قدیمی به قدر توان در مورد آن بحث کردیم، و جز مواردی نادر، تأثیری برای آن نیافتیم. خواننده خود این امکان را دارد که شخصاً جستجو نماید تا دریابد که فرهنگ نقد سند طبق روش علامه، قبل از آن رایج نبوده است»^۴.

۲- این مصطلح مأخوذ از اهل سنت است

۱- وسائل الشیعة ۱۹۶/۳۰، و نک: الکلینی والکافی ص: ۴۳۹، رجال الخاقانی ص: ۲۱۱.

۲- وسائل الشیعة ۲۶۲/۳۰.

۳- الوافی، مقدمه دوم ۱۱/۱.

۴- نظری السنة فی الفكر الإمامی الشیعی التکون والصیرورة ۱۹۴.

* حر عاملی بیان داشته که اصطلاح جدید تقسیم حدیث در نزد شیعه به صحیح و غیر صحیح و آنچه که ابن مطهر وضع کرده است، تلاشی به تقلید از اهل سنت است و می‌گوید: «اصطلاح جدید موافق اعتقاد اهل سنت و اصطلاح آنان است و بلکه می‌توان گفت مأخوذ از کتابهای آنان می‌باشد، چنان که اگر جستجو شود این موضوع روشن می‌شود»^۱.

* عاملی از نویسنده المنتقی نقل کرده که می‌گوید: «بیشتر انواع حدیث مذکور در درایة‌الحدیث که در میان متأخرین رایج است، از اهل سنت کسب شده است، و بعد از اینکه معانی این اصطلاحات در احادیث اهل سنت واقعیت یافت نزد ما نیز متداول گشته است، اما بیشتر آنها در احادیث ما موجودیت ندارند و اگر تأمل و دقت کنید تقسیم مذکور را از این نوع می‌بینید»^۲.

* حائری می‌گوید: «از جمله امور معلومی که کسی در آنها شک ندارد، این است که قبل از شهید ثانی کسی از علمای ما در درایة‌الحدیث تصنیف نکرده است و از جمله علوم اهل سنت می‌باشد...»^۳.

پس این علمای شیعه تأکید دارند که مصطلح الحدیث که هدف از آن شناخت حدیث صحیح از حدیث ضعیف است قدمای شیعه از آن اطلاع نداشته‌اند، مگر در زمان حلی یا شیخ او، یعنی در قرن هفتم هجری.

۳- سبب وضع این مصطلح

آیا این اصطلاح برای این وضع شد که روایات، مورد بررسی قرار بگیرند تا آنچه را که این روش تأیید کرد قبول نمایند و آنچه را که رد کرد رد نمایند، یا اینکه برای امر دیگری وضع شد؟

۱- وسائل الشیعة ۲۵۹/۳۰.

۲- وسائل الشیعة ۲۶۳/۳۰.

۳- مقتبس الأثر ۷۳/۳۹.

ظاهر این است که شیعه این مصطلح را به مانند اهل سنت برای حمایت از روایات، وضع کرده باشند، اما چنان که خواهد آمد، عاملی مخالف این نظریه است، زیرا وی بیان داشته که سبب ایجاد این مصطلح، نیاز به آن و داور قرار دادن آن نیست، بلکه سببش این است که شیعیان در قرن هفتم از جانب اهل سنت و به دست شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمته الله مورد هجوم واقع شدند که روایاتشان فاقد سند است. پس در پاسخ به این هجوم، حلی این مصطلح را برای بستن این در ایجاد کرد. این موضوع بیانگر این است که این مصطلح قبل از آن تاریخ ایجاد نشده است و سبب ظهور آن، فقط نقدی است که ابن تیمیه از آنان کرده است.

* ابن تیمیه رحمته الله می گوید: «رافضیان کمترین شناخت و عنایت را به این موضوع دارند، زیرا آنان به اسناد و سائر ادله شرعی و عقلی نمی نگرند که آیا با این ادله توافق و همخوانی دارد یا مخالف آن می باشد. به همین دلیل، هرگز آنان دارای اسناد متصل و صحیحی نیستند، بلکه در همه اسناد متصل آنان بناچار کسانی وجود دارند که معروف به کذب یا کثرت غلط می باشند»^۱.

شکی نیست که ابن تیمیه رحمته الله در مورد عصر خود سخن گفته است و آنان نتوانستند او را تکذیب کنند، بلکه جوابشان این بود که ابن مطهر فوراً اقدام به ایجاد این روش کرد که شیعیان به خاطر عدم داشتن آن مورد خرده جوئی واقع شدند.

* حر عاملی می گوید: «فائده ذکر سند، دفع خرده گیری عامه (اهل سنت) از شیعه است مبنی بر اینکه احادیث شیعه معنعن - متصل - نیست - و سند آن ذکر نمی شود - و بلکه منقول از اصول - کتاب های حدیث - قدمای شیعه است»^۲.

۴- عدم انطباق مصطلحات حدیث بر مصطلحات شیعه:

در مصطلح الحديث اهل سنت آمده است که یکی از شرائط قبول روایت راوی، این است که فرد ثقة باشد و در تفسیر ثقة بودن گفته اند: عادل و ضابط باشد، اما این اصطلاح

۱- منهاج السنة ۳۷/۷.

۲- وسائل الشیعة ۲۵۸/۳۰.

در قاموسهای رجالی اثنی عشری یافت نمی شود. اگر آنان ادعا نمایند که منظور آنان از ثقه، به مانند اهل سنت، فرد عادل و ضابط است، این ادعایشان مردود است، زیرا آنان منبعی قدیمی ندارند که این اصطلاح را شرح داده باشد.

* عاملی بیان داشته که شناخت عدالت راویان که یکی از شرایط تصحیح حدیث است غیر ممکن می باشد، زیرا قدما در مصنفات خود به این امر عنایت نکرده اند. وی می گوید: «معرفت عادل ترها در زمان ما غالباً متعذر است، زیرا علمای رجال جز در موارد نادر مراتب عدالت را ضبط نکرده اند، و این موارد نادر علاوه بر اینکه نادر هستند، قطعاً با توجه به اصطلاح جدید فهمیده نمی شوند، پس اگر ادعا و تظاهر نباشد، مصداق این ادعای معترض کجاست؟»^۱

پس بنا بر روش شیعه اثنی عشری، این مصطلح غریبی است و کتب آنان به صورت کافی مطالبی ندارند که بتوان به سادگی آن را بر روایات و راویان شیعه بکار گرفت.

۵- نمونه ای دیگر در مورد عدم توافق مصطلحات شیعه با اصطلاحات اهل

سنت

گاهی در مصنفات شیعه برای روایتی اصطلاح «ضعیف» را بکار می برند، و به همین خاطر آن روایت رد شده و به آن عمل نمی شود، و این گمان می رود که منظور از این اصطلاح همان معنایی است که اهل سنت از آن اراده می کنند، اما حقیقت برخلاف این است.

اگر لفظ ضعیف به عنوان حکم در مورد یک روایت بکار برود، منظور اهل سنت از آن، این است که روایت ضعیف بوده و قابل قبول و قابل استدلال نیست، و اگر منظور از آن راوی باشد، در این صورت حدیث وی مردود است و استدلال به آن جایز نمی باشد. اما قدما ی شیعه وقتی که این اصطلاح را بکار می برند، فقط به صورت صوری آن را ضعیف می دانند و حقیقت معنا را از آن اراده نمی کنند؛ به عنوان مثال گاهی حدیث مرسلی را در یک جا ضعیف می دانند و سپس در جایی دیگر به آن عمل می کنند و

روایت یک راوی را در جائی ردّ می‌کنند و سپس در جائی دیگر به آن عمل می‌کنند و روایت فرد ثقه را در جائی قبول می‌کنند و در جائی دیگر ردّ می‌کنند.

* این سخن ما بر اساس شهادت حر عاملی می‌باشد، زیرا وی در بحث از روش طوسی، موصوف به شیخ طائفه در قرن چهارم می‌گوید: «اگر بگوئید: شیخ در بسیاری جاها حدیث را ضعیف می‌داند با این استدلال که راوی آن ضعیف است. همچنین لازم می‌آید که بحث در مورد احوال رجال عبث و بیهوده باشد و این برخلاف اجماع علمای متقدم و متأخر است. بلکه نصوص زیادی از ائمه در بیان ثقه بودن و ضعیف بودن رجال وجود دارد. در جواب من خواهم گفت: اینکه شیخ، برخی از احادیث را به خاطر ضعیف بودن راویان ضعیف دانسته است، این تضعیف غیر حقیقی است و فقط تضعیفی صوری و ظاهری است، و چنان که نویسنده المنتقی در برخی از مباحث خود به آن اشاره کرده است، بسیاری از تعلیلات وی چنین است».

وی بار دیگر روش طوسی را روشن می‌کند و می‌گوید: «وی می‌گوید: این روایت ضعیف است، زیرا راوی حدیث که فلانی می‌باشد شخص ضعیفی است، اما در جاها و موارد بیشمار دیگر می‌بینیم که به روایت همان راوی معین و حتی به روایت شخصی ضعیف‌تر از او عمل می‌کند، و بسیاری از مواقع حدیثی را ضعیف می‌داند به این دلیل که مرسل است، و سپس به حدیث مرسل عمل می‌کند و حتی در بسیاری از موارد به مراسیل و روایت افراد ضعیف عمل می‌کند و حدیث مسند و روایت افراد ثقه را ردّ می‌کند»^۱.

این تنها به یک عالم اختصاص ندارد، بلکه این روش در میان شیعیان رایج بوده و عمومیت دارد، معتقد به این نیستند که توصیف یک روایت به ضعف، سببی برای ردّ آن باشد.

* هاشم معروف، از علمای معاصر شیعه، در مورد روایات ضعیف کتاب الکافی می‌گوید: «متصف شدن این مقدار از روایات کتاب الکافی به صفت ضعف، به این معنی

نیست که اعتماد بر آنها در امور دینی جایز نیست، زیرا توصیف یک روایت به ضعف از حیث سند، مانع قوت گرفتن آن از جهتی دیگر نیست، مثلاً در یکی از اصول چهارصدگانه یا در یکی از کتب معتبر آمده باشد، یا به این خاطر که علما به آن عمل نمایند. اکثر فقها بیان داشته‌اند که اگر عمل به حدیث ضعیف و اعتماد بر آن اشتها یابد، به مانند دیگر روایات صحیح می‌شود، و چه بسا اگر با هم تعارض یابند بر حدیث صحیح هم ترجیح می‌یابد»^۱.

* شعرانی از علمای شیعه در مورد اسانید کتاب الکافی می‌گوید: «گرچه اکثر آنها ضعیف باشد، اما مضمون آنها صحیح است»^۲.
چنان که ذکر شد این همان روشی است که خوئی بر اساس آن طی طریق کرده است.

۶- ادعای اینکه روایات شیعه به روش انتقادی جهت بیان درجه آنها از حیث صحت و ضعف، نیازی ندارد:

یکی از عجیب‌ترین ادعاهایی که بسیاری از شیعیان اثنی عشری اطلاق می‌کنند، این است که کتابهای آن صحیح بوده و به مانند ائمه آنان معصوم است، زیرا به زعم آنان این کتابها در مجالس ائمه ضبط و حفظ و تدوین شده‌اند، و کتب روایی شیعه از آن اصول نقل شده‌اند. بنابراین به روش انتقادی اهل سنت نیازی نیست.

* حر عاملی می‌گوید: «فائده نهم: در بیان استدلال تفصیلی در مورد صحت احادیث کتبی که این کتاب و امثال آن را از آنها نقل کرده‌ایم و وجوب عمل به آنها. دلیل اجمالی در این باب قبلاً ذکر شد. از این امر ضعف اصطلاح جدید که حدیث را به صحیح و حسن و موثق و ضعیف تقسیم می‌کند، و در زمان علامه و شیخ او احمد بن طاوس ایجاد شد، روشن می‌شود. اموری که بر این موضوع دلالت دارند، موارد زیر هستند:

الف- ما به صورت قطعی و به تواتر و اخباری که قرائن زیادی با خود دارند می‌دانیم که تلاش و هم و غم قدما و ائمه ما در مدتی که بیشتر از سیصد سال می‌باشد، ضبط

۱- دراسات فی الحدیث والمحدثین: ص: ۱۳۷.

۲- تعالیک علمیه علی شرح الکافی للمازندرانی: ۱۲۳/۲

احادیث و تدوین آنها در مجالس ائمه و جاهای دیگر بوده است، و همت علمای ما در این مدت طولانی مصروف تألیف کتابهایی بوده که در احکام دین و جهت عمل شیعیان به آنها مورد نیاز هستند. آنان عمر خود را صرف تصحیح و ضبط آنها و عرضه آنها بر اهل عصمت کرده‌اند. این وضعیت تا ائمه ثلاثه و نویسندگان کتب اربعه استمرار داشته است. این تألیفات بعد از آنان هم برای مدتی باقی بوده است، و آنان کتب خود را از این کتب معلوم که بر ثبوت آنها اجماع وجود دارد، نقل کرده‌اند و بسیاری از آنها بدست ما رسیده است، و تعدادی از اصولیون نیز به این امر اعتراف کرده‌اند.^۱

۷- ادعای اثنی عشریه مبنی بر اینکه اصول صحیحی وجود دارند:

ادعای اینکه شیعه، اصول صحیحی دارد که تعداد آن به به چهارصد اصل می‌رسد، از عجیب‌ترین ادعاها است. این اصول کجا هستند؟! چگونه می‌گوئید که آنها صحیح هستند حال آنکه نمی‌توانید یکی از اصول آن را برای عالم آشکار کنید که این ادعا را تصدیق نماید- چه برسد به چهارصد مورد-؟

* عاملی می‌گوید: «دوم: ما به وجود اصول صحیح و ثابتی علم داریم که مرجع طائفه بر حق بوده و آنان به فرمان ائمه به این اصول عمل می‌کردند و نویسندگان کتب اربعه و امثال آنان نهایت امکان تمیز صحیح از غیر صحیح را داشتند».^۲

۸- ادعای اینکه ائمه به مخالفت با اهل سنت فرمان داده‌اند:

در کتب شیعه روایاتی وارد شده که شیعیان را از موافقت با اهل سنت در امور خلافتی، نهی می‌کند. حرعاملی با استدلال به این امر معتقد است که موافقت با اهل سنت در امور خاص آنان و از جمله در مصطلح الحديث جایز نیست. عاملی از فرقه اخباریانی است که همه روایات منسوب به ائمه را تصدیق می‌کنند. اما این روش وی دلالت این

۱- وسائل الشیعة ۲۵۰/۳۰-۲۵۲.

۲- وسائل الشیعة ۲۵۲/۳۰.

روایات را عکس می‌کند، زیرا مذهب در اصل فقط بر مبنای مخالفت با اهل سنت بنا شده است که با اصول عقائد شروع می‌شود و با فروع به پایان می‌رسد.

پس در هر مسأله‌ای که شیعیان در مورد آن با هم اختلاف داشته باشند، صواب در آن قوی خواهد بود که مخالف اهل سنت است.

در روش تصحیح احادیث، میان شیعه و سنی اختلاف وجود دارد... بنابراین قول راجح آن است که مخالف اهل سنت باشد.

* عاملی می‌گوید: «دوازدهم: طریقه متقدمین مخالف طریق عامه (اهل سنت) است، و اصطلاح جدید موافق اعتقاد و اصطلاح اهل سنت است، و بلکه اگر جستجو و تتبع شود روشن می‌شود که از کتب آنان اخذ شده است. نیز این از کلام شیخ حسن و دیگران فهمیده می‌شود. ائمه علیهم‌السلام به ما فرمان داده‌اند که از طریقه عامه (اهل سنت) اجتناب کنیم. برخی از دلائل در مورد داوری در مورد احادیث ترجیح دو حدیث مختلف و غیر آن، قبلاً بیان شد»^۱.

این مختصری بود در مورد مسیر مصطلح الحدیث در نزد اثنی عشریه. به اذن الهی در مطلب آتی نگاهی به این موضوع خواهیم داشت.

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع تأخر ظهور مصطلح الحدیث نزد شیعه اثنی عشری

قبلاً در مورد عنایت و توجه اهل سنت به روایت بیان گشت، و ذکر شد که این کار بسیار زود انجام شد و موجب حفظ احادیث نبوی شد. اهل سنت به راویان و تراجم آنان و معرفی آنان و شیوخ و شاگردانشان و درجه حفظ و دیانت آنان عنایت داشته‌اند. علاوه بر این مصطلحاتی حدیثی را برای احادیث نبوی وضع کردند تا میان درجات آنان تفاوت بگذارند. این موضوع بیشترین تأثیر را در حفظ سنت نبوی و شناخت احادیث صحیح از ضعیف داشته است.

اما ظهور مصطلح الحدیث در میان شیعه بسیار دیر روی داد و این آثاری منفی بر آنان برجای گذاشت. این مسأله در مطلب سابق تحت عناوین متعددی بیان شد. در این مطلب نگاهی را به آن و تحت آن عناوین خواهیم داشت:

۱- ابتدای ظهور مصطلح الحدیث

قبلاً بیان شد که مصطلح الحدیث که به وسیله آن در مورد روایات شیعه داوری می‌شود، تا قرن هفتم هجری به تأخیر افتاد. این بدان معنی است که تا آن وقت، آنان قواعدی نداشته‌اند تا در هنگام اختلاف در مورد یک روایت، جهت داوری از این قواعد استفاده نمایند، زیرا داوری و صدور حکم در مورد یک روایت، نیاز به بیان درجات راویان و وضع الفاظی دارد که بر درجات آنان دلالت می‌کند و سپس بیان درجات روایات و وضع الفاظی که بر آنها دلالت نماید.

آن الفاظ اصطلاحی هستند، یعنی علما در مورد اطلاق الفاظی بر معانی مشخصی اتفاق نظر می‌کنند که بکارگیری آنها توسط پژوهشگر در هنگام بررسی روایات آسان باشد و به صدور حکم در مورد آن روایات با استفاده از این اصطلاحات بینجامد.

قبل از قرن هفتم هجری شیعیان در این علم تصنیفی ندارند، بلکه در قرن هفتم و بدست ابن مطهر حلی از علمای شیعه اثنی عشری ایجاد شد. وی این مصطلح را ایجاد کرد و اصطلاحاتی را برای آن وضع نمود.

اما با وجودی که قبل از ظهور مصطلح الحدیث (در نزد شیعیان)، مذهب شیعه استقرار یافته بود و مصنفات شیعی نوشته شده بودند و قواعد ایجاد شده بودند، ایجاد مصطلح الحدیث چه فائده‌ای داشت؟ اما بر خلاف شیعه، اهل سنت قبل از وضع کتب عقائد و فقه این مصطلحات را ایجاد کردند، و این قضیه نقش مهمی در بررسی روایت و استدلال و اعتماد به آن داشت.

کسی که کتابهای تألیفی اهل سنت در قرن هفتم، نظیر المغنی ابن قدامه و المجموع نووی و امثال آن را بنگرد در می‌یابد که پر از تصحیح و تضعیف بنابر قواعد مصطلح الحدیث است، یعنی علمی که قواعد آن قرن‌ها قبل استقرار و پختگی یافته بود. اما اینکه شیعیان بعد از تدوین کتب روایت و فقه و عقیده، علم مصطلح الحدیث را ایجاد می‌کنند، این کار آنان چه فائده‌ای در بر دارد؟! آیا شیعیان بعد از ایجاد این علم برای تصنیف کتب در باب عقائد و فقه استفاده کردند و برای داوری در باب روایات از آن بهره گرفتند، و به روایات ضعیف استدلال کردند و احادیث ضعیف را رها نمودند؟ اگر جوابشان مثبت بود، در جواب به آنان می‌گوئیم: شما تنها یک کتاب را به عنوان نمونه بیاورید که آن مصطلحات حدیثی در آن بکار برده شده و هدفشان از این اصطلاحات، همان معانی اصطلاحی قبل از قرن هفتم و حتی قرن هفتم باشد. حیدر حب الله، از علمای معاصر شیعه این مسأله را به صورت قطعی بیان داشته و می‌گوید: «پدیده نقد اسانید که در بحث از علامه و افراد بعد از او بیان شد، در بحث خلاصه منابع قدیمی به قدر امکان در مورد آن بحث کردیم، اما جز در مواردی نادر، تأثیری برای آن نیافتیم»^۱.

تا پایان قرن سیزدهم و حتی شاید تا به امروز، در مبحث عقائد شیعه، کتابی یافت نمی‌شود که در آن به صحت و ضعف اشاره کرده باشد و کتابی را نمی‌یابیم که بر این روش تکیه کرده باشد.

۱- نظری السنة فی الفكر الإمامی الشیعی التکون والصیرورة ۱۹۴.

آری، گاهی در برخی موسوعات - دائرة المعارف - یا در برخی کتب فقهی به تصحیح و تضعیف اشاره می‌شود، اما چنین چیزی تقریباً در کتب عقیده یافت نمی‌شود. سید شمس الدین محمد بن علی عاملی (م ۱۰۰۹ هـ) در کتاب «مدارک الأحكام فی شرح الإسلام» خواسته بود این مصطلحات را در مورد مسائل فقهی - و نه عقائد - مورد استفاده قرار دهد، لکن از جانب رموز طائفه شیعه - چنان که حیدر حب الله می‌گوید - مورد هجوم شدیدی قرار گرفت.^۱

پس آیا می‌توان از علمای شیعه این انتظار را داشت که جهت تصحیح روش و مراعات تصحیح و تضعیف در کتب استدلالی، کتب خود را مورد بازبینی قرار دهند و آنها را از روایات ضعیف و کذب پاک نمایند؟!

۲- مصطلح مورد استفاده شیعه، از اهل سنت گرفته شده است

استفاده مسلمانان از علوم و روشهای همدیگر اشکال و حرجی ندارد، اما شیعیان با یک روش ادعائی، خود را از امت جدا کرده‌اند و همین عامل مانع از این شده که آنان زود به بررسی در علوم بپردازند، زیرا شیعیان بر وجود امامانی تکیه دارند که دینشان را حفظ کرده و در وقایع برای آنان فتوا می‌دهند و قرآن را - حسب اعتقاد شیعه - برایشان تفسیر می‌کنند. به همین دلیل علوم روایت و فقه و تفسیر دچار اهمال شد. سپس با انقطاع ائمه ظاهر - حسب اعتقاد شیعه - غافلگیر شدند. در چنین حالتی بود که آنان بنیان هائی برای حفظ دین خود و تبیین معانی و مفاهیم قرآن و استنباط احکام دینی از خلال آن نیافتند و بناچار به علوم اهل سنت روی آوردند و بنیان آن علوم را از آنها اخذ کردند. این موضوع از خلال مقایسه علوم اهل سنت و امثال آن در نزد شیعه و اعتراف علمای شیعه - که بعداً ذکر خواهد شد - به این امر روشن می‌شود.

شکی نیست که این موضوع مؤید تأخر عنایت شیعه به مذهب و وفای آن به عوامل حفظ و بقا است. این موضوع شایسته است که آنان را نسبت به این حقیقت بیدار نماید، اما این وضعیت فقط برای گروه‌های اندکی از پیروان مذهب روی داده است.

۱- نظری السنة فی الفكر الإمامی الشیعی التکون والصیرورة ۲۰۹.

۳- سبب ایجاد مصطلح الحديث

قبلاً دلائل ایجاد مصطلح الحديث بیان شد و ذکر شد که ایجاد این علم برای پاک ساختن مذهب و تصفیه آن از روایات غیر صحیح و وارداتی به مذهب و حمایت آن در مقابل افراد کذاب نیست، بلکه این کار عکس العملی در مقابل عیب‌جوئی‌های اهل سنت از آنان بود که می‌گفتند کتب شیعیان دارای سند نبوده و روشی برای حفظ آنها وجود ندارد. این بنا به اعتراف و شهادت علمای شیعه است. این موضوع بیانگر این است که ایجاد مصطلح الحديث نتیجه عملی نداشته است و ایجاد آن تنها یک عکس‌العمل بوده است و نه بیشتر.

این چیزی است که سخن بهبودی، محدث معاصر شیعه، آن را تأیید می‌کند. بهبودی اقدام به تصحیح کتاب الکافی کرده است. وی به نظر ما با این کار خواسته شیعه را نجات دهد، اما در مصاحبه با حیدر حب الله، تصریح می‌کند که او فقط قصد دفع هجوم اهل سنت را داشته است، اما به نظر ما وی قصد دفاع از خویش را داشته است. اما این سخن وی واقعیت امروز شیعه را برای ما کشف می‌کند که بر باقی نهادن روایت بدون تصفیه آنها اصرار دارند.

بهبودی در مورد اینکه چرا اقدام به تصحیح کتاب الکافی کرده است، می‌گوید: «من شنیده‌ام که یکی از انتشاراتی‌های اسلامی، کتابی را جهت ارسال به خارج - یعنی نزد اهل سنت در عربستان سعودی - آماده کرده است. پس من لازم دیدم که خودمان را طور دیگری نشان دهیم، زیرا آنان بعد از آشنا شدن با کتب قدیمی شیعه، دنبال کتاب‌هایی جدید هستند و هدفشان مورد نقد قرار دادن شیعه بر اساس کتب جدید است. پس من مصلحت را در این یافتم که اگر کتابها را با خرافات موجود در آنها باقی بگذارم - اگر تعبیر صحیح باشد - بعداً مشکلاتی ایجاد شود. به همین دلیل دنبال یک مرجع و منبع اساسی گشتم تا آن را مبنای کار خود قرار دهم، پس فکر صحیح الکافی به ذهنم رسید»^۱.

۴- عدم انطباق مصطلحات حدیثی اهل سنت بر مصطلحات شیعه

۱- نظری السنة فی الفكر الإمامی الشیعی التکون والصیرورة ۷۷۷.

مصطلح الحدیث لازم است که مبتنی بر اصطلاحات خود شیعه باشد و إلا موجب تحقق مطلوب نمی‌شود، زیرا اهل سنت اصطلاحاتی را ایجاد کرده‌اند که علما از زمانی بسیار دور در مورد آنها به توافق رسیده‌اند، اما شیعیان همان مصطلحات را ندارند، زیرا کتب سابق آنان مشتمل بر همان معانی نیست. به همین دلیل تطبیق اصطلاحات محدث بر مصطلحاتی که بر آنها دلالت نمی‌کند، ممکن نیست. صحیح و ضعیف که قاعداً ایجاد شده‌اند تا برای حکم در مورد احادیث بکار بروند، برای شیعه الفاظی غریب و نامفهوم هستند، و آنچه که اهل سنت از این الفاظ اراده می‌کنند با آنچه که شیعه از آن اراده می‌کند متفاوت است. به همین دلیل، استعمال این الفاظ توسط شیعه، بر راویان و احادیث شیعه منطبق نمی‌گردد.

* چنان که ذکر شد حر عاملی در تأکید این مطلب می‌گوید: «معرفت عادل‌ترها در زمان ما غالباً متعذر است، زیرا علمای رجال جز در موارد نادر مراتب عدالت را ضبط نکرده‌اند و این موارد نادر علاوه بر اینکه نادر هستند، قطعاً با توجه به اصطلاح جدید فهمیده نمی‌شوند، پس اگر ادعا و تظاهر نباشد، مصداق این ادعای معترض کجاست؟»

۵- ادعای اینکه روایات شیعه به روش انتقادی نیاز ندارد

برخی از علمای شیعه اظهار می‌دارند که روایات شیعه در مجالس ائمه معصومین مدون شده و سپس بر آنان عرضه شده است. پس این روایات صحیح هستند. بنابراین دیگر چه نیازی به روش تصفیه روایات وجود دارد؟!

آری، این مقتضای مذهب است اگر درست باشد. مذهب شیعه مبتنی بر این است که امامانی معصوم وجود دارند که حفظ دین به آنان واگذار شده است، و همه آنچه که از آنان روایت می‌شود باید موثق باشد. اما واقعیت برخلاف این است و برخی از علمای شیعه این ادعا را- چنان که قبلاً خوئی در جواب عاملی گفته بود- تکذیب کرده‌اند.

* عجیب این است که آنان ادعا می‌کنند که «اگر عمل به روایت ضعیف و اعتماد بر آن مشهور شود، مانند دیگر روایات صحیح می‌شود و اگر با هم تعارض یابند چه بسا که

بر حدیث صحیح ترجیح یابد»^۱. آیا چنین قاعده‌ای تا کنون در میان بشریت شنیده شده است؟!

باطل وقتی که مورد عمل قرار بگیرد، تبدیل به حقیقت می‌شود و چه بسا که بر حقیقتی که هنوز مورد عمل قرار نگرفته ترجیح یابد. چه روش عجیب و غریبی؟! مثلاً روایاتی در کتب قدما وارد شده که آنها را رد نکرده‌اند اما باطل بودن آنها روشن است. پس آیا به صرف اینکه این افراد آنها را روایت کرده‌اند، تبدیل به حقیقت می‌شوند؟! مانند روایتی که در کتاب سلیم بن قیس هلالی از رسول‌خدا ﷺ نقل شده و در آن پیامبر ﷺ به علی می‌فرماید:

«یا علی! أنت مني وأنا منك سيط لحمك بلحمي، ودمك بدمي... من جحد ولايتك جحد الله ربوبيته، يا علي! أنت علم الله بعدي الأكبر في الأرض، وأنت الركن الأكبر في القيامة، فمن استظل بفئك كان فائزاً؛ لأن حساب الخلائق إليك، ومآبهم إليك، والميزان ميزانك، والصراط صراطك، والموقف موقفك، والحساب حسابك، فمن ركن إليك نجا، ومن خالفك هوى وهلك، اللهم اشهد»^۲.

«ای علی، تو از منی و من از تو. گوشت و خون تو با گوشت و خون من درآمیخته است..... هر کس ولایت تو را انکار نماید ربوبیت خدا را منکر شده است. ای علی، بعد از من تو نشانه بزرگ خدا بر روی زمین هستی و در قیامت رکن اکبر می‌باشی. هر کس وارد سایه سار تو شود او پیروز است، زیرا محاسبه مخلوقات بدست توست، و بازگشتشان به سوی توست، و منظور از میزان و صراط و موقف و حساب، میزان و صراط و موقف و حساب تو است. هر کس به تو اعتماد کند نجات می‌یابد و هر کس با تو مخالفت ورزد منحرف و نابود می‌شود. پروردگارا، تو شاهد باش، پروردگارا، تو شاهد باش».

۱- دراسات فی الحدیث والمحدثین: ص: ۱۳۷.

۲- تفسیر العیاشی ۲/۲۶۱، البرهان ۲/۳۷۳، نور النقلین ۳/۶۰.

همچنین در مورد آیه: ﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونَ﴾ [النحل: ۵۱] «خداوند فرمان داده: دو معبود (برای خود) انتخاب نکنید؛ معبود (شما) همان خدای یگانه است؛ تنها از (کیفر) من بترسید!» از ابوعبدالله روایت کرده‌اند که گفت: منظور آیه این است: دو امام نگیرید، بلکه امام تنها یکی است.^۱

پس آیا اینکه مفسرین شیعه بر آنها اعتماد کرده‌اند و روایتشان نموده‌اند، سبب می‌شود که این روایت حقیقت شوند؟!

۶- ادعای اینکه اصول صحیحی وجود دارند که منابع شیعه از آنها نقل شده‌اند

ادعای اینکه شیعیان اصول صحیحی دارند که تعداد آنها به چهارصد اصل می‌رسد از عجیب‌ترین ادعاها است. این اصول کجا هستند؟! چگونه می‌گویید که این اصول همه صحیح هستند حال آنکه نمی‌توانید یک مورد از آنها را نشان دهید- چه برسد به چهارصد مورد- که مصدق این ادعا باشد؟! در کجای سخن نویسندگان کتب اربعه آمده که آنان از اصول چهارصدگانه نقل حدیث کرده‌اند؟!

در مقدمه کتابهای آنان حتی یک سخن هم ذکر نشده که بیان نماید آنان از اصول صحیحی نقل کرده باشند. این تنها ادعائی است که متأخرین اظهار داشته‌اند تا این توهم را ایجاد نمایند که شیعیان در طول سه قرن اول کتابهایی داشته‌اند. اما نمی‌توانند کتاب واحدی را ارائه نمایند که در آن قرون تألیف شده باشد، مگر کتاب سلیم بن قیس هلالی که علمای شیعه آن را تکذیب نموده و بر جعلی بودن آن تأکید کرده‌اند!

۷- ادعای اینکه ائمه امر به مخالفت با اهل سنت کرده‌اند

عاملی با مصطلح جدید به مقابله شدیدی برخاسته و آن و کسانی که آن را داخل مذهب شیعه نموده‌اند مورد حمله سختی قرار داده است، و همه ادله خود را مبنی بر

۱- کتاب سلیم بن قیس ص: ۲۴۴-۲۴۵.

اینکه مصطلح اهل سنت صلاحیت تطبیق بر روایات شیعه را ندارد و گاهی در مورد خطر سقوط مذهب و گاهی در مورد لزوم وارد آمدن طعن بر علمای شیعه هشدار داده است.

* وی تیر نهائی خود را پرتاب می‌کند و می‌گوید: «طریقه متقدمین - یعنی علمای سابق شیعه - با روش عامه - یعنی اهل سنت - تباین و مخالفت دارد، و اصطلاح جدید، موافق اعتقاد عامه و اصطلاح آنان می‌باشد و با تتبع ظاهری می‌توان دریافت که از کتب آنان أخذ شده است».

* کرکی نویسنده کتاب هدایة الأبرار می‌گوید: «تقسیم حدیث به چهار نوع مذکور در الدرایة از اختراعات عامه - اهل سنت - است، و عمل اصحاب متأخر ما به آن، از روی غفلت واقع شده است. این غفلت بزرگی است، زیرا به فساد و طعنی که به وسیله آن براصل مذهب مترتب می‌شود - چه برسد به اهل مذهب - آگاهی نیافته‌اند...»^۱. «تا اینکه طریقه اصولیون رواج یافت، و اصول عامه با اصول خاصه درهم آمیخت، و متأخرین از عمل به بیشتر احادیث امتناع ورزیدند و به همین دلیل اختلاف در میان آنان زیاد شد و سرگردانی و حیرت زیادی پدید آمد»^۲.

اینها برخی از گواهی‌های پیروان مذهب بود که مؤید این امر می‌باشند که به کشتی اهل سنت که ناخدای آن رسول خدا ﷺ می‌باشد دستاویز شده‌اند، و همین به آن امکان استمرار و بقا داده است، و إلا وضعیت دیگری می‌یافت.

پس آیا عقلا به این حقیقت پی می‌برند و در حقیقت مذهب تجدید نظر می‌کنند؟!

۱- هدایة الأبرار إلى طریق الأئمة الأطهار: ص: ۱۳۶.

۲- هدایة الأبرار إلى طریق الأئمة الأطهار: ص: ۱۳۶.

مبحث هجدهم:

تأثیر تطبیق منهج انتقادی بر مذهب اثنی عشریه

مطلب اول:

بیان موضوع: تأثیر تطبیق منهج انتقادی بر مذهب اثنی عشری

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع تأثیر تطبیق منهج انتقادی بر مذهب اثنی عشری

مطلب اول:

بیان موضوع تأثیر تطبیق منهج انتقادی بر مذهب اثنی عشری

حر عاملی، شیعه اثنی عشری، تلاش زیادی را برای ردّ استفاده از روش علمی و انتقادی مأخوذ از اهل سنت، در مورد روایات شیعه بکار برده است، با این ادعا که روایات در حضور معصومان تدوین یافته است. بنابر این دیگر نیازی به بازنگری روایات جهت اطمینان یافتن از صحت آنها نیست، زیرا همه آنها صحیح هستند.... وی سپس رازی را که به خاطر آن جان نثاری می‌کند تا این روش انتقادی را که با مذهب سازگاری ندارد، ردّ نماید، برملا می‌سازد. آن راز این است: اجرای این روش منجر به ابطال روایات و تخطئه علما می‌شود.

* عاملی در بحث از نامناسب بودن بکارگیری روش انتقادی اهل سنت جهت تصفیه روایات شیعه می‌گوید: «چهاردهم: مستلزم ضعف بسیاری از احادیثی می‌باشد که معلوم شده از اصول مورد اجماع نقل شده‌اند، و این نیز تنها بخاطر اینکه برخی از راویان آنها ضعیف یا مجهول یا غیر ثقه هستند و در نتیجه تدوین آنها عبث و بی‌هوده و بلکه حرام می‌شود و شهادت آنان بر صحت این روایات، دروغ و کذب می‌شود. همچنین موجب بطلان اجماعی می‌شود که معصوم در آن اجماع نیز وجود دارد- و این قبلاً بیان شد- اما لازم، باطل است و در نتیجه ملزوم نیز باطل می‌گردد. بلکه عندالتحقیق مستلزم ضعف همه احادیث می‌باشد، زیرا روایت صحیح به نظر آنان این است که افراد امامی عادل و ضابط در همه طبقات، آن را روایت کرده باشند. اما جز در موارد نادر، علما عدالت کسی را بیان نکرده‌اند، بلکه فقط ثقه بودن آنها را بیان کرده‌اند، و این امر مستلزم عدالت نمی‌باشد، و بلکه میان آنها عموم من وجه وجود دارد- آنچنان که شهید ثانی و دیگران به آن تصریح کرده‌اند- و اینکه برخی از متأخرین ادعا کرده‌اند ثقه به معنای عادل و ضابط است، درست نیست و باید در مورد صحت ادعای خود دلیل بیاورند، زیرا ما می‌بینیم که

علمای متقدم امامی برخلاف این، تصریح کرده‌اند، زیرا کسانی را که فاسق و کافر و دارای مذهب فاسد می‌دانند، ثقه اعلام می‌کنند»^۱.

پس او بیان می‌دارد که استعمال مصطلح الحدیث منجر به ضعف همه احادیث اثنی عشری و ابطال اجماع می‌شود، زیرا قدمای شیعه بدون ضابطه، افراد را ثقه اعلام می‌کنند، زیرا آنان افراد فاسق و کافر و دارای مذهب فاسد را ثقه اعلام کرده‌اند. به همین دلیل، استعمال مصطلح الحدیث همه آنچه را که علمای متقدم بنا کرده‌اند خراب می‌کند، زیرا آنان بدون قاعده دست به این کار یازیده‌اند.

* عاملی در ادامه رد مصطلح الحدیث می‌گوید: «سیزدهم: اصطلاح جدید مستلزم تخطئه تمام طائفه برحق در زمان ائمه و در زمان غیبت است، چنان که محقق در اصول خود بیان می‌کند، زیرا وی می‌گوید: عده‌ای در عمل به خبر واحد افراط ورزیده‌اند... اما برخی از این افراط اقتصار ورزیده‌اند و می‌گویند: هر روایتی که سند آن سالم باشد به آن عمل می‌شود ولی او ندانسته که شخص دروغگو بعضی اوقات راست هم می‌گوید، اما وی درک نکرده که این طعن در علمای شیعه و قدح در مذهب است، زیرا همه مصنفان به خبر افراد مجروح عمل می‌کنند، آنچنان که به خبر افراد عادل عمل می‌کنند»^۲.

این بود دیدگاه عاملی در مورد اجرای روش انتقادی در مورد روایات شیعه.

* دیدگاه یکی دیگر از علمای شیعه، یعنی یوسف بحرانی، از تقریر سابق عاملی پا را فراتر نهاده است، زیرا وی تأکید نموده که اجرای روش انتقادی در مورد روایات شیعه، تنها منجر به ابطال این روایات یا تخطئه علمای مذهب نمی‌شود، بلکه دین شیعه را بطور کامل باطل می‌نماید، به نحوی که چیزی از این دین برایشان باقی نمی‌ماند و نیاز خواهند داشت که دین دیگری بدست آورند.

گرچه اهل سنت بر وجوب اجرای این روش در مورد روایات خود اتفاق نظر دارند، اما این موضوع فقط بر قوت و حفظ دین آنان افزوده است.

۱- وسائل الشیعة ۲۶۰/۳۰.

۲- وسائل الشیعة ۲۵۹/۳۰، رجال الخاقانی ص: ۲۱۹.

* یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶هـ) از دیگر علمای شیعه می‌گوید: «یا عمل به این اخبار واجب است، آنچنان که علمای سرافراز گذشته بوده‌اند، یا به دنبال دینی غیر از این دین و شریعتی دیگر غیر از این شریعت بگردیم، به دلیل ناقص بودن و عدم کامل بودن آن؛ زیرا دلیلی بر همه احکام آن وجود ندارد، اما ما نمی‌بینیم که آنان به یکی از این دو امر ملتزم باشند، حال آنکه راه حل سومی پیش پای آنان نیست. این بحمدالله آشکار است، و انحراف و خودسری و مکابره‌ای در آن نیست»^۱.

آری، اگر این روش را بکار بگیرید باید دنبال دین دیگری باشید....

ای شیخ اخباریان، آن دین دیگر موجود است و آن، دینی است که محمد ﷺ آورده است، و اهل سنت آن را حفظ کرده‌اند، و این روش را در مورد آن بکار برده‌اند، و اجرای این روش فقط بر قدرت آن افزوده است.

* مرتضی عاملی از پژوهشگران معاصر در کتاب «مأساة الزهراء» سخن بحرانی را مورد تأکید قرار داده و تأکید می‌کند که کسی حق ندارد از مردم بخواهد در مورد قضایا و مسائل پیش آمده فقط به روایاتی بسنده کنند که با سند صحیح و بر وفق معیارهای رجالی در توثیق رجال سند از پیامبر ﷺ و ائمه روایت شده‌اند، زیرا این به معنی این است که مردم در مورد بیشتر قضایا و مسائل دینی یا تاریخی یا غیره سکوت نمایند.... بلکه این شخصی که این را از مردم طلب می‌کند، اگر خود بخواهد در سخن خود فقط به قضایائی بسنده نماید که با سند صحیح از معصومین نقل شده‌اند، خواهد دید که ناچار به سکوت و نشستن در خانه‌اش است، زیرا وی فقط روایات اندکی را خواهد یافت که در خلال چند روز یا کمتر به پایان می‌رسند^۲.

به درستی که دین عجیبی است، یا باید در مورد همه آنچه که به آن رسیده سخن بگویند تا دین برپا شود، گرچه غیر صحیح هم باشد و یا اینکه باید سکوت نمایند، زیرا

۱- لؤلؤة البحرين ص: ۴۷، وانظر: طرائف المقال ۲/۳۹۶.

۲- مرجعية المرحلة وغبار التغيير، شاخوری: ۱۱۵، مأساة الزهراء، مرتضی عاملی: ۲۷/۱.

کلام صحیحی نیافته است. در این صورت سکوت نمی‌کند و در مورد همه آنچه به آن رسیده سخن می‌گوید، گرچه باطل هم باشد تا سکوت نکند!

این مؤید کلام بحرانی است که می‌گفت تطبیق قواعد روایت بر روایات شیعه، دین را باطل خواهد کرد و آنان نمی‌خواهند که دین باطل شود، گرچه روایات صحیح هم نباشند. اما اگر او با وجود علم به باطل در مورد آن سکوت نکند، ای شیخ، حساب و کتاب نزد خدا بزرگتر از حرج سکوت است. پس برای پروردگارت که بازگشت به سوی اوست جوابی آماده کن، و بپرهیز از اینکه گمان ببری که در آخرت مرجع تو کسی غیر از خدا است، زیرا این اعتقاد نشأت گرفته از همین روایاتی است که اگر قواعد تصحیح و تضعیف در مورد آن بکار برود، ساکت شده و از میان می‌روند.

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع تأثیر تطبیق روش انتقادی بر مذهب اثنی عشری

اهتمام اهل سنت به حفظ سنت از زمانی بسیار زود آغاز شد، و آنان از قرن دوم هجری کتب تراجم راویان را نوشتند، و مصطلحاتی را که به وسیله آنها با احادیث نبوی تعامل می‌کنند، در همان ابتدای قرن اول و دوم هجری وضع نمودند. روش انتقادی حدیث در قرن سوم و چهارم به پختگی رسید، و تأثیر آن در سنت و کتاب‌های نوشته شده در باب عقیده و فقه آشکار شد، و بیشتر مصنفان کتب سنت در کتابهای خود، درجات احادیث جمع آوری شده در مصنفات خود را ذکر کرده‌اند. سپس مرحله سوم فرارسید و کتابهایی به احادیث صحیح و کتابهایی به احادیث ضعیف و کتابهایی به راویان ثقه و کتابهایی به راویان ضعیف اختصاص داده شد. این وضعیت ادامه یافت تا اینکه این طریقه آشکار و پیموده شد و هر دانشمندی توانست به وسیله این روش معتبر، صحیح را از ضعیف بشناسد. اما شیعیان، در زمان‌های متأخر و بسیار دیر به این امر عنایت کردند و اگر بخواهیم روش اهل سنت را بر روایات شیعه پیاده سازیم، نتایجی به بار می‌آید که کاشف از ضعف مذهب می‌باشد، و تعدادی از علمای شیعه از جمله عاملی و بحرانی و مرتضی عاملی و عده‌ای دیگر به این امر اعتراف کرده‌اند.

* عاملی بیان داشته که پیاده سازی این روش منجر به امور زیر می‌شود:

۱- ضعف احادیث شیعه. وی می‌گوید: «مستلزم ضعف بسیاری از احادیثی می‌باشد که معلوم گشته از اصول مورد اجماع نقل شده‌اند، زیرا برخی از راویان آنها ضعیف یا مجهول یا غیر ثقه هستند».

۲- بطلان اجماع طائفه شیعه بر صحت این روایات. وی می‌گوید: «همچنین موجب بطلان اجماعی می‌شود که به دخول معصوم در آن اجماع، علم یقینی وجود دارد».

۳- تخطئه علمای شیعه. وی می‌گوید: «اصطلاح جدید مستلزم تخطئه همه طائفه برحق می‌باشد».

این بدان خاطر است که همه طائفه شیعه قبل از قرن هفتم مصطلح الحدیث را نمی‌شناختند، و در مورد آن بحث نکرده‌اند. پس ایجاد مصطلح جدید به معنی استدراک

علیه آنان است و این به این معنی است که همه علما به خاطر عدم ایجاد این مصطلح خطاکار می‌باشند.

* بحرانی پا را از این فراتر نهاده و معتقد است که پیاده سازی روش مصطلح الحدیث منجر به بطلان دین شیعه از اساس می‌شود. وی می‌گوید: «یا عمل به این اخبار واجب است، آنچنان که علمای ابرار می‌گفتند، یا به دنبال تحصیل و برگزیدن دینی غیر از این دین و شریعتی دیگر غیر از این شریعت باشیم، به دلیل ناقص بودن و عدم کامل بودن دین موجود».

پس چون ثابت شود که این اخبار نیاز به مصطلح الحدیث دارند، بنابر سخن وی واجب است که دنبال دین و شریعت دیگری گشت، زیرا مصطلح الحدیث منجر به بطلان مذهب می‌شود.

اصولیان شیعه تأکید دارند که روایات شیعه به مصطلح الحدیث نیاز دارند و اگر آنان مصطلح الحدیث را به صورت واقعی پیاده سازند سخن بحرانی محقق می‌شود و باید شیعیان دنبال دین و شریعت دیگری بروند.

مرتضی عاملی تأکید نموده که اگر ملتزم به این باشیم که فقط روایات صحیح روایت شود، فرد عالم فقط اندک احادیثی را می‌تواند پیدا نماید و به همین خاطر ناچار به سکوت می‌شود. سپس وی وجوب کلام را ترجیح می‌دهد، هر چند که مُتَكَلِّمٌ بِهِ صحیح نباشد؛ یعنی وی چیزی ناصحیح را بر زبان می‌آورد. آیا این دینی است که مورد رضای خدا می‌باشد؟!

این نتایج خطیر که این علما بیان می‌دارند بیانگر این هستند که مذهب تحمل نقد علمی را ندارد و اگر نقد علمی بر آن پیاده شود، مذهب ناپدید و محو می‌شود.

آیا شیعیان این حقیقت را درک می‌کنند، و روایات خود را در پرتو روش علمی مورد بازنگری قرار می‌دهند تا دین خدا را از روایات نادرست وارداتی که امت را متفرق و عقیده آن را دچار شکاف ساخته است، تصفیه سازند؟! این چیزی است که ما بدان امیدواریم.

مبحث نوزدهم:

**فساد عقائد مصنفان اثنی عشری و راویان
دین آنها**

مطلب اول:

بیان موضوع فساد عقائد مصنفان اثنی عشری و راویان دین آنها

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع فساد عقائد مصنفان اثنی عشری و راویان دین
آنها

مطلب اول:

بیان موضوع فساد عقائد مصنفان اثنی عشری و راویان دین آنها

برخی از علمای شیعه، نویسندگان کتابهای مورد اعتماد شیعه را متهم به فساد عقیده نموده و کتابهایشان را غیر قابل استدلال می‌دانند و این علاوه بر اتهام سابقی است که متوجه راویان بود.

شکی نیست که بزرگترین طعنه‌هایی که متوجه سران مذهب شیعه شده است، از جانب خود علمای شیعه می‌باشد.

* شیخ الطائفه طوسی - چنانچه شیعیان او را به این نام می‌نامند و مصنف نیمی از کتب اربعه مورد اعتماد شیعه (م ۶۰۶هـ) - می‌گوید: «هرگاه یکی از مصنفان و اصحاب اصول را ذکر کردم لازم است اشاره نمایم به تعدیل و تجریح‌هایی که در مورد آنها گفته شده است، و اینکه آیا به روایت وی اعتماد می‌شود یا نمی‌شود و اعتقاد او را بیان کنم که آیا موافق حق است یا مخالف آن؛ زیرا بسیاری از مصنفان اصحاب ما و نویسندگان اصول، دارای مذاهب فاسدی هستند، گرچه کتبشان مورد اعتماد می‌باشد»^۱.

پس وی بسیاری از مصنفان شیعه را به این متهم می‌کند که مذاهب فاسدی دارند و سپس اظهار می‌دارد که کتبشان مورد اعتماد است!!

پس مصنف یا روایات صحیحی را روایت می‌کند یا روایات باطل را نقل می‌نماید. اگر چنین افرادی روایات صحیحی را روایت می‌کنند و عقیده آنان صحیح نیست، چگونه می‌توان از او انتظار داشت که عقائد دیگران را صحیح کند؟! و اگر روایات فاسد را روایت می‌کند، چگونه این فساد از وی پذیرفته می‌شود؟!

* شریف مرتضی مصنفان شیعه را رد کرده و آنها را به این متهم می‌کند که قابل استدلال نیستند و علیه آنان گواهی می‌دهد که دلایلی را که با آن، دین خود را ثابت می‌کنند، نمی‌شناسند و مصنفات آنان صلاحیت این را ندارد که به عنوان حجت دینی

مورد استفاده قرار بگیرند. پس در این صورت حجت‌های دینی از کجا أخذ می‌شوند اگر احادیثی که محدثان شیعه روایت می‌کنند، غیر قابل استدلال هستند؟! شریف مرتضی می‌گوید: «مصنفات اصحاب حدیث از شیعه را رها کنید، زیرا کسی از آنان اهل استدلال نیست و کسی از آنها معنای حجت و دلیل را نمی‌شناسد و کتبشان هم برای استدلال وضع نشده است»^۱.

این اشاره‌ای سریع بود به حکم بعضی از علمای شیعه در مورد مصنفان اصول شیعه اثنی عشری. در مبحث آتی توضیحاتی را در مورد آن خواهیم داشت.

۱- رسائل الشریف المرتضی ۱/ ۲۷، و نک: مدخل إلى فهم الإسلام، یحیی محمد ص: ۳۹۳.

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع فساد عقائد مصنفان اثنی عشری و راویان دین آنها

در مطلب سابق سخن دو نفر از علمای متقدم شیعه در تأکید بر دو قضیه ذکر شد که عبارتند از:

- ۱- بسیاری از مصنفان کتب شیعه، دارای عقائد فاسدی هستند.
 - ۲- در میان مصنفان کتب روایت، کسی وجود ندارد که سخن وی قابل استدلال باشد، بلکه حتی حجت و دلایلی را که با آن عقیده‌اش را یاری نماید، نمی‌شناسند.
- شکی نیست که این طعن شدیدی بر مؤلفان شیعه است. مؤلفان مورد اعتماد شیعه عبارتند از:
- * **طوسی** مؤلف دو کتاب از کتب مورد اعتماد شیعه، یعنی: تهذیب الأحکام والاستبصار.

* **ابن بابویه** معروف به «صدوق» مؤلف کتاب فقیه من لا یحضره الفقیه.

* **کلینی** مؤلف کتاب الکافی.

پس آیا عقائد این افراد فاسد است؟! و آیا سخن این افراد قابل استدلال نیست و آیا در میان آنان کسانی هستند که دلایل را نمی‌شناسند؟! طوسی گرچه یکی از مؤلفان کتب اربعه است، لکن عبارت و سخن وی تقریباً اشاره به نویسندگان دیگر کتب اربعه دارد، زیرا وی می‌گوید: «بسیاری از مصنفان اصحاب ما و نویسندگان اصول، دارای مذاهب فاسدی هستند، گرچه کتبشان مورد اعتماد می‌باشد». در آن تاریخ و بعد از آن اشخاصی غیر از این افراد، سراغ نمی‌روند که کتاب‌هایشان مورد اعتماد نباشد، و خود طوسی یکی از این افراد است. پس منظور طوسی از لفظ «بسیاری» چه کسی غیر از این افراد می‌تواند باشد؟!

عقیده عینکی است که انسان به وسیله آن به حیات و زندگان می‌نگرد. پس اگر این عینک فاسد باشد، حیات نیز فاسد می‌شود و اگر عقیده امینان بر روایت دین یا تدوین آن فاسد باشد، این موضوع بر همه جوانب دین منعکس می‌گردد.

وقتی که عقیده عالم فاسد باشد حال آنکه او دین را روایت کرده و برای مردم نقل می‌کند و عقیده‌اش را با روایات خود صحیح نکرده است، چگونه عقائد دیگران را صحیح می‌کند؟

* شریف مرتضی آن افراد را نام برده است و عبارتند از اصحاب حدیث شیعه؛ زیرا وی می‌گوید: «مصنفات اصحاب حدیث از شیعه را رها کنید، زیرا کسی از آنان اهل استدلال نیست و کسی از آنها معنای حجت و دلیل را نمی‌شناسد و کتبشان هم برای استدلال وضع نشده است».

این سه نفر که در عصر وی می‌باشند، اصحاب حدیث شیعه هستند. بنابراین چگونه اعتماد کنیم به کسی که حجت و دلیل را نمی‌شناسد؟!

مبحث بیستم:

موثق نبودن منابع روایی شیعه

مطلب اول:

بیان موضوع موثق نبودن منابع راویان شیعه

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع موثق نبودن منابع راویان شیعه

مطلب اول:

بیان موضوع: موثق نبودن منابع راویان شیعه

اثنی عشریه برای شناخت دین خود به کتابهایی اعتماد دارند که علمای متقدم و متأخر شیعه نوشته‌اند.

علمای شیعه برای جمع آوری روایات ائمه خود کتابهایی نوشته‌اند که مهمترین آنها نزد شیعه، هشت کتاب است که چهار مورد آن قدیمی و چهار مورد دیگر، متأخر هستند. **چهار کتاب قدیمی** عبارتند از: «الکافی، التهذیب، الاستبصار، من لا یحضره الفقیه».

* محمد صادق صدر از شیوخ معاصر شیعه می‌گوید: «شیعه... بر اعتبار کتب اربعه اتفاق نظر دارند و همه روایات موجود در آنها را صحیح می‌دانند!!!»^۱.

چهار کتاب متأخر عبارتند از: «الوافی، بحار الأنوار، الوسائل، مستدرک الوسائل». پس منابع اصلی آنان، هشت مورد است.

* محمد صالح حائری از علمای معاصر شیعه می‌گوید: «صحاح!! امامیه هشت مورد است که چهار مورد آن از سه محمد نام نخستین است و سه کتاب بعدی مال سه محمد نام اواخر است و کتاب هشتم از مرحوم محمد حسین، معاصر نوری است»^۲.

اینها کتاب‌هایی هستند که یک فقیه شیعی باید هنگام فتوا دادن به آنها رجوع نماید. اما این کتابها در میزان نقد علمای متأخر شیعه چه وضعیتی دارند و در چه جایگاهی هستند که صدر اظهار داشته: «شیعیان همه روایات موجود در آنها را صحیح می‌دانند» و حائری نیز آنها را صحاح امامیه نامیده است؟!

در اینجا تلاش خواهیم کرد سخن برخی از علمای معاصر شیعه را در مورد این منابع بیان کنیم، زیرا این بحث تحمل اطاله را ندارد و در مورد کتاب الکافی بحث بیشتری خواهیم کرد، زیرا شیعیان این کتاب را بعد از قرآن، مهم‌ترین کتاب به حساب می‌آورند.

۱- کتاب الکافی

۱- أصل الشیعة وأصولها ص: ۱۲۷.

۲- منهاج عملی للتقريب، مقاله ای از محمد حائری در ضمن کتاب الوحدة الإسلامية ص: ۲۳۳.

به زودی تاریخ اکتشاف نسخه‌های آن و ابتدای شرح نویسی علما بر آن و دیدگاه علما نسبت به آن را بیان خواهیم کرد و اشاره گذرائی به بخش اصول آن خواهیم داشت.

الف- نسخه‌های کتاب:

قبل از قرن یازدهم، این کتاب نسخه محفوظی ندارد، و این امر خطرناکی است، زیرا این کتاب مهمترین و بزرگترین و قدیمی‌ترین کتاب شیعه است که بیشتر از نه قرن پیش نوشته شده است، و نسخه قدیمی و محفوظی برای آن یافت نمی‌شود و فقط در قرن یازدهم، یعنی بیشتر از هفت قرن بعد از تألیف آن بود که نسخه‌های آن یافت شد.

* در مقدمه تحقیق چاپ سوم کتاب که علی اکبر غفاری آن را تصحیح کرده و بر آن تعلیق نوشته است، و شیخ محمد آخوندی آن را چاپ کرده است، نوشته شده که در تحقیق این کتاب بر هفت نسخه اعتماد شده است که چهار مورد آن دست نویس و سه مورد آن ماشین نویس است، و اگر نسخه‌ای قدیمی‌تر از این موارد یافت می‌شد محقق کتاب آن را ذکر می‌کرد. حال در زیر این نسخه‌ها و تاریخ نسخ آنها به نقل از محقق کتاب ذکر می‌شود:

۱- نسخه مصحح سال ۱۰۷۶ هـ

۲- نسخه مصحح قرن یازدهم هجری.

۳- نسخه مصحح بدون تاریخ.

۴- نسخه مصحح سال ۱۰۵۷ هـ

نسخه‌های چاپی عبارتند از:

۱- چاپ سال ۱۲۸۲ هـ

۲- چاپ سال ۱۳۱۱ هـ

۳- چاپ سال ۱۳۳۱ هـ

محقق بیان کرده که در نسخه چاپی سابق، از سه نسخه استفاده شده که عبارتند از:

۱- نسخه خطی قرائت شده بر علامه مجلسی در سال ۱۰۷۱ هـ

۲- نسخه نوشته شده به خط عاملی در سال ۱۰۹۲ هـ

۳- یک نسخه بدون تاریخ.

اینها نسخه‌هایی هستند که کتاب بر اساس آنها تحقیق شده است، و اگر نسخه دیگری یافت می‌شد محقق کتاب آن را ذکر می‌کرد. این امر بر این نکته تأکید دارد که نسخه دیگری یافت نمی‌شود، زیرا محقق تمایل زیادی به ذکر قدیمی‌ترین نسخه‌های کتاب دارد و سپس نسخه مورد اعتماد خود را مشخص می‌کند.

ب- شرح‌های نوشته شده بر کتاب:

* این کتاب در قرن یازدهم شرح شده است. ناشر سابق در مقدمه نشر می‌گوید که کتاب دوازده شرح دارد که همه آنها در قرن یازدهم، یعنی بیشتر از هفت قرن بعد از تألیف آن، نوشته شده‌اند. وی شرحی قبل از آن را ذکر نکرده است، حال آنکه اگر می‌بود باید می‌گفت.

ج- تعداد احادیث کتاب و درجات آنها:

تعداد احادیث آن: ۱۶۱۲۱ حدیث است.

و درجات آنها: عاملی در خاتمه کتاب المستدرک بیان داشته که احادیث الکافی پنج نوع هستند:

نوع اول: ۵۰۷۲ حدیث صحیح.

نوع دوم: ۱۴۴ حدیث حسن.

نوع سوم: ۱۱۱۸ حدیث موثق.

نوع چهارم: ۳۰۲ حدیث قوی.

نوع پنجم: ۹۴۸۵ حدیث ضعیف.

پس مجموع این احادیث ۱۶۱۲۱ حدیث می‌شود.^۱

وی بیان نکرده که در آن حدیث موضوع و جعلی وجود دارد.

* بهبودی، از پژوهشگران معاصر شیعه، کتاب الکافی را مورد بررسی قرار داده و فقط ۴۴۲۸ حدیث از آن را صحیح دانسته است، و ۱۱۶۹۳ حدیث را بر اساس قواعد خودشان صحیح ندانسته است.

۱- القرآن الکریم وروایات المدرستین، مرتضی عسکری ص: ۳۷، دفاع عن الکافی، ثامر هاشم حبیب عمیدی ۳۰۸/۲، الکلینی والکافی ص: ۴۰۲.

این مهمترین کتاب شیعه است که در مدح آن چیزهائی بیان شده که با این نتیجه تناقض دارد. حال در زیر برخی از این مدح‌ها بیان می‌شود:

د- اقوال علما در مورد کتاب الکافی:

علمای شیعه در ارزش گذاری کتاب با هم اختلاف نظر دارند و برخی راه غلو را رفته و برخی دیگر معتدل رفتار کرده‌اند.

از جمله غالیان در مورد آن، می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

* **مجلسی**. او می‌گوید: «کتاب الکافی مضبوط‌ترین و جامع‌ترین اصول و نیکوترین و بزرگ‌ترین مؤلفات فرقه ناجیه است»^۱.

* **فیض کاشانی**. او می‌گوید: «کتاب الکافی شریف‌ترین و موثق‌ترین و کامل‌ترین و جامع‌ترین آنها است، زیرا این کتاب در میان آنها مشتمل بر اصول است و چیزهای زائد و تباه و ننگ‌آور- موجود در موارد دیگر- در آن نیست»^۲.

* **عبدالرسول غفار**. او می‌گوید: «کتاب الکافی از جمله کتب اصول است که در زمان ائمه معصومین نوشته شد..... وی بیست سال را صرف تصنیف کتاب کرد. وی در این کار بسیار دقت می‌کرد و رجال و اسناد روایات و متون و طرق روایت آنها را به خوبی و با اشتیاق ضبط می‌کرد، و در نقل اسناد و طرق متعدد بسیار دقت می‌کرد و دچار خلط و التباس نشد. به همین دلیل تبدیل به منبع اول شیعه شد. به حقیقت مثل این کتاب نوشته نشده است، و علمای بعد از وی به او نیازمند هستند»^۳.

از **معتدلین** می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

* **هاشم معروف حسنی**. وی در مورد کلینی و کتاب وی می‌گوید: «اگر افراد اهل بدعت در سطح افراد منحرف و آشوبگر باشند، چیز عجیبی نیست، بلکه عجیب این است که شیخ محدثان بعد از جهاد طولانی بیست ساله در راه بحث و جستجوی حدیث

۱- نک: الکلینی والکافی ۲۱۰، کلیات فی علم الرجال ص: ۳۶۰، الکافی ۲۷/۱، مستدرک الوسائل ۲۹/۱، مرآة العقول ۳/۱،

۴۶۶/۳، الذریعة ۹۵/۱۳، کشف الحقائق ۲۰، نهاية الدراية ص: ۵۴۱.

۲- مقدمة الأصول من الکافی، حسین علی محفوظ ص: ۲۵ - ۲۸.

۳- الکلینی والکافی ص: ۴۱۵ - ۴۱۶۹.

صحیح، مرویات یا کتاب خود را پر از روایاتی نماید که از حیث متن و سند دارای عیب‌های آشکاری هستند، و اگر کسی حتی کمترین بهره و علم را به احوال راویان داشته باشد، این امر بر وی مخفی نمی‌ماند، و با این وجود علما و محدثان بعد از وی کتاب الکافی و روایات آن را در آغوش گرفته‌اند، زیرا به اعتقاد برخی از افراد، از روایات صحیح تخطی نورزیده است، و به نظر عده‌ای دیگر که تعدادشان زیادتر است، وی تعداد زیادی از روایات صحیح را گردآورده است، گرچه در کنار آن، روایات دیگری هم وجود دارد که به دروغ به اهل بیت منسوب شده‌اند. این دو گروه در مورد این موضع گیری خود مسؤول هستند»^۱.

* آیت الله ابوالفضل برقی. وی می‌گوید: «احادیث کتاب الکافی هم از نظر سند و راویان آن بسیار اشکال دارد و هم از نظر متن و مطالب آن. اما از نظر سند، اکثر راویانش از ضعفاء و مجاهیل و مردمان مهمل و صاحبان عقائد باطله می‌باشند، البته طبق قول علمای رجال شیعه»^۲.

هـ - اصول کافی:

این کتاب مشتمل بر سه قسم است:
بخش اول: احادیث مربوط به اصول (عقائد)
بخش دوم: احادیث مربوط به فروع.
بخش سوم: احادیث متنوعی که کتاب با آنها خاتمه می‌یابد و نویسنده، آن را الروضة نامیده است. البته این زمانی است که این بخش تألیف خود نویسنده باشد، زیرا برخی از علمای شیعه در انتساب این کتاب به نویسنده شک دارند.

بخش اول کتاب که در مورد اصول می‌باشد، دو جزء است:

جزء اول: تعداد احادیث این بخش ۱۴۴۵ حدیث می‌باشد. کسانی که احادیث این بخش را مورد مراجعه قرار داده‌اند فقط بر تصحیح ۸۷ حدیث آن اتفاق نظر دارند.

۱- الموضوعات فی الآثار والأخبار ص: ۲۵۳.

۲- کسر الصنم ص: ۳۷. (عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، بت شکن) ص: ۱۳.

بهبودی که احادیث صحیح کتاب الکافی را تخریج کرده است، تنها ۱۶۱ حدیث را صحیح دانسته است. این بخش خاص مسائل اعتقادی است.

جزء دوم: تعداد احادیث این بخش ۲۳۴۶ حدیث است. کسانی که احادیث این بخش را مورد مراجعه قرار داده‌اند، تنها ۳۳ حدیث را صحیح دانسته‌اند، و بهبودی تنها ۳۹۲ حدیث را صحیح دانسته است.

تصحیحات انجام شده در هر دو بخش، بر اساس روش شیعه انجام شده است، و اگر بر اساس روش اهل سنت انجام می‌شد، موجب ابطال این کتاب به صورت کامل می‌شد، آنچنان که تطبیق روش نقد علمی بر روایات شیعه منجر به از هستی ساقط شدن دین شیعه می‌شود، آنچنان که بزرگترین علمای شیعه در قرن یازدهم یا از بزرگان آنان - یعنی بحرانی که قبلاً ذکر شد - به این موضوع اشاره کرده‌اند.

و - احادیث منسوب به پیامبر ﷺ و اصحاب کساء در این دو بخش، به قرار زیر است:

نام	بخش اول	بخش دوم
پیامبر ﷺ	۴ حدیث	۱۷ حدیث
علی ﷺ	۳۸ حدیث	۳۰ حدیث
فاطمه ﷺ	صفر	صفر
حسن ﷺ	صفر	۱ حدیث
حسین ﷺ	۲ حدیث	۱ حدیث

با مراجعه احادیث بخش دوم به این نتیجه می‌رسیم که هیچ یک از احادیث منسوب به پیامبر ﷺ و اهل کساء صحیح نمی‌باشند و با مراجعه چهار منبع اساسی سابق نمی‌توان تنها یک روایت از فاطمه ﷺ دختر رسول خدا یافت.

۲- آشنائی با سه کتاب دیگر:

الف - نسخه‌های کتاب‌ها

* من لا يحضره الفقيه

علی اکبر غفاری، محقق کتاب، هفده نسخه را برای آن ذکر کرده است که همه مربوط به قرن یازدهم هستند و ما بین سال های ۱۰۵۷هـ و ۱۱۰۱هـ نوشته شده‌اند.

* تهذيب الأحكام

نسخه‌ای قبل از قرن یازدهم برای این کتاب ذکر نشده است، زیرا سید حسن موسوی خراسانی، محقق کتاب، فقط چهار نسخه را برای آن ذکر کرده که همه مربوط به قرن یازدهم هستند و عبارتند از:

۱- دو نسخه مربوط به سال ۱۰۷۸هـ

۲- یک نسخه مربوط به سال ۱۰۷۷هـ

۳- یک نسخه مربوط به سال ۱۰۷۴هـ

این نسخه‌ها همه در چهار سال نوشته شده‌اند!!

* کتاب الاستبصار

محقق سابق، یعنی سید حسن موسوی خراسانی، فقط سه نسخه برای کتاب ذکر کرده که همه مربوط به قرن یازدهم هستند و اگر نسخه‌های دیگری می‌بود آنها را ذکر می‌کرد. این نسخه‌ها عبارتند از:

۱- نسخه‌ای مربوط به سال ۱۰۹۰هـ

۲- نسخه‌ای مربوط به سال ۱۰۷۸هـ

۳- نسخه‌ای مربوط به سال ۱۰۷۲هـ

اینها منابع اصلی مذهب شیعه هستند. هیچ یک از این منابع قبل از قرن یازدهم نسخه‌ای ندارند و این مسأله چیزی است که موجب شک می‌شود.

بعد از این نقد بعید نیست که زود نسخه دیگری کشف شود که روی آن نوشته شده باشد قبل از قرن یازدهم نوشته شده است، آنچنان که زمانی که شیعیان از جانب اهل سنت مورد نقد قرار گرفتند که به اسانید توجهی ندارند، حلی فوراً دست به کار شد و داخل کتب اهل سنت رفت و علم مصطلح را از آنها گرفت و فوراً مصطلحی را برای شیعیان وضع کرد.

ب- روش مؤلفان این کتاب‌ها:*** تهذیب الأحکام والاستبصار تألیف طوسی**

در مورد روش طوسی در کتاب هایش گفته‌اند: روش طوسی مضطرب است، و استدلال‌های متناقض دارد، و غلط‌های زیادی در کتاب‌هایش وجود دارد.

*** بحر العلوم** در رجال خود می‌گوید: «شیخ - طوسی - گاهی در جایی فردی را ضعیف می‌داند و در جایی دیگر او را ثقه اعلام می‌کند، و آرای او در مورد اشخاص مختلف، تقریباً انضباطی ندارد»^۱.

*** حر عاملی** می‌گوید: «همچنین وی - یعنی طوسی - می‌گوید این روایت ضعیف است، زیرا راوی آن که فلانی باشد، ضعیف است. اما با این وجود می‌بینیم که وی به روایت همان فرد و بلکه در موارد بیشماری به روایت افراد ضعیف‌تر از او عمل می‌کند. بسیاری از موارد، وی حدیثی را با استدلال به اینکه مرسل است ضعیف می‌داند، و سپس خود به یک حدیث مرسل عمل می‌کند، و بلکه در موارد زیادی به احادیث مرسل و روایت افراد ضعیف عمل می‌کند و حدیث مسند و روایت افراد ثقه را رد می‌کند»^۲.

*** شاخوری** می‌گوید: «وی شیخ مطلق و رئیس مذهب حق و امام در فقه و حدیث است، اما اقوال وی اختلاف زیادی با هم دارد، و در دو کتاب روایی‌اش دچار خبط و اختلاط زیادی شده است، زیرا سخنانش محتمل احتمالات بعید و توجیهات نادرست می‌باشند، و در اصول تصورات و پندارهای متفاوتی دارد. وی در دو کتاب المبسوط و الخلاف، مجتهد و اصولی صرف است، و حتی در بسیاری از مسائل به قیاس و استحسان عمل کرده است، و این بر افرادی که به این دو کتاب نظر افکنده‌اند پوشیده نیست، اما در کتاب النهایة راه اخباریون را به صورت مطلق پیموده است، به نحوی که در آن از مضمون اخبار پا را فراتر نمی‌گذارد و از منطوق آثار تجاوز نکرده است»^۳.

۱- الفوائد الرجالية ۷۸/۴.

۲- خاتمة الوسائل ۲۰/ ۱۱۱.

۳- حركية العقل الاجتهادی لدى فقهاء الشيعة الإمامية ص: ۵۷، روضات الجنات فی أحوال العلماء والسادات ص: ۲۱۷.

* **خوئی می‌گوید:** «شیخ طوسی خطاهای زیادی دارد. گاهی یک نفر را در یک باب دو بار ذکر می‌کند، یا اینکه دوبار ترجمه یک شخص را در کتاب الفهرست خود می‌آورد. در کتاب التهذیب و الاستبصار خطای زیادی دارد»^۱.

* **ابوالهدی کلباسی** در مورد کتاب‌های شیخ طوسی می‌گوید: «در کل می‌توان گفت که اغلاط آنها قابل شمارش نیست و بسیار زیاد است. حتی برخی از علمای متأخر، کتاب خاصی را به توضیح و برشماری این خطاها اختصاص داده‌اند»^۲.

* **هاشم معروف حسنی** می‌گوید: «شیخ عبدالصمد ادعا نموده که در کتاب التهذیب شیخ طوسی احادیثی وجود دارد که چیزهایی به آنها اضافه شده و سبب این اضافات به خود مؤلف بر نمی‌گردد»^۳.

* **یوسف بحرانی** در حدائق خود می‌گوید: «بر کسانی که کتاب التهذیب را مورد بررسی قرار داده و در اخبار آن تدبر کرده‌اند، تحریف‌هایی که در متن و سند اخبار شیخ روی داده است، بر آنان پوشیده نیست و کمتر حدیثی است که متن یا سند آن دچار علت و اشکال نباشد!!»^۴.

* **شیخ نورالدین موسوی عاملی** در حاشیه خود در رد قول امین استرآبادی می‌گوید: «انگار مصنف زمانی که به کتاب الاستبصار نگاه کرده است در عالم بیداری نبوده است! زیرا اختلاف زیادی میان احادیث وجود دارد و بیشتر آنها موافق عامه - اهل سنت - است، و برای جمع میان اغلب آنها راهی وجود ندارد»^۵.
نمی‌دانیم که منظور وی از قول «انگار مصنف زمانی که به کتاب الاستبصار نگاه کرده است در عالم بیداری نبوده است!» چیست؟ آیا او را به جنون متهم می‌کند یا به چیزی دیگر؟!

۱- معجم رجال الحديث ۹۹/۱.

۲- سماء المقال فی علم الرجال ۱/ ۱۶۷.

۳- الموضوعات فی الآثار والأخبار ص: ۶۵.

۴- الحدائق الناضرة ۳/ ۱۵۶.

۵- حاشیة کتاب الفوائد المدنیة والشواهد المکیة ص: ۳۰۹.

۳- کتاب «فقیه من لا یحضره الفقیه» ابن بابویه قمی

* شیخ باقر ایروانی در مورد ابن بابویه و کتابش می‌گوید: «چنان که گفته‌اند، کتاب الفقیه مشتمل بر ۵۹۶۳ حدیث است، حال آنکه قسمت بزرگی از آن که ۲۰۵۰ حدیث می‌باشد، مرسل هستند»^۱.

* شیخ نورالدین موسوی عاملی می‌گوید: «ما می‌بینیم که صدوق در برخی از مسائل برخلاف موارد موجود در الکافی فتوا داده است، حتی در برخی از مؤلفات خود، برخلاف موارد موجود در من لا یحضره الفقیه فتوا داده است»^۲.

* جعفر سبحانی می‌گوید: «بیشتر روایات شیخ در دو کتاب التهذیب و الاستبصار، روایاتی معلق هستند. روایات صدوق در کتاب الفقیه نیز چنین است»^۳. یعنی: سند ندارند. پس چگونه مورد وثوق قرار می‌گیرند؟

در مورد ثقه بودن صدوق، بسیاری از علمای شیعه شک کرده‌اند:

* شیخ سلیمان ماحوزی می‌گوید: «برخی از مشایخ ما در مورد ثقه بودن شیخ صدوق توقف کرده‌اند»^۴.

* ابوالهدی کلباسی در دفاع از صدوق می‌گوید: «برخی از علمای رجال در مورد صدوق که در مورد عدالت وی اجماع وجود دارد، بیان داشته‌اند که برخی از علما در مورد اعتبار روایات وی توقف کرده‌اند. این شاید به علت عدم ثبوت ضبط وی باشد»^۵. این تناقض عجیبی است، زیرا وی اظهار داشته که در مورد عدالت او اجماع شده است و سپس طعن نسبت داده شده به او را بیان می‌کند.

۱- دروس تمهیدیه فی القواعد الرجالیة، باقر ایروانی ص: ۲۷۱، الحقائق الناضرة، یوسف بحرانی ۲۰۹/۴، مقباس الهدایة فی علم الدراية، شیخ عبد الله الممقانی ۳۵۹/۱.

۲- حاشیه کتاب الفوائد المدنیة، امین استرآبادی ص: ۳۱۰.

۳- أصول الحديث وأحكامه فی علم الدراية ص: ۶۹.

۴- حاشیه سماء المقال ۲/۲۱۰، و نک: مقدمة محقق معانی الأخبار، صدوق ص: ۱۴، تعلیق علی منهج المقال، وحید بهیانی ص: ۳۱۸.

۵- سماء المقال ۲/۲۱۰.

* بحرانی می‌گوید: «عجیب است که برخی از کوتاه‌بینان در مورد وثاقت شیخ صدوق توقف کرده‌اند و می‌گویند: او ثقه نیست، زیرا کسی از علمای رجال به ثقه بودن او تصریح نکرده‌اند»^۱.

* جعفر نجفی (م ۱۲۲۷هـ) شیخ شیعه امامیه و رئیس مذهب شیعه در زمان خود^۲، او را مجروح کرده، و در کتاب کاشف الغطاء در مورد مؤلفان کتب اربعه می‌گوید: «چگونه می‌توان در تحصیل علم بر محمدین ثلاثه اعتماد کرد، حال آنکه برخی از آنان روایت برخی دیگر را تکذیب می‌کنند، و روایات آنان با همدیگر در تضاد است. همچنین کتابهای آنها مشتمل بر اخباری است که کذب بودن آنها قطعی است، مانند اخبار وارده در مورد تجسیم و تشبیه و قدم عالم و ثبوت مکان و زمان»^۳.

۴- مراجع متأخر

وقتی که این وضعیت کتب اساسی مذهب می‌باشد، موسوعات متأخری که در قرن یازدهم هجری و بعد از آن نوشته شده‌اند، و دربردارنده همه روایات بعد از مرگ آخرین امام ظاهر شیعه و بیش از هشت قرن بعد از آن می‌باشد چه وضعیتی خواهد داشت؟ این کتاب‌ها عبارتند از:

۱- الوافی، فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ هـ).

۲- وسائل الشیعة، حر عاملی (م ۱۱۰۴ هـ).

۳- بحار الأنوار، مجلسی (م ۱۱۱۱ هـ).

۴- مستدرک الوسائل، نوری طبرسی (م ۱۳۲۰ هـ).

در اینجا به بحث در مورد کتاب بحار الأنوار بسنده می‌شود:

* آیت الله محمد آصف محسنی در کتاب مشرعة بحار الأنوار می‌گوید: «شکی نیست که در سند روایات مذکور در کتاب، افراد ضعیف و کذاب و مجهول فراوانی وجود دارد،

۱- مقدمة معانی الأخبار ص: ۱۳، و نک: حاشیه سماء المقال ۲/ ۲۱۰.

۲- حاشیه الشیعة فی المیزان ص: ۲۷۲.

۳- کشف الغطاء ص: ۴۰.

و همچنین بر ثقاتی که در گرفتن و یا روایت کردن حدیث اشتباه می‌کرده‌اند، نیز بیشتر منابع این کتاب، نسخه‌های آنها با سند متصل معنعن و به نقل افراد ثقه از افراد ثقه تا مؤلفان ثقه آنها، به مؤلف نرسیده است. تعدادی از مؤلفان مصادر کتاب هم مجهول هستند. هر کس مقدمه مؤلف در ابتدای کتاب را بخواند به آسانی درک می‌کند که مؤلف کتاب، یعنی علامه نیز به صحت روایات کتاب خود از ابتدا تا به آخر اعتقاد نداشته است، و هر عاقلی اگر حال راویان را و کیفیت کتابت و تدوین در آن دوران‌ها را بنگرد، به مخالفت آن روایات با واقعیت یقین می‌یابد. علاوه بر این به تحریف جملات روایات و کلمات آنها یقین می‌یابد.^۱

* وی همچنین می‌گوید: «علمای معتدل بدانند که کتاب بحار الأنوار علامه مجلسی (رضوان الله علیه) گرچه دریا‌های نور است، اما در آن میکروب‌های مضر برای استفاده کنندگان از آن و موادی ناصحیح وجود دارد که باید از آنها اجتناب شود و اشیاء مشکوک و مشتبیه در آن است که باید در مورد آنها توقف شود».^۲

* همچنین می‌گوید: «پس کتاب بحار الأنوار کتاب مهمی است، اما قبول و پذیرش همه آنچه که در آن است، جایز نمی‌باشد. به همین خاطر آبشخوری برای آن قرار داده‌ایم تا از مکان مخصوصی از این کتاب استفاده شود و استفاده کننده در آن غرق نشود و از آبی که در آن میکروب‌های مضر قرار دارند، نخورد».^۳

* نیز می‌گوید: «با دیده عبرت نگاه کنید به کتب اخلاقی مدون و موجود در نزد ما؛ به تحقیق که این کتابها اخلاق اسلامی را با شعارهای عرفانی و نعره‌های صوفیانه و مبالغه‌گویی‌های افراد غافل و نادان و مزخرفات یونانی که در خود دارند، تباه و خراب کرده‌اند و آن را با روایات ضعیف و مجهول زینت داده، و این روایات را به صورت قطعی و به مانند روایات متواتر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه نسبت داده‌اند».^۴

۱- مشرعة بحار الأنوار ۴۹۴/۲.

۲- مشرعة بحار الأنوار ۱۱/۱.

۳- مشرعة بحار الأنوار ۲۷۳/۲.

۴- مشرعة بحار الأنوار ۱۵/۱.

* همچنین می‌گوید: «چیزی که کمر شکن است وجود روایاتی است که سندشان معتبر است، اما معانی آنها متضارب است و متونشان تناقض دارد. مشهورترین علت‌های این امر، مجهول بودن راویان در تلقی، ضعف فهم آنان و قصور استعداد آنان در کلام امام است. این امر ارزش روایت معتبر را هم پایین می‌آورد، چه برسد به روایات دیگر. هدایتگر و نگهدارنده خدا است»^۱.

* نیز می‌گوید: «کسانی که به افراط تمایل دارند و کسانی که هر کتاب حدیثی را حجت می‌دانند، و هر حدیثی را که منسوب به پیامبر ﷺ یا امام باشد حجت می‌دانند، تعدادشان بیشتر است، و این فزونی تعداد یا به خاطر سادگی آنان یا کمی علم و دانش آنان و یا شدت اعتقاد و محبت و اخلاص آنان به کسانی است که سند حدیث منقول از پیامبر اعظم ﷺ و اوصیای او به وی منتهی می‌شود و به همین دلیل تضعیف آن شخص و ردّ او برایش دشوار می‌شود، یا به این خاطر است که وی به صدور خبر از جانب پیامبر ﷺ یا امام اطمینان دارد. اینها اسبابی است که برای افراد غیر از آنها از محققین حاصل نمی‌شود»^۲.

۵- روش اهل سنت و روش شیعه

افراد منصف شیعه اعتراف دارند که علم روایت، خیلی وقت پیش نزد اهل سنت به پختگی و کمال رسیده است، از جمله:

* شیخ نورالدین موسوی عاملی می‌گوید: «کتب عامه (اهل سنت) بر این دلالت می‌کند که آنان در ابتدای زمان تابعین احادیث خود را برگزیدند، و به آنها اعتماد کردند، و همه چیزهایی را که صحتش برایشان مشتبّه بود، ساقط کردند. حتی مالک بن انس احادیث بی شماری را ثابت کرده و احادیثی را که ظاهر و آشکار است ثابت کرده است و صحاح سته کتابهای مشهوری هستند»^۳.

۱- مشرعة بحار الأنوار ۴۳۶/۲.

۲- مشرعة بحار الأنوار ۲۲/۱.

۳- حاشیة كتاب الفوائد المدنية، أمين استرآبادی ص: ۱۲۵.

* سید هاشم معروف حسنی می‌گوید: «چیزی که نباید انکار کرد این است که محدثان اهل سنت از اواسط قرن پنجم - در قیاس با محدثان شیعه - آگاهی و هوشیاری بیشتری داشتند نسبت به خطراتی که حدیث شریف را فراگرفته بود. به همین دلیل علاوه بر کتب روایت و احوال رجال، در خلال دو قرن ده‌ها کتاب در مورد احادیث موضوع و جعلی نوشتند و حتی نام برخی از آنها «موضوعات» است. از میان این افراد می‌توان به عبدالرحمان بن جوزی، دانشمند مشهور اشاره کرد که کتاب «الموضوعات» را در قرن ششم هجری در سه جزء تألیف کرد. بعد از وی نیز در این باب کتابهایی تألیف شد و سیوطی و فتنی! و دیگران کتاب‌هایی را با همان برنامه و روش تألیف کردند و کتاب‌هایشان تبدیل به بزرگترین و پرفائده‌ترین منابع برای مؤلفان این موضوع شد.

اما شیعیان از این موضوع خود را به بی‌اطلاعی زدند و انگار که این موضوع برایشان اهمیت نداشت، حال آنکه تعداد احادیث موضوع و جعلی وارده در میان روایات آنان، کم تعدادتر و کم خطرتر از احادیث جعلی اهل سنت نبود. همه آنچه که می‌توان گفت این است که شیعیان مشکلات احادیث خود را از مؤلفات خود در باب علم رجال و درایت، درمان کردند. این دو علم در مورد احوال راوی و روایت بحث می‌کنند و خطوط عمومی را برای آنچه که اعتماد بر آن صحیح است یا صحیح نیست، ترسیم می‌کنند. اما آنان (شیعیان) در طول این قرن‌های طولانی تلاش نکردند حتی تنها یک کتاب را که مشتمل بر نمونه‌هایی از احادیث موضوع و جعلی باب‌ها و مسائل مختلف باشد، تألیف نمایند، حال آنکه شیعیان همواره از آثار سوء این احادیث جعلی بر مذهب شیعه در رنج بوده‌اند، مذهبی که از امور شاذ و اسطوره‌ها و خرافات‌هایی که مزدوران حکام و قصه‌گویان و رهبران فرقه‌ها و احزاب وارد کرده‌اند قبلاً بدور بوده است»^۱.

بعد از این مطالب در مورد منابع روایی شیعه، در مطلب آتی توضیحاتی با این موضوع خواهیم داشت.

۱- الموضوعات فی الآثار والأخبار عرض ودراسة ص: ۸۸.

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع موثق نبودن منابع روایی شیعه

بعد از این بیان مختصر در مورد منابع روایات شیعه و مؤلفان آنها، توضیحاتی را در این زمینه خواهیم داشت:

۱- منابع مورد اعتماد شیعه اثنی عشری که چهار کتاب می‌باشند، بیان شده که در قرن پنجم هجری و در عصر دولت آل بویه شیعه مذهب تألیف شده‌اند. فرض بر این است که شیعیان در طول این مدت که مابین زمان تألیف آنها و زمان نسخه‌برداری از آنها در قرن یازدهم می‌باشد، علمای شیعه آنها را مورد بررسی قرار می‌دادند و نسخه‌های آن زیاد می‌شد و علمای شیعه آن را دست بدست می‌کردند و مورد بازنگری قرار می‌دادند و سند آنها را مورد بررسی قرار داده و متون آن را شرح می‌کردند و دیگر موارد اعتنا و توجه به حدیث. اما هیچ یک از این کارها انجام نشده است، زیرا اگر انجام می‌شد چیزی از آنها وجود می‌داشت.

محققین این کتابها بیان داشته‌اند که در تحقیق این کتابها بر نسخه‌های ایجاد شده در قرن یازدهم اعتماد کرده‌اند و نتوانسته‌اند نسخه‌های دیگری بیابند، زیرا اگر می‌یافتند، آنها را ذکر می‌کردند.

فن تحقیق کتب در نزد محققان امر معروفی است. آنان تمایل بسیار زیادی دارند که قدیمی‌ترین نسخه‌ها را مورد استفاده قرار دهند، گرچه خط آنها بسیار بد و ناخوانا باشد و تمایل بسیار زیادی دارند که آنها را یا اصل تحقیق خود قرار دهند و یا اینکه آن را شاهد صحت کتاب قرار دهند.

محقق بحث دقیقی را در مورد نسخه‌ها در کتابخانه‌های عمومی دارای نسخه‌های خطی کتب انجام می‌دهد تا در اثنای تحقیق بر آنها وقوف یافته و در پرتو آنها و جهت اثبات صحت کتاب، عملیات تصحیح را انجام دهد. اگر محققان، نسخه‌های قدیمی را بیابند حتی اگر با اشاره هم شده باشد آنها را مورد استفاده قرار می‌دهند. بنابراین، چگونه می‌توان یافت که این منابع در طول این زمان طولانی که این منابع در آن مخفی بوده‌اند،

در معرض تحریف و دسیسه قرار نگرفته باشند، زیرا این منابع اساسی و اصلی هر طائفه هستند که علمای آن طائفه به تدریس و شرح آنها و نسخه برداری از آنها و قرائت آنها بر علما و تدوین خطوط خود بر آنها جهت حفاظت از آنها در مقابل افزایش و نقصان می پردازند، و این همان کاری است که اهل سنت در مورد منابع خود انجام داده اند.

علمای اهل سنت ضوابط دقیقی را برای قبول نسخه های خطی گذاشته اند تا مبادا نسخه های حفاظت نشده را قبول نمایند. به همین دلیل علما برای قبول نسخه های خطی شرط کرده اند که خط علمائی که به آن نسخه ها عنایت ورزیده اند و به صحت آنها شهادت می دهند، بر روی آنها باشد.

اما شیعیان، نسخه هایی را که بعد از صدها سال نوشته شده اند، پذیرفته اند، حال آنکه علمای شیعه بیان می دارند که روایات و مصنفات در زمان خود ائمه دچار تحریف و جعل شده اند. پس چه ظنی می توان به دوره های بعد داشت؟! چگونه می توان به کتابی اعتماد کرد که بیشتر از ششصد سال مخفی بوده است و نمی دانیم کجا حفظ شده و چه کسی از آن حفاظت کرده است، و جز در قرن یازدهم نسخه خطی دیگری برای آن یافت نمی شود؟!

عدم وجود نسخه های قدیمی برای آنها، یکی از این دو دلیل را می تواند داشته باشد:

الف- کتب قدیمی مخفی شده اند و نسخه های جدیدی با روایات جدید جایگزین آنها شده اند که از حیث اسم با آن کتابها توافق و همخوانی دارند، اما از حیث مضمون با آنها تفاوت دارند.

ب- به این کتابها اضافه شده و مواردی حذف شده اند و کتابهای سابق حذف شده اند تا آن افزایش و نقصان مخفی بماند.

۲- دیدگاه علما در مورد منابع روایت

علما در مورد منابع، دیدگاه های مختلفی دارند. برخی آنها را تقدیس نموده و بر صحت آنها گواهی می دهند. برخی دیگر همه موارد مذکور در آنها را صحیح نمی دانند.

شکی نیست که دیدگاه اول راه افراط را پیموده است و در شأن یک فرد عالم نیست، زیرا این کتابها، روایات را از خلال راویانی جمع آورده‌اند که برخی صادق و برخی کاذب و برخی حافظ و برخی واهم هستند و این چیزی است که هر عاقلی به آن اعتراف دارد. به همین دلیل آنچه که از طریق این راویان روایت می‌شود برخی صحیح و برخی ضعیف هستند. این امر می‌طلبد که آن روایات تابع بحث و تحقیق و نقد شوند.

اهل سنت این حقیقت را درک کردند و روش‌هایی را جهت حمایت از سنت وضع کردند و برای راویان تاریخ نوشتند و آنان را به طور دقیق تعریف کردند و روشی را برای معرفی احوال آنان وضع کردند و در آن روایات دست به تحقیق زدند و روایات صحیح را قبول و روایات ضعیف را رد کردند. به همین دلیل، در مورد کتابی شهادت نداده‌اند که آن کتاب صحیح می‌باشد، جز دو کتاب که نویسندگانشان به آنها عنایت ورزیده‌اند و در انتخاب احادیث آنها دقت زیادی را بکار برده‌اند. اما با این وجود از نقد علما و تتبع آنان در این دو مصون نمانده‌اند و به خاطر برخی از روایات وارده در خود مورد نقد قرار گرفته‌اند، زیرا علما یقین دارند که بشر هر قدر هم در کمال ترقی کرده باشد، باز هم از نقص و وهم مصون نیست.

۳- کتاب الکافی

تعداد احادیث قسم اول از کتاب را که متعلق به اعتقاد می‌باشد و اصول نامیده می‌شود، بیان کردیم. این بخش مشتمل بر ۳۷۹۱ حدیث است، اما محدثان شیعه بر اساس قواعد خود شیعه فقط ۱۲۰ حدیث آن را صحیح می‌دانند، و در این تصحیح هم تساهل شده است. شکی نیست که این موضوع از جایگاه این کتاب که شیعیان ادعا دارند به مانند آن در دنیای اسلام نگاشته نشده است، می‌کاهد. همچنین در این بخش از کتاب فقط بیست و یک حدیث از پیامبر ﷺ و شصت و هشت حدیث از علی بن ابی طالب (ع) نقل شده است. نیز در کتاب الکافی و دیگر کتب اربعه حدیثی از فاطمه (ع) روایت نشده است. به راستی راز این کار در چیست؟!

همچنین در جزء دوم کتاب، حسب قواعد مصطلح شیعه اثنی عشری، تنها یک حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله صحیح نمی باشد. این موضوع خلل عجیبی را در مصادر عمده و اصلی دین شیعه کشف می نماید.

۴- مصنفان منابع قدیمی

مؤلف دو مورد از این چهار کتاب، طوسی است که علما ضعف علمی و اضطراب در روش بحث او را برملا ساخته اند. چنان که محمد مهدی بحر العلوم می گوید علمای شیعه بیان داشته اند که آرای وی در آن تقریباً فاقد انضباط است. همچنین طوسی در جایی یک راوی را ضعیف اعلام می کند و در جایی دیگر به روایت او عمل می کند، و روایت مرسل را قبول و روایت مسند و روایت فرد ثقه را رد می کند.

علمای شیعه تأکید کرده اند که وی در دو کتاب تهذیب الأحکام و الاستبصار دچار پریشانی بزرگی شده است، و چنان که شاخوری می گوید: خطاها و غلطهای او قابل شمارش نیست. پس چگونه می توان به علم و روایت چنین شخصی اعتماد کرد. شگفت این است که آنان وی را شیخ طائفه می نامند. وقتی که این شیخ طائفه است، دیگر علما چه وضعیتی دارند؟!

چنان که قبلاً ذکر شد، حتی یکی از علمای شیعه او را در مورد عقلش متهم ساخته است، زیرا وی می گوید: انگار که مؤلف زمانی که به کتاب الاستبصار نگاه کرده است در حالت بیداری نبوده است!!

البته این وضعیت تنها به طوسی اختصاص ندارد، حتی مؤلف کتاب سوم، یعنی صدوق، برخی از علمای شیعه در مورد ثقه بودن او شک کرده اند، زیرا چنان که قبلاً ذکر شد همه کتب رجالی قدیم شیعه او را ثقه ندانسته اند. این موضوع چیزی است که ایجاد شک می کند!

۵- بحار الأنوار

این کتاب در قرن یازدهم، یعنی بیشتر از هشت قرن بعد از آخرین امام ظاهر شیعیان نوشته شده است. به همین دلیل، وی روایاتی را جمع آورده است که این شک در مورد آنها می‌رود که بیشتر آنها در این قرن جعل شده باشند. به همین دلیل، برخی از علمای معاصر شیعه در مورد این کتاب هشدار داده‌اند.

از جمله آیت الله محمد آصف حسینی می‌گوید: شکی نیست که در سند روایات مذکور در کتاب، افراد ضعیف و کذاب و مجهول فراوانی وجود دارد.... وی همچنین می‌گوید: کتاب بحارالأنوار علامه مجلسی (رضوان الله علیه) گرچه دریاهای نور است، اما در آن میکروب‌هائی مضر برای استفاده کنندگان از آن وجود دارد. سپس می‌گوید: چیزی که کمر شکن است وجود روایاتی است که سندشان معتبر است، اما معانی آنها متضارب است و متونشان تناقض دارد. مشهورترین علت های این امر، مجهول بودن راویان در تلقی است.

شاید تفسیر این سخن، کلام سابق از آن دانشمند زیدی باشد که شهادت داد یکی از علمای شیعه جعل حدیث می‌کرد و سندهای صحیحی برای آنها وضع می‌کرد.

شهادت سابق از آیت الله محمد آصف محسنی، شهادت عالمی از علمای شیعه است که نسبت به کتاب آگاه است، و پرده از این کتاب آکنده از میکروبهای عقیدتی و اخلاقی است که کذابان آنها را ایجاد کرده‌اند تا عقائد خود را یاری داده و دین اسلام را دچار فساد سازند.

پس چه وثاقتی در این کتاب‌هائی وجود دارد که قرن‌ها بعد از عصر روایت ایجاد شده‌اند و مؤید استمرار نیرنگ و دسیسه در این دین هستند.

اما برای روایات اهل سنت، خداوند مردان مخلصی را روانه کرده و احادیث کذب موجود در آن را- که افراد نفوذی در اسلام خواسته‌اند به وسیله آنها دین را فاسد سازند- برملا ساخته و پرده آنها را کنار زده‌اند.

به کتاب‌های نوشته شده در باب احادیث موضوع در نزد اهل سنت مراجعه نمایید تا بدانید که آنان از قرن سوم هجری روایت کذابانی را که خواسته‌اند به منابع سنت نفوذ کنند کشف کرده‌اند و آنها را در کتاب‌هائی جمع آورده‌اند.

اما علمای شیعه در طول این مدت به منابع خود عنایت نورزیده‌اند، و حتی معلوم نیست که تا قرن یازدهم- یعنی بیشتر از هشت قرن- کجا بوده‌اند.

۶- منصفان شیعه اعتراف دارند که اهل سنت در ضبط و حفظ روایات و بررسی و پالودن آنها، بسیار زودتر از شیعه دست بکار شده‌اند.

* نورالدین موسوی عاملی می‌گوید: «کتاب اهل سنت بر این دلالت دارد که آنان در ابتدای عصر تابعین، احادیث خود را برگزیدند و بر آنها اعتماد کردند و آنچه را که در مورد صحتش شک و شبهه داشتند ساقط کردند».

منظور از زمان تابعین، اواخر قرن اول و دوم است، یعنی تقریباً هزار و سیصد سال قبل. این دلیل بر این است که خداوند دین را بوسیله اهل سنت حفظ کرده است.

* هاشم معروف حسنی در تأکید بر این واقعیت می‌گوید: «چیزی که نباید انکار کرد این است که محدثان اهل سنت از اواسط قرن پنجم- در قیاس با محدثان شیعه- آگاهی و هوشیاری بیشتری داشتند نسبت به خطراتی که حدیث شریف را فراگرفته بود». این شهادت برخی از منصفان شیعه است که بیان می‌کنند اهل سنت روایات خود را حفظ کرده و شیعیان روایات خود را مهمل گذاشته‌اند.

این موضوع مؤید این است که منابع شیعه فاقد درجه وثاقت هستند و نمی‌توان در مورد دین و عقیده و شریعت به آنها استدلال کرد.

پس آیا بعد از این شهادت‌های محققان شیعه، جایز است در تثبیت عقیده یا بیان حکمی که به وسیله آن می‌توان به خدا تقرب جست، به مثل این کتابها اعتماد کرد؟! کسی که دیش برایش اهمیت دارد دنبال منابع موثقی می‌گردد تا با روایات صحیح از رسول خدا ﷺ، به عبادت خدای خود بپردازد و به کتابهای غیر معتمد توجه نمی‌کند. کسانی که در جستجوی حق کوتاهی کرده‌اند و از پدران و اجداد پیروی نموده و زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند، باید در آخرت پاسخگو باشند. و الله المستعان

مبحث بیست و یکم:

عدم احاطه کامل روایات شیعه به علوم دین

مطلب اول:

بیان موضوع عدم احاطه روایات شیعه به علوم دین

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع عدم احاطه روایات شیعه به علوم دین

مطلب اول:

بیان موضوع: عدم احاطه کامل روایات شیعه به علوم دین

این کتاب را با بحث در مورد امامت و ادعای شیعه اثنی عشری در این مورد شروع کردیم که امامت به مانند نبوت می باشد، و شیعه در مورد دین خود به امامت اعتماد دارد و اشخاصی را معین کرده اند و اظهار می دارند که آنان از جانب خدا به عنوان امام تعیین شده اند، و شیعیان در شناخت دین خود بر آنان اعتماد دارند.

همچنین اظهار می دارند که این ائمه «کشتی نجات» هستند و هر کس سوار آن شود نجات می یابد و هر کس سوار نشود هلاک می شود!!

نیز ده ها هزار روایات به این ائمه منتسب ساخته اند که در مباحث قبلی عدم موثق بودن آنها روشن شد.

اما ما در اینجا فرض را بر این می گذاریم که این روایات صحیح هستند و از طرف ائمه و کسانی صادر شده اند که تا نیمه قرن سوم تداوم یافتند.

اما سوال این است آیا صحیح است که این روایات «کشتی نجاتی» را معرفی کرده اند که هر کس سوار آن شود به کشتی دیگری نیاز پیدا نخواهد کرد، زیرا حسب ادعای آنان، نجات فقط در سوار شدن بر آن است، زیرا بیانگر همان حقیقتی دینی است که فرد مسلمان به آن نیاز دارد؟

این چیزی است که در این بحث إن شاء الله خواهیم دید.

این کار با مراجعه مذهب شیعه و آنچه که مشتمل بر چند علم می باشد، از جمله:

خود روایات، مصطلح الحدیث که به وسیله اش آن روایات حفظ می شود، فقه که تفصیل احکام است، اصول فقه که قواعد فقه می باشد و تفسیر که بیان و شرح قرآن می باشد.

ما بر این باوریم که شیعیان اثنی عشری اکتفا نکردند به آنچه که در این علوم از ائمه نقل شده است، علوم می که تمثیل گنجینه هائی می باشند که دین بر پایه آنها قرار می گیرد و به شهادت علمای شیعه و نحوه عمل آنان که بزرگ ترین شاهد بر این حقیقت می باشد، در زمان حیات ائمه آنان، آن قدر روایت از آنان نقل نشده که کفایتشان را بکند.

در زیر نمونه‌هایی از اعتراف علمای آنان به این حقیقت بیان می‌شود. هر یک از این علوم را به صورت جداگانه مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱- روایات

کسی که روایات وارده در مورد احکام را در کتب شیعه نظاره کرده باشد می‌داند نسبت زیادی از این روایات که قریب هشتاد درصد می‌باشد، از روایات اهل سنت می‌باشند که غالباً بعینه نقل شده‌اند و سپس به ائمه منتسب شده‌اند و برخی تحریف شده یا چیزهایی به آنها اضافه شده یا از آنها کم شده است.

تصنیفات شیعیان در قرن چهارم آشکار شد، و این قرنی است که در آن همه روایات اهل سنت تدوین شده و اهل سنت دارای کتابها و موسوعاتی شده بودند. هر کس ادعا دارد که قبل از آن تاریخ شیعیان اثنی عشری کتابهایی داشته‌اند که نسبت آنها به مؤلفانشان قبل از آن تاریخ صحیح می‌باشد، آن را به ما نشان دهد، زیرا اگر یافت می‌شد، آشکار می‌گشت. ادعاهایی که کتاب‌های تراجم شیعه را پر کرده‌اند و می‌گویند کتاب‌های بسیار زیادی از علمای آنان وجود دارد، اما نسخه‌های آنها موجود نیست، صرف ادعا است و حقیقت به وسیله آنها ثابت نمی‌شود.

حیدر حب الله، از محدثین شیعه، در یکی از سخنان خود در مورد انتساب فقه شیعه به فقه سنی - که به زودی خواهد آمد - می‌گوید: «این نظیر سخن منسوب به سید محمد حسین بروجردی (م ۱۳۸۰هـ) است که در آن می‌گوید روایات اهل بیت علیهم‌السلام به مانند - یا بیانگر - حاشیه‌ای بر فقه اهل سنت هستند»^۱.

۲- مصطلح الحديث

به اعتراف علمای شیعه، این فن قبل از قرن چهارم در میان اهل سنت به کمال و پختگی رسید، حال آنکه شیعیان در قرن ششم یا هفتم این فن را شناختند، زیرا در این تاریخ اقدام به نقل آن از کتب اهل سنت کردند.

۱- علم الکلام المعاصر، حیدر حب الله: ص ۲۹ - ۳۱.

قبلاً تفصیل این مطلب ذکر شد و تکرار سخنان برخی از علمای شیعه در اینجا از باب یادآوری اشکالی ندارد.

* حرعاملی بیان داشته که اصطلاح جدید، یعنی تقسیم حدیث در نزد شیعه به حدیث صحیح و غیر صحیح، که ابن مطهر آن را وضع کرده است، تلاشی برای تقلید از اهل سنت است. وی می‌گوید: «اصطلاح جدید موافق اعتقاد اهل سنت و اصطلاح آنان است، و بلکه می‌توان گفت که از کتب آنان اخذ شده است، چنانکه اگر این موضوع را دنبال کنی این حقیقت روشن است.»^۱

* کرکی، از اخباریون شیعه و نویسنده کتاب هدایة الأبرار می‌گوید: «تقسیم حدیث به چهار نوع مذکور در الدرایة از اختراعات عامه (اهل سنت) است، و عمل اصحاب متأخر ما به آن، از روی غفلت واقع شده است. این غفلت بزرگی است، زیرا به فساد و طعنی که به وسیله آن بر اصل مذهب مترتب می‌شود - چه برسد به اهل مذهب - آگاهی نیافته اند...»^۲. «تا اینکه طریقه اصولیون رواج یافت و اصول عامه با اصول خاصه در هم آمیخت، و متأخرین از عمل به بیشتر احادیث امتناع ورزیدند، و به همین دلیل اختلاف در میان آنان زیاد شد و سرگردانی و حیرت زیادی پدید آمد»^۳.

آری، این حیرتی است که خداوند عز و جل را به خاطر سلامتی از آن حمد و ستایش می‌گوئیم، زیرا روایات از جانب فرد معصوم صادر نشده‌اند، و پیروان طائفه آن را محافظت نکرده‌اند، و پیاده‌سازی و تطبیق مصطلح الحدیث بر آن، موجب ابطال آن می‌شود.

۳- فقه

فقه جانب تشریعی دین و مربوط به اعمال بندگان است.

۱- وسائل الشیعة ۲۵۹/۳۰.

۲- هدایة الأبرار إلى طریق الأئمة الأطهار: ص: ۱۳۶.

۳- هدایة الأبرار إلى طریق الأئمة الأطهار: ص: ۱۳۶.

اولین کتاب فقهی شیعه اثنی عشری، انعکاس فقه سنی می باشد که قبل از آن کتاب به پختگی و کمال رسیده بود، و قبل از این کتاب دیگری برای شیعه وجود ندارد، و همین عامل شیعیان را واداشت که بر کتب اهل سنت اعتماد نمایند.

* جعفر شاخوری بحرانی، از پژوهشگران شیعه می گوید: «فقه‌های اولیه بعد از وفات امام حسن عسکری در نیمه قرن سوم هجری، دریافتند که فقه سنی و مؤسسه دینی سنی، زمانی طولانی بر آن گذشته و تکوین یافته است، و در خلال این زمان گام‌هایی را برای بنیان گذاری آن برداشته است، حال آنکه فقه امامیه جدیداً و در قالب و فرمول‌های روشمند در پی ایجاد و ظهور است. این بدان خاطر بود که عصر تشریع با وفات رسول خدا ﷺ برای اهل سنت پایان پذیرفت، و از آن هنگام این مدرسه شروع به ظهور کرد. اما در مدرسه امامیه، در اوائل قرن چهارم هجری و بعد از پایان غیبت صغری امام مهدی، عصر تشریع پایان پذیرفت و عصر فقه آغاز شد. پس مدرسه امامیه بر یک مبنای کاملاً علمی ایجاد شد و وظیفه خود را صیانت از میراث ائمه و شکل دهی به آن بر اساس روش بحث فقهی قرار داد که یک احساس قوی مبنی بر ضرورت مسابقه زمانی و همراهی و هم‌تراز شدن با نتایج بدست آمده در مدرسه سنی، آن را تشویق می کرد»^۱.

چرا ائمه با نتایج بدست آمده در مدرسه سنی همراهی نکردند حال آنکه شاهد نتایج آن مدرسه بودند و معاصر آن به سر می بردند؟!!

* حیدر حب الله در مورد فقه اثنی عشری می گوید: «با ظهور دو کتاب المبسوط و الخلاف شیخ طوسی (م ۴۶۰ هـ) وضعیت متفاوت شد. طوسی در کتاب اول در پی اثبات این بود که میراث خاص شیعیان، دربردارنده همه مسائل و مفردات فقهی و صورت‌ها و فرضیات آن و امور مستحدثه می باشد. وی قصد دفع تهمتی را داشت که متوجه امامیه شده بود و می گفت: امامیه فقه ندارد. پس کتاب المبسوط را بر اساس آن تأسیس کرد. اما- چنان که به نظر می رسد- طوسی کتاب‌هایی شیعی را در مقابل خود نداشت تا در تألیف المبسوط در راه آنها گام بردارد. به همین دلیل فروعی که اهل سنت در مصنفات

خود مطرح کرده بودند گرفت و تلاش نمود مواضع شیعه را در مورد آنها بیان نماید. از این طریق، افکار و سخنان و فرضیات و خلاف‌های سنی داخل شیعه شد. بعد از اینکه طوسی کتاب الخلاف را بر اساس فقه مقارن تألیف کرد و ساحت شیعه را غرق در آراء فقهی سنی و مناقشه آنها در چارچوبی مشتمل بر همه مسائل فقهی از ابتدا تا آخر کرد، این امر به وی امکان داد که تجربه المبسوط را به صورتی برجسته و درخشان ارائه نماید. بدین سان تفکر شیعی دریافت که باید از خلال پیروی و دنباله روی از کتاب المبسوط که آغاز مرحله‌ای جدید بود، باید خلاف‌ها و تفکر سنی را در جزئیات و روش، به صورتی بزرگتر دنبال نماید، و این باعث بر افروخته شدن خشم و غضب برخی از فقهاء امثال ابن ادریس حلی بر آنچه پیش از این آورده‌ایم شد. اما آمدن علامه حلی (م ۷۲۶هـ)^۱ اوضاع را تغییر داد و برغم مظاهر مورد حفاظت آن، راه را بر منتقدان تجربه شیخ طوسی بست و علامه حلی در چارچوبی وسیع‌تر داخل تفکر سنی شد و به شیوه‌ای متمایز علوم دینی اهل سنت را فراگرفت و حتی نزد برخی از علمای آنان شاگردی کرد^۲.

حیدر حب الله بعد از سخنانی در مورد نتایج فقهی شیعه امامیه می‌گوید:

«این دیدگاه که می‌گوید امثال سید مرتضی (م ۴۳۶هـ) و شیخ طوسی با توجه به سیاق تاریخی معینی که منتج به این کتب شد، اجماع زیادی را در کتب خود بکار می‌بردند، و آن سیاق مواجهه با اهل سنت است، یعنی کسانی که از شیعه خرده گیری می‌کردند به این دلیل که شیعیان کتابهای فقهی و رجالی ندارند. این امر نیاز به ابراز نوعی از وحدت و پیوستگی را ایجاب نمود». سپس می‌گوید: این نظیر دیدگاه منسوب به سید محمد حسین بروجردی (م ۱۳۸۰هـ) است که می‌گفت: روایات اهل بیت علیهم‌السلام به مانند - یا بیانگر - حاشیه‌ای بر فقه اهل سنت هستند».

۱- حیدر حب الله در حاشیه کتاب خود بیان داشته که حلی نزد اهل سنت درس خوانده است و می‌گوید: علامه حلی نزد برخی از علمای اهل سنت چون شیخ نجم الدین علی بن عمر کاتب قزوینی شافعی و شیخ برهان الدین نسفی حنفی و شیخ تقی الدین عبدالله بن جعفر بن علی بن صباغ حنفی کوفی شاگردی کرد و درس خواند. نک: أعيان الشيعة ۵: ۴۰۱-۴۰۲؛ أمل الآمل ۲/ ۸۱؛ ریحانة الأدب ۱۷۸/۴؛ مجالس المؤمنین ۱: ۵۷۱؛ لؤلؤة البحرین، ص: ۲۲۳-۲۲۴.

۲- نظری السنة فی الفكر الإمامی: ۲۲۸.

وی در ادامه می‌گوید: «همین تفکر سید بروجردی را سید حسین مدرسی طباطبائی بر کتاب المبسوط شیخ طوسی در علم فقه پیاده می‌کند و معتقد است که قرائت کتاب‌های فقهی اهل سنت که معاصر شیخ طوسی بوده‌اند بیانگر این معنا هستند که شیخ طوسی هدفش نوشتن حاشیه‌ای بر تفکر سنی بود که بیانگر دیدگاه‌های شیعه در مورد موضوعات مطرح شده آن هنگام باشد و شبیه پدیده تعلیق نویسی بر رسائل علمی فقهی متأخر و معاصر است.

این تفکر اگر صحیح باشد- و برخی ادعای عکس آن را نکنند- افق جدیدی را در مقابل ما در عملیات تدریجی قرائت فقه شیعه می‌گشاید، به عنوان مثال می‌پرسیم: آیا روش تقسیم بندی و باب بندی که در زمان شیخ و بعد از او در علم فقه رواج داشت، برگرفته از ترتیب ابواب فقه اهل سنت بود، آنچنان که این موضوع با مقایسه کتب سابق چون کتاب‌های مفید (م ۴۱۲هـ) و صدوق (م ۳۸۱هـ) چون المقنعة و الهدایة و المقنعة روشن می‌شود، یا اینکه وضعیت چنین نیست؟^۱

۴- اصول فقه

شیعیان اثنی عشری در طول این مدت هم عنایتی به اصول فقه نداشتند، زیرا این علم از علوم اهل سنت است. به همین دلیل چاره‌ای جز اعتماد بر اهل سنت و اخذ این علم از آنان نیافتند.

* کرکی می‌گوید: «شیعیان در اصول فقه تألیفی نداشتند، زیرا به آن نیازی نداشتند، چه همه ضروریات دین و نظریات آن در اصول منقول از ائمه هدی (ع) وجود داشت. این وضعیت به همین منوال ادامه یافت تا اینکه ابن جنید ظهور کرد و به اصول و فروع عامه نگاه کرد و کتابی را بر این منوال تألیف کرد و حتی به قیاس عمل کرد»^۲.

۵- تفسیر

۱- علم الکلام المعاصر، حیدر حب الله ص ۲۹-۳۱.

۲- هدایة الأبرار إلى طریق الأئمة الأطهار ص: ۲۳۳.

همچنین شیعیان کتاب تفسیری نداشتند که حقائق قرآن را بیان کرده و الفاظ آن را شرح نموده و گنجینه‌های آن را آشکار نماید. وقتی که آنان بر کتب تفسیری اهل سنت اطلاع یافتند و آن را با موارد موجود در نزد خود قیاس کردند دریافتند که در آن علمی است که در روایات آنان وجود ندارد. پس چاره‌ای جز اعتماد بر اهل سنت و رجوع به آنها نیافتند.

کسی که از تفاسیر قدیمی شیعه که با اعتماد بر روایات منسوب به ائمه نوشته شده‌اند، اطلاع داشته باشد می‌داند که جز در موارد نادر تفسیری در آنها مشاهده نمی‌شود، بلکه همه تفسیر قرآن را در مورد شیعه و ائمه آنان و پیروانشان و طعن و تکفیر اصحاب رسول خدا ﷺ خواهد یافت. اما مفسران متأخر شیعه وقتی که امور قانع کننده‌ای را در آن تفاسیر نیافتند، به کتب اهل سنت روی آوردند تا تفسیری را بیابند که افق‌های این کتاب بزرگ را برای آنان باز می‌کند.

این راه را ابتدا یکی از علمای بزرگ شیعه، یعنی طوسی ملقب به شیخ طائفه، پیمود و سپس این استفاده در عصر حاضر گسترش یافت.

در جاهائی که طوسی در تفسیر از روایات خارج شده است و بر تفاسیر اهل سنت اعتماد کرده است، برخی از علمای شیعه تلاش کرده‌اند تا آن را از باب تقیه معرفی نمایند. هر کس موافق حق عمل کند، به نظر اینان تقیه کرده است!! ائمه اگر موافق حق باشند تقیه کرده‌اند و علما اگر حق را اظهار نمایند تقیه کرده‌اند!! اصلاً برای چه کتاب تألیف می‌شود؟ وقتی که فرد نتواند حق را بیان کند دیگر انگیزه‌ای برای تألیف نیست و فرد باید سکوت نماید!

* شیخ حسین نوری طبرسی که کلام علمای شیعه را در مورد ناقص بودن و قرآن و اثبات تحریف آن گرد آورده است، می‌گوید: «کسی که در کتاب التبیان - یعنی تفسیر طوسی - تأمل کرده باشد در می‌یابد که وی با مخالفان بسیار مدارا و مماشات کرده است، چه می‌بینیم که وی در تفسیر آیات به نقل کلام حسن و قتاده و ضحاک و سدی و ابن جریر و جبائی و زجاج و ابن زید و امثال آنان بسنده می‌کند و چیزی را از مفسرین

امامیه نقل نمی‌کند و خبری را از کسی از ائمه نقل نمی‌کند، مگر در مواردی کم. شاید وی در نقل خود با مخالفان موافقت کرده است. حتی وی افراد اول را در طبقه اول مفسران بشمار آورده است، یعنی کسانی که طریقه و دیدگاه نیکوئی دارند. اگر وی به طریق مماشات گام برنداشته بود، کار وی عجیب و غریب بود^۱.

برخی از متأخرین تأکید کرده‌اند که تفاسیر شیعه برای فهم قرآن کفایت نمی‌کند. به همین دلیل با شرمندگی به اقوال صحابه و تابعین از اهل سنت استدلال کردند. به تفاسیر معاصر شیعه هم اگر بنگرید می‌بینید که پر از تفاسیر اهل سنت هستند.

۶- قرآن کریم

قرآن کریم اساسی‌ترین منبع دین است. اما چه کسی آن را جمع آوری کرد؟! چه کسی تا به امروز از آن محافظت کرده است؟! آیا ائمه شیعه آن را روایت کرده‌اند؟! آیا شیعیان و ائمه آنان - بعد از علی بن ابی طالب علیه السلام - آن را از غیر اهل سنت گرفته‌اند؟!

آیا در روایات چندین تئو شیعه، یک سند شیعی برای روایت قرآن یافت می‌شود؟! به درستی که شیعیان قرآن را از اهل سنت اخذ کردند، یعنی کسانی که در دوران‌های مختلف اسلامی آن را جمع‌آوری و نسخه‌برداری و روایت کردند!! پس در کجا یک روایت از ائمه شیعه وارد شده که قرآن را روایت کرده باشند؟!

۱- فصل الخطاب: ص: ۳۵ و ورقه ۱۷ از نسخه مخطوط کتاب مذکور.

مطلب دوم:

نگاهی به موضوع عدم احاطه روایات شیعه به علوم دین

بعد از بیان مختصر در مورد اهل سنت که مذهب شیعه بر مبنای آنها بنا شده است، توضیحاتی را در این زمینه خواهیم داشت.

۱- کشتی نجات

شیعیان ادعا دارند که مذهب شیعه «کشتی نجات» است و هر کس بر آن سوار شود نجات می‌یابد و هر کس سوار نشود هلاک می‌شود.

چنان که قبلاً ذکر شد اگر به روایات شیعه مراجعه شود، روشن خواهد شد که غالب آنها کپی از روایات اهل سنت هستند. قبل از اینکه اولین کتاب اثنی‌عشری تألیف شود، اهل سنت کتب خود را نوشته و روایات خود را ضبط کرده بودند. پس کدام یک از این دو گروه از دیگری اخذ کرده‌اند؟!

شکی نیست که با یک نگاه صرف می‌توان به این نتیجه رسید که متأخر از متقدم اخذ کرده است. این موضوع بر این دلالت دارد که این مذهب «کشتی نجات» نیست، زیرا اگر چنین بود به کشتی دیگری نیاز پیدا نمی‌کرد.

همچنین بیانگر این موضوع است که آن روایات منسوب به ائمه، نیاز آنان به علم را پاسخ نگفته است، و اگر این روایات از جانب امامان منصوب خداوند می‌بود آنان را بی‌نیاز می‌کرد؟! چیزی که خواهد آمد شاهد این حقیقت می‌باشد.

۲- مصطلح الحديث

شیعیان اتفاق نظر دارند که این علم از اهل سنت اخذ شده است و اعترافات خودشان قوی‌ترین دلیل بر آن می‌باشد، زیرا عاملی تأکید می‌کند: چنان که با تتبع آشکار می‌شود، این علم از کتب آنان اخذ شده است. حلی از علمای شیعه در قرن هفتم نیز در چارچوبی

وسیع‌تر داخل تفکر سنی شد، و به شیوه‌ای متمایز علوم دینی اهل سنت را فراگرفت، و حتی نزد برخی از علمای آنان شاگردی کرد.^۱

این موضوع شاهد دیگری بر این موضوع است که «کشتی نجات» موهوم به تنهایی برای نجات کافی نیست، زیرا اگر کافی می‌بود به کشتی دیگری نیاز نبود که بر علوم آن کشتی حمله ببرد و با آن علوم کشتی خود را پشتیبانی نماید.

چرا ناخدایان این کشتی یعنی ائمه - اگر ائمه می‌باشند - که رهبران این کشتی می‌باشند این علوم را بیان نکرده‌اند تا علوم این کشتی کافی بوده و به کشتی دیگری نیاز نباشد؟ اگر کشتی اثنی‌عشری کشتی نجات می‌بود به کشتی دیگری نیاز نبود. بلکه آن کشتی که به کمک این کشتی آمده است، «کشتی نجات» می‌باشد.

این کشتی، کشتی محمد ﷺ است و مسافران آن، پیروانش می‌باشند. در این کشتی همه چیزهای مورد نیاز در دین وجود دارد و از آن چیزها به کشتی‌های دیگر می‌دهند و چیزی از آنان اخذ نمی‌کنند.

آیا این دلیلی آشکار بر این واقعیت نیست؟ به درستی که عقلا به بازنگری و اتخاذ تصمیم صحیح برای سوار شدن بر کشتی اصلی جهت رسیدن به نجات، بسیار نیازمند هستند.

۳- فقه

فقه چکیده فهم و شناخت از خدا ﷻ و رسول اوست. این علم در نزد اهل سنت، یعنی مسافران کشتی رسول خدا ﷺ به کمال و پختگی رسید.

این علم تکامل و پختگی می‌یافت حال آنکه ائمه شیعه نیز وجود داشتند. البته امام بودن آنان ادعای شیعه است، و ما آنان را از این ادعای اثنی‌عشری مبرا می‌دانیم.

۱- نظری السنة فی الفكر الإمامی، ص ۲۲۸.

چنان که قبلاً ذکر شد شاخوری می‌گوید: «فقه‌های اولیه بعد از وفات امام حسن عسکری در نیمه قرن سوم هجری، دریافتند که فقه سنی و مؤسسه دینی سنی، زمانی طولانی بر آن گذشته و تکوین یافته است، و در خلال این زمان گام‌هایی را برای بنیان‌گذاری آن برداشته است».

چنان که قبلاً ذکر شد، حیدر حب‌الله، محدث معاصر شیعه، بیان داشته که علامه حلی «در چارچوبی وسیع‌تر داخل تفکر سنی شد، و به شیوه‌ای متمایز علوم دینی اهل سنت را فراگرفت و حتی نزد برخی از علمای آنان شاگردی کرد».

پس چرا فقه و قاعده‌سازی برای آن از جانب ائمه وارد نشده تا شیعه اثنی عشری از فقه دیگران بی‌نیاز شود؟!

اگر اینان رهبران کشتی شیعه هستند چرا آنان را با فقهی بی‌نیاز نکرده‌اند که کشتی آنان را حفظ نماید؟!

چرا آنان را رها می‌کنند تا سوار کشتی دیگران شوند؟!

اگر چنان که شیعیان می‌گویند آنان رهبر می‌بودند، این موضوع را مهمل نمی‌گذاشتند! پس چون این کار را کرده‌اند، این دلالت بر این امر دارد که کشتی شیعه ناخدائی از اهل بیت ندارد و ناخدای آن مجهول است، ناخداهائی که آنقدر علم ندارند که بتوانند با آن، کشتی را بی‌نیاز سازند.

به همین دلیل، کشتی اثنی عشری به فقه کشتی نبوت نیازمند شد تا از آن مواد لازم برای حرکت و استمرار را اخذ نماید و اگر چنین کاری انجام نمی‌شد، کشتی متوقف می‌شد. پس کشتی‌ای که کشتی شیعه از آن سوختگیری کرده است کشتی نجات می‌باشد. کشتی‌ای که عطا می‌کند و خود چیزی به وام نمی‌گیرد، مستحق صفت «کشتی نجات» می‌باشد.

پس کشتی شیعه منتسب به اهل بیت می‌باشد با این ادعا که امامت امتداد نبوت است. اگر این ائمه چنین می‌بودند کشتی را به صورت ناقص و نیازمند رها نمی‌کردند. پس آیا زمان کشف حقیقت فرا نرسیده است؟!

۴- اصول فقه

امروزه کتابخانه‌های شیعه پر از کتاب‌های اصول فقه می‌باشد، و شیعیان به بحث در مورد اصول فقه می‌پردازند، و در عرضه آن بر پیروان مذاهب با هم مسابقه می‌دهند! آیا آنان می‌دانند که این علم را از کشتی اهل سنت گرفته‌اند؟! چرا ائمه، علم اصول متمایز از علوم اهل سنت را برای آنان باقی نگذاشته‌اند؟! اگر آنان رهبران کشتی نجات هستند چرا آنان را به کشتی دیگری نیازمند می‌کنند؟! سوال‌های دیگری نیز پشت سرهم وارد می‌شوند، اما آیا کسی جواب آنها را می‌دهد؟!

۵- تفسیر

تفسیر قرآن، بزرگترین علوم می‌باشد. تفسیر، علمی است که در ابتدای این کتاب بیان داشتیم که شیعیان اظهار می‌دارند وظیفه ائمه، بیان آن است. اما آنان همه از دنیا رفته‌اند و برای قرآن تفسیری باقی نگذاشته‌اند که آنان را از دیگران بی‌نیاز سازد، حال آنکه قبل از قرن چهارم این علم در میان اهل سنت به پختگی رسیده است.

تعدادی از مفسران اهل سنت، هم عصر ائمه شیعه بوده‌اند، و اولین کتاب‌های تفسیری اهل سنت در عصر آنان آشکار شد. پس اگر آنان امامانی منصوب خدا هستند چرا برای قرآن تفسیری ارائه نداده‌اند که پیروانشان را از تفسیر اهل سنت بی‌نیاز سازد؟! ما یقین داریم که این نیکان اهل بیت امامانی منصوب خدا نیستند، بلکه اینها ادعاهائی است که به آنان منتسب شده است، و اگر امام می‌بودند شیعیان را از دیگران بی‌نیاز می‌ساختند.

۶- اگر امروزه کسی در علوم شیعه و کتاب‌های آنان در کتابخانه‌ها بنگرد در می‌یابد که این علوم که آنان از اهل سنت گرفته‌اند و سپس اقدام به تغییر و تعمیق آنها کرده‌اند، بیشترین قسمت از علوم شیعه اثنی عشری را تشکیل می‌دهند.

اگر این علوم برای شیعه ضروری هستند چرا ائمه آنان این علوم را بیان نکرده‌اند؟! اما اگر غیر ضروری هستند چرا آنها را اخذ کرده‌اند و تلاش زیادی جهت متحول ساختن آنها بکار بسته‌اند؟!

۷- شیعیان به سبب این علومی که از اهل سنت اخذ کرده‌اند به دو دسته تقسیم شده‌اند:

گروهی این علوم را اخذ کرده و تحول و رشد داده‌اند و حتی تقریباً بر مصنفات روایی آنان طغیان کرده‌اند. این گروه را اصولیان می‌نامند و امروزه اکثریت را تشکیل می‌دهند و به برکت این علوم به زندگی رو کرده‌اند و با آن تعامل دارند و امروزه دارای دولتی هستند که اصولیانی که از علوم اهل سنت بهره برده‌اند بر آن حکومت می‌کنند.

اما گروه دوم این علوم را ردّ می‌کنند و با آنها و حتی با فرقه‌ای که این علوم را گرفته است می‌جنگند و آنان را تکفیر می‌کنند. این عامل سبب ضعف این گروه و خاموش شدن و انزوای آن شد. این گروه را اخباریون می‌نامند.

این موضوع بر این دلالت دارد که کشتی تغییر یافته‌ی آنان، که اصولیها آن را تغییر دادند و آن را با علوم اهل سنت کمک کردند، اگر چنین کاری را با آن نمی‌کردند، وضعیتی به مانند اخباریون پیدا می‌کردند.

این دلیلی آشکار بر این است که قدرت و استمرار که نصیب کشتی اصولیان شد، به سبب کمک خواهی از کشتی اهل سنت می‌باشد. این موضوع قوی‌ترین دلیل بر این موضوع است که کشتی آنان، کشتی نجات نیست.

۸- دو کشتی وجود دارد

صاحبان یکی از این دو کشتی ادعا دارند که ناخدای آن پیامبر ﷺ است که آن را بر اساس قرآن رهبری می‌کند و مجمل آن را بیان و مبهم آن را شرح می‌کند و پیروانش را تربیت می‌کند.

پس آنان سوار این کشتی شدند و از آن محافظت کردند و به وسیله آن عالم را فتح کردند و علوم دینی را ابراز داشتند که عالم را خیره ساخت، و حتی مؤسسات حقوقی جهانی از کتب آنان اقتباس کردند.

پس این کشتی تمایز یافت و برکت نبوت در علوم آن و جهاد و فتوحات آن آشکار شد و مردم به آن نیازمند شدند و او به مردم نیازمند نشد.

صاحبان کشتی دیگر معتقدند که ناخدای آن بعد از رسول خدا ﷺ، اشخاصی از اهل بیت او می‌باشند که آخرین آنان به زعم شیعیان در نیمه قرن سوم هجری مخفی شده است، و اظهار می‌دارند که این «کشتی نجات» است. اما آنان در این کشتی چیزی ندیدند که از دیگران بی‌نیازشان نماید و دیدند که کشتی آنان متوقف شده است، حال آنکه کشتی «نبوت» توسعه یافته و تقویت شده است. پس تصمیم گرفتند که از آن کشتی طلب کمک نمایند و دست خود را به سوی آن دراز کردند و از نورهای آن اقتباس کردند. پس کشتی آنان بعد از تقسیم، به دو کشتی تقسیم شد:

کشتی اصولیان و کشتی اخباریون.

بیشترین شیعیان سوار کشتی اصولیان شدند (آن کشتی که از علوم دیگر تغذیه کرده بود) و این کشتی به حرکت خود ادامه داد به طوری که امروزه آنان حتی دارای دولت و کیانی برای خود می‌باشند.

اما کشتی جدا شده، «کشتی اخباریون» در سایه فراموشی قرار گرفتند.

پس کدام کشتی می‌تواند کشتی نجات باشد؟ آن کشتی که علوم را به کشتی اصولیان داده است، یا کشتی اصولیان که از آنان وام گرفته است؟ این سوالی است که باید عقلای شیعه جواب آن را بدهند.

سخن پایانی

بعد از این گردش سریع در منابع روایی اثنی عشری و ظهور خللی که هیچ جنبه از جوانب آن منابع و روایان و مصنفان آنها از آن مصون نمانده‌اند، به این نتایج می‌رسیم:

۱- اهل بیت از جانب بسیاری از پیروان خود، انواع آزارها را متحمل شدند به طوری که حتی از آنان شکایت کردند و نفرینشان نمودند و به دروغ پردازی علیه آنان و تحریف در روایات و مصنفات پیروانشان متهم ساختند.

اینها شهادت کسانی است که شیعیان آنان را معصوم می‌دانند بر اینکه در روایات تحریف و دروغ روی داده است. اما شهادت دیگری از معصومان وارد نشده که کذب و تحریف رخ داده در احادیث و مصنفات را معین نماید. و این امر اعتماد به همه روایات شیعی را که دلیلی از جانب شخص معصوم مبنی بر قبول آنها نیامده باشد، از بین می‌برد. این شهادت از امامان اولیه تا زمان موسی بن جعفر کاظم می‌باشد و ائمه بعد از آنان دست به تصفیه و جدا سازی روایات صحیح از ضعیف نزده‌اند.

پس این روایات بر حکم اصل باقی می‌مانند، یعنی روایت کذب و تحریف شده شناخته شده نیستند و این موجب توقف در قبول همه روایات می‌شود.

علمای محقق مذهب به قرار گرفتن روایات در معرض تحریف و کذب اعتراف کرده‌اند و دلیلی از معصوم نیاورده‌اند که تحریف و کذب را برای آنان کشف کند.

۲- از مطالبی که در مورد منابع روایی شیعه بیان شد، برای ما روشن می‌شود که این منابع مورد محافظت نیستند و علمای مذهب در طول هشت قرن به آنها عنایت و توجه نکرده‌اند، و همین عامل اعتماد و ثقه به آنها را ضعیف کرده است، زیرا مصنفات نزدیک هشت قرن مکث کرده و اصول قدیمی برای آنها یافت نشده است. این عامل بیانگر این نکته است که علمای شیعه به آنها عنایت نکرده و بررسی و شرح و نسخه‌برداری آنها را انجام نداده‌اند. این عامل اعتماد به آنها را از بین می‌برد، خصوصاً اینکه وجود تحریف و کذب در روایات ثابت شده است.

۳- منابع تراجم رجال از چنان اطلاعاتی برخوردار نیستند که اهلیت این را داشته باشند که مرجعی کامل برای شناخت احوال راویان حدیث شیعه و درجات آنان باشند تا بتوانیم به وسیله این اطلاعات در مورد آنها داوری کنیم، زیرا تمام هم و غم کتب تراجم،

ذکر اشخاص و طبقه آنها و چیزهایی از این قبیل است و اگر درجه راوی ذکر شود، چنان که خود علمای شیعه گواهی می دهند به صورت عرضی بیان می شود، نه اصلی.

به همین دلیل، می بینیم که مصنفان متأخر علم رجال همه افرادی را که قدما ذکر نکرده اند، ثقه اعلام می کنند با این ادعا که فرد مهملی که چیزی در ترجمه او بیان نشده است، ثقه است!! و این به سبب کوتاهی کتب قدیمی می باشد. به همین دلیل متأخرین کوشیده اند این شکاف را با این روشی که ادیان را فاسد می کند ببندند.

برخی از علمای شیعه گواهی داده اند که همه راویان روایات وارده در باب عقیده و تاریخ مجهول هستند، یعنی کتب تراجم شیعه به معرفی آنان نپرداخته اند. حتی برخی از علمای شیعه مصنفان شیعه را مورد طعن قرار داده اند که عقائدشان فاسد و روششان مضطرب است و خطاهای زیادی دارند که اعتماد به کتب آنان را از بین می برد.

۴- قبلاً بیان شد که اخراج روایات جدید شیعی تا قرن یازدهم استمرار داشت با این ادعا که آنان روایاتی را یافته اند که از چشم عالمیان مخفی بوده است، و حتی اظهار داشته اند که روایاتی وجود دارد که در قرن یازدهم احکام قریب دوازده هزار حدیث را تغییر داد. این بر وجود جرأت بر تولید روایات دلالت می کند.

۵- بیان شد که هزاران روایت متضاد و متعارض وجود دارد که علما را دچار حیرت کرده است و همین عامل، آنان را واداشته که با ادعای تقیه میان روایت جمع کنند. اما این عامل موجب تحقیر اهل بیت و خوار شمردن آنان می شود و مسئولیت تناقض موجود میان روایات را بر دوش آنان می اندازد، زیرا حسب قول علمای شیعه، آنان اقوال متناقضی را بیان کرده اند و مردم را در آن حیرت قرار داده اند.

۶- قبلاً بیان شد که اتهامی عمدی متوجه اهل بیت شده مبنی بر اینکه آنان حقائق را مخفی می سازند و بلکه باطل و سخن باطل را اظهار می کنند و آنان این کار را برای حمایت جان خود می کنند و نه مخفی ساختن دین، بلکه هدفشان افساد دین است. آنان این کار را با دادن فتوای ناحق و جهت غافل ساختن افراد انجام می دهند. همچنین حتی اگر کسی از مردم نزد آنان نباشد از روی تقیه سخن باطل را بر زبان می آورند. حتی چنان

که علمای شیعه می‌گویند وضعیت یکی از ائمه به جایی رسیده بود که می‌خواست تظاهر به جنون کند تا از حکام در امان باشد.

این سخن چیزی جز توهین به این ائمه نیست، و اعتقاد ما در مورد آنان خلاف این است و اعتقاد داریم که اگر آنان امامانی منصوب خدا می‌بودند امامت خود را اظهار می‌کردند گرچه در معرض قتل قرار می‌گرفتند.

اکنون آنان مرده‌اند و تقیه نفعی به آنان نرسانده است. پس این چه زندگی‌ای است که شخص در آن از خود محافظت می‌کند و دینش را ضایع می‌سازد و برای مردم فتوای باطل می‌دهد، حال آنکه امام منصوب خداوند است.

ما اعتقاد راسخ داریم که ائمه بر مذهب اهل سنت بوده‌اند، و کسانی بوده‌اند که به آنان دروغ نسبت داده‌اند، و متهم به این نموده‌اند که به ظاهر و از روی تقیه با اهل سنت موافقت می‌کنند. پس هرگاه آنان عملی را انجام دادند یا سخنی را گفتند که به آن ایمان دارند، کسانی که با آنان تجارت می‌کنند، می‌گویند: آنان این کار را از روی تقیه کرده‌اند و آنان در خفا اعمال و اقوالی غیر این دارند که افرادی ثقه آنها را به ما اطلاع داده‌اند. این افراد ثقه مورد ادعا، همان کسانی هستند که ائمه از آنان شکایت کرده و لعنتشان نموده و تکذیبشان کرده و مردم را از آنان برحذر داشته‌اند.

۷- این روایات متناقض، موجب تناقض فتاوی علمای شیعه شده است، به طوری که بسیاری از علمای شیعه از این اختلاف، زبان به شکایت گشوده‌اند و حتی اختلافشان به حدی رسیده که فرد خود سخن خود را نقض می‌کند و دین متأخرین، غیر از دین متقدمان شده است، زیرا چنان که بسیاری از علمایشان می‌گویند، متأخرین در فتاوی چنان اختلافی با متقدمان دارند که نشانه‌های دین را تغییر داده است.

۸- بیان شد که شیعیان به بررسی اسناد اهتمام نکردند و روشی علمی را جهت شناخت روایت صحیح از روایت ضعیف وضع نکردند مگر در قرن هفتم. همچنین این روشی که وضع کردند از جانب برخی از علمای شیعه با مخالفت مواجه شد با این ادعا که همه روایات شیعه صحیح است و ائمه آنها را تأیید کرده‌اند.

در نتیجه همه کتاب‌هایی که در قرن پنجم نوشته شده‌اند، خصوصاً کتب اربعه، صحیح می‌باشند، زیرا از اصولی صحیح نقل شده‌اند و بر ائمه عرضه شده‌اند و ائمه آنها را تأیید کرده‌اند و نیازی به یک روش انتقادی ندارند.

اما دیگر علمای شیعه این سخن را سفیهانه می‌دانند و تأکید می‌کنند که همه روایات شیعه صحیح نیست، و روایات شیعه دستخوش تحریف و جعل شده است، و همین عامل بررسی و عرضه آن بر یک روش انتقادی، امری لازم است. اما این علما اظهار می‌دارند که این موضوع فقط نظری است و واقعیت تأثیری در آن ندارد.

اما مخالفان تأکید می‌کنند که پیاده‌سازی این روش انتقادی بر روایات شیعه، منجر به ابطال و اختفای دین شیعه به صورت کامل می‌شود، زیرا وضعیت راویان شناخته شده نیست، و کتب تراجم درجه آنها را ضبط نکرده‌اند و افراد کذاب و مجهول هم در میان آنان وجود دارند و اگر این روش اجرا شود این مذهب از هستی ساقط می‌شود.

این حقیقت را کسانی بیان کرده‌اند که حقیقت مذهب را درک کرده‌اند و از واقعیت روایات مذهب و راویان آن مطلع هستند!

گروهی از لحاظ نظری با آنان مخالفت کرده‌اند، اما این روش انتقادی را به صورتی خوب استعمال نکرده‌اند که بتواند روایات را منقی نموده و صحیح و ضعیف را از هم جدا نماید. شاید آنان از خوف تحقق سخن گروه مخالف این کار را نکرده‌اند که گفته‌اند پیاده‌سازی این روش منجر به ابطال دین می‌شود.

آیا ممکن است که این تحقیق سببی باشد که علمای طائفه با قرائت آن در روایات خود و عقائد و احکام مترتب بر این روایات تجدید نظر نمایند تا این روایات را از موارد ناصحیح تصفیه نمایند و امت بر قرآن و سنت رسول خدا ﷺ متحد شوند. به امید آن روز!

۹- این تحقیق برای ما روشن ساخت که شیعه اثنی عشری در علوم منقول از ائمه خود چنان دستاوردی را نیافت که در مسیر دینشانی کفایتشان را بکند و همین عامل، آنان را واداشت که دست کمک به سوی علوم اهل سنت دراز نمایند- علومى که به برکت پیروى آنان از پیامبر ﷺ به پختگی رسیده بود- تا حرکت تشیع را استمرار بخشند. این

امر بزرگ‌ترین تأثیر را در استمرار شیعه داشت. آن علوم قبلاً ذکر شد. شاهد این مدعا سرنوشت اخباریون شیعه است که علوم اهل سنت را نپذیرفتند، زیرا آنان دیگر نشانه‌ای در وجود ندارند و در انتظار ظهور مهدی هستند تا آنان را رهبری نماید. اگر گروه اصولیان تصمیم نمی‌گرفتند که از کشتی اهل سنت کمک بگیرند امروز شیعه به فراموشی سپرده می‌شد.

پس آیا شیعه برای دستیابی به حقیقت، مذهب را بازنگری می‌کند؟
در پایان سخن خود را خاتمه می‌دهیم با ذکر وعده الهی به کسانی که قصد دستیابی به حقیقت و جهاد و تلاش در راه او را دارند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ [العنکبوت: ۶۹]

کسانی را که در راه ما مجاهدت (و کوشش) کنند به راههای خویش راهنمایی خواهیم کرد، و خداوند با نیکوکاران است.»

فالله الموفق والهادي إلى سواء السبيل.

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه وسلم.

فهرست منابع

نخست: منابع شیعه

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
١	اختيار معرفة الرجال	مؤلف: شيخ طوسي ، تحقيق: تصحيح وتعليق: مير داماد استرابادي، تحقيق: سيد مهدي رجائي ، سال نشر: ١٤٠٤ ، انتشارات: بعثت - قم ، ناشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث .
٢	أساس الأصول في الرد على الفوائد المدنية الاسترابادية	مؤلف: سيد دلدار علي بن محمد معين نقوي نصير آبادي لكهنوي، لكهنو هند.
٣	أصل الشيعة وأصولها	مؤلف: شيخ كاشف غطاء، علاء آل جعفر، چاپ: اول، سال نشر: ١٤١٥ ، چاپخانه: ستاره، ناشر: مؤسسه امام علي.
٤	إعلام الوري بأعلام الهدى	مؤلف: شيخ طبرسي ، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، چاپ: اول ، سال نشر: ربيع الأول ١٤١٧ ، چاپخانه: ستاره - قم ، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم.
٥	أعيان الشيعة	مؤلف: سيد محسن امين ، تحقيق: تحقيق وتخريج: حسن امين ، ناشر: دار التعارف للمطبوعات - بيروت - لبنان .
٦	الإحتجاج	مؤلف: شيخ طبرسي ، تحقيق: تعليق وملاحظات: سيد محمد باقر خراساني ، سال نشر: ١٣٨٦-١٩٦٦ م ، ناشر: دار النعمان للطباعة والنشر - نجف اشرف .

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
٧	الإختصاص	مؤلف: أبو عبد الله محمد بن نعمان عكبري ملقب به شيخ مفيد، تصحيح وتعليق: علي أكبر غفاري، ترتيب فهرست: سيد محمود زرندي حرمي، منشورات جماعة المدرسين در حوزة علمي قم مقدس.
٨	الإرشاد	مؤلف: شيخ مفيد، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لتحقيق التراث، چاپ: دوم، سال نشر: ١٤١٤ - ١٩٩٣ م، ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
٩	الاستبصار	المؤلف: أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، حققه وعلق عليه: السيد حسن الموسوي، نهض بمشروعه: الشيخ علي الآخوندي، الناشر: دار الكتب الإسلامية، طهران، بازار سلطاني.
١٠	الأسرار الفاطمية	مؤلف: شيخ محمد فاضل مسعودي، تحقيق: تقديم: سيد عادل علوي، چاپ: دوم، سال نشر: ١٤٢٠ - ٢٠٠٠ م، چاپخانه: أمير - قم، ناشر: مؤسسة الزائر في الروضة المقدسة لفاطمة المعصومة عليها السلام للطباعة والنشر - رابطة الصداقة الإسلامية.
١١	الأصول الأصلية	مؤلف: فيض قاساني، سال نشر: ٢٥ محرم الحرام ١٣٩٠، ناشر: سازمان چاپ دانشگاه - ایران.
١٢	الاعتقادات في دين الإمامية	مؤلف: شيخ صدوق، تحقيق: عصام عبد السيد، چاپ: دوم، سال نشر: ١٤١٤ - ١٩٩٣ م، ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
۱۳	الإمام الصادق	مؤلف: محمد حسين مظفر، دار الزهراء، بيروت، چاپ: سوم ۱۳۹۷ هـ.
۱۴	الإمامة والتبصرة - من الحيرة	مؤلف: أبو الحسن علي بن الحسين بن بابويه قمي (ت ۳۲۹ هـ)، تحقيق: مدرسة الإمام المهدي، قم، دار المرتضى، بيروت.
۱۵	الانتصار	مؤلف: عاملي، چاپ: أول، سال نشر: ۱۴۲۲، ناشر: دار السيرة - بيروت - لبنان.
۱۶	الأنوار البهية	مؤلف: شيخ عباس قمي، تحقيق: مؤسسة النشر - الإسلامي، چاپ: أول، سال نشر: ۱۴۱۷، ناشر: مؤسسة النشر - الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
۱۷	التحرير الطاوسي	مؤلف: شيخ حسن صاحب المعالم، تحقيق: فاضل جواهری، چاپ: أول، سال نشر: ۱۴۱۱، چاپخانه: سيد الشهداء (ع) - قم، ناشر: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي - قم مقدس.
۱۸	التفسير الأثري الجامع : المقدمة - سورة الحمد	مؤلف محمد هادي معرفت، چاپ: اول. - تهران، إيران : مجمع جهانی تقریب بین مذاهب اسلامی، ۲۰۰۲. - ج ۱
۱۹	التفسير الصافي	مؤلف: فيض كاشاني، تصحيح وتقديم وتعليق: حسين اعلمي، منشورات مكتبة الصدر، تهران.
۲۰	الحبل المتين	مؤلف: بهائي عاملي، ناشر: منشورات مكتبة بصيرتي - قم.

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
٢١	الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة	مؤلف: يوسف بحراني، ناشر: شيخ على آخوندي، مؤسسة النشر- الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة (إيران).
٢٢	الخور العين	مؤلف: نشوان حميري، تحقيق كمال مصطفى، تقديم محمد زاهد كوثری.
٢٣	الخصال	مؤلف: شيخ صدوق، تحقيق: تصحيح وتعليق: علي أكبر غفاري، سال نشر: ١٨ ذي القعدة الحرام ١٤٠٣ - ١٣٦٢ ش، ناشر: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسة.
٢٤	الخلاف	مؤلف: شيخ طوسي، تحقيق: جماعة از محققين، سال نشر:- جمادي الآخر ١٤٠٧، ناشر: مؤسسة النشر- الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
٢٥	الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة	مؤلف: سيد علي خان مدني، تحقيق: تقديم: سيد محمد صادق بحر العلوم، سال نشر:- ١٣٩٧، ناشر: منشورات مكتبة بصيرتي - قم.
٢٦	الذريعة	مؤلف: آغا بزرك تهراني، دار الأضواء، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٣هـ-١٩٨٣م.
٢٧	الرجال (رجال ابن داود الحلي)	مؤلف: ابن داود حلي، تحقيق: تحقيق وتقديم: سيد محمد صادق آل بحر العلوم، سال نشر:- ١٣٩٢ - ١٩٧٢ م، ناشر: منشورات مطبعة الحيدرية - نجف أشرف.
٢٨	الرجال والدراية	مؤلف: جعفر سبحاني، نشر- المركز العالمي للدراسات الإسلامية.

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
٢٩	الرسائل	مؤلف: خميني، مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر- والتوزيع، ربيع الأول ١٣٨٥هـ.
٣٠	الرسائل الرجالية	مؤلف: أبو المعالي محمد بن محمد إبراهيم كلباسي، تحقيق: محمد حسين درايي، قم، دار الحديث، ١٤٢٢ق- ١٣٨٠ش.
٣١	الرواشح السماوية	مؤلف: مير داماد محمد باقر حسيني استر آبادي، تحقيق: غلام حسين قيصرهه، نعمة الله جليلي، چاپ: أول، سال نشر: ١٤٢٢- ١٣٨٠ش، چاپخانه: دار الحديث، ناشر: دار الحديث للطباعة والنشر.
٣٢	السرائر	مؤلف: ابن إدريس حلي، تحقيق: لجنة التحقيق، چاپ: دوم، چاپخانه: مطبعة مؤسسة النشر الإسلامي، ناشر: مؤسسة النشر- الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
٣٣	السفير الخامس	مؤلف: عباس زيدي مياحي، بيروت: ممثلة المرجع الشهيد السيد محمد الصدر في بيروت، ٢٠٠١م
٣٤	الشافي شرح الكافي	مؤلف: عبد الحسين بن عبد الله مظفر، چاپخانه: الغري، نجف، چاپ: ادوم ١٣٨٩هـ.
٣٥	الشهادة الثالثة المقدسة معدن الإسلام الكامل وجوهر الإيمان الحق	مؤلف: عبدالحليم غزي، چاپ دوم، ١٤٢٣هـ، دار القاريء- بيروت- لبنان.

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
۳۶	الشيعة في الميزان	مؤلف: محمد جواد مغنية، چاپ: چهارم، سال نشر: ۱۳۹۹ - ۱۹۷۹ م، ناشر: دار التعارف للمطبوعات - بيروت - لبنان.
۳۷	الشيعة والتصحيح	موسى موسوي، ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۸ م.
۳۸	صحيح الكافي	/ محمد باقر بهبودي چاپ نخست
۳۹	الصوارم المهرقة	مؤلف: شهيد نور الله تستري، تحقيق: سيد جلال الدين محدث، سال چاپ: ۱۳۶۷، چاپخانه: نهضت.
۴۰	العروة الوثقى	مؤلف: سيد محمد كاظم يزدي، تحقيق: مؤسسة النشر- الإسلامي، چاپ: أول، سال نشر: ۱۴۱۷، ناشر: مؤسسة النشر- الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
۴۱	علم الكلام المعاصر	حيدر حب الله - طبعة المركز العالمي للعلوم الاسلامية الأولى
۴۲	العوالم	مؤلف: شيخ عبد الله بحراني، تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (ع)، چاپ: نخست، سال نشر: ۱۴۰۷ - ۱۳۶۵ ش، چاپخانه: أمير - قم، ناشر: مدرسة الإمام المهدي (عج) بالحوزة العلمية - قم.
۴۳	الغدير	مؤلف: شيخ أميني، چاپ: چهارم، سال نشر: ۱۳۹۷ - ۱۹۷۷ م، ناشر: دار الكتاب العربي - بيروت - لبنان.
۴۴	الغيبة	مؤلف: شيخ طوسي، تحقيق: شيخ عباد الله تهراني، شيخ علي أحمد ناصح، چاپ: أول، سال نشر: شعبان ۱۴۱۱، چاپخانه: بهمن، ناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية - قم

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
۴۵	الفصول المهمة في أصول الأئمة	مؤلف: حر عاملي، تحقيق: تحقيق وإشراف: محمد بن محمد الحسين قائني، چاپ: أول، سال نشر: ۱۴۱۸ - ۱۳۷۶ ش، چاپخانه: نگین - قم، ناشر: مؤسسة معارف إسلامي إمام رضا (ع) .
۴۶	الفهرست للطوسي	مؤلف: شيخ طوسي، تحقيق: شيخ جواد قيومي، چاپ: أول، سال نشر: شعبان المعظم ۱۴۱۷، چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي، ناشر: مؤسسة نشر الفقاهة .
۴۷	الفوائد البهية في شرح عقائد الإمامية	مؤلف: محمد جميل حمود، چاپ دوم، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ۲۰۰۱ م
۴۸	الفوائد الرجالية	مؤلف: سيد محمد مهدي بحر العلوم، تحقيق: تحقيق وتعليق: محمد صادق بحر العلوم، حسين بحر العلوم، چاپ: أول، سال نشر: ۱۳۶۳ ش، چاپخانه: آفتاب، ناشر: مكتبة الصادق - تهران .
۴۹	الفوائد المدنية والشواهد المكية	مؤلف: محمد أمين إسترآبادي، سيد نور الدين عاملي، تحقيق: شيخ رحمة الله رحمتي أراكي، چاپ: أول، سال نشر: منتصف شعبان المعظم ۱۴۲۴، چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي، ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة .
۵۰	القرآن الكريم وروايات المدرستين	مؤلف: سيد مرتضى عسكري، چاپ نخست، ۱۴۱۵ هـ - ۱۹۹۵ م
۵۱	القول المفيد في الاجتهاد والتقليد	مؤلف: جعفر سبحاني، الرسائل الأربع - الرسالة الثالثة عرض: سيد طعان خليل موسوي عاملي - ناشر: مؤسسة الإمام الصادق للتحقيق والتأليف .

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
۵۲	الكافي	مؤلف: شيخ كليني ، تحقيق: تصحيح وتعليق: علي أكبر غفاري ، چاپ: پندجم ، سال نشر: ۱۳۶۳ ش ، چاپخانه: حيدري ، ناشر: دار الكتب الإسلامية - تهران .
۵۳	الكليني والكافي	مؤلف: شيخ عبد الرسول غفار ، چاپ: أول ، سال نشر: ۱۴۱۶ ، چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامية ، ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة .
۵۴	الكنى والألقاب	مؤلف: شيخ عباس قمي ، ناشر: مكتبة الصدر - تهران
۵۵	المحاسن	مؤلف: أحمد بن محمد بن خالد برقي ، تحقيق: تصحيح وتعليق: سيد جلال الدين حسيني (محدث) ، سال نشر: ۱۳۷۰ - ۱۳۳۰ ش ، ناشر: دار الكتب الإسلامية - تهران .
۵۶	المراجعات	مؤلف: سيد شرف الدين عبد الحسين موسوي ، تحقيق: حسين راضي ، چاپ: دوم ، سال نشر: ۱۴۰۲ - ۱۹۸۲ م .
۵۷	المزار	مؤلف: محمد بن مشهدي ، تحقيق: جواد قيومي اصفهاني ، چاپ: أول ، سال نشر: رمضان المبارك ۱۴۱۹ ، چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي ، ناشر: نشر قيوم - قم - إيران .

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
٥٨	المزار	مؤلف: شيخ مفيد، تحقيق: سيد محمد باقر أبطحي، چاپ: دوم، سال نشر: ١٤١٤ - ١٩٩٣ م، ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
٥٩	المعتبر	مؤلف: محقق حلي، تحقيق: تحقيق وتصحيح: عدة من الأفاضل، إشراف: ناصر مكارم شيرازي، سال نشر: ١٣٦٤ ش، چاپخانه: مدرسة الإمام أمير المؤمنين (ع)، ناشر: مؤسسة سيد الشهداء (ع) - قم.
٦٠	المقالات والفرق	مؤلف: سعد بن عبد الله أشعري قمي، تصحيح وتعليق: محمد جواد مشكور، چاپخانه حيدري، تهران ١٩٦٣ م.
٦١	المكاسب المحرمة	مؤلف: سيد خميني، چاپ: سوم، سال نشر: ١٤١٠ - ١٣٦٨ ش، ناشر: مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع - قم - إيران.
٦٢	النية والأمل في شرح الملل والنحل	مؤلف: أحمد بن يحيى بن مرتضى، تحقيق: محمد جواد مشكور، دار الفكر، بيروت، چاپ: أول ١٣٩٩ هـ.
٦٣	الموضوعات في الآثار والأخبار عرض ودراسة	مؤلف: هاشم معروف حسني، دار الكتاب اللبناني، بيروت - لبنان ١٩٧٣ م
٦٤	النهاية في مجرد الفقه والفتاوى	المؤلف: الشيخ الطوسي، الناشر: انتشارات قدس محمدي - قم.
٦٥	الوافي	مؤلف: فيض كاشاني، المكتبة الإسلامية، تهران
٦٦	أمل الآمل	مؤلف: حر عاملي، تحقيق: سيد أحمد حسيني، چاپخانه: آداب - نجف أشرف، ناشر: مكتبة الأندلس - بغداد.

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
۶۷	أنوار الهداية	مؤلف: سيد خميني ، تحقيق: مؤسسة تنظيم ونشر- آثار إمام خميني ، چاپ: أولى، سال نشر:- ذي القعدة ۱۴۱۳ - ۱۳۷۲ ش ، چاپخانه: مكتب الإعلام الإسلامي ، ناشر: مؤسسة تنظيم ونشر آثار إمام خميني قدس سره .
۶۸	بحار الأنوار	مؤلف: علامه مجلسي ، چاپ: دوم تصحيح شده، سال نشر:- ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م ، ناشر: مؤسسة الوفاء - بيروت - لبنان .
۶۹	بحوث في علم الأصول	تقريرات بحث الصدر في الأصول به قلم سيد محمود هاشمي چاپ: قم ۱۴۰۵
۷۰	بصائر الدرجات	مؤلف: محمد بن حسن صفار ، تحقيق: تصحيح وتعليق وتقديم: حاج ميرزا حسن كوچه باغي ، سال نشر:- ۱۴۰۴ - ۱۳۶۲ ش ، چاپخانه: چاپخانه أحمدی - تهران ، ناشر: منشورات علمي - تهران .
۷۱	بيت الأحزان	مؤلف: شيخ عباس قمي ، چاپ: جديد أول ، سال نشر: ۱۴۱۲ ، چاپخانه: أمير ، ناشر: دار الحكمة - قم - إيران .
۷۲	تاريخ آل زارة	مؤلف: أبو غالب زراري ، سال نشر:- ۱۳۹۹ ، چاپخانه: چاپخانه رباني .
۷۳	تاريخ الغيبة الصغرى	مؤلف: محمد باقر صدر ، مكتبة الألفين ، چاپ: دوم ۱۴۰۰ هـ .

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
۷۴	تأویل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة	مؤلف: شرف الدين علي حسيني استرآبادي نجفي، تحقيق ونشر: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، قم.
۷۵	تذكرة الفقهاء	مؤلف: علامة حلي، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ: اول، سال نشر: محرم ۱۴۱۴، چاپخانه: مهر - قم، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم.
۷۶	تسديد الأصول	مؤلف: شيخ محمد مؤمن قمي، چاپ: اول، سال نشر: ۱۴۱۹، چاپخانه: مؤسسة النشر-الإسلامي، ناشر: مؤسسة النشر-الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
۷۷	تصحیح اعتقادات الإمامية	مؤلف: شيخ مفيد، تحقيق: حسين درگاهي، چاپ: دوم، سنة چاپ: ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳ م، ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
۷۸	تطور المباني الفكرية للتشييع في القرون الثلاثة الأولى	مؤلف: د. حسين مدرسي طباطبائي، ترجمة الدكتور فخري مشكور، نشر نور وحي، إيران، چاپ نخست، ۱۴۲۳ هـ.
۷۹	تعليقات علمية (على شرح الكافي للمازندراني)	تعليقات علمي بر شرح جامع أبو الحسن شعراني: اچاپ شده با شرح مازندراني بر كتاب كافي، منشورات المكتبة الإسلامية، تهران.
۸۰	تفسير العياشي	مؤلف: محمد بن مسعود عياشي، تحقيق: حاج سيد هاشم رسولي محلاتي، ناشر: المكتبة العلمية الإسلامية - تهران.

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
۸۱	تفسير كنز الدقائق	مؤلف: ميرزا محمد مشهدي ، تحقيق: حاج آقا مجتبی عراقی ، سال نشر: شوال المكرم ۱۴۰۷ ، ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة .
۸۲	تفسير نور الثقلين	مؤلف: شيخ حويزي ، تحقيق: تصحيح وتعليق: سيد هاشم رسولي محلاتي ، چاپ: چهارم ، سال نشر: ۱۴۱۲ - ۱۳۷۰ ش ، چاپخانه: مؤسسه إسماعيليان ، ناشر: مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع - قم .
۸۳	تنقيح المقال	مؤلف: عبد الله محماني ، چاپخانه مرتضوي ، نجف ۱۳۴۸هـ .
۸۴	تهذيب الأحكام في شرح المقنعة	مؤلف: شيخ طوسي ، تحقيق: تحقيق وتعليق: سيد حسن موسوي خرسان ، چاپ: سوم ، سال نشر: ۱۳۶۴ ش ، چاپخانه: خورشيد ، ناشر: دار الكتب الإسلامية - تهران .
۸۵	توضيح المقال في علم الرجال	مؤلف: ملا علي كني ، تحقيق: تحقيق: محمد حسين مولوي ، قسم الأبحاث التراثية بدار الحديث ، مراجعة: محمد باقري ، چاپ: أول ، سال نشر: ۱۴۲۱ - ۱۳۷۹ ش ، چاپخانه: سرور ، ناشر: دار الحديث .
۸۶	جامع أحاديث الشيعة	مؤلف: سيد بروجردي ، سال نشر: ۱۳۹۹ ، چاپخانه: المطبعة العلمية - قم .
۸۷	جامع الأخبار	مؤلف: ابن بابويه قمي (صدوق) ، ط: إيران ۱۳۵۴هـ .

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
٨٨	جامع الرواة وإزاحة الاشتباهات عن الطرق والإسناد	مؤلف: محمد علي أردبيلي ، ناشر: چاپخانه محمدي .
٨٩	جامع المدارك في شرح المختصر النافع	مؤلف: سيد خوانساري ، تحقيق: تعليق: علي أكبر غفاري ، چاپ: دوم، سنة چاپ: ١٤٠٥ - ١٣٦٤ ش ، ناشر: مكتبة الصدوق - تهران .
٩٠	جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام	مؤلف: شيخ جواهري ، تحقيق وتعليق: شيخ عباس قوچاني ، چاپ: دوم، سال نشر: ١٣٦٥ ش ، چاپخانه: خورشيد ، ناشر: دار الكتب الإسلامية - تهران .
٩١	حريكة العقل الاجتهادي لدى فقهاء الشيعة الإمامية	مؤلف: جعفر شاخوري، چاپ نخست، ناشر: دار الملاك للطباعة والنشر والتوزيع
٩٢	خاتمة المستدرک (خاتمة مستدرک الوسائل)	مؤلف: ميرزا نوري ، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، چاپ: أولى، سال نشر: رجب ١٤١٥ ، چاپخانه: ستاره - قم، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم - إيران .
٩٣	خلاصة الأقوال في معرفة الرجال	مؤلف: علامة حلي ، تحقيق: شيخ جواد قیومي ، چاپ: أول ، سال نشر: عيد الغدير ١٤١٧ ، چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي ، ناشر: مؤسسة نشر الفقاهة .
٩٤	دراسات في الحديث والمحدثين	مؤلف: هاشم معروف حسيني، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بيروت - لبنان، چاپ دوم، ١٣٩٨ هـ - ١٩٧٨ م.

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
۹۵	دراسات في علم الدراية تلخيص مقباس الهداية	مؤلف: علي أكبر غفاري ، چاپ: أولى، سال نشر:- ۱۳۶۹ ش ، چاپخانه: تابش - تهران ، ناشر: دانشگاه إمام صادق (ع) .
۹۶	درر الأخبار	مؤلف: حجازي، خسرو شاهي ، چاپ: أول ، سال نشر ۲۰ جمادي الثاني ۱۴۱۹ ، چاپخانه: نمونه ، ناشر: دفتر مطالعات تاريخ و معارف إسلامي .
۹۷	دروس تمهيدية في القواعد الرجالية	مؤلف: محمد باقر إيرواني.
۹۸	دفاع عن الكافي	مؤلف: ثامر هاشم حبيب عميدي، ناشر: مركز الغدير للدراستات الإسلامية، سال ۱۹۹۵ م
۹۹	ذخيرة المعاد في شرح الإرشاد	مؤلف: محقق سبزواري ، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث .
۱۰	ذكرى الشيعة في أحكام الشرعية	مؤلف: شهيد أول محمد بن جمال الدين مكّي عاملي، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، ۱۴۱۸هـ.
۱۰	رجال ابن الغضائري	مؤلف: ابن الغضائري أحمد بن حسين بن عبيد الله واسطي، تحقيق: سيد محمد رضا حسيني جلاي، قم، دار الحديث، ۱۴۲۲هـ.
۱۰	رجال الحلي	مؤلف: حسن بن يوسف بن مطهر حلي، چاپخانه: حيدري، نجف، چاپ: دوم ۱۳۸۱هـ.

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
١٠	رجال الخاقاني	مؤلف: شيخ علي خاقاني، تحقيق: سيد محمد صادق بحر العلوم، چاپخانه: دوم، سال نشر: ١٤٠٤، چاپخانه: مكتب الاعلام الإسلامي، ناشر: مركز نشر- مكتب الاعلام الإسلامي.
١٠	رجال الطوسي	مؤلف: شيخ طوسي، تحقيق: جواد قيومي اصفهاني، چاپ: أول، سال نشر: رمضان المبارك ١٤١٥، ناشر: مؤسسة النشر- الإسلامية التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
١٠	رجال النجاشي	مؤلف: أبو عباس أحمد بن علي نجاشي، چاپ: پنجم، سال نشر: ١٤١٦، ناشر: مؤسسة النشر- الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة
١٠	رسائل الشريف المرتضى	مؤلف: شريف مرتضى - مؤسسة النور للمطبوعات - بيروت، لبنان.
١٠	رسائل ومقالات	مؤلف: شيخ جعفر سبحاني، ناشر: مؤسسة إمام صادق(ع) - قم.
١٠	رسالة تحقيق أبي بصير	المطبوع في الجوامع الفقهية نقلاً عن سماء المقال.
١٠	روض الجنان في شرح إرشاد الأذهان	مؤلف: شهيد ثاني زين الدين جبعي عاملي، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم المشرفة.
١١	روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات	مؤلف: محمد باقر خوانساري، تحقيق: أسد الله إسماعيليان، چاپخانه: حيدري، ١٩٥٠م.

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
١١	روضة الواعظين	مؤلف: فتال نيشابوري ، تحقيق: تقديم: سيد محمد مهدي سيد حسن خرسان ، ناشر: منشورات شريف رضي - قم .
١١	رياض المسائل	مؤلف: سيد علي طباطبائي ، تحقيق: مؤسسة النشر- الإسلامي ، چاپ: أولى، سال نشر:- رمضان المبارك ١٤١٢ ، ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة .
١١	سماء المقال في علم الرجال	مؤلف: أبو الهدى كلباسي، تحقيق: سيد محمد حسيني قزويني، چاپ: أول، سال نشر:- شعبان المعظم ١٤١٩ ، چاپخانه: أمير - قم، ناشر: مؤسسة ولي العصر- (ع) للدراسات الإسلامية - قم المشرفة .
١١	شرح إحقاق الحق	مؤلف: سيد مرعشي ، تحقيق: تعليق: سيد شهاب الدين مرعشي نجفي، تصحيح: سيد إبراهيم ميانجي ، ناشر: منشورات مكتبة آية الله العظمى مرعشي نجفي - قم - إيران .
١١	شرح أصول الكافي	مؤلف: مولي محمد صالح مازندراني، تحقيق: با تعليقات: ميرزا أبو الحسن شعراني، ضبط وتصحيح: سيد علي عاشور، چاپ: أول، سال نشر:- ١٤٢١ - ٢٠٠٠م، چاپخانه: دار إحياء التراث العربي للطباعة والنشر- والتوزيع، ناشر: دار إحياء التراث العربي للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
١١	شرح نجات العباد	مؤلف: آخوند ملا أبو طالب أراكي، چاپ: أول، سال نشر: - صفر المظفر ١٤٢٠، چاپخانه: مؤسسة النشر- الإسلامي، ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة .
١١	شرح نهج البلاغة	مؤلف: ابن أبي الحديد، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، چاپ: أول، سال نشر: - ١٣٧٨ - ١٩٥٩ م، ناشر: دار إحياء الكتب العربية - عيسى البابي الحلبي وشركاه .
١١	طرائف المقال	مؤلف: سيد علي بروجردي ، تحقيق: سيد مهدي رجائي، چاپ: أول، سال نشر: ١٤١٠، چاپخانه: بهمن - قم، ناشر: مكتبة آية الله العظمى المرعشي- النجفي العامة - قم المقدسة .
١١	عبد الله بن سبأ	مؤلف: سيد مرتضى- عسكري، چاپ: ششم تصحيح شده، سال نشر: - ١٤١٣ - ١٩٩٢ م، ناشر: نشر- توحيد .
١٢	عدة الأصول	مؤلف: شيخ طوسي، تحقيق: محمد رضا أنصاري القمي ، چاپ: أول، سال نشر: - ذي الحجة ١٤١٧ هـ، چاپخانه: ستاره - قم .
١٢	عقائد الإمامية	مؤلف: شيخ محمد رضا مظفر، تحقيق: تقديم: دكتور حامد حفني داود، ناشر: انتشارات أنصاريان - قم- إيران.

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
۱۲	علل الشرائع	مؤلف: شيخ صدوق ، تحقيق: تقديم: سيد محمد صادق بحر العلوم ، سال نشر:- ۱۳۸۵ - ۱۹۶۶ م ، ناشر: منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها - نجف اشرف .
۱۲	عيون أخبار الرضا	مؤلف: شيخ صدوق ، تحقيق: تصحيح وتعليق وتقديم: شيخ حسين أعلمي ، سال نشر:- ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴ م ، چاپخانه: مطابع مؤسسة الأعلمي - بيروت - لبنان ، ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - لبنان .
۱۲	غاية المرام في حجة الخصام عن طريث الخاص والعام	مؤلف: سيد هاشم بحراني ، تحقيق: سيد علي عاشور .
۱۲	غنائم الأيام	مؤلف: ميرزا قمي ، تحقيق: عباس تبريزيان - مكتب الإعلام الإسلامي - شاخه خراسان، همكاران: عبد الحليم حلي، سيد جواد حسيني ، چاپ: اول، سال نشر: ۱۴۱۷هـ، چاپخانه: مطبعة مكتب الإعلام الإسلامي ، ناشر: مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي .
۱۲	فائق المقال في الحديث والرجال	مؤلف: أحمد بن عبد الرضا بصري ، تحقيق: غلامحسين قيصر-يه ها ، چاپ: أول ، سال نشر:- ۱۴۲۲هـ، چاپخانه: ستاره ، ناشر: دار الحديث للطباعة والنشر- قم.

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
١٢٠	فرائد الأصول	مؤلف: شيخ أنصاري ، تحقيق: إعداد: لجنة تحقيق تراث الشيخ الأعظم ، چاپ: أول ، سال نشر: شعبان المعظم ١٤١٩ هـ، چاپخانه: باقري - قم ، ناشر: مجمع الفكر الإسلامي .
١٢١	فرق الشيعة	مؤلف: حسن بن موسى نوبختي ، تحقيق: دكتور عبد المنعم حفني ، دار الرشاد، قاهرة، چاپ: أول، ١٤١٢ هـ.
١٢٢	فصل الخطاب في إثبات تحريف كتاب رب الأرباب	مؤلف: حسين بن محمد تقي نوري طبرسي ، چاپ: إيران ١٣٩٨ هـ.
١٣١	قاموس الرجال	مؤلف: شيخ محمد تقي تستري ، چاپ: أول ، سال نشر: ١٤١٩ هـ، قم ، ناشر: مؤسسة النشر- الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة .
١٣٢	قرب الإسناد	مؤلف: حميري قمي ، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، چاپ: أول ، سال نشر: ١٤١٣ هـ ، چاپخانه: مهر - قم ، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم .
١٣٣	قواعد الحديث	مؤلف: محي الدين موسوي غريفي ، مطبوعات الحوزة العلمية - مؤسسة الإمام الكاظم عليه السلام.
١٣٤	كامل الزيارات	مؤلف: جعفر بن محمد بن قولويه ، چاپ: أول ، سال نشر: عيد الغدير ١٤١٧ هـ ، چاپخانه: مؤسسة النشر- الإسلامي ، ناشر: مؤسسة نشر الفقاهة .

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
١٣	كتاب الغيبة	مؤلف: محمد بن إبراهيم نعماني، تحقيق: فارس حسون كريم، چاپ: أولى، سال نشر: ١٤٢٢، چاپخانه: مهر - قم، ناشر: أنوار الهدى.
١٣	كتاب سليم بن قيس	مؤلف: تحقيق محمد باقر أنصاري، تحقيق: محمد باقر أنصاري زنجاني.
١٣	كسر الصنم	مؤلف: أبو الفضل بن رضا برقي، دار البيارق - دار القدس - رابطة أهل السنة في إيران مكتب لندن ٣، چاپ دوم ١٤٢١ هـ - ٢٠٠١ م، ترجمه: عبد الرحيم ملا زاده بلوچي.
١٣	كشف الحقائق	مؤلف: شيخ علي آل محسن، چاپ: سوم منقحة ومزيدة، سال نشر: ١٤١٩ - ١٩٩٩ م، ناشر: دار الميزان للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان.
١٣	كشف الغطاء	مؤلف: شيخ جعفر كاشف غطاء، ناشر: انتشارات مهدي - اصفهان.
١٣	كشف الغمة	مؤلف: ابن أبي الفتح إربلي، چاپ: دوم، سال نشر: ١٤٠٥ - ١٩٨٥ م، ناشر: دار الأضواء - بيروت - لبنان.
١٤	كليات في علم الرجال	مؤلف: شيخ سبحاني، چاپ: سوم، سال نشر: ذي القعدة الحرام ١٤١٤، چاپخانه: مؤسسة النشر - الإسلامي، ناشر: مؤسسة النشر - الإسلامي التابعة لجامعة المدرسين بقم المشرفة.

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
١٤	كمال الدين	مؤلف: شيخ صدوق ، تحقيق: تصحيح وتعليق: علي أكبر غفاري ، سال نشر: محرم الحرام ١٤٠٥ - ١٣٦٣ ش ، ناشر: مؤسسة النشر- الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة .
١٤	لؤلؤة البحرين في الإجازات وتراجم رجال الحديث	مؤلف: يوسف بن أحمد بحراني صاحب الحدائق، دار الأضواء بيروت ١٤٠٦ هـ ١٩٨٦ م
١٤	لله ثم للتاريخ.. كشف الأسرار وتبرئة الأئمة الأطهار	مؤلف: حسين موسوي از علمای نجف، چاپ سوم ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠١ م.
١٤	مجمع البحرين	مؤلف: شيخ طريحي ، تحقيق: سيد أحمد حسيني ، چاپ: دوم ، سال نشر: ١٤٠٨ - ١٣٦٧ ش ، ناشر: مكتب النشر الثقافة الإسلامية .
١٤	مجمع الفائدة	مؤلف: محقق اردبيلي ، تحقيق: حاج آغا مجتبی عراقی، شيخ علي پناه اشتهازي، حاج آغا حسين يزدي اصفهاني ، ناشر: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسة .
١٤	محاضرات في الإلهيات	مؤلف: شيخ جعفر سبحاني ، ناشر: مؤسسة إمام صادق (ع). قم .
١٤	مختصر بصائر الدرجات	مؤلف: حسن بن سليمان حلي ، سال نشر: ١٣٧٠ - ١٩٥٠ م ، ناشر: منشورات المطبعة الحيدرية - نجف أشرف .

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
۱۴	مختلف الشيعة	مؤلف: علامه حلي ، تحقيق: مؤسسة النشر- الإسلامي ، چاپ: دوم ، سال نشر:- ذى القعدة ۱۴۱۳ ، ناشر: مؤسسة النشر- الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة .
۱۴	مدخل إلى فهم الإسلام	مؤلف: يحيى محمد، ناشر: مؤسسة الانتشار العربي، چاپ اول، ۱۹۹۹ م
۱۵	مدينة المعاجز	مؤلف: سيد هاشم بحراني ، تحقيق: شيخ عزة الله مولائي همداني ، چاپ: أولى، سال نشر:- ۱۴۱۳ ، چاپخانه: بهمن ، ناشر: مؤسسة المعارف الإسلامية - قم - إيران .
۱۵	مرآة الأنوار ومشكاة الأسرار	مؤلف: أبو حسن شريف بن مولى محمد طاهر نباطي فتوني، چاپخانه: إفتاء، تهران ۱۳۷۴ هـ.
۱۵	مرآة العقول	مؤلف: محمد باقر مجلسي، چاپ: إيران ۱۳۲۵ هـ.
۱۵	مرجعية المرحلة وغبار التغيير	مؤلف: جعفر شاخوري چاپ نخست، ناشر: دار الرسول الأكرم-المحجة البيضاء
۱۵	مروج الذهب ومعادن الجوهر	مؤلف: أبو حسن مسعودي، تحقيق: شارل بلا، منشورات الجامعة اللبنانية ۱۹۷۹ م.
۱۵	مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل	مؤلف: ميرزا نوري ، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث ، چاپ: أول تحقيق شده ، سال نشر:- ۱۴۰۸ - ۱۹۸۷ م ، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - بيروت - لبنان .

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
١٥	مستدرک سفینه البحار	مؤلف: شیخ علي نمازي شاهرودي ، تحقيق: تحقيق وتصحيح: شيخ حسن بن علي نمازي ، سال نشر: ١٤١٨ ، ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة .
١٥	مستدرک نهج البلاغة	مؤلف: هادي كاشف الغطاء، متوفى ١٣٦١هـ، چاپ نجف ١٣٥٤ هـ.
١٥	مستدرکات علم رجال الحديث	مؤلف: شيخ علي نمازي شاهرودي ، چاپ: أول، سال نشر: ربيع الآخر ١٤١٢ ، چاپخانه: شفق - تهران ، ناشر: ابن المؤلف .
١٥	مستند الشيعة	مؤلف: محقق نراقي ، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - مشهد مقدس، چاپ: أول ، سال نشر: ربيع الأول ١٤١٥ ، چاپخانه: ستاره - قم ، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم .
١٦	مسند الإمام الرضا	مؤلف: شيخ عزيز الله عطاردي ، تحقيق: تجميع وترتيب: شيخ عزيز الله عطاردي خبوشاني ، سال نشر: ربيع الآخر ١٤٠٦ ، چاپخانه: مؤسسة طبع ونشر آستان قدس رضوي ، ناشر: المؤتمر العالمي الإمام الرضا (ع) .
١٦	مشارك الشموس في شرح الدروس	مؤلف: محقق خوانساري ، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث .
١٦	مشرة بحار الأنوار	مؤلف: شيخ محمد آصف محسني ، ناشر: مؤسسة العارف للمطبوعات بيروت، لبنان.

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
١٦٠	مشكاة الأنوار في غرر الأخبار	مؤلف: علي طبرسي ، تحقيق: مهدي هوشمند ، چاپ: أول ، سال نشر: ١٤١٨ ، چاپخانه: دار الحديث ، ناشر: دار الحديث .
١٦١	مصباح الفقيه	مؤلف: آقا رضا همداني ، چاپخانه: حيدري ، ناشر: منشورات مكتبة الصدر - تهران .
١٦٢	معالم المدرستين	مؤلف: سيد مرتضى- عسکري ، سال نشر: ١٤١٠ - ١٩٩٠ م ، ناشر: مؤسسة النعمان للطباعة والنشر- والتوزيع - بيروت - لبنان .
١٦٣	معاني الأخبار	مؤلف: شيخ صدوق ، تحقيق: تصحيح وتعليق: علي أكبر غفاري ، سال نشر: ١٣٧٩ - ١٣٣٨ ش ، ناشر: مؤسسة النشر- الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة .
١٦٤	معجم رجال الحديث	مؤلف: سيد خويي ، چاپ: پنجم ، سال نشر: ١٤١٣ - ١٩٩٢ م .
١٦٥	مقاتل الطالبين	مؤلف: أبو فرج اصفهاني ، تحقيق: تقديم وإشراف: كاظم مظفر ، چاپ: دوم ، سال نشر: ١٣٨٥ - ١٩٦٥ م ، ناشر: منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها - نجف أشرف .
١٦٦	مقباس الهداية في علم الدراية	مؤلف: عبد الله محماني، مقباس الهداية في علم الدراية، تحقيق محمد رضا محماني، قم، مؤسسة آل البيت، چاپ نخست.

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
۱۷	مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم	مؤلف: میرزا محمد تقی اصفهانی، تحقیق: سید علی عاشور، چاپ: اول، سال نشر: ۱۴۲۱، ناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بیروت.
۱۷	من لا یحضره الفقیه	مؤلف: شیخ صدوق، تحقیق: تصحیح وتعلیق: علی أكبر غفاری، چاپ: دوم، ناشر: مؤسسة النشر-الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
۱۷	مناقب آل أبي طالب	مؤلف: ابن شهر آشوب، تحقیق: تصحیح وشرح و تطبیق: گروهی از اساتید نجف اشرف، سال نشر: ۱۳۷۶ - ۱۹۵۶ م، چاپخانه: حیدری - نجف اشرف، ناشر: المكتبة الحيدرية - نجف اشرف.
۱۷	مناهج الأحكام	مؤلف: میرزا قمی، چاپ: اول، سال نشر: ۱۴۲۰، چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامی، ناشر: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
۱۷	منتقى الجمان في الأحاديث الصحاح والحسان	مؤلف: شیخ حسن صاحب المعالم، تحقیق: تصحیح وتعلیق: علی أكبر غفاری، چاپ: اول، سال نشر: ۱۳۶۲ ش، چاپخانه: المطبعة الإسلامية، ناشر: مؤسسة النشر-الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة.
۱۷	منتهى المطلب في تحقيق المذهب	مؤلف: علامه حلی، تحقیق: قسم الفقه فی مجمع البحوث الإسلامیة، چاپ: اول، سال نشر: ۱۴۱۲، چاپخانه: مؤسسة چاپ ونشر آستان قدس رضوی، ناشر: مجمع البحوث الإسلامیة - ایران - مشهد.

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
١٧	منهاج الكرامة في معرفة الإمامة	مؤلف: علامه حلي ، تحقيق: عبد الرحيم مبارك ، چاپ: أول، سال نشر: ١٣٧٩ ش ، چاپخانه: هادي - قم ، ناشر: انتشارات تاسوعا - مشهد .
١٧	منهاج عملي للتقريب	مقال لمحمد الحائري ضمن كتاب الوحدة الإسلامية.
١٧	مواقف الشيعة	مؤلف: أحمددي ميانجي ، چاپ: أول، سال نشر: رجب المرجب ١٤١٦ ، چاپخانه: مؤسسة النشر- الإسلامي ، ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة .
١٧	موسوعة أحاديث أهل البيت	مؤلف: شيخ هادي نجفي ، چاپ: أول ، سال نشر: ١٤٢٣ - ٢٠٠٢ م ، چاپخانه: دار إحياء التراث العربي للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان ، ناشر: دار إحياء التراث العربي للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان .
١٨	ميزان الحكمة	مؤلف: محمد ري شهري ، تحقيق: دار الحديث ، چاپ: اول، چاپخانه: دار الحديث ، ناشر: دار الحديث .
١٨	نظرية السنة في الفكر الإمامي التكويني والصيرورة	مؤلف: حيدر حب الله ، چاپخانه: مؤسسة الانتشار العربي . بيروت لبنان .

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
١٨	نقد الرجال	مؤلف: مصطفی بن حسین حسینی تفرشی، تحقیق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ نخست، سال نشر: شوال ١٤١٨، چاپخانه: ستاره - قم، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم.
١٨	نهاية الإحكام في معرفة الأحكام	مؤلف: علامه حلي، تحقيق: سيد مهدي رجائي، چاپ: دوم، سال نشر: ١٤١٠، ناشر: مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع - قم - إيران.
١٨	نهاية الدراية في شرح الكفاية	مؤلف: شيخ محمد حسين غروي أصفهاني، تحقيق: تحقيق وتصحيح وتعليق: شيخ مهدي أحدي أمير كلائي، چاپ: أول، سال نشر: ١٣٧٤ ش، چاپخانه: امير - قم، ناشر: انتشارات سيد الشهداء (ع) - قم - إيران.
١٨	نهج البلاغة	مؤلف: إمام علي بن أبي طالب، (جمع آوری: شريف رضي)، ناشر: دار الكتب العلمية، ٢٠٠٣ م
١٨	نهج السعادة في مستدرک نهج البلاغة	مؤلف: شيخ محمودي، ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - لبنان.
١٨	وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة	مؤلف: حر عاملي، تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، چاپ: دوم، سال نشر: ١٤١٤، چاپخانه: مهر - قم، ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث بقم المشرفة.

م	الكتاب	المؤلف والطبعة
١٨	وضوء النبي	مؤلف: سيد علي شهرستاني ، چاپ: أول ، سال نشر: جمادي الآخرة ١٤١٥ ، چاپخانه: ستاره - قم ، ناشر: مؤلف .
١٨	ينابيع المعاجز وأصول الدلائل	مؤلف: سيد هاشم بحراني ، چاپخانه: علمي - قم .

ثانياً: مراجع السنة:

م	اسم الكتاب	المؤلف والطبعة
١	البداية والنهاية	مؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير قرشي أبو الفداء، تحقيق: تحقيق وتدقيق وتعليق: علي شيري، چاپ: أول، سال نشر: ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان.
٢	تاريخ ابن عساكر) تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل)	مؤلف: أبو القاسم علي بن حسن ابن هبة الله بن عبد الله شافعي، ناشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري
٣	تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام	مؤلف: شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان ذهبي، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان/ بيروت - ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م، چاپ: أول، تحقيق: د. عمر عبد السلام تدمري
٤	تاريخ بغداد	مؤلف: أحمد بن علي أبو بكر خطيب بغدادی، دار

ردیف	اسم الكتاب	المؤلف والطبعة
		النشر: دار الكتب العلمية - بيروت.
٥	تثبيت دلائل النبوة	مؤلف: عبد الجبار بن أحمد همداني، تحقيق وتقديم: عبد الكريم عثمان، الدار العربية للنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.
٦	تحت راية القرآن	مؤلف: مصطفى صادق رافعي، ناشر: دار الكتاب العربي ط ٨ - ١٤٠٣ هـ
٧	تفسير المنار	مؤلف: محمد رشيد رضا، چاپخانه: دار المعرفة بيروت، لبنان.
٨	تهذيب الكمال	مؤلف: يوسف بن الزكي عبد الرحمن أبو الحجاج المزي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤٠٠ - ١٩٨٠، چاپ: أول، تحقيق: د. بشار عواد معروف
٩	الجرح والتعديل	مؤلف: عبد الرحمن بن أبي حاتم محمد بن إدريس أبو محمد رازي تميمي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - ١٢٧١ - ١٩٥٢، چاپ: أول
١٠	رواة الأخبار عن الأئمة الأطهار	مؤلف: محمد صادق، چاپ نخست.
١١	سير أعلام النبلاء	مؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز ذهبي أبو عبد الله، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - ١٤١٣، چاپ: نهم، تحقيق: شعيب أرنؤوط محمد نعيم عرقسوسي
١٢	صحيح البخاري	مؤلف: محمد بن إسماعيل أبو عبد الله بخاري جعفي، ناشر: دار ابن كثير إمامة - بيروت - ١٤٠٧

المؤلف والطبعة	اسم الكتاب	١
١٩٨٧ - چاپ: سوم، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا		
مؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله بصري زهري، ناشر: دار صادر - بيروت	الطبقات الكبرى	٣
مؤلف: عبد القاهر بن طاهر بن محمد بغدادى أبو منصور، ناشر: دار الآفاق الجديدة - بيروت - ١٩٧٧، چاپ دوم.	الفرق بين الفرق وبيان الفرقة الناجية	٤
مؤلف: محمد بن يعقوب فيروزآبادي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت	القاموس المحيط	٥
مؤلف: أبو محمد عز الدين سلمى، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت	قواعد الأحكام في مصالح الأنام	٦
مؤلف: أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم اشيباني، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٥ هـ، چاپ: دوم، تحقيق: عبد الله قاضي	الكامل في التاريخ	٧
مؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل عسقلاني شافعي، ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - ١٤٠٦ - ١٩٨٦، چاپ: سوم، تحقيق: دائرة المعارف النظامية - هند.	لسان الميزان	٨
مؤلف: أبو إسحاق إبراهيم بن علي شيرازي، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م، چاپ نخست.	اللمع في أصول الفقه	٩

اسم الكتاب	المؤلف والطبعة
المستدرک علی الصحيحين	مؤلف: محمد بن عبدالله أبو عبدالله حاکم نیشابوري، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١١هـ - ١٩٩٠م، چاپ: نخست، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا
معجم المؤلفين	مؤلف: عمر كحالة ، ناشر: مكتبة المثنى - بيروت - لبنان و دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان .
مقالات الإسلاميين واختلاف المصلين	مؤلف: علي بن إسماعيل أشعري أبو الحسن، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، چاپ: سوم، تحقيق: هلموت ريتز
منهاج السنة	مؤلف: أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیة حرانی أبو العباس، ناشر: مؤسسة قرطبة - ١٤٠٦، چاپ: اول، تحقيق: د. محمد رشاد سالم
هداية الحيارى في أجوبة اليهود والنصارى	مؤلف: أبو عبد الله شمس الدين محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد الزرعي دمشقي، ناشر: الجامعة الإسلامية - مدينة منوره